A-31

نگارنامه

مصنفی لعل چند و مکک زاده

(۱۷ رمضان المبارک ۱۲۷۲ھ)

بسم الله الرحمن الرحيم

152 Sheets

منشی حکمت کامله ایزدی چون اراده ازلی به انشاء صحیفه شریفه کائنات
برداخت دیباچه این نوابین نامه بدیع رقم بنام نامی واسم گرامی مجموعه
حدوث و قدم حضرت آدم علیه السلام معنون گردانید

فی الارض خلیفه و رملاء اعلی انداخت ... مسجود ملائکه گردانید
غایه در خاتمة الکتاب بعرصه ظهور آورد و بخلعت خلافت و
برنواخته نجعلنه و هو خلیفة الله فی الارض سامع رمایین و زمانیان را
آئین ... تا در اجرای احکام خلاق و امضای امور
و عقد اعمال ... و انس جلیله ...
که اولاد ... دنیای پوشیده

و [illegible] ایت جبلی [illegible] الهی متوجه بکسب گردیده چنانچه بعضی از [illegible] [illegible] نعمت

الهی و [illegible] بدوام الهی بنهانخانه تجرد شمافته [illegible] تکده هدایت وار [illegible]

جادار [illegible] [illegible] بعمارت خانه کارگاه تعلق [illegible] حال دیده [illegible]

و استعمال [illegible] بهر نظام حال عباد و سرانجام مهمات عالم قانون و [illegible] د [illegible] نامها

[illegible] [illegible] نا مستفید آن سعادت نشان بقدر فروغ فهم و رسائی

طبع [illegible] [illegible] بر امور مجهوله اطلاع بر وجوه معقول کامیاب [illegible]

تا این زمان اسباب معاش عالمیان بدستور و قانون بنیان [illegible] میگردد

و [illegible] بجواهر شرف ذات و مکارم نفس [illegible] دانشوری و رمی افزاید [illegible]

[illegible] اشته [illegible] تصرفات شایسته مینماید تا آنکه کمال [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] الوجود بمنصه اعلان می آید بالجمله بنده

منشی [illegible] [illegible] اقران [illegible] معرفت [illegible] در منشات [illegible]

[illegible] نظر [illegible] در یافت که عزیزان [illegible] هر چند از بلندی

[illegible] دستور مکاتبات از حسن خطابه [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] طالب [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] مطالب مختلفه

و اہل [illegible] را عقده خاطر باز گشاید از دست فرو بسته مخفی عنوان خاتمه

مراسلات با نخبه ای از رجال آن ولو بیه و مقالات مختصر به [illegible] نوشته و [illegible] احوال

انباي [illegible] تصنیف آن [illegible] خاص [illegible] و [illegible] که [illegible] استعمال

راه استیاری نماید لقبیه [illegible] و [illegible] آن [illegible] و محققان [illegible] حقیقت

این مجلد مشتمل بر دو دفتر [illegible] افتاد و دفتر اول [illegible] مراسلات [illegible]

اکابر سلاطین و خواقین بلند مکان و حکام [illegible] [illegible]

معاصر ولات و از اسوله و اجوبه و غیره آن که [illegible] نگاشته بود [illegible] دفتر

دوم مجلکتوبات دیگر منشیان [illegible] فرمایان [illegible] مطالعه [illegible]

عالیه والدین [illegible] فیض عنوان [illegible] های عالی [illegible]

بجناب سلطنت مآب [illegible] الف خواه [illegible]

دیده [illegible] که تو الست جمع نموده و مرتب [illegible] دیده [illegible]

فرزندان ارجمند [illegible] سعادت [illegible] مند [illegible] مستفید [illegible] هوشمند [illegible]

طور [illegible] کلام [illegible] مقاصد [illegible] و طریق [illegible]

[illegible] علمیت [illegible] کثرت [illegible]

بر وفق قول متقدمان و متاخرین و انتقال [illegible]

کتابها نامه منشیانه بشرح و بسط رقم نموده اما چون این کتاب مجلد بنکات نامه منشیانه مشحون

و برای مبتدی و سایر الناس از سواد به جا نمی آید سطری چند از آنکه در زعم احقر وجه اهم

در مجموعه ... باید مرقوم ... الانشاء الانشاء در لغت مرتبه ... بیست معنی

پیدا کردن و در اصطلاح عبارتست از ملکه دانش نظری و ماده علوم مکتسبی که منشی

برای ... ایجاد عبارات جزیله و تخلیق مضامین جمیله و در آوردن معنی مقصود

بالفاظ ... مانع عدم احتیاج نباشد و اصل این فن یعنی ماهیت انشاء

ابداع کلمات بلاغت سمات است بنزد تحصیل علم صرف و نحو و بدیع و معانی و منطق

اصول و فروع و سرعت فهم و انتقال نفس خود بطریق فکر و قوت ...

... موضوع انشاء فقرات منثوره که بجهت حسن و ...

... رسائل زنگین و مقالات ... آیات ...

... مکتوب الیه فوت نشود و تکمیل این فن دست بهم دهد

اله بشرت استعمار ... بر غلط های که از زبان جهال ... است

... نمی آید اطلاع ... بر کلماتی که مختار و متروک ... است

... عامه ... زبان ...

... احتراز ... لفظی از قانون محاوره بیرون نیاید

بلاغت نشان منشیان متأخر و متقدم [illegible] نوشته [illegible]

و دو میران نادر جهان در پیشین زمان هر روی کار بروده جمعی را زنگار ریز بر (5)

بکمین طرازی بهشت پذیر ساخته اند چون اسامی آن در کتب [illegible] تاریخی

نظم و نثر ثبت است لهذا ابتدا از افراد جمع از سخن سنجان از ایام سابق [illegible]

حال که هر فضل و کمال آنان اطلاع داشت در دیباچه این مجموعه [illegible]

و منشیان [illegible] با قابلیت و استعداد هر چیزی که مشرف بجو منصه

ظهور رسید با املای رنگین سخنان پاکیزه نگار ایران دیار استاد همه شیخ

سعدی شیرازی است که کتاب گلستان در نثر بغایت خوش عبارت

ساخت بعد از آن حکیم نصیر الدین طوسی که اخلاق ناصری [illegible] ظفرنامه

متانت نوشته و بعده شیخ شرف الدین علی یزدی

تیموری بسیار خوب پرداخته و بعده ملک الکتاب خوندمیر شاه هروی

که در پیشین زمان در تصحیح این نسخه جامه داد سخنوری را [illegible] نشانیده

در جهان باز گذاشت و بعده اسکندر بیگ مصنف تاریخ عالم آرا

که به عبارات سنجیده راه چرخ نمای اهل [illegible] گردانیده [illegible]

[illegible] نشان گروهی که در زمان از خلفای اسلامیه رقم طراز گردیده اند.

ذره حقیر در حالت و حیثیت آنها علم ندارد اما در عهد سلطنت حضرت عرش آشیانی

شیخ ابوالفضل بن شیخ مبارک که در فن انشا و تازه طرزی بر نهاده پایه سخن را

باوج کرسی رسانیده با ملا احمد رازی کتاب مفصلی نهایت بلند پایه نگاشته

و مصنف تاریخ معاویه محمد قاسم فرشته با ایشان دیگران چهره افروز ناظره حسن

گردیده اند و در زمان خلافت حضرت جنت مکانی معتمد خان معروف شرف

الملک جهانگیرنامه را بعبارت خاص و نسخه نوشت و در عهد سعادت مهد اعلی

حضرت فردوس آشیانی سرآمد منشیان فریدی دستور اعظم افضل خان مرحوم

جد بخشی اسلام عماد دیوان و علامی سعدالله خان مسند دیوانی اعلی خاقانی جهان

بنا بر قوت علمیت و نیروی طبیعت هرچه نوشته استادانه و فاضلانه نوشته

اند از روی انشا با مجلس خلوت خاص تکلف کردند

تا به حدی ... فن انشا دو دیدم پسر شیخ مبارک نیز رسیده هم رحمه الله

چلپی بن النصف ... در ایام وزارت خان مذکور تدوین شده نامه حقیقی تاریخ

نمود و آمده در اطلاع حال جمله ابرای بتقدیم این خدمت ما حور

نیست ... که او منت ... مطالعه اشرف اقدس ... عمده علما

مصر ... و آنرا بپسندید شیخ عبداللطیف لاهوری شاگرد میر

(۷۱)

طاق یارعرا[ق] ویراج منشی رستم خانی که بعد از رحلت خان [illegible]

راجه چینکه تعلق بدو برفته بپایه ندیمی و دمسازی رسیده و در [illegible]

خانگی را منتشار و وقف کردیده در مدعا نگاری بسر و سازی بکار [illegible]

همانگه بالتفاتی ربانی و تائیدات آسمانی توان نگرش می افزود و الا روی [illegible]

از بر نیست روز دست نگاری ساختن بجا پر یکی از نکته افرینان نیست [illegible]

مبارک حضرت سلیمانی مرتبت ابوالمظفر محی الدین محمد اورنگ زیب بهادر عالمگیر

پادشاه غازی خلد الله ملکه جندگاه ملا ابوالفتح مسوده که قابل خان خطاب

یافته بندست منشی گری حضور لامع النور پرداخت چون بغرور و استکبار

علی ستل خود را در عالم دنیا موجود نمیدانست بمفهوم کل شیء هالک الا وجهه

[illegible] یشد بسر ایران مرزا محمد کاظم خلف ملا میرزا ابراهیم که

بشیوه نیابا و اشتهار داشت بپیش افتاد و در نگارش عالمگیر نامه یعنی

تاریخ همایون او در کرشمه کاری دست بسته کرد چون بحقشناسی پاس ادب

[illegible] غراو اجرای احکام [illegible] بیضا و تصنیف تاریخ که در [illegible]

[illegible] بمنصب محل بخانه [illegible] هم سیصد و در [illegible]

[illegible] و اعزاز النصفت نظم می آمد بمرضی مقدس بادشاهی [illegible]

5

... اشتیاق بهره‌مند از مرزا مذکور بخدمت داروغگی دار الانشاء و از پیشگاه معلی سرافراز

مامور گردید لذا آن بار آن رنگ بیرنگی گلشن معانی ریخت هستی از ... سرانجام

بر بست ملا محمد ... منشی و هم صدر الصدور شد از منشیان ... بکار بادشاهان

کامکار تا امروز هیچ منشی بلند ... نیافته که ذکرش درین تذکره رود مگر سعد الله

علامی ... منشی گری سرکار والا شاهزاده جهان و جهانیان ...

عالم ... اشتهار یافته بود و در علم ... استکبار ... افتاده

... اکنون منشی کامل الاستعداد ... درکار ...

... آنچه ... کم دیده‌ایم درکار ... نیست ... معنی بود ...

و از منشیان دیوان الخالصه وزارت اعلی کشن چند ... سامان

سنبل سنگه نامی از همچشمان قصب السبق در ربوده و ... نادره

بود و رنگین طرازی میکرد و شیخ عنایت الله و شیخ محمد صالح کنبوه ... شهره

آفاق شدند و الهداد افغان ملتانی اگرچه به دربار ... نیامده اما در میان

وطن خود کار ... بدیع نمایان ... عرایض بلند مکانان ...

با عتنا نظم و نثر گردید و امانت خان ... معانی ...

نوازش خاص درگاه والا بود ... آنچه کار اکبرآبادی ...

منصب دار منصب دار که بهر سو بی حضور توفیق الهی ز گوشه نشین ... دو جهان عالم

و شایسته طرز جاوید کلامی بر فرق رتبه آورد و بعد ازین هر که ... ظهور پیدا آید حقیقت

که سخن ... اسم اوراد تصنیفات خویش درج نماید والله الموفق و المستعان نعم

المولی و نعم النصیر ما جرای ... صحن سکان ... تا بنیاد کنم ... سخن ها

... از آنجا که در عنوان شباب عین خدمت خدای مردان حقیقت

یاب بایه سفلی و ... از طاق دل بر انداخته بود اکثر هنگام رهبر سعادت ازلی ... رسید

مدارست که اسباب تعلق جسمانیه از چشم ظاهر نیز بر افگند بدوام صحبت خاک نشینان

آسمان سیما و ظاهر خرابان باطن آرای که سلطنت دو کون در کلاه همت و زلفی

ندارد و چهره ... بر افروزد بو که کریم النفسی آبی بر آتش درونه بر زند و روحانی ...

... را در نجور ... نفسانی در دیده بهر فرقه که گذاری افتاد مریم دیده دست ...

با کمال بیماری ... آگاه بنظر زیبا مد جمع در خانقاه دیده شد که خود بر سینه را خود

بر سینه میخوانند و گرد ... در ... آمد که آن آسیای را روح پروری میداد ...

... سر آب جهان ... بود که تشنه لب بادیه طلب ... در میده ...

... زبان ... آشنا ... نظر الا لمعان را بخود ...

... جهت ... نماید ...

٦

دیگران نیز بشیوهٔ رابتهٔ مقرر و وظیفهٔ مقدر که از مبدأ فیاض میرسید خورسندی

میرفت چه خوردی که در سلسلهٔ بیم و امیدوار نزاند و از [illegible] معیشتی و کم [illegible] اسباب [illegible]

لباس [illegible] بر آن بهتر است و کنج خلوتی که صد هزار خیال باطل در سر [illegible] [illegible] برادر

کوتاه کردن مقصد پای سرو با هر دو اندازه دایره هنگامه گیر دارد دنیا بهتر تا گاه بدر رفته

توفیق رفیق طریق گردیده بر در [illegible] سرای مجمع البحرین صورت و معنی مقتدای دین

و دنیا سواد دیده و دل بیداری سحر [illegible] گذاری صبا مشرب روشن [illegible] حضرت

محمد میر مد ظلاله رسانید و حال این تنومند صوری و درویش معنوی مشهود [illegible]

سر نه از تعلق نفور است و نه از تجرد مغرور نه از غیر بیگانه بیزار است و نه از [illegible]

نیستی در آزار نه با خود پیوسته است و نه با غیر دل بسته خاطر [illegible] که از [illegible]

دریا دیده و در پا خفته [illegible] مجموعه لطایف گوناگون و الهی جهان [illegible]

قدری یا دم آسایش بر کشید و از تکاپوی دایمی باز رسته لمحه [illegible]

بیاراسید چنانچه بعد وفات خان رضوان مکان لشکر خان میر بخشی علیه الرحمة و الغفران

که در خواجگی کردن و بنده پروردن عدیل و نظیر نداشت هر چند آن [illegible] تعلیقه [illegible]

تمیز خاسته بود از آن [illegible] التزام خدمت و ارتباط [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] درگاه آسمان جاه [illegible] خلافت عظمی [illegible] سلطنت

سپهری بادشاهزاده مظفر لوای عدو بند کشور کشای میرابه روشنی مهر چهره

افروز رفعت الجبهه صاحب خرد فیروز بخت سزاوار افسر سالیه تخت عدل معدلت کامل

مجسم حجم بار [illegible] حضرت محمد معظم شاه عالم بهادر مد ظله [illegible] بادشاهی

که زاول علاالدوام از وزارت [illegible] اول حفظ فرمان همیشه صورت بست [illegible] از اسم معظم [illegible]

[illegible] بر خاتم انگشت عهد دست [illegible] ازدیاد و بنشینی کری دیوان گاه وزارت اعلی

والا شاهی [illegible] پایه علو مرتبه اعلی وزارت بادشاهی بست فرق عزت و افتخار بدره

علیین [illegible] و از روح تا شیخ آن برگزیده جناب الهی خاطر افسرده چون غنچه پژمرده از نسیم

[illegible] شگفت در روزهائی که حسب الحکم گیتی مطاع از برای اصلاح خلل و فساد افغان نکهت

بدنهاد [illegible] ملک کابل عیان در آمده اعلام ظفر اعلام بدار السلطنت لاهور

[illegible] و الا کبر عالی تبار مظفر منصور [illegible] رفع [illegible] ملت و دین

[illegible] منتظر [illegible] روان شد و خدمت دار الانشاء رکاب

فیض [illegible] آفتاب شاهزاده [illegible] قدر باش [illegible] حقیر حواله رفت لیکن از [illegible] نجار

[illegible] مجلس که [illegible] کسی [illegible] زبان [illegible] دل شوریده در آن سرکار

[illegible] چند آن [illegible] خدمت [illegible] ریاض جهان

[illegible] مستمند [illegible] اهل [illegible] خدمت [illegible]

سر [illegible] منصور [illegible] بلاد شاه [illegible] بلده [illegible] در [illegible] آمده [illegible] همای [illegible] منزل مقصد [illegible] رسید بالفور [illegible] رجوع [illegible] پیری
و [illegible] آورده [illegible] بدستور سابق [illegible] تقدیم خدمت [illegible] شاه [illegible] قیام [illegible] رسید چون [illegible] دوران [illegible] زمان خان [illegible] قدر [illegible]
بسته [illegible] خان [illegible] عرف [illegible] بدیع [illegible] زمان [illegible] صباحت [illegible] خانی [illegible] دیوان [illegible] بود [illegible] جوهر [illegible] شناس [illegible] هر چند [illegible] دیوان [illegible]
و [illegible] محظوظ [illegible] می [illegible] نموده [illegible] که [illegible] توان [illegible] طبیعت [illegible] زیاده [illegible] از [illegible] حد [illegible] بیان [illegible] برافروزه [illegible] بعد [illegible] مراجعت [illegible] بفتح [illegible] و [illegible] نصرت
بدار الخلافت [illegible] خان [illegible] حضرت [illegible] نشان [illegible] خان [illegible] دیوان [illegible] مهمات [illegible] شاهنشاهی [illegible] فرمانفرمای [illegible] سلطان
زبیر [illegible] و [illegible] السنور [illegible] عراق [illegible] که [illegible] هم [illegible] بار [illegible] دیگر [illegible] هم [illegible] باسعداو [illegible] شایسته [illegible] وزارت [illegible] بود [illegible] دیوان [illegible] سرکار [illegible] عالی [illegible] متعیا
شاهی [illegible] شده [illegible] و [illegible] بعد [illegible] ران [illegible] ایام [illegible] عیش [illegible] و [illegible] نجاد [illegible] با [illegible] استمال [illegible] مرضیع [illegible] جهان [illegible] مطلع [illegible] عالم [illegible] طلیع [illegible] بهجت [illegible] لوای [illegible] فتح
فتح [illegible] سپهر [illegible] جهان [illegible] کشای [illegible] بصوبه [illegible] دکهن [illegible] روی [illegible] نمود [illegible] و [illegible] بعد [illegible] مبارک [illegible] وصول [illegible] رایات [illegible] عالیات [illegible] جاه [illegible] و [illegible] جلال
باو [illegible] رنگ [illegible] اباد [illegible] خجسته [illegible] بنیاد [illegible] بقاصله [illegible] مدت [illegible] یکسال [illegible] یمن [illegible] کامیش [illegible] دیوان [illegible] مشار [illegible] الیه [illegible] بنا [illegible] بر [illegible] مصلحت [illegible] مهمی
معلی [illegible] که [illegible] دران [illegible] اوان [illegible] بدار [illegible] الخیر [illegible] اجمیر [illegible] اقامت [illegible] داشت [illegible] بستوری [illegible] یافت [illegible] در [illegible] بنه [illegible] سفر [illegible] دولت [illegible] اثر
چون [illegible] بتوفیق [illegible] باری [illegible] عز [illegible] اسمه [illegible] خدمت [illegible] عرائض [illegible] نگاری [illegible] و [illegible] سرانجام [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
و [illegible] خزانه [illegible] تقدیم [illegible] رسید [illegible] خان [illegible] موصوف [illegible] الیه [illegible] بدستوری [illegible] و [illegible] حال [illegible] پردازی [illegible] باز [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
پرداخت [illegible] که [illegible] بنیاد [illegible] هم [illegible] بعطای [illegible] خلعت [illegible] و [illegible] انعام [illegible] برنواخت [illegible] و [illegible] کدورت [illegible] دیرینه [illegible] که [illegible] از [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
بعضی [illegible] و [illegible] لتمندان [illegible] بر [illegible] صفحه [illegible] خاطر [illegible] ناظر [illegible] جمع [illegible] شده [illegible] بود [illegible] در [illegible] ساخته [illegible] و [illegible] چون [illegible] بموجب [illegible] حکم [illegible] مقدس [illegible] معاودت
باسعاده [illegible] نصرت [illegible] پیکر [illegible] از [illegible] ملک [illegible] دکهن [illegible] به [illegible] لشکرگاه [illegible] بادشاهی [illegible] واقعه [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
بیخ [illegible] و [illegible] محمد [illegible] اکبر [illegible] بادشاهزاده [illegible] غبار [illegible] انکدار [illegible] در [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
تعاقب [illegible] آن [illegible] مرحله [illegible] نورد [illegible] جوانبخت [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] شده بود با [illegible] براه دامن نهاده باوجودیکه هوای گرم و ماه مبارک رمضان بعمل بود
مقام و آرام [illegible] هیچ مکان مست [illegible] متواتر نزول اجلال اردوی معلی بدار السرور [illegible]
سایبان اقبال برافراشت و ایالت صوبه فیض [illegible] خان [illegible] و [illegible] آنحضرت [illegible]
تنخواه سپاه [illegible] محصول محال جاگیر بهم رسانده بود از خدمت دیوانی استعفا نمود
و از تغیر [illegible] امور الیه [illegible] شریف خان [illegible] برتبه مسند دیوانی نشست چون [illegible] و نظم [illegible]
امور الیه سرانجام نیافت لاعلاج دیوانی محال [illegible] سرکار [illegible] [illegible] پرداخت [illegible] خانه
جمدة المهام [illegible] خان که اکنون دیوان خالصه [illegible] [illegible] اعمال [illegible] و دیوانی [illegible]
[illegible] کارخانه و [illegible] جاگیر [illegible] و تنخواه مواجب خدم و حشم [illegible] کلک [illegible] محال [illegible]
[illegible] چند روز شاه عالم پناه و از پیشگاه سلطنت و جهانداری با عظمت و شکوه و [illegible]
[illegible] ساعت و [illegible] قلعه [illegible] عاقبت و غنیم [illegible] شده خیام سپهر [illegible]
[illegible] افراخت و [illegible] افواج قاهره حضرت ظل الهی [illegible]
[illegible] و استراف [illegible] سادات [illegible] مخلصان [illegible]
[illegible] منصب [illegible] دیوان سرکار [illegible] صاحب [illegible]
و [illegible] علیم [illegible] و استعجال [illegible] عزم [illegible] عز و اجلال [illegible]
و [illegible] جهان افروز [illegible] و [illegible] فتح [illegible]
خدمت [illegible] سعادت [illegible]
[illegible] بالعزت [illegible]
[illegible] جلیل القدر [illegible]
[illegible] شده [illegible]

سفر نداشت بگرمی توجه دیوان مهربان و سفارش عزیزی واز ناباوری دوستان از بلندگاه
(8) والا دران مکان اجازت اقامت یافت وچون سنه عمر به هفتاد و سه بود لفیف چند که
از حدات مستعار باقی مانده بود رایگان از دست میرفت بهتر چنان دید که موردات
پراکنده حضور را درین فراغ وقت فراهم آورده مجموعه تازه ترتیب داده یادگاری بعرصه
روزگار باز گذارد و لهذا با مید عطای ربانی و توفیق تائیدات آسمانی که دایما شامل حال
فقرای باب الله است دست بقلم خشنا حتی بقدر طاقت بشری بتهذیب و تنمیق
این مجموعه شتافته پرداخت بوکه ارباب دانش بهنگام مطالعه رشته انصاف از دست
ندهند و بر سخنان رطب و یابس بگل افرین افتده عیب پوشی و خطا بخشی را ایمان لطف و کرم پیشه
تا حضرت رحیم و کریم اجر عظیم یابند در ماه شعبان سنه موافق ۱۰۹۰ [illegible]
[illegible] مشتمل بر دیباچه و مقدمه و سه جامع [illegible]

صفحه [illegible]

شاهزادهای نامدار و والا تبار از عرایض و مکاتبات ایشان بعنوان منشی
در یم صحایف فرا ایشان عالیشان صفحه [illegible]
کاردان از عرایض و مراسلات پردازند جات مایه [illegible]
و سیره و ذالک صفحه [illegible] خطوط عزیزان و دوستان [illegible]

آنان ومعدود بیاد بجناب روند کار بترتیم پیوسته برسم یادگاری درین مجموعه مندرج گردیده
ودر بعضی صفحات کز مسودات دیگران از اسوده واجوبه مناسب اقتضای محل
اندراج یافته اسم یک یک شرحی نقش تحریر پذیرفته تا خواننده طرز کلام آن طایفه
بجهت آن استعداد در انسجیده بطور وطریق حسن بیان نتیجه محقق موازنه نماید ودر
جایی مطالعه سیاق عبارت بست وبلند مضامین با معانی نظر باز دیده سرشته
انصاف از دست ندهد وقصور وتقصیر [illegible]
[illegible] در زمان مطاعه باد شاهی واسناد دفاتر معلی [illegible] منشیان عالیه
وحی از عرائض ومکاتیب که عالیاً بقلم اقبال بخط قدسی نمط نگارنده شده بود
عرائض ومکتوبات خوانین بلند مکان [illegible] منشات سر دفتر اوستادان
[illegible] نگارین نامهای مستعدان
یاسنج طالب بارعنت [illegible] رسم خانی
منفعه نویس که اندیشه در دو کور در تعرفات طبع وقاد اینان طرز دقیقه یاب را در نشاط
می آرد واقتصر ناقدا علی القلیل والقلیل یدل علی الکثیر والخفته بدل علی
البدیه [illegible] یرالله ولی التوفیق ونعم المولی ونعم النصیر عازر [illegible] مستطیر
[illegible] صفحه [illegible] الوالی صفحه اول [illegible] شاهزاده عالی مقدار والا تبار
منحصر بر سه باب باب اول عرائض [illegible] مکاتبات باسم [illegible]

عالیه جاب [illegible] محمد [illegible] بدخشان مقدس [illegible]

(۹) [illegible] میرسانند کہ خلاصہ خلعت

سراپا سعادت کہ از روی لطف و فرخندہ پروری و پروردہ نوازی برای سربلندی
و سرافرازی خانہ زاد فرویت بنیاد از پیشگاہ فضل و کرم کرامت عطائی یافتہ
بود بیست و دویم شہر ذیقعدہ در منزل کنار دریائی بہت شرف وصول ارزانی فرمود
فرق فخر و مباہات کہ بین خانہ زادان ہذا دودہ علیین برافراخت و بہ استقبال
و آداب تسلیمات آنرا بجا آوردہ چہرہ عبودیت و انکسار بسجود شکر پیش عنایات
جہان افروز آلہی ساخت امیدوار است کہ بر عنایتہای بیدریغ افضال و کارفرمائی
اقبال عدیم المثال خانہ زاد مصدر خدمتی گردیدہ مورد فریضہ نوازش و الطاف حضرت
خاقانی جہان بانی شود و بہ جد زود تر بتقبیل پایہ سریر خلافت مصدر کہ بر تقاضای
دین و دنیوی مرجع است سعادت دو جہانی اندوزد [illegible] عرضداشت
مرید با اخلاص فرویت آئین محمد معز الدین بمتابع جاہ و جلال میرسانند کہ نوزدہم
شہر ذیقعدہ از سرای خاص پور کوچ کردہ بترتیب جلوس یکنیم کروہ انبطرف از کنار
باولی منزل نمودہ پیر و مرشد حقیقی سلامت در دریائی بہت بسیار دور راہ
و شوار عبور است و پیشتر ازین امر مطور نادر دریائی کہ تالاب دریا جاہ داشتہ

باشد لشان نمیه بهنوز دارد و زیر هر جا که نزول میشود عرضداشت خواهد نمود ایضاً
میرساند که بلیت و یکم شهر ذیقعده از دریا بهبهت گذشت بر لب آب منزل کرده و
از بیر خبر فرخنده اثر نهضت اعلام نصرت فرجام که نزد رویی عظمت و شکوه از لوازم
تمام کوه دلربا و در انظام گروه شقاوت پژوه انداخته جان این مرید عقیدت
آگین بر زمان ره پیمائی در پیچ و خم کوشش بهت غرور از مقام خود
میرساند که در رای صحت انتهای که از دار الشفای فضل و کرم برای این مرید محبت
شده بود در روز عید الفطر در مقام حسن ابدال سعادت اتصال بخشید تسلیمات فراوان
که بمیثه شامل حال این فرمولیت بتقدیم رسانید و نذر نیاز بر کمال بر خود بالید
موافق حکم جهانمطاع بنجوی که حکیم محمد مقیم ارزنه بهبهت استعمال این دوای خواهد نمود
در ایام من توجه اقدس امید وار است که زود شفا خواهد یافت
میرساند که عید سعید الفطر بر ذات اقدس مبارک و فرخنده باد آداب تسلیمات تهنیت مبارکباد
این روز شریف که باعتقاد فرو بهبهت حج اکبر معنولیت جامی آرد و در جناب حضرت
جل و علا مسالت مینماید که هر روزی از ایام سلطنت جاودانی طراز زینت
گیرد و هر شب چون امشب لیلة القدر مقرون دارد ایضاً میرساند که از رسیدن خود به
بلده بهبهت و در آمدن نامه مبارک از حضرت جناب شهر ذی حجه عید انشتی که جناب عالمیان

تا آنکه بعرض رسانیده شد که بعد از نظر انور گذشته باشد بعد ازان بیست دویم ماه مذکور محله

15 رنجه‌دار سنکه و بیست چهارم محله ایرغا دیده و چون بر سر زلف چهیال واقع شده بود

رعنایی بسیار داشت دو سه دست جا از سر داده روز اول یک سیر خاصه و یک مرغابی

و روز دیگر دو قرقاول و یک مرغابی شکار کرده و دو شکاره به کیفیت چهانگانی راجه مذکور را

رخصت پیش داد [illegible] میرسانند که چون این سفر تعیین مرتبه باعث

مهجوری از سعادت اندوزی حضور فیض گنجور بست شب تا بغد اندیشه میدارد که مبادا از

راه قلت سرمایه دانش و کثرت احتیاج بارشاد و لازم الانقیاد قولاً و فعلاً

نه در حضور عرض پیشگاه جاه و جلال تواند بود و ازین مرید فدویت آیین سرزده باشد

لهذا در چند روز متبرک عاشوره که زمان عفو زلات و آوان صفح خطیات است

زبان عبودیت بیان را بدر خواست بخشایش آنچه سهواً و نسیاناً صورت سنوح

پذیرفته باشد میگشاید بمجرد اجابت انتهای آیه کریمه ربنا لا تؤاخذنا ان نسینا او

اخطانا از پیشگاه فضل و کرم امیدوار بپذیرایی گزارش و عفو تقصیرات میباشد ظل ظلیل

والا شاهی ابد الدهر ممدود و مبسوط باد [illegible]

میرسانند که هر روز مرحمت آمیز نشان عالیشان هدایت عنوان مانند نزول آیه

رحمت از فلک افضال و کرامت مشرف باعزاز و امتیاز بخشیده نوید قدوم سعادت

مرحوم پیر و مرشد حقیقی با محبوب حیات بخش پیوندی گشت و فرح ... در عرش اعلی

و مواعظ تتمهٔ هدایت یقینی گردید شکر الهی بتقدیم رسانید و استفاضه از ...

بجا گزرانیده مراسم آداب مراتب تسلیمات بجا آورده از فضل و کرم الهی امیدوارد

گذارشت والا دم الاتقیا والدستور العظمی دینی و دنیا خود ساخته قدم از سر نموده سعادت

تحصیل شرف تقبیل رکاب فیض مآب بعث بجهت عام ترددی کامیاب گردید

[illegible] روضهٔ ... الله مبارک ... رجعت ... از گلشن و بهشت الحمد سبحانی

روشن گردانیده آورده بهجت و نشاط دو ... و ذره مسرت و کامرانی مخلوقی ...

عالمیان رسانیده بر ذات مقدس عنصر اطهر قبلهٔ دینی و دنیا مبارک و میمون باد دیدن

روز جهان افروز که بخت خداداد و دولت قوی بنیاد ... مبارک ... فرق

میسر ... نموده ... مقیمان ... عالم

در دعا طول بقای آن خداوند کیهان ... فلک رسیده مرید

فدوی آداب تسلیمات و مراسم کورنشات ... عقیدت آگین بجا آورده

دل و جان ... ثنای ... محفل ... عبودیت ... جناب

ایزد منان گشوده که سر رشتهٔ عمر روز افزون پیر و مرشد حقیقی ...

تسبیح هزار دانه گناه و جرم ... این هنگام ... زمان ...

سلطنت مناط دوران مانده و برفیض اندوزان حضور لامع النور در شک برنهاد

نیاید که سعادت والا علامت که بر جمیع مقاصد صوری و معنوی مرجح است برچه رود (۱۱)

تو روزی شود و عرضه داشت [illegible] عرضه داشت مرید با اخلاص

ندویت آیین محمد معزالدین زمانی عبودیت بلب آداب بوسیده ذره مثال بمامع جاه و جلال

میرساند که بوسیله تحلیله آدای مراسم تهنیت و مبارکباد وصول رود سعادت اندوز مسرت افروز

سالگره مقدس معلی که بهار گلشن عالمیان و سحاب مرزعه تمنای جهانیان است زبان فرویتان

را فیض اندوز عرض و شرف دو جهان سیکرداند که حق سبحانه تعالی علی الدوام بقای ذات قدسی را

نضارت بخش ریاض آمانی و آمال جمهور عالم و طراوت افزای مزرع امید کافه انام دارد

عالمیان افتاب آسمان سلطنت ابدی الاتصال هزاران سال بر مفارق جمیع بنده های تابان و دوران

باد [illegible] انکه میرساند که بدریوزه سینه آدای مراسم تهنیت

آداب مبارکباد ولادت باسعادت شاهزاده والا نسب عالی تبار که بهار پیرای گلشن

مقصود اولیای دولت خداداد و چهره افروز تحصول تمنای اهمیای سلطنت ابد

بنیاد است زبان عبودیت بیان را شرف اندوز دعائی سیکرداند که حق جل و علی

گلستان عظمت و اقبال و چمنستان اجلال قبله دین و دنیا را که جاودان

بر و بند و سرسبز و دراد و این نوباوه بوستان شهریاری را در سایه خورشید با

پیر و مرشد حقیقی از کمال عمر طبیعی کامیاب گردانیاد و ایضاً سوده میبارکباد و ولادت با

میرساند که مراسم آداب تهنیت و مبارکباد ولادت

باسعادت خلف سعادتمند شاهزاده نامدار کامگار محمد عظیم الدین کامگار بهادر بسریر حدیقه امانی و آمال اولیای

سلطنت قرین دولت و بخش دلهای مریدان عقیدت آئین بجا آورده از حضرت

فیاض علی الاطلاق استدعا مینماید که خلستان دولت و اقبال جاوید مآل قبله دین

و دنیا را بمولده برومند دارد و این فرخنده نهال بوستان جاه و جلال را در سایه خورشید

پایه پیر و مرشد حقیقی کامیاب بکمال عمر طبیعی گردانیاد و بمنه و کرمه

میرساند که غلبه نیست که از امطار ابر بهار افضال و اکرام عام

و الطاف بی انجام چون کیتی را طراوت بخشیده و بافاضه انعام چو بهار عشرت

و نشاط برورد اولیای حضرت عالم پناهی نهال امانی و آمال کافه انام را بثمره حصول

مقاصد و مرام برومند گردانیده بتاریخ غلان بنده عقیدت آئین را بسریر عطا فرخنده

و خانه زاد نوازی رسیده بحبیبی حال بسجود آستان قدسی بجا آورده چون مرید فدوی را

این عطیه را زیبنده تا بسته تفصیل ایزدی بحبیبی توجهات باطن آمدش پیر و مرشد

حقیقی میداند آداب تسلیمات آنرا بکمال ادب و انکسار بتقدیم رسانیده امیدوار

است که از درگاه عالم پناه بمراحت اسم و عنایت تسمیه مورد کامیابی گردد و زیاده

ایشان تمرک ادب انسته بر عایی اختتام بخود افتاب جهانتاب سلطنت و شهریاری ابو
و درخشان باد ایضاً [illegible] میرساند که چون کارهای بنیت
حوالت است و هر چه از نهانخانه بطون بر خلاف خواهش نبوده بوجه ظهور میرسد لهذا بیت کر
حامد الله خیرا اصلاح حال او در آن بود لهذا بتاریخ هفدهم ماه مجیب سعیده در خانه
مبارکه متولد شد اگرچه در عالم اسباب بمقتضای نشاء البشر و کمالات ارباب تعلق از وجود نبات
بی اختیار مکدر و ملول میشود و لیکن از آن روکه مورد عنایت بیعنه سایه نشین مظلمکرمت
و تفضل میکران قبله و کعبه جهان و جهانیان است از بن رهگذر مانند نیشه ناکرده پا نیه یک
ظل ظلیل ابدی التظلیل حضرت پیر و مرشد حقیقی تا بقای دهر و ثبات عصر از خدای
ایزدی مسئلت مینماید امیدوار است که مولود مولود نور رسیده از پیشگاه
عنایات والا به تشریف تسمیه سرمایه سعادت جاودانی اندوزد افتاب عالمتاب
سلطنت و جهانداری بر مفارق جمیع بندگان تابان و درخشان باد ایضاً با تقاضای
درخواست عنایت بر چهی دستخط میرساند که عطایی بر چهی و ترکش و تفنگ خاصه از کرم
پیشگاه تفضل و مکرمت بیکران مرحمت شده بود علم مفاخرت و مباهات برید
عقیدت آنکه نبود و دعایمن بر افراخت تسلمات آداب آنرا با پایی سریر تا افق دولت ابد
ادا نمود و چون آدای شکر آنهم عنایات عالم افروز را از حد بیان و اندازه زبان بیرون

ملازم را تبرک کرده بشکرانه بدعای اختصار نمود و اقتدار عالیجناب سلطنت و جهانبانی [illegible]

[illegible] بر ساحت [illegible] ابدالدهر ساطع و لامع باد [illegible] جواب حسب الحکم [illegible]

حسب الحکم الاقدس که اولا اتمام [illegible] معین الدین شرف ورود فرمودند ثانیا [illegible]

چهار [illegible] است که [illegible] فدوی [illegible] منزل تقریب [illegible] مقام نموده و مردم [illegible]

[illegible] آمدن مردم در [illegible] کنند و هر گاه مردم جمع شوند

[illegible] کرد دیا صورت حال باز عرض [illegible] نموده مطابق حکم والاجلال آورد [illegible]

[illegible] که فرمان [illegible] مطابق آن عمل نماید [illegible] میرسند کرده بیشکاه

[illegible] که برای فدوی مرحمت شده بود رسید [illegible] آداب تسلیمات [illegible] عنایت

والا [illegible] های عقیدت آمای تقدیم رسانید و چون از عهده شکر و سپاس عطا های

جناب فیض مآب [illegible] زبان [illegible] الهی [illegible] و متوالی است [illegible]

اعتراف کرده بدعای ختم نمود [illegible] جناب سلطنت [illegible] هزاران سال [illegible] افروز

باد [illegible] میرساند که منشور لامع النور [illegible]

[illegible] هزاران هزار جان ما بندهای فدویت نشان [illegible]

[illegible] فدوی و صدور ارشاد واجب الاقتضا [illegible] تا وصول حکم

[illegible] مردم [illegible]

بجماعت شعدت احدی که از آنجا تا بکهنه نرسد بکمی منصبیه باافزوده و حقایق عجایب کرد از

نوازش مرحمت شده بود برتو وصول سعادت نزول بخشیده سرمایهٔ افتخار و فتخار را

شعار گردید تسلیمات ادای شکرانه ذره پروری از بیان بیرون است عقیدت آگاهی میقرینی رسانیده

است که توفیق تحصیل بهره دولت امتثال امر والا قدر یافته بر طبق ارشاد هدایت بنیاد کار

کرده ... مرسانده زبانیعا

مژده فرح افزای بهجت پیرای تولد فرزند ارجمند خانه برادر نامدار ذوالفقار محمد عظیم الدین الیوم

مسرت و شادمانی برای این عقیدت دثار مضاعف گردید تجویز ادای ادب و ذریعه مراسم تهنیت

زبان عبودیت بیان را بعضی تحیات کشوده تسلیمات مبارکباد آن را بجا آورده ... عقیدت

نصاب بجا می آورد حق جل و علی ظل ظلیل مکرمت و سایه کرم اعاده رحمت پرور مرشد حقیقی در جهان

بر مفارق جمیع بندگان عقیدت سیما مخلد و مبسوط دارا د ...

پیر ضمیر رساند که مرحمت ارشاد و هدایت مواد عنایت قدسی اصلاح فیض اعتراض و سلسله نعیمی

الفاظ مرقوم نجام امان الله زحمت الحلیم رقعه عبدالخالق با بن مرید نوشته مفلوج گردد کوتاه سخنی معلوم

نموده آداب تسلیمات آنرا با بعضی بندگان عقیدت آگین رسانید چون از دله تلمذ سرمایه

استعداد با ارشاد واجب الانقیاد کثیر الاحتیاج است در سیم جلال امیدوار تربیت

می نسبند با لقا بعد ... عرض داشت مرید فدویت آیین محمد معزالدین فرزند

چون مجامع غرض حقائق برساند که ... رسیده نیل تشریف کار که قرار و بعینه گاه تفصیل مکرمت

بلیث سربلندی مرید عقیدت آئین گردیده لسلام آداب انبرا بر آستانه های فدویت انتما آورده

امیدوار صداقت بود آنست بدعای طول بقای ذات مقدس اختتام نمود [illegible]

[illegible] با تعاقب [illegible] میرساند که با امتثال امر والاقدر اکرم بهبایین عبادت ربانی

دانسته دوری از لب دریا فیض شیاطه اختیار کرده رهگرای سمت مامور گردیده لیکن او و دانائی

بهمان آشکار آگاه است که مراد این منزل از الم حرمان ملازمت قدسی چه مقدار مرارت

کشیده بر حال ماس آدابینه که در تحصیل فرمان محیط ندود از رضای عالم مآب مستعملاتی توجهات

با جلس الهام موطن مینماید که بموفق ارشاد و هدایت مواد لسر انجام خدمت جبهه عبودیت بفروغ ارجمندی

شتر اندوز تقبیل آستان سپهر توامان گردد با [illegible] سعادت

[illegible] میر [illegible] که الم محرومی از سعادت حضور لامع النور سرمایه [illegible]

این مرید فدویت [illegible] وارد سخت تر است لیکن اشتعال حاکم گیتی منقام باعث تحصیل جامعه

گردیدن دانسته فرق اعتقاد بر خط قبول فرمان نهاده امیدوار است که بعیانه قدسی توجهات

پیر و مرشد حقیقی برجه زود تر فیض یاب تقبیل آستان سپهر توامان گردد و نعل جبهه [illegible]

[illegible] تفضل و مکرمت والا بیش مرید عقیدت آثار رسیده و فدوی تسلیمات

[illegible] منزلت [illegible] که تهنیه رسانیده [illegible] با تقاید [illegible]

کیمیا خاصیت

... می رسانند که الم حرمان از سعادت ملازمت کیمیا خاصیت زحمه بیان در نقلیده
بر جان نور افزای خاطر عبودیت آیین از این رهگذر به غایت ملال داشت در این ولا تموج بحر کمال
به حمه رزده تر به تحصیل شرف تقبیل آستان جاه و جلال کامیاب گردانیده امیدوار از ملازمان جا کوچ
کرده ملازمان جا بنده را کرده از روی مرحمت فرمودند به خصوص بندهای درگاه بادشاهی
و چه ... سرکار ولایات بی پایان ... سوری ... دیگر با دمعسکر نصرت قرین رسیده
امیدوار است که متعلقان مهمات حضور لامع النور تا گیتی را پاید با نجاح خواهند کرد آمده
زود تر حاضر شوند ... می رسانند که برد ... کرامت شمول
خلعت فاخره از تحف بخشش دنیا و آخرت که ... آستین عز و جاه و تفاخر گریبان دولت
و دستگاه بود چون فلک اطلس سربلندی یافته و چون آفتاب خاوری جهان شرف
برافروخته تارک مفاخر و مباهات برافراز آسمان هفتمین برافراخت سجود شکر این عنایت
تازه و تسلیمات سپاس این مرحمت بی اندازه اگرچه از بندگان ناصیه عبودیت نشان
بیرون است لیکن بنور ... سینه ... فرق نیاز ... صورت محبت الدعوات
نهاده زبان عبودیت بیان را به دعای امتداد بقای سلطنت خداداد و دوام
ایام دولت ابد میعاد ... وظیفه ... آن جاه مخدوم
باید به تقدیم مراسم استقبال ... بهره ...

تشریف گرامیست فرو آ در سرو دوش — آنجا که عالم زندش حلقه بدرزد در شبه کاخ شاه بود

حلقه بگوش حق افتاب جهانتاب سلطنت و جهانبانی ابدالدهر تابان و درخشان باد [illegible] لایق به

قرب جناب خلافت [illegible] ملک [illegible] به استقبال [illegible] سپهسالار

که تسلیمات آداب مبارکباد بنهضت فرخنده اثر موکب عالم‌گشای پیش از آنکه فتح و ظفر بعزم ملازمت

بدان جنبهای فدویت آمای بجای آرد از تأییدات ایزد متعال امید واثق دارد که لشکر [illegible]

اقبال عهد و مال کریمت کره گشایی متعاقد مقصود در چهره افروز نصرت و بهبود [illegible] این

عزیمت سعادت اتصال ابدالدهر فرخی و فیروزی و دولت و بهروزی مقرون شود زیاده

جسارت ادب شناخت و بدعای خیر ختم [illegible] آستان [illegible] محمد دولت

[illegible] عرضداشت بنده فدویت آمای محمد دولت افزا جبین ادب و انکسار بر زمین

عبودیت و افتقار سوده فرد وار موقف عرض فیض ابدالدهر حضور لامع النور میرساند

که چون آرزوی تحصیل شرف تقبیل عتبه فلک رتبه منتهای تمنای این عقیده شناس

است لهذا ابدالدهر نیازمندانه از حضرت رب العزت مسئلت می‌نماید که بفضل و کرم خویش

زنده تر [illegible] آن دولت عظمی که سرمایه سعادت دین و دنیا است برساند زیاده

از این جسارت [illegible] ترک ادب دانسته بدعا ختم نمود [illegible] شیخ [illegible]

[illegible] آنکه [illegible] استدعا [illegible] دولت [illegible]

از جناب اجابت مآب قاضی الحاجات امیدوار است که سعادت آستان بوسی عنقریب

(۱۵) نصیب فدوی گردد به پیر و مرشد توقیع سلامت در مولانا شیخ عبدالله خلف شیخ نظام الملک حسب الحکم مقدس

معلی در مکتب این فدویت آمده و خواندن قرآن مجید را از بنده شنیده بجز طی شرف رسانید

که خوب می خواند صلاحیت آن دارد که حفاظت شوند بعد از این چه روی خواهید داد عرضه

خواهد کرد آفتاب سپهر عالم بهای مروران سال طالع و لامع باد

[illegible] عرضداشت بجناب عالی اجابت مآب [illegible] دیگر دستور مقرر است که شاهزاده را

صفر بسم الله الرحمن الرحیم را بخط خود نویسید و متن عرضداشت منشی بنویسید

در [illegible] تمام نمودن قرائت قرآن [illegible] میرسانند که چون به روز فیض

خاطر عقیدت آگین از بدیر اسرار امید مبارک وصول مقدم فیض توام بدان حدود سعادت

ام سعادت افزود رفته [illegible] گردیده [illegible] که بنده به [illegible] که مامور شود به کمستان

به پیر قدسیه اقتضا رود جهانی فرزاند و از این مرید از تعلیم قرائت قرآن مجید فارغ شدند و دعوای

آن جهار ختم کلام مجید می بیان تمام نموده بدعای لقای دولت روز افزون قیام

دارد ایزد متعال ظلال عواطف افضال حضرت والا را بر مفارق جمیع بندگان مبسوط

و ممدود دارد عرضداشت شاهزاده [illegible] دختر [illegible] عرضداشت

مر عبودیت آگین [illegible] خدمت [illegible] بوسیله عرض مشرف اندوزان محفل جاه

د جلال و فیض یابان انجمن خلد مثال میرساند که از دیم ماه محرم حضرت کیتی خدیو ملک
کمال عنایت مرید عقیدت مند را یاد فرمود که آمده احراز سعادت ملازمت معلی نماید
چنانکه حسب الحکم جهان مطاع دولت حضور الامع النور مدرسیات و از روی توجهات خاص و تفضلات
افزون از قیاس تحسین از درس تعلیم استفسار رشد بعد ازان ادریس یاقوت عطا کرده
رخصت انصرام بخشیدند این فدوی آداب بسکات را بدانسته های ارادت آئین بجا آورده
مراجعت نمود اکنون از فضل و کرم ربانی امید وار است که شرف ملازمت و الا کرسی جمیع
آرزوها مرجح است پرچه زود تر روزی شود زیاده ترک ادب دانسته بدعا ختم نمود آفتاب
سلطنت جاوید مآل هزاران سال جهان افروز باد

عرضداشت بنده فدوی سید محمد حسبته الخیر جبین عبودیت بر زمین
ادب و ایکسار نهاده ذره وار بموقف عرض متفیضان حضور ساطع النور فیض پذیر رساند
میدارد که بر پیوسته بدعای نصرت و فیروزی اولیای دولت ابد بنیاد مشغول بوده تحصیل
سعادت تقبیل آستان سپهر لمعان را بهزاران نیاز آرزو مند است امید وار است
که عنقریب بحصول آن کامیاب گردد بیرو مرشد کامل سلامت و درین ایام میمنت انجام
شیخ عبد الله و الشیخ نظام الملک حسب الحکم اقدس اعلی بمکتب خانه آمده قرات
قرآن مجید را از بنده شنیده بعرض اشرف اقدس رسانیده که حزب میخوانند سابق

سایه گستر باد بحضرت والا انتسابی بر مفارق عالمیان ابد الدهر مخلد و مبسوط باد انشاء الله [illegible]

که چون نوید مسرت افزا امید مبارکه صراع فیض شمول موکب ظفر قرین در ایام معدوده باین حدود سعادت

آمود سامعه افروز جهانیان گردیده از شنیدن این مژده کوزان عبودیت سرشت بر وجود بالیده امیدوار

است که از آن استعجال علی اسرع الحال بتحصیل شرف تقبیل عتبه جاه و جلال کامیاب دولت جاوید

میشود زیاده چه تصدیع دهد الحمد لله المنة بدعای اختتام نمود آفتاب سپهر سلطنت و شهریاری نور افشان

بر عالم افروز باد [illegible]

الله عرضداشت مرید صادق العقیدت بعد از ادای آداب دعا و پابوس آستان قدسی بجا آورده

بمسامع حقایق مجامع جاه و جلال میرساند که چون آرزومندی ادراک ملازمت والا انتهایی

تمنا اندیشی مرید در سلک ارادت بست از مدتی است از جناب واهب العطیات مستدعا امیدوار

که عنقریب بحصول این نعمت عظمی کر وسیله کلیه سعادت دینی و دنیاست شرف اندوز گردد

بعد ادای آداب تسلیمات مبارکباد بمسامع جاه و جلال کبریای میرساند که ستدعای نصرت و فیروزی اولیای دولت قاهره جاوید طراز و ظلیمه نشیا

فرجام الحمد لله المنة که درین ایام میمنت فرجام مژده فتح قلاع دشوار کشای که بمبانی اقبال محمود ال

چهره ظهور افروخته سامعه افروز جهانیان گردید دلهای دعاگویان مالامال بهجت و سرور

گشته امید که این ظفر نمایان مبارک و فرخنده باد و فتوحات تازه و نصرتهای نمایان روزنه علی

الدوام نصیب ان سلطنت ابد میعاد روزی شود بالنون والصاد ایضا

عرضداشت فرزند ارجمند در مهر لغزور بعد ادای اداب که باید و شاید

بگذارانیده معروض میدارد که چون مژده عقد فرخنده ای مبارک مقدم فیض لزوم کعبه دینی و دنیا

پیر و مرشد حقیقی با نجح مسعود خاطر افروز گردیده امید واثق است که ان شاء الله الرحمن نیز تقبیل پای
قدسی سعادت در جهان اندوخته باد یک خدمت سامیه نیز بهجت نیز رجا و دعای کرد سایه
شفا پایه علی الدوام بر مفارق فرزندان گسترده باد ... والده ... عریضه نشست
فرزند آرزومند ... افروز بعد ادای آداب واجب و اخلاص مرد ... حمید اردکر چون نیو ... ضعف
و نقاهت مزاج شریف صاحب ماجده مسموع گردیده لهذا خاطر صادق الاعتقاد ملکه درت
ملال گرائیده و بسیار فکرمند است امید که بفضل کرم ایزد متعال علی اسرع الحال صحت کامله و شفای
عاجل نصیب گردد و خبر عافیت اثر استقامت ذات سامیه مکرمه از روی مهربانی زود مطلع شود
که چشم منتظر بر شاهراه انتظار و دل عقیدت منزل مضطرب و بیقرار است سایه عطوفت
و الطاف پیرایه علی الدوام و مستدام باد ... افروز ... عریضه دست
فرزند آرزومند ... افروز بعد ادای آداب عقیدت و ... موقوف عرض ... مشتمل بر
نت انی که از راه لطف و کرم شرف صدور یافته بود پرتو ورود افگنند تسلیمات آنرا تقدیم
رسانید ... برادر بجان برابر نامدار کامگار علی عالی النسب
الالقاب همیشه در سایه مرحمت پایه پیر و مرشد حقیقی کامیاب دولت دایمی و صحت
باشند بعد ابلاغ سلام اخلاص جانم و اظهار اشتیاق دیدار بهجت آثار مکشوف ضمیر منیر سامیه
گرداند که چون درین ایام خیرانجام خان عباس ... رفته که بدن شریف و عنصر لطیف گرامی
چند روز کسلمند بوده بکرم ربانی صحت اصلی از دو روز روی نموده داد که سعادت
ملازمت عالی چهره افروز نشاط و خرمی گشت لهذا خاطر واقفیت بحوزه ...
و بسیار مسرت نشاط و بهجت گرائیده که خبرهای عافیت مقرون بعافیت باشد ...

... از لوازم بوده در قبول خیر محض است امید که این شفای خداداد بر ذات اعلی صفات

مبارک باد و بعد از این غبار کلفت عالم از آیینه ضمیر زداید و هر روز کار فرخنده آثار میسر شود

[illegible]

عقیدت

[illegible]

عقیدت مند اخلاص آیین محمد معز الدین بعد ادای مراسم تسلیمات بعزعرض جناب رفیعه منیعه میرساند

که در تهنیت عید الفطر که اشرف ایام است آداب تهنیت بجا می آرد امید که میامن این روز

فرخنده بر صاحب و بر ما جمیع و مکرمه مبارک باد الله سبحانه تعالی آوان حیات بابرکات را همیشه

بنشاط عید قرین داشته غبار ملال از پیرامون خاطر قدسیه دور دارد و این خیر اندیش

را بر خیر زود تر یاد داده که خدمت سراسر سعادت که بهمه مقاصد مرجح است بهره ور گرداند

[illegible] عریضه بجناب رفیعه منیعه نواب صاحب جیو الهیه بالقابه میرساند که

بعنایت نامه نامی و قدسیه صحیفه سامی که مرقوم قلم لطف طراز شده بود عز وصول بخشید و لوازم

آداب عقیدت آن بتقدیم رسانید بمقتضای ارشاد گرامی استرضای صاحب و قبله دین و دنیا

پیر و مرشد حقیقی سعادت جاوید میدانند امیدوار کرم کریم کارساز جناب است که نعمت

حضور سراسر بهجت و سرور بزودی و خوبی اخبث عقیدت آگین گرداند سایه شفقت مامعه

مخلد و مبسوط [illegible] میرساند که نوید تهنیت

و مبارک باد وصول روز مسرت افروز سالگره حضرت پیر دستگیر حقیقی که بهار گلشن اماتی و آمال

جهان و جهانیان است زبان عقیدت بیان را سعادت اندوز جاودانی گردانید

معروض میدارد که این تهنیت عالم آرای بر صاحب زمان مبارک و خجسته و فرخنده [illegible]

بواند [illegible] عرضه داشت فدوی اخلاص آیین محمد معز الدین بعد ادای آداب تسلیم

تسلیمات و آرزومندی معروض میدارد که در تهنیت عید سعید میمنت آمود از روی کمال آداب مراسم کورنشات
بجای آورده باید بر حضور اخلاص که مستلزم آئین عقیدت مندیست مشهود میگرداند از همین ایام روز
سعادت افروز بر ذات شریف صاحب مشفقه مبارک و خجسته باد الله سبحانه تعالی اوقات فرخنده و ساعات
را بدوام بهجت و سرور معمور داشته باد و ایام التفات مستدام باد … مربیانند که از استماع مژده
مسرت پیوند تولد فرزند سعادت مند در خانه برادر عزیز نامور کامگار و آثار شاهزاده عظیم
الدین محمد نور چشم سعید … رو داده که از عهده ادای شکر آن نعمت بیرون برآمد حق جل و علا شانه
سایه بلند پایه حضرت پیر و مرشد حقیقی را بر سر جمیع فدویت نشان مخلد و ممتد داشته و وجود
آن نتیجه نور سعیده گلستان دولت و اقبال را بر آن مشفقه مهربان و برادر نامدار مبارک
و میمون گرداناد … عرضداشت فرزند اخلاص مند محمد معز الدین بعد ادای مراسم
کورنش بجا آورده از بهر حصول دولت خدمت سایه شبانروز مستدعا و … امید که با همه
این سعادت زودتر بهره ور شود و ایام شفقت پاینده باد … عرضداشت فرزند مخلص صحیح
محمد معز الدین بعد ادای آداب معروض میدارد که چون مسجد جامع نزدیک منزل … این خیرخواه
واقع است اگر از جناب والا ذوق شود روز جمعه برای ادای نماز و برای دیدن شیخ خان محمد
مدرس بیش بروم و بعد بالجمله مستر فرنگی التماس مینماید که چون او علاج پائی بنده خوب کرده
است و اضافه که سابق باو حکم شده بود بگفته بیبی جان موقوف مانده امید که این
معنی بعرض پیر و مرشد حقیقی برسد و بحکم محمد مقیم پروانگی وصول شود که اضافه او را
صحیح کنند و یک … قرار داد … بنده … اگر حکم اقدس صادر گردد امروز
یکشنبه … در … ایام … برادر عزیز … کامگار

و الطاف عالی تیمار دعای مشتاقانه برسد و مادام هستی دریا و جهان عافیت شمول خلایق دانند

والسلام [illegible] عرضداشت فرزند آرزومند محمد

(18) اختر بعد ادای آداب ادب اخلاص معروض میدارد که چون نوید بهجت جاوید مبارک مقدم
سعادت لزوم قبله جهانی و جهانیان بنهضت فیض امود مسامع افروز خلایق گردیده لهذا متوقع
آنست که بتقریب شرف تقبیل عتبه جاه و جلال کامیاب شده به ادراک خدمت سامی نیز
سرمایه بهجت و انبساط حاصل نماید سایه عطوفت پدرانه علی الدوام بر مفارق فرزندان
مبسوط باد بحق رب العباد [illegible] عرضداشت فرزند عقیدت مند بعد ادای آداب تسلیمات
عبودیت سمات معروض میدارد که چون آرزوی ادراک خدمت شریف روز افزون است
لهذا حصول نعمت حضور سراسر بهجت و سرور را از جناب الهی مسألت مینماید امید از لطف
و کرم او عز اسمه و جل شانه الرجاء آنست که دریافت این سعادت بزودی نصیب گردد و سایه
اشفاق پدرانه و الطاف پدرانه بر فرق فرزندان گسترده باد

[illegible]

عرضداشت مخلص صمیمی محمد عظیم الدین جلادیل آداب و تعظیم و تسلیمات لوازم
بتجلیل و تکریم بجا آورده معروض میدارد که چون ضرورت مبرای اضافه انعام و کرامت افزا و
نفایس پیراسته به مناظر بندگان را بالعام مواهبت گرانشرف میسازد به تفضل جمیل و لطف
جلیل خویش دو حرف زندگانی این مخلص صمیمی بعطای ثمره الفواد منتخم گردیده یعنی پسری
کرامت فرمود لهذا بعد از ادای وظایف شکر این عطیه عظمی تسلیمات ادا ساخت
را بتقدیم میرساند حق جل و علا سایه عاطفت پدرانه الطاف مهربان را مخلد و ممدود
دارد [illegible] مراد و عزیز نامدار کامکار

والا نسب عالی تبار لبن زنده لهم محبت التیام مصالحه نمایند مکتوبی که متضمن تولد فرخنده
درخانه آن والا تبار نگاشته بودند رسید ابواب مسرت و شادمانی بر خاطر دوستی مآثر
مفتوح گردانیده حق جل وعلی وجود مسعود آقا نونهال چمن دولت و اقبال را بلون
گرامی برادر بحانی برابر مبارک و میمون گردانیده در ظل حمایت حضرت پیر و مرشد حقیقی
بحر طبیع رحمانا ادوام ایمنت و دیاد حال عافیت اشتمال خویش دانند
خلص حمیمی محمد دولت افزا بموقف عرض میرساند که توجه
بمهربانی شهریار عالم را بحث اقدام پیر و مرشد حقیقی صاحب و قبله تحقیقی بانجام رسیده
حق عز اسمه این فرخنده عید را بر قبله کعبه دوجهانی و انصاب مهربانی مبارک میمون
گردانیده بمنته بحمت جانه راز بی عمر و دعای اجابت انتمای خود امیدوار است
که در صحت و صلوات پیوسته موفور و بدولت با برکات نصیب خود
عرضداشت میرزا خواجه حمیمی محمد دولت افزا دارد ادب تحیت
و تعظیم و مراسم تبجیل و تکریم بجا آورده معروض میدارد که علی الدوام فتح و نصرت اعلام
ملک اختشام و تلثیم عتبه علیه آسمانرتبه پیر و مرشد حقیقی از جناب انوری اسعد
خود ادراک ملازمت کرامی را میخواهد امید که عنقریب بتقبیل شرف
مثال قبله جهانی و جهانیان شرف اندوز گشته بدریافت نعمت سامی خدمت چهره افروز
بهجت و سرور گردد سایه عالی صاحب عطوفت گستر علی الدوام بر مفارق خیر
خواهان محمد دولت پیرایه
عرضداشت خیرزاد خویش اخلاص کیش محمد حکمت اخبر ادراک ادب و تعظیم و ادای
تحیت و تکریم داشته معروض میدارد که چون لازمه

مقاصد صوری و معنوی بهست و درین زمان میمنت اقتران مژده جانفزای عبارکی وصول
فیض شمول موکب نصرت قرین ولاشای بایمنده و مسعود سایه افروز گردیده لهذا
(۱۶) امید وار است که بشرف تقبیل آستان سپهر نوامان سعادت دو جهانی اندوخته مبدر
نهایت نعمت سامی خدمت نیز کامیاب گردد سایه عطوفت پایه صاحب مطلق بر سر خرد و کلان
جاودان ممدود باد

از استماع قضیه
نامرضیه فلان لبسیار مغموم و متالم شدیم چون هیچ کس را در عالم دنیا اجازت استقامت نداده
اند و جان معال بندگان داده خدا است که همه را لابد بایست سپرده برین تقدیر
درین قسم قضایا بغیر از صبر و شکیبایی چاره نیست درینصورت بعد لول
این آیت رضینا بقضاء الله رضا بالقضا داده بمشورت دانش کامل و خرد
شامل خاطر خویش را به بقای سامیه بلغه پایه ذات مقدس سپهر و مرشد حقیقی
که سرچشمه حیات و پیرایه زندگانی مریدان بسالمت تسیاد نهد و ما را از زین واقعه ناگزیر
بغایت متاثر و متاسف دانند

عرضداشت که مشتمل بر آوردی مراسم تهنیت وصول موکب ظفر قرین بان
سرزمین ارسالداشته بودند بکلی مطالعه در آمد و چون در باب احراز ملازمت بعد وصول
سرادقات فیروزی صفات بجوانب شاد و مرقوم نموده لبسیار موجب بهجت بهره استحسان
پذیرفته باید که ما را مشتاق خود انگاشته سنجوی که لکاشته اند از قوه بفعل آرند
و مراسم اشتیاق نسبت بخویش روز افزون نمایند

عرضداشتی
که در بنولا مشتمل بر تردد و جانسپاری جنود قاهره افاغنه بایه و اهلاک و اعدام
آن گروه شقاوت پژوه ارسالداشته بودند بکلی مطالعه در آمد باعث غرا و شیع
از انجا که آن سزاوار مرحمت های صدق عبودیت پیشه مصدر تجلد و مردا

فرجام
بوده آروی در جناب سلطنت جهانبانی آورده درین ایام فرخنده انجام گردانیده
رایات عالیات جاه و جلال با یکدیگر در رسیدن موکب منیر و زی اتصال بدان
بهم رسیده باید که خاطر جمع در خلوت و قسم فیه باغنه جهد بلیغ بکار برد و الطاف
مارا شامل حال خود شناخته در خور فیکو خدمتی از درگاه عرش اشتباه شاهنشاهی
امیدوار نتیجه باشد [illegible] والا شاهی سعادت و جناب پشتگاه
لایی العنایت و ملاذ قابل اللطف و الامتنان رحمت خان مشمول
عواطف والا شاهی بوده بداند عرضداشتی که مشتمل بر خلوص عقیدت و مبارکباد
و تولد شاهزاده سلطان و بشکر وصول نشان علیی و خلعت فاخر مرسال داشته بود
از نظر گرامی گذشت آنچه در باره معالجه سرکار بادشاهی و سرانجام خدمات سرکار
معروضداشته بود بلغز وضوح پیوست حسن اخلاص آن سعادت مآب نسبت
بجناب عالی زیاده از آنست که محتاج باظهار باشد توجهات مارا مبارک خود
دوز افزون شناسد [illegible] مشیت مآب کمالات
اکتساب شیخ عبد الخالق بتوجهات عالی سعالی شاهی منظور و منعامی بوده باشد
عرضداشتی که در جواب نشان سابق ارسالداشته بود بکرامی مطالعه در آمد و از آنی
که متضمن حقیقت میرسانها بود بروز بسعت ارسال پیوسته جوابش نرسیده
می باید که با شیخ نشانهای عالی سعالی زودی نوشته شهنده ها بی نشانی
بیجا نماند دکارنامی علیی موافق حکم واجب الانقیاد حضرت سرانجام پذیرد و بعرض
نیز رسانند مذکور بی اجازت ما از خانه نشسته رفته طابیکاره گشان نشده
گفته است که در طریق فرار دشمنان نمانده چون [illegible] بعرض عالی رسید

۲۵

ایں امور

حقیقت جنابه راحتی نامه پرگداسمت اطلاع یافت تا از لحظه منور بکند رفتار اکثر خمند

صورت این معنی را در لباس دیگر معروض والاگردانند مقرون بصدق نشود دیانت جدید

این همه احتیاط ها و حسن سلوک با مردم اجنبیه و کراریکش اگر بمقتضای بشریت طبع چون

دا اذیت واقع شده باشد بنحویکه از حضور کرامت ظهور ارشاد در دو داخل درآید بلندها

بلحاظ مقدم مستدان گرامی در نشسته بست و برادرشان در فکر نصرت بالکل خاطر گردد

نقص صحرا ربوبیه سم عشی الحساب سرکار گرفته نوشته داده که مواز ریه بالفعل

وجها از سر تقریر مستر انجام نماید و برادر ملنبه اندکرده تاکید بلیغ لکار برده که بنشتر

مقدمه امور جدید و معیاشت بوقت و هنگام با توزک تمام منزل گاه عسکر فیروز

قرین رساند در ینباب کمال تدعن دارد [illegible] وزارت

لایق العنایت والاحسان میر معصوم توجهات حضرت شاهنشاهی مفتخر و مباهی

بوده بداند عرضداشتیکه ارسال داشته بود بمطالعه گرامی پیوست و مضمون

بمفهوم انجامید چون زر نجازانه رکاب سعادت انتساب مطلوب است سیادت و وزارت

پناه قابل الرحمت والامتنان امانت خان از عقیدت گزینان با اخلاص

ماست باید که از آمدن زر خزانه بادشاهی خبردار بوده تتمه طلب نقدی سرکار رعایا

از خان مشار الیه زود بگیرد و همچنین زر جاگیر برگاه بیاید بی توقف و تاخیر بحضور

برساند و بوکیل دربار معلی تاکید نویسد که بوزارت دستگاه پناه عنایت

خان مقید بوده بسعی بلیغ نماید که زر تا محال جاگیر به ... زده باشد و چون

میر ... سابق خلاف ... ان قابل العنایت ... می نموده جابر

رعایت حال آن وزارت پناه او را بر طرف ساختیم تو حیات مادر انیت بخود روز افزون
[illegible] حکمت و فطانت پناه محسن خان بعنایات بادشاهی مخصوص و
مباهی بوده معلوم نماید که چون فضیلت پناه خواجه محمد صدیق از قدیم
درگاه آسمان جاه است و از پیشگاه فضل و کرم امید وار که بچندی از سوار ان
برادری اسم افتخار یابد باید که این مراتب را باین شایسته عرض فیض اندوزان انجمن
جاه و جلال پرسانند اگر رعایتی در باب او کنجایش داشته باشند سزاوار تفضل است

نواب مستطاب مستغنی الالقاب فروغ ناصر عظمت و اقبال مرکز دایره جاه و جلال پناه
محبا بیکدل و اقتنی از مخلصان دعا منزل خراوان سال رفعت بخش پایه قدر و منزلت
باشند بعد از تبلیغ مراسم نیاز مندی و تبیین مراتب جانبازی و تعلق دریافت
صحبت مخالفین الوفرت حوالی بواحدان حمیر نفحه دان نموده مشعوف رای از تراب خیا اسیر دانند
که مفاوضه و مواصلت الاغراز عطوفت طراز در هنگام فرخنده انجام کرخا ختصاص
دخایر بکمال تمنا مترصد نوید عافیت و سلامت ذات رفیع الدرجات بود در رنگ
نسیم صبا بچمن و بر تو شمع بانجمن ورود مسعود فرموده مشام یکدیگر را مشکبین و خاطر یکدیگر
را فروغ آئین گردانید در باب تقسیم وجه حق السعد بر مستحقان و ازالا مکان ملتمس بخط حقیقت
خط اشارت سایی رفته بود که بنفس خود در باب مستحقان برساند لتقدیم این امر
خیر پیرایه مال و حسن مآل الکاشته وجه مرقوم بزمره فقرا و صلحا و اهل انزوا و جماعه
مساکین و محتاجان باحتیاط تمام مقسوم ساخته در [illegible] ادای حق [illegible] موجب

تحصیل نواب عظیم بیگی نوبت فیلا خطاب بعد طومار تقسیم علی سبیل التفصیل ارسال داشته چون مقید خود نما
مدلول کلام هدایت پیام التعظیم لامر الله والشفقة علی خلق الله که فی الحقیقت سر جمله عبادت
معتقد به است از وجود فیض آمود صورت ظهور می یابد امید چنان است که ثمره این شایسته عمل
درین جهان باعث مزید عمر و دولت بوده آنجناب در روز قرب منزلت در بارگاه بادشاه
حقیقی میشود و ثمره این اخلاص منش اعوا و آه صمیم القلب مندرشته مبر و نیکو کاری و صدیت
کرامت شعار سیند که اعلام آفاق مرجوح است و منشور مقاصد شریکان نصیب خجسته باشند ایام دولت
و اقبال لا زوال باد ... از سنوح واقعه هایله جان گزای حضرت
نشان معتمد خان بر صفحه خاطر اری نهایت غبار آلود و حاشیه ضمیر منیر تصویر نهایت
کدورت آلود شده باشد اما چون در نظر خرد و ممدان دانش پرکمال ظاهر است که جهان از صورت خیال و عکس
تمثال ملبس میتوان گفت و روشن دلان حقیقت آگاه میدانند که بقای جاویدی و ثبات
همیشگی مخصوص بذات بیمثال واجب الوجود است و صور ممکنه بر مثال عکس آب و آئینه
دوامی و قوامی ندارد و برین تقدیر تقیین حاصل میشود که بصورت خرد و دوربینی در مقام
رضا و تسلیم بوده سر بر خط تقدیر الهی که از نوشته باشند خدا داده است که ازین مقتضیه
دل خراش چه مصیبت حالیه و چه صعب ایذا بر دلها و ارباب محبت و ولا را ده یافته لیکن
مقتضای عنوان آن که محبت نواب عالیجاه سلامت در این جز زمان که سلوک و معاشی عزیزان
و قسمت معلوم مکنان است در تمام هندوستان حضرت نشان نواب عظیم الشان سلمه الله
و خان مرحوم نسبت و دانا و حق شناس مذکور است خاص و عام شده الحال که
که خان مذکور لغزد و بس ببین خدا امید بزرگی نیاز و حشم مهربان در تخلص نوازی
توان داشت و حرمت شده هر دو ولها بس تعلق تواند بود و بعد دیدن وجود فیض آمود

نیازمند امید که بمیامن ذات عالیدرجات بسیار سال زینت پیرای مسند دولت و اقبال باد که

بعد از این زنگ ملالی که در آینه ضمیر باطن خورشید مثال باد [illegible]

دولت امارت و ایالت مرتبت معدلت و ابهت منزلت ملاذ محبان و اعتضاد خلوص خان

عالیشان پیوسته مسند آرای دولت و اقبال باد شوق دریافت ملاقات گرامی که سرمایه انتعاش

جاودانی است حاصل السعادت حیز نهفته بیان نموده مکشوف خاطر عاطفت مآثر میگردد و

جنبش [illegible] زهی همه لقای نورانی هرچند محرمان موسوم است لیکن بمقتضای وقت

روحانی در خلوت خیال هر جا که بنگرم آیینه رخ تو بود در برابرم لیکن قرب

قرب معنوی مرهم زخم جدایی است اتصال صوری نیز دوای جان شیفتگان مشتاق گردد از ارسال

صحائف دوستی که از چندگاه در حیز تعویق افتاده بود وجه آن عالیجاه معلوم رای رزین

شده باشد که از استماع واقعه خواجه کشمیری که غنچه مراد ایشان از نسیم تمنای ناشکفته فرو بست

چندان گرد کلفت بر صفحه سینه که در عالم دیده های تاریک گردید عباس حیات دنیا

مستعار است و اساس این خانه ناپایدار ناچار هر چه پیش آید در مقام تسلیم و رضا

بر تقدیر ایزدی باید شد باری فلک ستیزه جو مدارا گردد که در حمایت و طراوت فرزندان

برآورند بردارا طلاوت گستری داشتند که تسکین فزای ماتمیان باشد عاطفت

بپروانه مرحمت آنچه مستلزم آفات تواند بود بجا آورده و چرا چنین نشود که

اتحاد یگانگی در فرزندان جانبین مباینت و بیگانگی متصور نیست و چون از خط و کل

در بار مصلح ظاهر گردید که در جناب خلافت مآب تجویز حویلی دار بکیلی متعلقه کشمیر الفقیر

نیامده است در میانت خاطر مودت آگین نشاط فراوان اندوخته که خجسته

مهمات صوبه دکهن انجام نیافت ذراعت [illegible] خجسته جهت

در این مکان انجام شود که بدار الامان ملتان اندک فرصت در درد

عنقریب نموده شمرده گرفته [illegible] نمایند

بعد اظهار شوق و محبت مکشوف
ضمیر اتحاد تصویر میکرد و اندکی درین ایام بخجسته فرجام مژده نشاط پیرای رسید که خدمت والا
عالی از پیشگاه سلطنت عظمی به آن اقبال مرتبت تفویض یافت و زبان از خدمات
قریب بساط فیض مناط اقدس مقدم مزید تدرد مضرت است خاطر خلت امور و نیابت
شاید یافت گردید امید که این بار دولت پیرای مبارک و میمون شود چون رابطه معنوی
برادری خان عالی شان محمد زمان خان چنانچه باین است تمهید رسوم تکلف را گنجایش نمیدهد
و تقریب آن مبادرت و ستگاه درباره مقدس باعث حصول تمنای خویش دانسته
می آید برین تقدیر یقین که پاس مراتب نجیبی و حفظ انتساب عیب وقت نصیب العین
شریف خواهد بود و در هر چند گاه رقیمه نخالصت طراز مشعر بر استکشاف حال خیر مآل
خواهد و کیل دربار کیهان مدار خواهد شد که بحصول آن انبساط باطنی و هوا داری
افزوده آید زیاده چه تصدیع دهد

میکرداند که استداد ایام در وصول صحیفه شریفه خلیفه ایام خصوص در این هنگام که نورش
ملک و دین بمیان آمده باعث نگرانی تمام گردیده چنانچه چشم محب بر شما راه انتظار باز
هر چند در عالم معنی دیده و نراز تصور بلقای نور آمادرویت بر دل دست میدهد
اما در نشاه صورت بی ورود رقیمه الوداد خصوص در زمان مباعدت چسان آرامش پذیر
و انجامیده باشد جمعیت باطن رو نمی نماید بر این تقدیر مقتضای رابطه دو
چنانست که بتوسط جریان نامه خانه مودت پیوند نهال این آرزو پیوسته کامی
بسته باشند زنامه تو بیاله بمی دل و جام نیز داستان محبت در گردش آرام
خان بخدا [illegible]

بجریان خبر صحت و عافیت ذات مصدر حسنات است از جنبد گاه که نامه نامی نرسید ه
و کوچ اردو میباسمت دار الطافت بمیان آمده استخبار احوال خیر مآل پیشتر میرود
در بنوقت کردست از بمراه نداشته اند اگرچه تکالیف ارسال خطوط و ابلاغ پیام رود
از قاعده دانی میدانند لیکن از بنجهت که خاطر پیوسته متعلق بآنطرف است اگر از
دلنوازی این قسم یادآوری مرعی شود در سلوک ایل میباشد
کل خاصه الجزاء است مستعد نمیتواند بود حلاوت ظاهری و باطنی روزی با
چون در بنولا از روی افراد و قبایل چنگله بسمرقند بعرض
مقدس رسید که در ضلع خضر اباد قبایل چنگله مذکور شیر بسیاری میان جنگل قرار گرفته و احتمال
که از صولت آن حیوانات قوی پنجه آسیب و گزندی بجان و مال ساکنان حوالی آن بیشه
میرسد لهذا حکم جهان مطاع بشرف ارتفاع یافت که چون زمانی این بندگان السلطنت
بالامور از همان راه اتفاق افتاده و ارباب جلادت را بشکار شیر میل تمام
میباشد در بنصورت بهر مکان که در اثنای راه شیر ظاهر شود بنفس خود دفع
و انعدام خاتمی آنمخذولیات واجب القمع قیام نمایند والا بگردم بگویند که در آن ناحیه
بهر محلی که شیر پیدا شود بایای تجلد افزوده کارش بانجام رسانند
از استماع قضیه ارتحال پدر دون سن عصمت و حیا
که در بنوقت باعث کلفت و ملال خاطر گرامی گردیده از بن رهگذر که دلها و در عالم
اتحاد از رنج و راحت هم متاثر است که در رنت بسیار رو نمود لیکن چه توان کرد که در
جهان گون وقف دیگر از چنین مصائب ناگزیر دستگاری ندارد و ناچار طریق

تسلیم و رضا باید پیمود و بی اختیار مقام اصطبار اختیار باید کرد حق تعالی و علی کمال
عمر طبیع بآن عمده دودمان ایالت و اعتلا کرامت کناد
نتیجه دودمان امارت سلاله خاندان ایالت معالی پناه نواب حشمت در حفظ و حمایت
(23)
ایزدی باشند از روی قوه جانسوز و قضیه دل اخراش خان مرحوم مغفور که داغ ناکامی بر دلها
اصحاب گذاشته از بین رشته بنیاد و کرسته طبیعت نشیمن و قال عنصری چندان بی سبد نشود
و سکوت بی گشت که زبان قدر بیان از حرکت باز نماند و قلم در رقم نقش خون می بندد نه زبان را
که سرد و خامه بار اقتدار از پند با اجل در هم شکست و صد حیف که نهال بوستان جاه و جلال از برگ
نفاز هم فرو ریخت اگرچه غم و الم این ماتم حد کمال را مخصوص به آن نقاوه دودمان حضرت داشته
می آید لیکن بمقتضای اتحاد و حیات عالم در دیده تا در دستان یکرنگ تاریک بنماید و آه سرد
بر لب که می نهد چه توان کرد که این درد لادوا و را بدون تسلیم رضا درمانیست ناچار طریق
اصطبار باید گرفت و سر بر خط تقدیر انیز دی باید نهاد در این صورت می باید که بر بنوایی دانش
فطرتی اولا برای طول حیات بادشاه دین پناه فیض کستر دست دعا برداشته و بعده روح
پر فتوح آن نفر کرین عالم قدسی را بفاتحه خانیه مروح داشته از جزع و فزع که مستلزم حال ماتمیان
بهت باز خواهد ماند و از بهر دلدهی و استمالت که همه را اکنون چشم امید بسوی ایشان خواهند
ماند و از بهر دلدهی و استمالت که همه را اکنون چشم امید بسوی ایشان خواهد بود بصبر و شکیب تمسک
خواهند نمود که بقای جاودانی مزدات واجب التعالی را مسلم بهت و ممکن الوجود را عاقبت
از این خاکدان ظلمانی باید گذشت و در هر چیز آنچه سالیته سرکردگی و نیکنامی نیست بجا آورد
آنچه باعث پیش آمد و رفت بهی و جناب معلی گردد ایشان خواهند بود ان الله یحب معالی الامور

آن فروغ ناحیه دولت به پیایه خان خوان مکان از انتفاع نمائید و این معنی موجب خرسندی محبان
شود و الله [illegible] خبر کلفت اثر ارتحال وزیر اعظم [illegible]
کرد کلفت بر الواح دلها و دستان ریخته و آنقدر غبار کدورت بر صفحات ضمایر محبان
پیخته که قلم در رقم اشکبار می شود و زبان در بیان از تحریک باز میماند اگرچه در این دم
مخصوص بآن نقاده و دود عالم مجلد و اعتلاست اما از انجا که چنین بلند اقبال صاحب کمال
کارگاه عالم وجود نشناخته باعث آبروی جاه و جلال میگردد و ازین کونه دستور کامل
الذات بعد زمانی دراز کسوت سرکردکی پوشیده پایه شناسی ابناء روزگار بر دقایق
کار می آرد اندوه مصیبت فی الواقع بجمعیه افراد انسانی شامل است چون لباس حیات
مستعار است و آساس ابنخانه ناپایدار بتقدیر جبار فرمان پذیر مشیت ربانی بوده بصبر و
شکیب باید ساخت یقین که آن عمده دودمان اقبال بمقتضای فحوای رضینا بقضاء الله
خود را از عادت عوام الناس و دل بستگان عرف و رسم باز داشته از سر طول التجای
جهان پادشاه جل الله ملکه و جاند رازی برادر زمانی که بر مسند بهتا
و نامدری و رنگ افروز انجمن دولت و کامکاری است دعا خواسته روح مغفرت
آن رهگرای نزهتگاه روحانی را بفاتحه دایمه شاد خواهند داشت که چاره این رنج
درمان نا پذیر بجز رضای و شکیبائی نمیتوان یافت و [illegible]
امکه از خبر کلفت و الم قفیه جانکاه نواب غفران پناه دستور اعظم که عالمی را در غم کرده
تنکدلی انداخته چه نویسد که آه در حلق و نفس در کلو کره میبندد افسوس که سرو کلشن
دولت و اقبال از باد در افتاد و نهال سرو بلند بی چمن جاه و جلال زبوم فرو رخت

دیگر نا شکیبی نکنند چه بوده است کس باد فنا زیاده شکفته است از اینجا که بقای دائمی مخصوص بذات
واجب الوجود است و لقضای الهی چاره نیست تا کلک سحر آثار در دنیا باید گذشت در این صورت
ناچار سر بر خط تقدیر الهی نهاده بصبر و شکیبائی باید گذرانید شکر منت خدا را که اساس بنای
خاندان سعادت نشان بارکان ناجیه اخلاف نامدار کامکار قایم و پایدار است و با وجود
چنین زلزله چه آشوب شکستی در بنیان این دولتخانه فیض نشانه واقع نیست اگر چه
اصلح حالی میباید که طول حیات جنت مکانی خلد آشیانی پناه در خواسته روح پر فتوح آن عزیز را بعالم
روحانی از القای فاتحه مرحمتی شاد داشته آمد که علاج این درد بی درمان بدون تسلیم و رضا نمیتوان
یافت [illegible] سعادت مآب عزت آیاب
میر محمد هاشم محفوظ باشند خطی که بعد مراجعت از مکه معظمه باجاد در تقدیم کعبه شریفه
و مدینه روضه مبارکه نقش نعلین علی نقش فرستاده ارسال مرقوم بود رسید و در رخجسته هنگام
بسعادت زیارت بر خبر و جان افزای و انبساط جا دید در ... از اینجا که در جهان تحفه
برمغان احباب فالیه تر ازین متصور نمیشود و فرستنده نیز ثواب عظیم می‌یابد درین صورت هر چند درین
ایام دست از تحریر و قلم از کار باز داشته باشند اگر چندی از تصویرات یا نقش که در زمان سابق
بر صفحه غرایب نقش پذیر شده باشد بفرستند برای منه مواد اخلاص خواهند افزود
فضیلت مآب کمالات اکتساب ملا میر محفوظ باشند خطی که فرستاده بودند
بمطالعه در آمد آنچه از اشتعال آتش در شهر کشمیر و سوخته شدن متاع خانگی خویش
برنگاشته استمداد وجه ما یحتاج نموده بودند معلوم شد از بنجه که درینجا دست عظیم مصیبت
بمساکین رسیده خاطر مهر آگین ملال پذیر رفت چون بر اسرار غیب اطلاعی نمیتوان برد که در حدوث
چنین واقعه حکمت ایزدی چه تقاضا میکند ناچار سر بر خط تسلیم نهاده سلامتی جانان
از بلیه ناگهان محض موهبت ربانی باید دانست برای مدد معاش ایشان بالفعل مورد زیا

یکصد خروار شالی از تحویل عامل جاگیر دار سرکار تنخواه شده آنرا از ذکر گرفته حرف ضرورت
نمانده و توجه و میرباشی شامل حوزشناسد و در آمدن حضور و ماندن انجا اختیار شما
و آنچه جمعیت و بهبود انگارند بعمل آرند [illegible]

عرضداشت کمترین بندگان عقیدت
آئین فلان جبهان عبودیت برزمین عجز و انکسار سوده و خاصه عقیدت سجود و خراب
افتخار سعادت اندوز نموده بندروه عرض استاد ما و پایه سریر خلافت مصیر میرساند
که فدوی درگاه میلی از بیشگاه فضل و احسان بحدمت دیوانی سرکار عالی متعالی
سرافراز است و اهالی خدمت از حضور کرامت گنجور عامور اند که بر کاه قصور و فتور و در امور
از امور مضایقه متعلقه بخود ملاحظه نمایند کیفیت آنرا معروض مقدس کردانند و بدانچه
حکم کیتی منقاد شرف ایراد یابد بعمل آرند بر بنقدیر پایان اندیشه اگر در عرض صورت حال بانهاد
و تقاعد ورزد مورد عتاب بادشاهی خواهد شد جسارت باتماس مینماید که فوجداران
شریفه در محال جاگیر سرکار عالی مقدر بر رعایا و برایا ازار بسیار میرسانند و گاهی شده
آنها با تمام و افترای ارباب غرض بجرائم خنده جریمانه و مصادره مزاحم حال کشاورزان
و مردم نالوان میشوند و ظهیر اینمعنی باعث خلل در معاملات و تحویل در مهمات میشود
فدوی امیدوار است که بر لیغ جهانمطاع بنظور پذیرد که خلاف امر شریعت غرا احدی
از فوجداران و تهانه داران آن محال مزاحمت بی وجه نبدهای خدا نرسانند افتاب
خلافت و جهانداری هزاران سال عالم افروز باد

عرضداشت فلان
ذره وار از حضیض عجز و انکسار باوج عرض شرف اندوزان تقبیل عتبه فلک رتبه میرساند
که میامن اقبال و بهروزه افضال قدسی متالی روانه بحقصد کردیده اگرچه این نوزد در حلد

مذویت باستقبال الامر الاشرف روزی چند بدوری صوری از کتاب سعادت تلثیم سده
سدره منتهای راحلی شده بسمت مامور میرود امید آنکه بمرآت ضمیر الهام
پذیر که مورد تجلیات ربانی است سیر کواکب منکشف خواهد بود که این ذره حقیر از شدت آفتاب
مرارت میکشد امیدوار است که ابر دولتی در معدود الایام بهره یاب سجود آستان
ملایک نشان گردد انام [illegible] فرود در سجود قصد عرض استادگان پیشگاه
جاه و جلال و متعلقان بارگاه جهان سپهر منالی میرساند که شعور لامع النور فیض گنجور
ذره مطلع و فیض عنایات جهان افروز کاشف من وسط السماء و القمر منافی اللیل
شرف وصول خرفطیر عطا فرموده فرق عزت و افتخار بر ذروه خاکسار بارج فلک دوار
برافراخت لوازم مایی استقبال آداب نیازمندی را بتقدیم رسانیده کیمیا سعادت
ابدی و سعادت مبانات سرمدی اندوخت و در شکر و سپاس فضل و کرم خسروانه که
بهر وقت و بهر حال شامل حال بنده نوازیت هماره است جهته نیاز و نیازش بسجود
بندگی برافروخت پناه جهانیان سلامت الملک و دین از استماع صحت انوار حضور آفتاب
اشراق اگرچه بر عقیدت سرشت بغایت سخت و شاق بود وادی مقصد
کیمیا بکیمیا نور دیده میرود چنانچه بیست و پنجم ماه محرم بدار السرور بربانپور رسیده
و بیست و ششم روانه پیشگاه گردیده امیدوار است که عنقریب بمبانی مدحت روافضال
عالم پناهی بمعکر نظر عنایت پادشاهی ملحق شود افتاب سلطنت جاوید قال هزار سال
بر مفارق سالکان جاده صفا بهفت اقلیم فروزان و تابان و دودخان بادیحق رب العباد
عرصه است فدویکه راسخ الاعتقاد عماد ناحیه عبودیت بر زبان
استکانت و انتهال معروضه و جبهای عقیدت سجود عتبه سدره منال فرازنده
محوره ذره در سجوقف عرض بارگاه گان در عالمیان پناه و متکاذان آستان
سپهر توامان میرساند که چون الفتیاد مرکبیت منقاد بنده تا مذویت اعاده از ارزانی

بعد تمنای حصول دوام استلام سدهٔ فلک احتشام خدیو جاودانی داده ره نورد
سمت ماموریت جنابم کوچ بکوچ منازل نوردیده سمت ماموره است جنابم چهارم ماه
صفر ختم بالخیر والظفر بگذر اکبرپور بکناره دریای نربده رسیده بتعجیل از آب
عبور نموده روانهٔ پیش گردیده امیدوار است که به پیش آهنگی اقبال لایزال
بر نوال حضرت ظل اللهی که همه حال فیروزی بخش و معین حال بندهای عقیدت آماده
که در چند روز بلشکر فیروزی اثر بادشاهی ... میرساند که بمیامن مکرمت
و افضال ظل اللهی که همه حال سرور بخش بندهای عقیدت آماده است که در چند
روز بلشکر بیستم ماه صفر معسکر نصرت اثر بادشاهی ملحق گردیده در منزلی که از
اجمیر شمرده کروه فاصله داشت بادراک سعادت ملازمت حضرت ظل اللهی سرافراز
گشت عرضداشت از نظر مقدس اعلی گذشت و چیزهای پیشکش بدرجهٔ استحقاق پیوست
و از صحت مزاج مبارک حضرت گیتی ستان منقاد جهان تقدس صفت که آرزوی کمال اشتیاق
لقای نورانی آماده صاحب قبلهٔ آفاق در خاطر ملکوت ناظر تمکن و استقرار پذیرفت
خانجهان بهادر بصوبه دکن دستوری یافت در این صورت هر قدر عنایت عالم
افروز نسبت بحال مومی الیه مبذول خواهد شد و هرچه تهیهٔ اسباب لوازم روان
شدن از حضور کرامت گنجور مقدس اعلی زود عرصهٔ ظهور خواهد شتافت موافق
مرضی اشرف خواهد شد بعد از این هرچه رو خواهد داد عرضداشت خواهد کرد

عرضداشت فدوی صادق الاعتقاد عماد فرق عبودیت بر خاک
آستان ملایک آشیان نهاده جبین عقیدت را بسجود درگاه عالیان پناه فروغ
جاودانی داده ذره وار بکمال عجز و انکسار رقعهٔ عرض ملازمان سده سدره

مثاله

[illegible] عاکفان عتبهٔ سپهر مماس میرساند که بورود فیض آمود نشان عنایت نشان آفتاب
لمعان که از پیشگاه تفضل عکبران کرامت صدور یافته بود کیمیای سعادت ابدی و مایهٔ
مباهات سرمدی اندوخته لوازم استقبال و آداب تسلیمات آنرا بآیین بندهای فدویت
آگین بتقدیم رسانیده ناصیهٔ خلوص عبودیت بسجود شکر و سپاس این نعمت عظمی بر
افروخت در باب تحقیق عمل تنقیح محاسبهٔ محمد هاشم آبائی و سررودی معزول مرکزدار
و کرده تجویز منصب و تعیین خدمت باو بشرط ظهور دیانت و دولتخواهی ارشاد
شده بود بموجب امر عظیم القدر کما ینبغی بعمل پرداخته عرضداشت خواهد کرد پیشتر
از رسیدن فدوی بحضور مقدس [illegible] روزنام از محال جاگیر صوبهٔ پنجاب انتقال یافته
عوض آن از پرگنات سرکار [illegible] تنخواه گردیده چون هنگام تحصیل محصول فصل ربیع
در رسیده و واصلات پرگنات صوبهٔ پنجاب اضافه مناسب مشخص یافته بودند
بعرض معلی رسانیده که اگر درین فصل محال جاگیر بدستور سابق بحال مانند و از آغاز سال
تغییر و تبدیل بعمل درآید محض عنایت است بر زبان الهام بیان گذشت که محالی که در
عوض مرحمت شده ربیع آن محال بقسم خوب است اطاعت حکم کرده منقح جهت محال
بر جمیع معالب السنه تسلیمات بجا آورده و بر وفق یرلیغ جهانمطاع امضا داد
محال مذکوره را که در سرکار خالصهٔ شریفه مقرر بودند بالفعل مسلم و بحال و اثر

عرضداشت فلان جبین عقیدت سیمای بسجود سده سده
مثال آبروی جاودانی بخشیده و جان فدویت اماکی را بطواف عتبهٔ فلک اعتلا
و جلال مایه اندوز سعادت دو جهانی گردانیده ذره وار بموقف عرض فیض
اندوزان انجمن خلد آیین دربانان محفل سپهر قرین میرساند که بورود کرامت آمود
منشور ساطع النور درخشنده سطور فرق عزت و اعتبار بذروهٔ علیین برافراخته

لوازم استقبال و آداب بسیط از ابواب بای عقیدت آئین بجا آورده فیل گذران و چهار ماده فیلان
هنوز پیش هندوی والا درگاه نرسیده بر گاه میرسد بموجب امر جلیل القدر ورزمان معبود از
نظر شریف خواهد گذرانیده و مبلغ ده لک روپیه که از مستقر الخلافت اکبرآباد موقوف بآمدن خزانه
صوبه آباد مانده بود برای سرانجام ارسالی مبلغ مذکور سنروان پی هم فرستاده بمصدیان
انجا تاکید پرتاکید نوشت چنانچه بیست و سیم ماه مذکور روانه حضور پرنور شده و سوی مبلغ مذکور
همقدر زر که از محال جاگیر نزد هندوی بارده معلی رسیده بود از البطریق هندوی معتبر اطاعه
عرضداشت هندوی در کمال اعتقاد محاذ جبین عبودیت باستعفا و تقدیم
سجود سده دره مماس نورانی جاودانی گردانیده و چشم عقیدت را بتوتیای خاکستان
فردوس آشیان توتیای سعادت دو جهانی کشیده دره دره از حضیض بستگانات و انکسار
بارگاه عرض شرف اندوز آن بارگاه ملک پشتپاه و مقتدیان نور حضور قدسی ظهور میرساند
که در نیر نور بعیت و منشور رلاح النور فیضش کنجور نزدیم ماه ربیع الثانی بر تو وصول و شرف
موصول بر فرق عبودیت و افتخار هندوی جان نثار افراخت لوازم استقبال و آداب
تسلیمات آنی دوجز گردن از ربقه اطاعت و میکل بازوی اهل سعادت جدا جدا بآئین پسندیده
عقیدت بجا آورده کلاه گوشه عزت و اعتبار بر افراخت و بآدای شکر
سپاس عنایات بیرون از دم و توجهات افزون از قیاس روح دردانه را که علاوه خلقت
بهتر نوع انسانست فدائی پیشگاه جناب عالم مآب ساخت نقل حسب الحکم کتیبه مطاع
بچشمی از نظر شرف گذرانیده و در بوقت آنچه بموجب استفسار در آمد بقدر مقام و
استعداد معروض اقدس گردانیده و عرضداشتی که قبل از ورود کرامت آمود
حواشیه عالیه موجب برینج جهانمطاع نوشته تیار داشت از نظر گذرانید که بعد عرض مقدمه
ظلان متضمن مطالب و مرام بود ارسال درگاه والا نمود چون در باب تنخواه پرگنه جهانگیر

27

بعد از وصول وکلای سرکار بعرض والا رسانیده بزبان الهام ترجمان گذشت که فلان

هنگام رخصت التماس کرده که این پرگنه بدستور سابق باو بحال ماند بنا بر این تقدیر از جاگیر

برطرف ابهام اینقدر مردم تشمیر از جاگیر ... بجناب که طلب کلاه سرکار والا شاهی در سرکار بادی

مانده بهشت الف الله ... جای مناسب تنخواه میکرده فلان فوجدار را زمان اقطاع سرکار

واقع قضیه عرضداشتی که بدرگاه عالم پناه فرستاده بود بجنس بحضور بنفس ... سلطان

امیدواریست که از پیشگاه فضل و کرم حضرت ... خلعت فاخره و نشان عاطفت ...

او مرحمت شود ... هرچند نشست شد و ... نهاد ... زمانی عطا

والقضیه دیگر کان ارادت و اعتقاد در روضه و جبینهای عبودیت جانها نثاری بسجده

گذاری عتبه سپهر بنیاد برافروخته ذره مثال از حضیض استکانت و ابتهال بموقف

عرض حاشیه نشینان بساط سلطنت مناط فردوس بهار والا ارکان سده

نشان کیهان مدار والا میرساند که در دهم ماه جمادی الاول بورود فیض آمود والا

منشور ساطع النور متضمن بشارت سعادت انتمای انتهای ... اقبال طراز عبارت

وبهره وری تربیت ادراک مقصد اعلا کامیاب شرف ... علیای برافرا

و بر سر استقبال و آداب تسلیمات آن که بهاین ... آیت رحمان است بآیین بندگی

عقیدت آگین بجا آورده ناصیه ... بر سجود شکر ... سپاس عنایات

بی منتهای حضرت نورانی ساخت از پیشگاه مکرمت و افضال امر ... الامتثال

بنفاذ پیوسته که تا توانند زر را ... سبیل الاتصال ارسال نمایند کیفیت جاگیر

سرکار ... المقدار که در ... بجامع حقایق مجامع میرسد ... صورت ...

گردانیده چنان کنند که تعادل و نقصانی بمیان نیاید ... سلطنت در

گر نباشی ...
جان نثاری عقیده
برخود بالیده
وافتخار

در ماده رسانیدن زر برکاب نصرت انتساب سیع برکمال در پیش دارد لیکن فرستادن
خزانه بکیدست بطریق هندوی بنابه فیروزی که از چند گاه در اعتقاد عاطفان راه یافته
ستیما در این وقت تجویز است که یک لکهه روپیه بالفعل بحضور پرنور بفرستند و در عاطفان
موکب اقبال نشان بمجلس نوشتن هندوی راضی نشده مقرون بصلاح کار نمی بیند
اگر جمعیت از رکاب فیروزی مآب حاصل شود و زود بانجا برسد بعید نخواهد ارباب
مطلب موجودات خزانه مصحوب انجا که بلاغا احتمال ارسال دارد و حقیقت جزو و کلانی
سرکار عالی متعالی اینست که امسال در اوایل حال بسبب قلت بارانش باران در
اکثر محال آفت خشک روئیداده بعد ازان اعاظمان فرستاده عنایت خان بجونپور
نهرداخت بلکه بنسبت سابقه رایی نظام ساخته در تشخیص جمع و تحصیل مال بخالصه
سیتی و کوتایی ورزیده چون خان قبله ایام فصل ربیع نهایت تنگ بود و عزل و
نصب عمال در چنان هنگام فائده نمی نمود با الضرور در فصل مذکور همان جاگه
را مسلم و برقرار داشته تاکیدی و تهدیدی که مستلزم فتنه دانست بکار نبرد و از
ابتدای فصل خریف در بعضی محال انتفصیل که روز فرد جداگانه بعرض والا رسیده
اشاد و کروریان دیگر تعیین نموده در چکله اسلام آباد وغیره ذالک نیز غضب
عاطفان کارآمدی منصوب ساخته صورت حال برسم اجمال باسر رشته جمع و حصول
و لم یصل بعد انجام و ایام تحصیل بحر صدارت خواهند کرد و در تحقیق و تنقیح عمل عمال
سابق و باز پرس و باز خواست حال سرکار فیض انار و انتظام مهمات و انعام
معاملات حتی المقدور جهد موفور بکار آرد و غوایر آورد و ازین میامن اقبال جاوید
مآل امید وار است که در سال آینده فضل و کرم ربانی فتح ابواب اسعاد نیز بجوی
عطا فرماید که نزول باران بموسم شود تا مزید آبادانی بحسب خواهش و دلخواهان
بمنظر

حقیقت ظهور آمده با فدوی محصولات تلافی آفات سال گذشته صورت پذیر شود و بعید و سیله وثوق
فدوی بوده الحسن منکشف باریابان محفل اعتلا و اجلال گردد آفتاب سلطنت ابد مقرون بر
ساکنان ربع مسکون هزاران سال تابان و درخشان باد [illegible]
عرضداشت ملازمان وثوق عبودیت پذیر با شوکت فاکساری بالیده و جبین عقیدت ضیا بر نقش پای
گردانیده و ورود در موقف عرض شرف اندوز آن محفل سپهر تزئین و استیفال اخص نعمت
تا آن پیر سانیده بود ورود کرامت آمود منشور ساطع النور سعادت ظهور با خلعت فاخره
خورشید تابان ابتهاج ذره حقیر اوج ارتقا رسانید عالی عقیدت آثار از فلک بالا بالا
لوازم استقبال و مراسم تسلیمات این نعمت عظمی و عطیه کبری بجا آورده در شکر و سپاس عنایات
عالم آرای او داد و بیاد آنحضرت فردوس زمان
صفت زبان عبودیت بیان از کامیاب عطای گردانیده که تا جریح اطلسی در دوران زمانی گردی
از ثبات و قرار است ابتسام بهار جاه و جلال و انفجار چشمه سار فضل و نوال حضرت والا شان منبع
افزای دین و دنیا و چمن پیرای حدیقه جاه دولت عطا باد بحق رب المشرق و المغرب خالق النور و السواد
یرحم الله عبدا قال آمینا [illegible] فدوی صادق الاعتقاد نبود آدای
مراتب پای بوس عتبه آسمان رتبه ذره وار بعز عرض ایستادهای موقف عظمت و اجلال باریافتگان
محفل فردوس مثال میرسانند که نالیات فیض ترجمان با خلعت مرحمت طراز که با ملک
جانان نوازی و سرافرازی کمترین فدویان در پیشگاه فضل امتنان شرف صدور یافته بود کرامت
ورود و سعادت عطا فرموده فرق عزت و اعتبار احقر ما و علیین بر افراخت لوازم استقبال
و آداب تسلیمات را به تقدیم رسانیده در شکر و سپاس عنایات معتقدات عالم افروز که فزون از حد
قیاس بشر و بیرون از احاطه ادراک مختصر آن جز و محقر بود جان را فدا از خلاصه خلقت ببیچ گونه

ان ابن بت فدوی خاک آستان سپهر نشان آمان نشانه زبان عبودیت جا نثرانه دعای طول بقای ذات
اقدس و شخص مقدس که سرمایه حیات جاودانیاد و پیرایه زندگانی زمانیان است کوهر نثار کردانیده
صبح والکست ازدست زبانکه مهیه مکمل بهجمه شکرانش بدر آید ظل ظلیل حضرت والا شانی
بر مفارق عالمیان عموما و بر فرق فدوی خصوصا تا انقراض زمان مخلد و مبسوط باد بحق رب العباد
میرساند که تا ریخ فلان تقدیم شرایف ادب استقبال و تسلیم و جلادت مراد
به تجمل و تکرم خلعت فاخره که بکران مایه یا معنوی افتخار بخش دنیا و آخرت بود و بر بالا یکی صورت
نگار کریبان دولت طراز آستان سعادت . یار بنگ افروز میمون دفرق عزت و افتخار
باوج فرقدان افراخته ناصیه عبودیت با ادای سجدات شکر و سپاس در پیش مرحمت افزون از دوام و
لوازمی ساخته زبان عقیدت جا نثرانه دعای دوام دولت ابد بنیاد و خلود عهد سلطنت خداداد
شرف اندوز کردانیده الهی تا فلک اطلس از طلیعه خورشید خاوری لباس زر نفقه در بر
کیرد و صبح و شام از طلوع ماه منیر نفرش سیم باف آرایش پذیرد پیرایه جهانبانی و سریر عالمیان
علی الدوام مبارک و فرخنده ساکنان عرصه هفت اقلیم شود ... میرساند که روز فلان
مکرمت شمول خلعت فاخره افتخار بخش دنیا و آخرت که طراز آستان عز و جاه و نگار
کریبان دولت دستگاه بود چون فلک اطلس سربلندی یاد افروخته و چون آفتاب خاوری چهره شرف
افروخته تا رک فخر و مباهات بر افراز رسانیده مقتضای افراخت سجود شکر این عنایات تازه و تسلیمات
سپاسکذاری مرحمت بی اندازه اگرچه از اندازه ناصیه عبودیت تا آکنی بیرون است لیکن بنبراسه
منیه ادای آداب شکر و تقدیم لوازم بر بستند که فرق جانثاری به آستان محیط الاعزاز عبودیت نهاده زبان
عقیدت جانثرانه دعای بقای سلطنت خداداد و دوام ایام دولت ابدی استمداد السعادت
اندوز ساخته تا ماه زخورشید نور خلعت پوشد تشریف کرامت فرازد سر و دوش
اقبال که عالم رند این حلقه در .. در بندیکه شاه بود حلقه بکوش افتاب عالمتاب سلطنت و جهانداری
ابد الدهر تابان و درخشان بلا انقضا در طغیان ... ساده زواتب عبودیت و بندیکی
ودظایف

وظایف فدویت و برسنده بجا آورده وزده وار بموقف عرض جباه و جلال و بعرض شبان
عتبه سپهر توان و متعکفان آستان فرد و شش فلک نشان میرساند که بنا بمقام همت آغاز سعادت
انجام که مسامع زمان و زمانیان از زمزمه جشن سالگره مبارک مبارز شاهزاده عالمیان همیت سرور بصاحره
مکین و مکانیان بمشاهده تمکین مزاج اقدس هم قرین فروزان ضیا و نور بوده منشور لامع النور ساطع الظهور
فیض گنجور ما خلعت فاخره این جشن مقدس دست نورزش بر سر و دوش سراپا اتلس فروزان
جان خمار کشیده لوازم استقبال و آداب تسلیمات انرا بجا آورده روح و روان از زمزمه
وجود بنیوع انسانیت فدای مخزن مرحمت بیان ساخت و در شکر و سپاس نعمات
بیکران و الطاف بی پایان داد ادای سپاس شریف تفقدات حضرت عالم پناهی عرق خجالت
و چشم گهربار زمانی دارد و بدون فرمانی در راه عبودیت و جان نثاری کردن قدم طریق
عقیدت سپهر کوه نتواند برآمد گرشته از مراتب شکرانه مراحم و الطاف افزون از حد
و قیاس بر کنار آرد ... میرساند که منشور لامع النور ساطع الظهور مشتمل بر

(29)

مشتاقانی تمنای آستان خاص اقبال و متوجه عرض تقدیس نگارش دست دریا نوال
کرجانی عقیدت اشتمال نوازش برطرف دری مثال باد و فرمانی سعادت اقتضا پرتو ورود
فیض آمود افکنده فرق شرف و انتخار ذره خاکسار بنده علیاش برافراخت لوازم استقبال
و آداب تسلیمات آنرا بآیین بنده های عقیدت آماد ادای نموده جبین شکر و سپاس بسجود
این عطیه عظمی و موهبت کبری نورآگین ساخت حسن خدمت و خیر اندیشی این عبودیت
اگر در محفل جاه و جلال عز قبول یابد سرتاسر از برکت ارشاد و هدایت مواد پیر و مرشد
و هادی جهان بانست و الا از وجود بی بود ذره ناچیز چه آید که نگاه التفات آفتاب عالمتاب را
شاید لیکن ذات اقدس و شخص مقدس شهریاران دارالشکوه را فروغیست از جمال باکمال
حضرت الهی بر خصوصیت خانچه فیضان نعمت و رحمت عام از سحابه لطف و عنایه عزت
و علا و عظمت به وقت سامان کافه انام میگردد اکمل فضل و کرم جناب والا شانی نیز به
منوال جلوه ظهور داده تشریف تحسین به بنده های اعتقاد نهاد عطا فرمایند تا که از جمله
انفصال فضایل خلق الله که عبارت از رحم رحیمی اوست غرض همه باوج کاه
باشند عرضداشت فدوی عقیدت نهاد عماد جبین صدق و ارادت
بخاک آستان فیض نشان نهاده و روی عقیدت قبله اقبال مقبلان و کعبه حاجات عالمیان
آورده ذره وار بموقف عرض طالعان سعدی میرساند که نشفه لامع السطور کرامت گنجور که سراپا پرتو نور افشانی ید بیضا و بینی نگارش
دست مبارک خورشید ساآیینه حقیقت نما دودمانست پرتو ورود سعادت آمود افکنده
شرف و افتخار افزون از اندازه او تمام داخلار بنده خاکسار عطا فرموده لوازم استقبال
و آداب تسلیمات آنرا بتقدیم رسانیده وارد و فور عنایات عالم آرا و کر در ضمن آن ترجمه نسخه
الهام الهی نسبت بحال عبودیت اشتمال چهره افروخت چندان بر خورشی با کید در بر این
نکنجید چو و بخصه محمد مقیم حکیم رفت و احکام قدسی گزارش نمود حکیم همشار الیه ظاهر ساخت
گراگر

که اکنون او مطابق امر علیل القدر بیشتر ارسال داشت و آنچه بالفعل حکم شد در سرعت سرانجام داده
می فرستد جان برین فرنگی رسد انشاء الله کمان را روانه نموده و راجه رام عطا بدار الخلافت شاه
جهان آباد است فدوی و ان قدرگاه در باب بهر چه مامور میشود مختار جان در سرانجام و انعرام آن باشد
سرخوئی سرود جهان اندیشیده حقیقی الامکان تقصیر نمیکند و نخواهد کرد انتظام امور مطابقه (30)
خدمت مامور موجب بروی جاوید دانسته لوازم خلوص بیشتر بجای آورده خواهد آورد و دشمنان
عالیشان که سابق بانجام کمتر بی بنیادان نظر اعتبار یافته بود از نظر اقدس اطهر گذرانیده عرضداشتی
کرده و جواب آن ارسال داشته اگر شرف اندوز مطالعه والا شده باشد بهتر والا علاوه مضمون شریفت
که حضرت کیهان خدیو کیتی خداوند فرموده بودند که فرمان قدر توامان در جواب مطالب مرقومه نشان
مصحوب قراول خان صادر میشود انشاء الله بسریر سلطنت و جهانداری ابد الدهر تابان و درخشان باد
عرضداشت نوزده دار بوعرض ایستادگان موقف عظمت و اجلال دربار بانتباه
پیشگاه سپهر سلطنت و جهانداری بیاشال برساند که نشان عالیشان مقدس تحریر خانه اقتضای
تمثال پرتو ورود سعادت امود افکنده فرق عزت و افتخار دوزه خاکسار بادوج قدیمان
برافراخت آئین استقبال و آداب تسلیمات آنرا بجا آورده بجنس از نظر اطهر اقدس گذرانید
و در مرتبه بمطالعه والا در آورده فرمودند که فرمان وحی توامان در جواب این مطالب مصحوب
قراول خان صادر میشود بحکم محسن خان روی نماید که همراه موسم الیه برود چون این صورت
مکرر بر زبان الهام ترجمان جلوه ظهور بجا داد در بیوقت فدوی معروض داشته اگر بر زود خوبست
حکم شده که خواه مخواه می باید فرستاده التماس نمود که چون بنده خانه زاد است و فرمان پذیر
رمدیه خود تشریف اندوز خدمت حضور گردانت کنجور بوده و بدرستی صالح خان در بندگی
استان عرضی نشان جان نثار گردیده برین تقدیر از قبول حکم جهانمطاع چه گریز دارد و درین
مذکورات انوار کمال انبساط از چهره جهان افروز مبارک نمایان بوده و بعد ازین هنگام روانه

نمادارنده صدق عقیدت و اخلاص نسبت بجناب عالم آب بخشیده عیان نمود و مقالات شایسته

بحضور [illegible] مقدس رسانیده از دیگری نباید مثل روح القدس [illegible] بدین قسم حسن ادای نماید

چنانچه خلعت زردوزی مهربانی و فراوان عنایت بحکم شارالیه مرحمت شده و درباب [illegible]

از پیشگاه خلافت تاکید رفت که زود بر کاب نصرت انتساب رسانند و ماندن محض خیال [illegible]

بود درعایت مصلحت هرچه بمنصه ظهور درآید از قبیل ما ضاع الله خواهد بود که آن ذات عقیدت سرشت

در سر انجام کارخانجات اهتمام تمام دارد لیکن متصدیان حاضر نیستند و کارخانجات متفرقه

اند بهر حال قدغن بکار برده هرچه درکار میشود سرانجام داده آن اشیا را هم زود رسانید

از شکوه حضرت والا شاهی بتائید الهی علی الدوام چنانکه باید [illegible] بالقاب میرسانند که

منشور ساطع النور معنون بخط قدسی نمط که هزاران جان گرامی فدای حروف و نقطه آن باد

متضمن کیفیت استقبال فرمان لازم الامتثال که با بهام محض و محض الهام از پیشگاه خاطر ملکوت

ناظر که محل ورود فتوحات سبحانی و مورد فیض تجلیات ربانیست سر بر زده بود بر لوح نزول آن

موصول افکنده فرق عزت و افتخار را بن ذره خاک رباوج علیین رسانید مراسم استقبال

و آداب تسلیمات اجرا بجا آورده مطابق امر جلیل القدر از نظر اقدس اعلی گذرانید حضرت ظل سبحانی

و مورد فیض تجلیات ربانیست سراپا آن صحیفه قدسی بیان را بالاستماع خاص درآورده بفرط

اختصاص خوار فرموده بنده پیر و مرشد حقیقی سلامت مبلغ شش لکه و هفده هزار روپیه بابت تفاوت

تبدیل جاگیر صوبه بنگاله و غیره که از ابتدای فصل خریف تعیین شد [illegible] در ربیع تن گشت سعی بسیار

نموده که از خزانه مبلغی گرفته برکاب نصرت انتساب رساند در چون نسبت نقدان زر در خزانه

حضور کرامت گنجور میسر نشد بالفعل سه چهار [illegible] تنخواه مبلغ مذکور در خزانه آماده گرفته جمیع

را بتعیین حشمت گشته که جلد شتابان شتافته بدرقه جمیعت فوجداران با حتیاط تمام بجا رسانند زیاده

١١٠

(31)

ایام دولت ابد مدت و اعتلاء اعلام فتح و نصرت اشتغال دارد و تقدیم خدمات مامور
بنیاد عبادت بزدانی الهی شته و سرانجام معاملات دلپای باقی پرکنات حیث الفقد و سعیه
موفور و اهتمام تمام بجای آرد و امید وار است که بدستیاری تائیدات یزدان متعال و تشرف
کاری اقبال عدد و مآل امری که متمنای فرزندان عتبه اعتلاء و اجلالت است از ممکن بعالم
منصه ظهور آید بوکب فلک احتشام عالم بنای هزاران سال بجاه افزون باد عرضداشت
فرزندی نهاد بوسیله رسیدن اخلاص و ذریعه رسیدن اعتقاد بموقف عرض شرف اندوزان
آستان سپهر توامان میرساند که چون امتداد زمان حرمان ملازمت و ابعاد خلاف تمنای
همه نای ارادت او بکمال تطویل انجامیده لهذا دل عقیدت منزل را خفقان بی از
بیم رسیده و حال بسر اسیمگی کشیده نمیداند که این شوریده نامکرار که بی اختیار زبان نامگی
میکشاد انتظام سرخوشیهای کامیابی ایام سابقه هست که چندین از شدائد حضور فیض
گنجور نور بر بوده سرمایه بهجت و سرور کسب نموده یا به مقدمه خوشدلی لاحق که بعد ازین
بتوسط بساط بسران بزم خسروانی نصیب آرزومندان تقبیل سدره منال خواهد شد
کدام انجا نامیدی لایق پیشگاه ادب نیست توقع چنان هست که انچه جانمن مطلوب قلوب صاحبقران
جانفشانست عنقریب از ممکن بطون بمنصه ظهور جلوه نماید تفصیل سوانح مذکورات دربار
گیتی مدار چون بایام معروض سامع جاه و جلال می گردد یقین حاصل است که بر حسب اصلح منظم
دولت جاودانی طراز بوده باشد بر مرات ضمائر باطن الهام مواطن بسبب عایت تقدس و نهایت
منزه از مناوی عالیه ملاء اعلی فیض پذیر است پرتو انداز خواهد شد و بنصورت عرض
استدعای بذل توجه در تحصیلات امور مرضیه من الغایت ترک ادب دانسته بدعائی ختم خود
مستدعی مسکون بانوار عاجیه اعلام خلفر اعتلام والا دامت یمن عجلها الدوام روشن و منور باد

بوسیله خلوص عقیدت و دریوزه بوسه ارادت وزده و از بعرض
استادهای موقف عظمت و جلال با ریافتگان انجمن خلد مثال میرساند که منشور لامع النور
فیض گنجور در زمان میمنت اقتران شرف ورود دولت امود بخشیده فرق عزت و افتخار
(32) وزده خاک راه فرقدان برافراخت مراسم استقبال و آداب تسلیمات انرا بتقدیم رسانیده
و بعنوان نظر اقدس اعلی گذرانیده قبل از ین سعادت امر جلیل القدر کرامت ظهور نیافت که
بر گاه رایات عالیات نصرت آیات بمنزل از دار الخیر اجمیر نزول اجلال فرماید
فدوی بتحصیل سعادت تقبیل آستان سپهر توامان مستعد گردد اگرچه آرزوی عقیدت
سرشت همه وقت چنین بوده که بدوام التزام رکاب فیض ازی مآب کامیاب قرین باشد
اطال که نهضت اعلام فلک احتشام بایمن و مسعود روی نموده واقعیه داشت که چندان
منزل استقبال نماید لیکن امثال امر اشرف باعث بهبود جاودانی انگاشته جانب
عتبه الله که بغرض زمین بوس عتبه والا بگرای موکب ظفر قرین است بمقتضای حسن
سلیقه و کمال عقیدت بر خصوصیات کلی و جزوی دربار کیهان مدار چندان اطلاع
که از دیگری نیاید صور تحال را کما ینبغی معروض پیشگاه جاه و جلال خواهند گردانید
آفتاب آسمان سلطنت جاوید مآل هزاران سال عالم افروز باد

بعتبه فلک رتبه وزده و از بندریعه عبودیت و امکان بعرض عرضی
ایستادهای موقف عظمت و جلال و با یافتگان درگاه سپهر مثال میرساند که ورود
فیض آمود فرمان عالیشان فرضه عنوان شرف افتخار جاودانی اندوخته مراسم استقبال
و آداب تسلیمات بتقدیم رسانیده و یکهزار اشرفی برای نذر حضرت جهان خدیو

کیفیت وا[قعه] بموجب امر جلیل القدر جو بلا حاجی عبدالله و خواجه محمد یونس نجم شاهی نموده که از نظر فیض اثر
گذرانید چون نوید بهجت جاوید ولادت با سعادت شاهزاده عالی نسب والا تبار در مشکوی
دولت و اقبال مسامع افروز زمان و زمانیان گردید کورنشات تهنیت و مبارکباد آن را با ثبت
نبرهای عقیدت ادای بجا آورده زبان عبودیت بیان را بدان خضوع و خشوع کامیاب و محاسن
گردانید که حق جل و علی بانستان سلطنت و شهریاری را جاودان سرسبز و برومند دارد
و نوباوه گلشن دولت ابهت و نامداری را در سایه خورشید پایه سریر حضرت صاحب قبله ملکستان
دین و دنیا بکمال عمر طبیعی فرزند برومند افتاب دولت و اقبال جهان بنای ابد الدهر پاینده و در
باد [illegible] بوسیله خراعت شد و ذریعه استقامت و برشته گردیده و در
بموقف عرض سعادت رسید و از زرد ان حضور کرامت گنجور ساطع النور رسیده ادا آداب تسلیمات
تهنیت و مبارکباد عید سعید فطر که از آن فیوضات [illegible] زمان برکات روز افزون است
با ثبت نبرهای عقیدت ادای بجا آورده زبان عبودیت بیان را بصنوف تحیات و الوف دعوات
مترنم گردانید که حق جل و علا جمیع ایام و لیالی و سنین و شهور خصوص این روز جهان افروز را بر وجود
اقدس عنصر مقدس حضرت قبله و کعبه عالم و عالمیان مبارک و فرخنده و خجسته و همایون گرداناد و
اشعه انوار آفتاب سپهر عالم بنای را شامل حال عبید و سایر ساکنان ربع زمین گرداناد
[illegible] آداب [illegible] تهنیت سپهر ارکان بتقدیم رسانیده جبهه عبودیت بسجود
سود و سدره نشان نور آگین گردانیده جبین عبودیت [illegible] در موقف عرض [illegible]
محفل جاه و جلال و مستفیضان انجمن فضل و نوال میرساند که [illegible] الامشهور سراسر نور لامع [illegible]
مشتمل بر تاکیدات ارسال خزانه متضمن طلب فدوی بحضور فیض گنجور با خلعت بار[illegible]
مطرز بطراز نوازش خسروانی که از پیشگاه فضل و کرم کرامت [illegible] یافته بود
عزت و نیکنامی را بعضو بر افزود و آیات استقلال مناشیر عالیه و مراسم [illegible] بر فرد فرد
جداجدا بتقدیم رسانید و بعد حصول شرف اطلاع بر مضامین هدایت تضمین آن [illegible]
11

العدل دین و دنیا تعیام بر طبق احکام کتاب و سنت باعث بهبود کونیان اند نشید قبله جهانیان سلامت

(33)

نظرت آب و هوا نیز بود و اضافه کند که از عمده داخل دو سال مبلغ شش روپیه که قریب بطلب

سیر آمد و جهت شما به که خزانه را بمحافظت توانند آورد همراه ندارند لهذا مبلغ ازان

متعهد داران که بسنا دار حضور سالم النور آورده بودند بر روقت بوصول منت

و قریب بدو لکهه روپیه که در خزانه واقع دار الخلافت شاهجهانآباد موجود ماند اکنون به

معدودی از منصبداران که همراه حاضر بودند روانه ساخت که بسرعت و استعجال هرچه تمامتر

رجمیر سانند و جهت سه لکهه روپیه دیگر خزانه جهکله گوج که همین دستور در حویلی دولتخانه

مستقر الخلافت اکبرآباد موجود است بمتصدیان جهکله اسلام آباد مدغن نوشت که بلا اهمال

معجز بیدقه فوجداران نفرستند اگر زر نامرقومه زود میرسد بهراه خود بیاورد والا بنابر

و خود تنها التزام دوام سبکه استان فردوس نشان که بر جمیع مقاصد صوری و معنوی مرجع

میداند از جناب قدسی دستوری خواسته بتقبیل عتبه فلک رتبه کامیاب میکردد و زر نامرقوم خلد نور

بستر خواب رسید در باب کنات حوض خاص و محلات طلب شما که در بیشه و طویله بسیاه

وغیره دالک مرافق ارشاد واجب الانقیاد بعمل خواهد آمد کیفیت توجهات شما نزاره

هاي عالي نسب والا تبار وحقيقت توجهات سرکار نواب فلک احتجاب عصمت نقاب دام الله
برکاته و ديگر بيانيان عظام بقاعده و دستور بقيد کتابت آورده بعرض مقدس معلي مورد صدمات
انده و منهدم براي تحصيل وجه طلب و جهد بسيار و منجابه بعد عرض شروع ليلي ابر وجه ميرسيم
جهانمطاع جهاد دريشود معروض خواهد نشست افتاب عالمتاب سلطنت جاوداني طراز ابدالدهر
بر مفارق ساکنان ربع مسکون تابان و درخشان باد [illegible] مي رساند که چون بموجب
آيه کريمه انا لله وانا اليه راجعون بازگشت همه بسوي اوست عز اسمه جل جلاله لهذا
ظلا عليه رحمت ذوالغفران رخت هستي از مقام اين سپنجي سراي بربسته در زير نکات
تقدس خراميده از اين ماتم فاجعه اش چه بشرح دهد که چشم مصيبت بين بنده هاي خود ديده است
آتش چگونه اشکبار شده و جگر چه مقدار بخون آغشته گرديد بالجمله بکمال حرقت سينه
را سوخت و بيک خم هزار دل مجروح حسرت داشت و چون فزونيه اندوه و غم بانطفاي حرارت
سينه دل الم سپر ساخت ناچار بعد اداي فاتحه بروح پرفتوح آن رشکپري عالم جاودانی
زبان عبوديت بادعيه و عاي طول بقاي ذات مقدس و شخص اقدس که سرمايه حيات جهان
و جهانيان و پيرايه زندگاني زمان و زمانيان بعالت سعادت اندوز گردانيده مسرور
خط فرمان ايزدي نهاده آمده و هرچند بر هم مهجور در کار روز هنگام وقوع چنين امور اطفال
مقدم مشکلي اجماع درد و آيات و احاديث که در شان صبر گزينان وارد است بعرضي
تمهيد مي آيد ليکن اين ابجد خوانان ادب چه يارا که در پيشگاه دانش آموز عقل کل
وزير شاد فرماي حضرت اولوالامر آن معرفت الهي لب از مقال بر کشايد و از اينجا که احتياج
علم کرن و فساد بر خاطر علوي مناظر از قبل علم حضوريت در منصوبت نقابين حاصل
کرده بسبب انطفاء حرارت اين قضيه نامرضيه که لازم طبيعت بشريه است بر چه

مستلزم صفات ملکی خواهد بود در مرات تغییر حقایق تصویر عکس نیز بوده باشد تا بودنده کی خضر جاوید
سبب باقی عمر شد از آب بقا ای سایه افتاده پایه حضرت والات بیا تا انقراض زمان بر مفارق
عالمیان ممدود و ممدود باد بوسیله خلوص عقیدت و ذریعه رسوخ ارادت ذره وار بموقف عرض
یا شتگان محفل خلد مثال و مستفیضان انجمن جاه و جلال میرساند که دو پیکر نور یعنی دو منشور
رطوبت فیض کنجور یکی متضمن مژده طلب خجسته اساس و مشتمل بر عرض حقیقت پی سرانجامی سپاه
سعادت و زر درگاه جهان پناه دومی مشتمل بر استمالت حاجی عبد الله در زمان سعادت اقتران
شرف ورود ارزانی داشت امور بخشید قارک فتوحات فتوحی باد سپهر برین افراخت لوازم
استقبال و آداب تسلیمات آنرا چنانچه باید تقدیم رسانیدند شان عالیشان اولین بجنس از نظر مقدس مظهر
گذرانیده بعد مطالعه والا بر زمان الهام ترجمان گذشت که خزانه جیزی موجود داری احضر عرض نموده
که فصل خریف منقضی شده واز محصولات ربیع قدری بخرج رفته مابقی هنوز نرسیده احوال
لشکر منصور بسیار پریشان و اضطراب بدرجه کمال انجامیده اگر عنایت کیهانی او در حضرت شامل
حال پرداز نکرد کار دشوار است و بدون از دیاد بر دار حرکت و اقامت بر بندهای خدا محال اگر
چون این مقدمات بغرض اقدس سریت حکم شد که صدور این اسباب از سرکار بادشاهی بطریق معونه
بگیرند باز معروض داشتند که جاگیرها عوض بیجا از خریف قرین سال حال تغیر شده و عوض آن از ربیع
تن کردیده حاصل خریف قریب هفت لکه روپیه که در سرکار علی طلب است و دیر وقت اسیه
مرحمت شود سپاه و لشکر دیسه فی الجمله تسکین پذیرد والا تفرقه تمام در ساک جمعیت این جماعه
راه میابد فرمان رفت که اسد الله خان سر رشته دفتر تومان ملاحظه نماید بعد ملاحظه خان
مشار الیه هر چه مستخلص خواهد شد عرضداشت خواهد کرد و اسپاه مرقومه از سرکار خالصه شریفه گرفته تا شهور
فرمانیش بهر نوع که پسند خواهد فرستاد چون بعوال جمیع محال جاگیر تاکید مبرتا کید نوشته که آنچه از محصول
بلیتی و بس ربیع بتحصیل آورده باشند بسرعت و استعجال کمال بقبضه و صول توانند آورد و بعد رسیدن

بکمال خوبی جلوه استحسان داده بزبان الهام بیان صادر شده که آنچه در دیده مردمان صورت اعتراض
باز نموده و بر لوح حس اعتقاد آن چه اثر داده دوستان سلطنت کمال عنایت نقش بسته بیان واقعه
بست عنایات اقدس ما نسبت بایشان زیاده از آنست که بشرح در آید و چرا نباشد که در وقایع
خلافت همایون ذات قدسی صفات است لیکن بجهتی بمقام گرخلاف بر لسنج کتبه متقاعد بعمل آید
آنرا در بعضی از مواضع حزم و احتیاط دور نمایند بالضرور کار چنین بآیین ارشاد و هدایت میماند که
بی اطلاعیت بدون مرحمت مرشد راه اصل نتوانست پیمود بر منطق وحی جریان
شرف حیا دامی بدیر و با لجمله مزاوان آثار مراحم و الطاف خسروانه از کلام علام انتظام
بر افروزنده آن ضمائر و قدوه دستور یافت که بعرض عالی در آرد کرد زین دست
سوعظت سماط محض شفقت و عین عطوفت است جای مذکور با مید مکرمت و افضال
همان افزود در امر و کلمات بدستور سابقین سر کرم گشت ایزد متعال فتح و نصرتی نصیب اولیای
دولت جاودانی گرداند و این عقیدت کیشی که آرزومند تقبیل آستان سپهر نوران است
بشرف استنار ملازمت والا کرداند ظل ظلیل حضرت عالم پناهی هزاران سال مخلد و مبسوط
باد

بجناب شاهزاده محمد معزالدین میرساند که کرنش عالیشان
مرحمت ترجمان سراپا رقم لطف پذیر قدسی خانه اقبال گردید پیشگاه مکرمت و افضال عز صدور
یافت پرتو ورود فیض امود افکنده فرق فخر و مباهات نیازمندان برزوه علیان بر افراخت
دوازدهم استقبال آداب تسلیمات انرا بجا آورده امر عالی جلوه ظهور بخشیده بود که این ارادت آیان
معاملی برکنه جلال آباد بنویسد که عبا اصغر میرسامان سرکار مذکور را تعیین و ترمیم دوانتخاب
و دیگر ضروریات هر چه خواسته باشد بلا اهمال بکام دل در امتثال امر اقدس عامل
برکنه دارد کتب بمالوه نگاشته که هر چه میرسامان مذکور را خود کار باشد میرساند مضمون رود

* بود این همه هم نرسیده تاکید متواتر خواهد نوشت که توقف و تاخیر ننمایند و جنس شده زر السالکی
سرانجام داده عنقریب ارسال میدارند و چون بمقتضای صدق عقیدت تقدیم خدمات سرکار شرف روزگار
خود میدانند امید دارم که بهمین دستور بانصرام فرمایش حضور سعادت گنجور مامور میشده
باشند

عقیدت نهاد عماد ذره وار بموقف عرض مشرف نیره زمان محفل اعتلا و اجلال میرساند که بزرگ نعمه سعید
ادای آداب تسلیمات تهنیت مبارکباد ولادت با سعادت شاهزاده والاتبار عالی تبار که بهار پیرای
گلشن مقصود اولیای دولت خداداد و چهره افروز حصول تمنای احبای سلطنت ابد بنیاد
است زبان عقیدت بیان را کامیاب دعا میگردانند که حق جل و علا نخلستان عظمت و اقبال را در
افزون را باد و دان برومند و سرسبز داراد و نوباوه بوستان ولایت و نامدار برازنده
خورشید پایه حضرت والا تبارک و صاحب جهانیان قبله دین و دنیا بکمال عمر طبیعی رسانادن و جنده
بعنوان با خلعت خاص که زیبنگاه لطف و کرم عز صدور یافته ورود فیض آمود عطا
فرموده سرافرازی و سربلندی بخشید آیین استقبال و مراسم کورنشات انزابت بتقدیم مایه
ارادت آگاه و بتقدیم رسانید و در عاده مطالعه سرکار والا نشانی بعون عنایات الهی بموجب
امر عالی سیع موفوره بجا می‌آرد و آنچه رو مینماید معروض ضمیر دارد سرانجام خدمات سرکار دولت مدار
اشرف و افتخار خویش میدانند و در باب انتظام مهمات محال جاگیر حتی الامکان تقصیر نمیکنند

ظل ظلیل عالی بر مفارق ادانی و اعالی ممدود و مبسوط باد [illegible]
میرساند که رشحات عالیات عنایت عنوان با خلعت مرحمت طراز که بآیین دلنوازی و سرافرازی
احقر زیبنگاه لطف و کرم شرف اصدار یافته بود بورود سعادت آمود آن تارک
عزت و رفعت را برافراخت لوازم استقبال و آداب تسلیمات انزابت ارادت و یکجهتی
بجای خود بتقدیم رسانید و کورنش نا شکر عنایت عالی بجا آورده زبان عبودیت بیان را

بدعای طول بقای ذات اقدس و شخص مقدس قبله دین و دنیا حضرت والا شانی
که سرمایه حیات و پیرایه رستگانی رهان یانست کامیاب سعادت جاودانی گردانیده سایه
عالی پایه هزاران سال بر فرق جمیع بنده های محدود با
عرض ایستادهای موقف اعتلاء و اجلال بر ساند گرانی عالیشان مرحمت حمایان معنوی
بفدیم تقدیم تسلیم اقبال گردانیده بستگاه لطف کرم برکمال شرف صدور یافته بود گرامت ورود
مسعود عطا فرموده فرق عزت و افتخار را بفرق مباهی و مسعود داشته بر انواخت و از حسن ارادت
و لوازم استقبالی و آداب استکمالی آنرا بجا آورده جبهه ارادت بادای آداب کورنشات بر فروخت
بحول از لدن قبول فیض موصول بمراسم عبادات خاص و نسبت بکمال عقیدت اشتغال مینمود دل یافت
سرمایه کامیابی گونه فراوان اندوخت و در شکر و سپاس عکر متهای بیکران کورنشات جداگانه
تقدیم رسانیده بر مواد مبکی افزود امیدوارم که در انجمن عالی هر روز عرصه لیاقت و دیگر
هم محبوب شده باشد سرانجام خدمات سرکار دولت مدار بهمه وقت سعادت جاودانی
دانگار رود و در باب شش هزار روپیه داخل ذمه محمد امین معزول بر لنه و در دک بموجب ماذره
شده بعمل می آرد بلکه زود تر بسرعت و استعجال بگزارانه عالی ارسال میدارد و دلنگران
حسن وکیل مدرخدمت مرجوع بصدق عبودیت قیام مینماید محتاج بحرر نمی باشد ظل ظلیل
حضرت عالمیان بر مفارق جمیع دولت خواهان تا انقراض زمان مخلد و مبسوط باد بحق رب العباد
عرضداشت بخدمت شاهزاده والاگوهر عظیم الدین عقیدت نهاد عما
بعد ادای آداب بندگی بعرض ایستادهای موقف اعتلاء و اجلال بر ساند که بورود مسعود نشان
سعادت عنوان شرف اندوز ان جاودانی گردیده آئین استقبال و مراسم تسلیمات ازا
بتقدیم رسانیده امتثال امر عالی در باب پرداخت جاگیر ها سرکار و تعدار بایست

مزید عزت و افتخار اندوخته لهذا بانجام خدمت قیام دارند ان شاء الله تعالی در انصرام مهمات و انتظام

معاملات و عزل و نصب عمال این محال بمقتضای وقت و حال سعی موفور خواهند نمود مزید طلب [illegible]

و دیگر امور واجب الانجام کمال اهتمام بکار برده کیفیت محال مذکور بعرض الحاکمی خواهند آورد با تفضل

بعضی حقایق برکات که بجای عبدالله قلی دیوانی سرکار نگاشته بعرض عالی خواهد رسید سایه بلند

پایه مکرمت و احسان بر مفارق جمیع بندگان مبسوط و مستدام باد عرضداشت بجناب نواب بایی [illegible]

عقیدت کیش فلان ذره وار بموقف عرض عاکفان جناب رفیع القدر رفیعه منیعه نواب

فلک احتجاب تشریف القاب میرساند که خلعت فاخره بمقتضای بنده نوازی از پیشگاه تفضل

و مکرمت علیه از بهر سرافرازی احقر مرحمت شده بود برتو وصول رو داده سعادت اندوز گردید

فرق عزت و اعتبار فدوی با وج علیین برافراخت آداب تسلیمات آن بجا آورده عریضه ارادت [illegible] تقدیم

رسانید و جبین عبودیت بسجود شکر و سپاس عنایت ملکه دوران دام الله برکاته نوازش [illegible] ساخت

از آنجا که بسعادت بخت یاور پیشتر از خدمت دیوانی سرکار عالی المدار متعلق [illegible] باعتصام

حبل المتین متعهد گشته در آن اقبال مفتخر و مباهی بوده در هنولا که با التزام دوام خدمت آستان [illegible]

والا شرف امتیاز یافته امیدوار از توجهات سنیه بهیه [illegible] ایام [illegible] سایه دولت

پایه گسترده عز و اجلال فراوان سال ممدود باد

مسند جاه و جلال بمیامن وجود مسعود فیض آمود نواب مستطاب معلی القاب رفیع جناب

ظهیر الامرا امیر الملک [illegible] و افتخار خوانین عظیم الشان صاحب میرزا [illegible] عمدة الملک

فراوان سال زینت پذیر باد بعد از عرض ابلاغ دعوات عقیدت طراز و اظهار مراسم آداب

و نیاز مکشوف خدمت سامی گرامی می نماید که حسب الحکم اقدس ارفع اعلی منصب [illegible] شجاعت

دستگاه بادشاه قلی خان [illegible] داره باشد مبلغ یک لک روپیه نذر خزانه سرکار [illegible]

باهتمام بنده درگاه خلایق پناه مقرر است آنرا بخان موی الیه سپارند والا بیشتر خود نگاشته هرگاه

کیوان قدر سپهر القاب یادست بنوازده جهان و جهانیان تبالاب تشریف بیارند مبلغ مذکور به بیوان فوج

(۳۷) آن نامدار کامگار والاگهر رسیده و قبض الوصول بگیرد روز پنجشنبه ششم ماه ذی الحجه عز ورود

بخشید قدر شناخت بنجگه یرلیغ گیتی منقاد شرف ایراد یافته است ان شاء الله تعالی آرزو و بندار از آن کر

زر مذکور رسیده بهر وقتی که قدر توام حواله رود در بیحال مورد حضور ایام دولت و اقبال و فرمان

و جلال جاودان با [illegible] عافیت بردوام و جمعیت صدرت التزام پیوسته خاطر

عاطفه بیکامشفق دوستان باد بعد ابلاغ سلام محبت پیام و اظهار شوق و عزایم بدریافت ملاقات

بهجت ارتسام مشتمل بر زرین بیمایه گردیدن ایام میمنت فرجام صدرت شیفای البواب الطاف

ما بنیان ارتیشگاه جمال و جلال السیادت شرف نصیری انتساب میر محمد نصیر رحمت شده و مورد

بهجت شفیقی و اسباب تعظیم موهبت خدمات بامور و مهکری دار الخلافت گردیده از آنجا که داعی

الاحترام مستعد ارتباط و انتظام صحبت شریف است آنگاه عاطفت بزرگانه ملتجی الجنان

گردد و بدینوازی و مهربانی اختصاص بر برده هر آینه از مکارم اخلاق فطری ذات مجمع صفات

بعید نخواهد بود عالیست از شفق دوستان سلامت بعد از ابلاغ دعوات

سماط مشهود رای زرین میگردانند که حسب الحکم والا متضمن اینمعنی که بنده درگاه خلایق پناه

رسیده با تمامی توقف نماید عز ورود بخشید مطابق یرلیغ گیتی منقاد مقام نمود و میکن توجه گرامی

شود که رخصت کوچ زود بحصول پیوندد و الله که وسیله ادراک مواصلت سامی عنقریب الایام

گردانام ایام بهجت و کامرانی جاودانی باد [illegible] میگردانند که این مخلص نعم

بمنزل مقصود رسیده باستان بوسی قدری شرف اندوخته مشمول مراحم و الطاف عالی

گردید الحمد لله علی ذالک چون سیادت و معالی پناه سید محمد باقر مردم برادری در پاسداری

خزانه شبانه روز حاضر بوده لوازم تحفظ و هوشیاری بجا آورده در اثنای راه سبب

تمامه دار مستعد کار دولت منشکل با جماعه تا بنیان بر تمام خود مستکرم خدمت منظور آمد لازم نمود
که سوز تمنای بخدمت سامی اعلام نماید تا بهنگام حصول ملازمت سرا بر بهجت وصول صحایف شریف
بهجت سر نصرت خواهد بود ایام کامرانی بر دوام باد   بعد تبلیغ دعوات مصافات آیین و اظهار
فراوان اشتیاق کری ملازمت بهجت قرین مکشوف خاطر محبت ناظر میگرداند که سامی صحیفه لطافت
طراز مرقوم کلک خامه پرداز که از شگفتگی عبارات رنگ بسته و برجستگی مضامین برجسته برگ گلهای
دلگشائی و ساز جانفزائی در بر داشته در زمان خجسته بنشان ورود نمود جیب و دامان آرزو بنوازش
کامیابی مالامال ساخت و دماغ کشود کن دم چو نامه است کری گلستان دلگشائی بود آنچه از
شعبده سپهر زرنگار عجوبه نما و بر خلاف خواهش دلها در کامل الولا نوکر بر خامه که بر مین رقم شده بود
الحق دهر غلط کار که خاطر آزار ارباب مودت و صفا است نمیگذارد که لحظه ای بر نشیمان عالم دمی
از صحبت هم که سر مایه سرور حاصل نمایند چون بمقتضای تالف ارواح در مجالس معنوی لحظه
باطن مصادقت مواطن محبت پیمان نقوش شوق و اشتیاق ارتسام پذیرفته است که درد دل حقیقت منزل
خان عالیشان جلوه ظهور داده لهذا داستان سرای در شرح و بیان آن بمحض تکلف میدانند توقع
که بتقریب جوابیه دوری از میان برخیزد و داد ملازمت شریف اسباب کامیابی فراهم
بعد از اظهار شوق فراوان مشهود خیرالکاد پذیر میگرداند که محبت جانی الولاء در ایام سابق
بوده که بظهور امری ملایم حکم رشد التزام خدمت بنده برادر ارشد حقیقی گردید و سعادت جاوید الکاد
که مواقف جمیع امور مبنی بخیر و خوبی میشود و کسب مقصود عنقریب نتایج گاه بهبودی میآید
الحمدلله که درین هنگام آنچه بار خاطر بود بالکل از میان برخاست و دلها بانبساط گرایید
از عهده تکالیف خویش برآمد امید که جزویات باقی نیز درازای زمان شیرازه جمعیت و کامیابی
گردد و الحمد بر زبان قلم محبت رقم رفته بعلی صورت وقوع پذیر بود والله علی کل شیء قدیر و
نعم المولی و نعم النصیر دیگر منت بر خود اشرف اسم است این مودت سرشت را اگر برقم گرامی

باطن و هم بدریافت نعمت عظمی بتحصیل شرف تقبیل آستان سپهر نوآمان دلبد آزان ادراک گرامی علاقات
علاقه محبان که دانشا الله کوتاه مدتی ایام دست بهم میدهد بهجت اندوز شناخت و ازین انگیز چندان
مسرت شادمانی روی نماید که اگر بر سر موی بیان شود و بر زبان هزار داستان سعادت از عهده شکر آن
نتواند که هزار ایها المسیح بجنبا و بگیر خان عالیشان بلند مکان سمو المکانا
مهربان دوستان عدم تخلف از سلامت حالت شوق مفرط البیان است و ذکر بهجت و نشاط
ایام مواصلت که هزاران مرارت بیاد دوستان داشت بمیث در زبان آرد و بیدی صورتی
حال باشد اما بحسب دریافت خرسندی بسبب الدعا است بسببی که وسیله حصول کرامی علاقات گردد
بفضله و کرمه ایزد متعال علی السرع فوالحال از تشخیص تقدیر بعز قرب امکان جلوه خرام کناد و پنجم ماه صفر المظفر
محلص مشتاق از دریا گذرنده مجبور نخواهد بود و نه بیش بر دیده بنهایت الهی در پنجند و در شعاع
عجز و زاری از درگاه پادشاه خواهد رسید اعلام کار خدمت درود نامه سراسر مسرت را مستدعیست
زیاده اشتیاق است و بس علاقه محبان مشتاق کریم اخلاق عمیم الاشفاق خان
اتحاد دلتان محدوم دوستان سلامت مکشوف خمیر خاطر خطیر میکرداند که بارگاه خانه بدست میگیرد و فکر
میکند که در نامه مراجعه باید نوشت یا بیند که از آیات محبت و وداد بشرح در آرد و چه بیت آئینه ضمیر
صفا نشان روشن و مبرهن است و اگر چه حدیث شوق و اشتیاق که مکنون دل مودت منزلت است
سر کند بپایان نمیرسد و اگر در شکایت جدائی اضطراری داستان پردازی نماید تهیل خاطر از
کدورتی و انقباضش آن کم نمی شود و خواندنش موجب کدورت طبع لطیف میگردد و در منصورت تکلیف
عبارت آرائی شایسته مرتبه نمیداند ناچار باختصار کلام در ساخته باعلام مطلب تصدیع
میدهد که پنجم ماه صفر المظفر محب بی ریا از دریا گذرنده مجبور نخواهد بود و بیش بر دیده
عالم پناه ارسالداشت از نظر اقدس طاهر مکدر نشوند و بتحریر مکنونی احوال و حضرت مآل بهجت پذیر گردند
والسلام [illegible] در دل هزار کس شکفانیده است حاجیت و زیارت

تعویذ نامه بر رقوم کلک یکتائی قسطر خان عالیشان بلند مکان ملاذ محبان استظهار دوستان در فرخنده زمانی
بلوغ ظهور موفور السرور داده خاطر دوستی آگین را قرین بهجت و شادمانی ساخت شرح داستان
کلفت دوری و مهجوری از اندازه بیان افزونست و جوش اشتیاق و شوق ادراک ملاقات
مسرت سمات از احاطه ترجمان بیرون ایزد سبحانه تعالی عما اسر الحلال بمواصلت ساعی شاد کام گرداناد توقع
آنست که تا هنگام دست داد معانقه صبح گاه ان الله العزیز چون مجالست روحانی نصیب مشتاقان بر اهمال
نامه ای بهجت آمای دل شاد دلنشاط پذیر نفرموده باشند زیاده عمر و جمعیت باد والسلام
خان رفیع المکان شهامت نشان ملاذ و معاد محبان سلمه الله تعالی فرط شوق و افراط اشتیاق
درباب ملاقات بهجت آیات را زبان کوتاه خامه بعجز تابید و در میدان تکاپوی نامه چندان وسعت نیابد
که اندکی از آن داستان دراز بر طراز نماید چاره بیان آنکه از بوجه لطف جهیز از مصفا آئینه دوستی نجات
جاری بساز ذکر این نامه بهجت پیرای در عین انتظار رسید و خاطر مشتاقان را نوید بهجت
ذات فرخنده صفات رسانید الحمدلله تعالی علی ذالک محب بیریا متوماتی ایزد متعال
به یمن و میامن اقبال جاوید اتصال حضرت والا شاهی بیست و یکم ماه صفر ختم الله
بالخیر و الظفر بلشکر فتح نصیر ظفر اثر پادشاهی ملحق گردید از ادراک سعادت ملازمت
میاسر بار مجرو مباهات جاودانی اندوخت بالفعل ملتزم رکاب نصرت انتساب است امید که
از ین الجه رو مینماید صورت می در آید و حصول مرسله سامی را مترصد و ایمای کار و خدمت را منتظر
است برخم جوابه کشود آخر در گلدار دوحانه انکه شمیم غنچه را از یاد درستی شکفته
گلدسته بهارستان محبت و وداد کرد تفصیل فصل سخنان دلنشان معنوی انتظام و نسیم عنبر شمیم
جنت شمامه مودت مقام مرسانید در هنگام بهجت التیام رسید و نوید عافیت ذات گسترده
صفات شگفتگی خاطر مشتاق را سر انجام داد الحمدلله والمنت که مخلص به یمن اقبال جاوید

کمال واهمیت یکم صفر المظفر کوکب معلی ملحق گردیده شرف طلعت مقدس کعبه دست
زد جهانیست در بافت دو حصول گرامی مراسلات را که در ایام جدائی جمعیت بخش دلهای احباب
بمالمت بسته مترصدیت و اعلام کار و مطلب را منتظر و فتح تا زمان حصول مواصلت سراسرت
آئین یاد آوری بهمین دستور مرعی و مسلوکی شده باشد زیاده شوق دیدار فرحت آثار است
شوق گرامی ملاقات از اندازه بیان افزونست و کدورت حجاب از اخاطر محجابان بیرون
امید که توسط نامه و پیغام زود از میان برخیزد و حصول مواصلت بحسب آرزو کمه وقت
و بخواه دست بوجه احسن دست دهد آیام سپری گشت که وصول نامه نامی مسرور افزای خاطر مشتاق
نکشت شنیده گردد لول منقول مشهور است ۔ هر که از چشم دور از دل دور ۔ برباد کرد محبت بسیار ما را هم
نسیان نکنند باشد جاکه تا رفع حجاب مطاعت ابواب صحایف دوستی مفتوح بخود مراد
یک جهتی میافزوده باشند و اعلام کار و صدمت که مستلزم قاعده اتحاد و یگانگی است
باعث افزایش رابطه محبت و اختصاص گردد زیاده چه تصدیع دهد
اظهار مراتب شوق بمحبت و یگانگی مکشوف ضمیر منیر هیکر دانند صحیفه خلت انتهای مشحون بکلمات
محبت و ولا در مقام مسعود رسیده مضمون آن که مشعر بر شمول عنایات حضرت خلافت و جهانبانی
نسبت بندات شریفه بوده نشاط افزای خاطر دوستی آئین گردید ایزد متعالی را بجا گاه مطالب
مقاصد رهنمون دارد از آنجا که از دیر باز شوق ملاقات گرامی و انس کش دل مودت منزلت
بوده در خلال حسن اتفاق چنین رو نموده که مخلص بر کاب نصرت انتساب عنقریب بدار السرور
برنابور رسیده لهذا غایت خوشوقتی دست داده ان شاء الله العزیز ادراک مواصلت سامی
بحسب دلخواه چهره افروز بهجت و شادمانی خواهد شد ۔ بعد اظهار لوازم محبت و وداد
مکشوف ضمیر منیر باد رقمیه الوداد در زمان مسعود ورود بخود و مضمون بهجت مقرون آن که متضمن
بیان شوق و اشتیاق دیدار و بعد کر لوجد مواد مودت و وداد را بر افزود الحق در عالم

اتفاق بهنگام وقوع قریب سافت ازیم انتهابی اختیار از دنیای احباب سیر بر میر بند
لیکن بمقتضای مفهوم الامور مرهون باوقاتها در وقتیکه تمشیت قادر مطلق مقرر و مقدر نمود
باشد چهره مقصود بنظاره نظر بر خلوص و دوستی جانبین آن عوالی منزلت را نادیده بجای دیده
انگاشته میشود و خیریت ظاهر و جمعیت باطن خواسته می آید این جانب نیز بسبب اتفاق
است و حصول ملاقات را البته بحسن اتفاق زیاده عمر و عافیت باد والسلام علی المحبان
الصدیق نقش خان بلنبه مکان بخابت نشان ملاذ و مشفق دوستان پیوسته کامیاب
مصاحبه صوری و معنوی باشند بعد اظهار عزائم شوق و بلا انجام میرسد یافت گرامی ملاقات
مسرت آیات مشهود خاطر اتحاد مآثر میگرداند که سابق صحیفه موالات مشحون محبت مشحون
مشعر بر قابلیت و کاردانی فلان در زمان سعید ورود نموده مواد بهجت و سرور افزود
خاطر یاران من سلامت هنگام ذکر تغییر موی الله اکبر این محب بسعادت حضور کرامت گنجور شرف اندوزی
بود از آنجا که اختصاص و ارتباط شما را لیه بنان عالیشان میدانست بتوفیق الهی
سعی بلیغ نموده بدستور سابق بحال میداشت اکنون بر طبق نمیقه انیقه خدمتی
دیگر برای او تجویز باید کرد و دستدار همیشه خواهان است که مرد کار آمدنی را معطل نگذارد
در ضمن تاسیخ شریف البته مرقوم میشود لیکن بر خیر مردان پیداست که تاخیر و تعلل
خدمات در میان نیاید این قسم مطلب صورت انجام نمی پذیرد بر تقدیر بر وقت حصول
در خور لیاقت و استعداد پیشنهاد رویی نماید ان شاء الله تعالی بنام موی الله مقرر کرده می آید
زیاده جمعیت روزگار با لمکشوف خدمت گرامی میباید که چون بمرور وقت تمنا بود
باطن خیر اندیشی متعلق بی بوده که بالتزام دوام ملازمت سامی فاطر جاودانی را
بنابر ادعای روزگار که خلاف خواهش آزرومندان عالم محبت راه میبرد حصول
اینمعنی بتعویق ناخیر و تاخیر می افتاد درین ایام جنت فرجام بمقتضای ایمان صدق ارادت
حسن اتفاق چنان روداده که اخوی مرزا فلان اصالتا از جانب خود و کالتا از جانب

شرف نیز بر پی خدمت باشد بعد ازان کہ بادراک این دولت کامیاب گردد بقیاس کہ مورد مہربانی
جانوازی خواہد شد و این دو ستارہ اہبہ حال در عقیدت خیر مستقبل محسوب خواہد گردید زیادہ عمر و دولت و اقبال
باد فضایل و کمالات پناہا محبت و صداقت دستگاہا مکتوب محبت اسلوب رسید و مضمون
دلاویزش موجب انبساط خاطر گردید آنچہ از کمال ایجاد خان عالیشان و باعث تاخیر در
تحریر مکاتبات از جانب ایشان رنجیدہ کلک بیان شدہ بود بر وجہ صحیح انجامید بمقتضای قدم
محبت و دوستی طرفین کہ بثبوت و نزول آن دلہا ہم گواہست اگر بسیجی ظاہر کہ نزد ارباب
حقیقت عدم و وجودش حکم مساوی دارد در بنیاد مودتی فرق نہ نہد بمجرد کہ نجاتش کہ استعفار
بمیان نیاید در مستقبل بہبود حال در آنچہ حسن میکشی و خیر میدانی باشد مقدر و میسر گردد از اشتیاق
انتخاب بسیار لدر بسیار ظاہر نخواہد خط اخلاص مخط بہمین دستور می نوشتہ باشند
ابد مستعان در مراعاتی و آمال آن فروغ ناصیہ ابہت و اقبال طراز کسوت
عز و اجلال امارت و ایالت پناہ حشمت و شوکت دستگاہ رفیع مرتبت منیع منزلت خان
عالیشان ملاذ محبان استظہار دوستان را پیوستہ بحصول مقاصد بلند و مآرب ارجمند بہرہ
وافر داد بعد از ابراز مراسم فراوان اشتیاق و کمال شوق بعد از ملاقات مسرت آیات کہ کل بہبودی
رسیدن محبت و وفاق است مشہود و خیر مہر اشراق میگرداند کہ صحیفہ دلنواز مرقوم قلم لطافت
طراز کہ از ہر سطرش نکہت راحت پیدا و از ہر نقطش نسیم خلت ہویدا بود در عین انتظار
گردل صداقت منزل از بہر خبر وحشت اثر عافیت و سلامتی ذات مجمع حسنات ہر زمان راہ
بہای دریچہ گوشش میشد و رود سعادت آمود از زبانی فرخندہ خاطر تو دہ آئینی را قرین
انواع شادمانی ساخت در دل نزار کل شگفتہ بندہ نوازی خاصیت و زیدن باد بہار داشت
از زبانی کہ آمدن خود با مخدوم از بہبہت کہ ادراک دیدار گرامی ایشان اللہ تعالی منقلب خیرہ بفرزند
کامیابی خواہد گشت مغتنم شمردہ می آید لہذا بفور بہجت و سرور قطع منازل نمودہ عرضداشت

که بحمدالله تا عالم آب صاحب قبلهٔ جهان و جهانیان است از رساله درست بوده ولی از مخلص اطلاع یابد رزر تیتی

نظر مشوره گذشت شان عالیت نا نوشته عنوان در جواب آن شرح و قصه در می یابد شاید فقره

جانبین چنان اقتضای میکرد که با انصرام این گونه امور دوست همیشه انبساط میبافت

این مرتبه کام دل میسر نیامد بعد از بن مترصد است که تمشیت مهام مجیب اخلاص قرین رجوع گردد بعضی

جون باری عز اسمه صورت مقصد دیا باین شایسته بمنصهٔ ظهور رساند زیاده ایام دولت و کامرانی

بکام و دانی باد   بهیچ که نبرسیم بهر که بیرستم لبی نخواند چون حرف آشنای

جون سالکان طریق محبت و ولا و مقیمان بساط مودت بیریا از رابطهٔ اخلاص صمیمی را که بیک

و تیره باشند و کاهی کرانی بمیان نیاید لذ فزایش حاصل و از نقصان عاری مید محمد و اکر

و تحیتی از مظنهٔ یا اشتباهی طالع عالی رو نماید همین از سپند دفع چشم زخم و بابن الکمال چهره

اتحاد می انکار زوال لذا امر قوم کلک تو دو سلک میکردد که وصول صحیفهٔ شریفه که چون صحائف

خاطر عزمای روزگار رقوم قبض و بسط را شامل و بیان صفایح لیل و نهار مراتب کدورت

و صفا را حاصل بود خاطر را قرین استنشاق و استعجاب ساخت جه از کلیات سلوک و

مقررات وضع این خیرخواه خلایق آنست که بعد از انتظام سررشتهٔ مودت الاامری که

منافی که منافی آیاین دوستی باشد بیرامون ضمیر راه نمی یابد بلکه هر روزه در ازدیاد معوا

وارد میکردید معهذا هرکاه بر وجهات احوال و اقوال مشاهده میرود از آغاز ارتباط

سلسلهٔ موالفت تا زمان حال نسبت بآن سالار دودمان مجد و کمال عزیز موافقت

و موافقت مشهود و معاینه میشود در نصورت داستان کله دوستانه یکدام است

آورده و از شده باشد بجز اخلاص جنسی ما درست که سررشتهٔ یکانکی بیوسته در افزونی

بوده و دستر ضای ایشان را معتبر بر تمنای خویش تصور نموده لیکن از راه تلبیس بعضی

شکایت آورده خارج از قانون یکتایی که از زبان اهنک شناس مقام محبت در کنده

چند روزه جدائی ... پرده این دوسته میخواست که شکوه این لوزه مخالف قاعده یکتائی
... بدستان سرای یگانگی علم را بیشتر رقم حواله ساز دلبر خلافت عزیزان حق دوست حقیقت انصاف
پرده باف چشم انصاف گردیده ره سیر وادی شکایت شده کنجایش دارد والا فی النفس الامر
جواب خطاب شریف اینست ... که جانا سخن از زبان من گوئی والسلام

ترای عمیقه بهار بن سواد مرقوم قلم اتحاد که در طرح پردازی نگارستان محبت و وداد بر
انگیزی لفظ و معنی از گلزار نامه مانی نگارستان بهزاد نشان میدهد و در زمان سعید جلوه ایراد
فرموده فواد از بهجت رشادی را لکفی گفت ... این نامه چه نامه بود که لطف سخن دل
نشست شکفته بجوکل در گلشن ... مضمون مراتب حسن طرازش مشروح و عاشیت ذات خجسته صفات بود
بمرکز و سایر جمعیت باطن را سرانجام داد امید که حصول ملاقات سامی که سرمایه انتعاشش روح جاوید است
منقریب الانجام چهره کامیابی برافروزد و جانامه و پیغام زبان برخواسته چشم مشتاق از دیدار
آثار روشنی بهره ور تو چی که در باب کارسازی میرزا محمد نعیم خواجه و لمعاضه نیشتر نظر بر تعلق ایشان
بجهت بی ریا مرعی و مصروف شده باعث از دیاد مودت و یگانگی گردید آری دوستان
یکدل را همه تقضای یکدلی که مستلزم نشاء مروت و صفاست در امور جهانی نیز آئین یکروی
و یکرنگی بانی نصب العین می باشد و بهر وقت بعنوان سرای صحیفه یکجهتی بوده حرف دوری را از بر
نمیخواند ایزد متعال در همه حال مقضی المرام و دوست کام دارد ... شوق زبر کل
که مقیم خلوتکده دل محبت منزل است بتقلیف طرازی خامه برگ ساز بیان نمیپردازد و اشتیاق
باظهار ملاقات سراپرده انبساط که سفینه تاب دیوان و رکرداب اضطراب انداخته بعبارت پردازی
نامه زنگ آرائی نمیگراید و لاجرم وجدان آئینه ضمیر صافی نهاد که مراتب سرانجام
حواله نماید و ظهور سببی که باعث حصول گرامی مواصلت بوده باشد از حضرت واهب النعم
خواهد ... که شاهد مامول بوجه احسن از پشت تقدیر بروصه امکان جلوه نماید ... رقیمه

الوداد که متضمن رسید خود جعیکزوزی از نهضت برای ادراک سعادت ملازمت
اقدس اعلی بلیسش زمین بجهتی روز ارسال کرده و کیفیت مقرر شدن پرگنات سرکار قنوج
از انتقال جاگیر حضرت شریف من ابتدای فصل ربیع بجاگیر وکلای سرکار عالی متعالی شایان بگیمان شد
یقین که بمقتضای رسوخ عقیدت جناب جاه و جلال لیوال آن محال در باب باقی مال و رسید
فصل مذکور و فور تاکید بتقلیم پیوسته باشند کمال توجه در ضبط و ربط و جمعیت و رفاهیت
رعایای محال مذکوره مرعی خواهند بود و جواب صحیفه الشوق را منتظر صدور اعلام کام و خدمت
را منتظر است ایام بهجت و شادمانی جاوید باد

نسیم عنبر شمیم بهار

مکارم اخلاق و محاسن اشفاق نوازش نامه جناب معلی القاب صدارت آرای سیادت اقبال
پایه افزای صفوت و اجلال استظهار خوانین بلند مکان افتخار امرای معظم الشان [illegible]
کامیاب با بهیت تمام که [illegible] ورود مودت [illegible] باد بعد از اطلاع ادعیه و امنیه و انشیه
زاکیه که مستلزم آیین ادب خلائق است مکشوف ضمیر منیر [illegible] التعظیم
و لوازم التکریم که بر رسم دلداری این عقیدت مرقوم کلک عطوفت سلک شده بود در [illegible] الفاس
سیمای جانفزای و کلفت زدای نمود درین بیجی سرای ناپایدار هنگام رسوخ جنبان امور
بی اختیار بدون شکیب و اضطراب دیگر چه علاج ناچار سر بر خط تسلیم رضا نهاده می آید و شکر ایزد
و شکر ایزدی بتقدیم می رساند که درین جزو زمان که سلوک معاش عزیزان ذو الاحتشام خواص
و عوام پوشیده و پنهان نیست عالیجاه [illegible] مخلصان را شناسا باشند و رعایت رسوم مملکت
از وجنات [illegible] کارش نمایان کرده ذات فرخنده صفات نواب فلک اقتدار است که
بمقتضای بلند پایگیهای فطرت و خوبیهای طینت صورت آثار شفقت و اطوار قدردانی
جهان خیانچه شایسته بزرگی [illegible] درگاه الهی توانند بود برفراز گاه [illegible] دلها محبان [illegible]

احبابی حال بر ار سالی قرار دادند درجات و رفیع حیات طول بایمن [illegible] میفرمایند وشادان

خجسته صفات خالی ذات بحسنا دلی نزد نوید [illegible] رب العباد بحق باد یار نیاز

همیشه [illegible] الولائی صادق دوستان آن صفا صاحب مروت ملاذ مکان بلند عالیشان

دیدار دلبندان آرزو به مسئلت و عافیت قرین داشته معنوی و صوری مقاصد کامیاب

بهار بوستان کلمه سعید دانند که [illegible] ضمیر مکنون گرامی ملاقات ادراک شوق از بعد [illegible]

[illegible] هنگام بودند فرموده اشتیاق [illegible] فراق محبت کلک نگاری [illegible]

[illegible] دوستانه که کل بود نزدیک سبب موافقت آمدن [illegible] آثار جمعیت احباب

محبت نوشت [illegible] آنچه [illegible] بخشید بهجت انواع رسیده خاطر

وقت [illegible] کدورت نقد [illegible] سرور سرمایه مهربان [illegible] مفارقت از که

[illegible] اتفاق مدار [illegible] بیگانه و آشنا گروه [illegible] باوجود که است [illegible]

نمایان کشیده هجران خاطر در انبساط و شکفتگی نشان سپید رنگ اختیار اختلاطی بجمیع

ونفاق تکلیف [illegible] یکدل حیات بخش دوستان صحبت [illegible] دل آرزو [illegible]

در میان صحبت [illegible] دلهم [illegible] تنهائی و وحشت و غربت و کربت [illegible]

[illegible] جاه اقبال و دولت [illegible] چون حرمان مدت امید [illegible] تنهاست کسی [illegible]

[illegible] حصول گذشته [illegible] خوبی [illegible] ایام [illegible] حضرت

گرامی [illegible] نصیب [illegible] جانب [illegible]

[illegible] تعزیت رسم [illegible] کمال محبت [illegible] نامه برادر

محبت [illegible] علاقه [illegible] ماتم [illegible] ورود جانگزای مصیبت الم دیدگان

[illegible] اتحادی اخلاص بمقتضای [illegible] شده رقم [illegible] قلم مرقوم [illegible] دلبا

و محقق است که کلفت و آشوب باطنی احباب خاطر کوب چندان افزون شد که بار زین واقعه جانکاه

خراشش بر چند سینه داغ سوخته جان اندوه گین کدورت بسیار اندوخت لیکن چون تقدیر

جاودانی ذات واجب تعالی را مسلم است و ممکن الوجود را ناچار ازین سپنج سرای باید گذشت

لاجرم چاره کار بعد از صبر و تسلیم بدست نیفتاد امید که ایزد سبحانه آن زاده گرامی عالم را در جای غریق

بحر مغفرت گناه و ما را و شما را توفیق رضا بقضا رفیق گرداناد [illegible] صدیقه

دولت و اقبال ملاذ ما سیادت و وزارت مرتبت اقبال و اجلال منزلت خان عالیشان

نشینه مکان ملاذ و مستغیها محبان مشفق مهربان مخلصان همواره به آب یاری سحاب مکرمت و

افضال ایزد متعال سرسبز و شاداب و بارانی باد بعد از اظهار شوق که زیب علاقه ما به آیات

که چون رنگ آمیزی ریاحین و ازهار رشته انگیزی ریحان گلزار در فصل بهار زیاده در

اندر اندر نقش و نگار رقم گذار است مکشوف رای معطوفت اقتضای احباب سرای

سپرده اند که نگارین صحیفه مکرمت حقیقت و رنگین نسخه نیکی که متکفل دلگشایی و متضمن مجلس افزایی

بود در زمان مسعود و آوان فرخت آموده ورود فرمود [illegible] بمانا دانند دوست که هستان را

بخدای دل و راحت جان فرستد شرح کدورتهای هجران خاطر آشوب که در [illegible] خود کاس

گنجیدی سینه مصادقت گنجینه را که بدان گزارش شکایت ایام چند که لختی از کلفت غم و الم

نمودی لیکن چاره آن بکار بدون دولت مواصلت بهجت بهار که بچون حضرت آفریدگار عنقریب

از زمان روزی شود یافته نمیشود امید که از لطف و کرم او سبحانه و تعالی با عیش که دسید [illegible]

تمنای دوست مشتاق بوده باشد به منصه ظهور آورد و در تجارت میان [illegible] از میان بردارد

و در باد عالم مدار بازمره از ابنای روزگار مجانبت و اختلاط دوست بهم رسیده اما طبع

چهت دوست که حلاوت پذیر باده جوشش کیفیت حسن خلق خان القاب عالی مرتبت

هیچ کس [illegible] آمیزد و باده خالی لذات صحبت شریف خان حسرت در کام جان باشد [illegible]

تقدیر احوال اوضاع عالم بهر ایجاد چه انجا بیک تیره و رنظر نمی آید و بهبود سعادت از پی
متعذر و محالست که آدمی زاد در نشاء دنیوی مثال خدام جناب مخدومی مساعی نماید بخدمت
نواب بشیر خان جهت پیام مقامات ایام را بخوانی دل اگر این گذارش نمود و ایشانرا نیز دعایی
(42) رقیمه الوداری گیاد از صداقت خاص میداد و تحاس اتحاد و اختصاص را بر صفحه
خاطر صداقت شناس می نهاد و در بهترین زمان و در برترین مکان فراوان مسرت را مشغول گشت آنچه از
اعتذار ظهور قصور از حضور مراعات رسم و دوام مجاهدات لازم و دوام قیام بعبودیت آستان بهشتان
ملیح انشده بود الحق در عالم محبت معنوی تا عدم فراغ وقت مانع نباید بنیهاگر روی نماید
خداوندا نعمتا که این رنگذر حمل بر فراموشی کاری نمیشود و هر چه از زبان خامه موالات بنشان نفس نمیرسد
بپیشگاه ورود حصول نامه شریف بر وجه خیر بود و ثبت لقوه بر وجه بست بمقتضای موالفت قلبیه بهمه وقت
یاد می آید اصلا از دل بیرون نمیرود چه بگویم که چه مقدار بیدل نزدیکی چشم بدور که
بسیار بیدل نزدیکی ما را بخود مشتاق دانسته و مراسلات بهجت انگیز بهمین نمط می نگاشته باشند
میکرد اند در زمانی که بنده درگاه خلایق پناه از پیشگاه خلافت و جهاندار
بستگی یافته رواز رکاب بنصرت انتساب عالی بوده مفاوضه سامی گرامی را سیادت پناه
میر محمد رسانیده و از مضمون عطوفت مقرون آن صحیفه واجب الاعزاز معلوم گردید که فقیر حقیر
در باب اضافه منصب شجاعت دستگاه امام الدین منصبدار کرا از منتسبان جناب نواب فلک
اقتدار است سعی نماید لهذا بعد وصول مکتوب متضمن ملفوظ آمود حقیقت مواد را بپایه
نواب معروض شرف انه و زان انجمن اعتلا و اجلال گردانید چنانچه مشارالیه باضافه یک صدی و
سرافرازی یافت از اینجا گزارش نیازمندانه بمقتضای رسوخ عقیدت و صدق محبت بر وقت
منتظر و مترصد اعلام کار و خدمت سرکار خداوندی استظهاری میبالنده متوقع آنست
که بهمین نمط بر اسطه انظام امری از امور که باعث ازدیاد مواد امید و در نهایت نشاط
بنده میگردد زیاده چه جسارت رود بحرمتی تا بعد ابلاغ دعوات مضامات آیاتین و اظهار

اشتیاق ملاقات بهجت آگین مکشوف خاطر عاطر عطوفت مآثر میگرداند گرامی صحیفه شفقت طراز
که جواب عریضه واقعه نایبه نواب مغفرت قباب ایسر دلداری محبت بسیار در توقیم قلم اتحاد رقم شده
بود ورود نمود چون نوشته که خاطر عم امور و سینه درد آلود که از راه گذر ارتحال والده ماجده صاحبه و
برادر و برادرزاده داغ بر داغ دشت از این قضیه دلخراش چه مقدار کلفت و غم
مایه کدورت اندوخت تا این زمانه داغ غم بر جگر نهد یک داغ نیک نایافته شده داغ دگر نهند
لیکن چون وقوع اینگونه امور که متعلق به مشیت قادر مطلق است بدون صبر و شکیب چاره دیگر
نمی افتد لاعلاج طریق اصطبار اختیار کرده رضینا بقضاء الله تعالی انا لله و انا الیه راجعون
زیاده عمر و دولت نواب نامدار باد ... گرامی نامه واجب الاکرام در خجسته هنگام بهجت ورود
آورده رفع کدورت انتظار نمود دل شکفت دلم چو نامه دوست رسید چون غنچه که
بشکفد ز باد سحری الحمد لله علی ذالک که ذات فرخنده صفات بصحت و شادمانی و کامروا
اصحاب سبب اشتیاق ملاقات آن زبان بیان دور گذشت که در قید قلم در آید ایزد متعال حصول
این تمنای را بوجه احسن چهره افروز نماید آنچه از عدم وصول صحایف دوستی رقم زده کلک
اتحاد سلک ساخته اند و طلوع اینصورت از رهگذر نقصان محبت تصور نموده اند حاشا
که در راه حصول دوستی و اساس یگانگی از جهتی از الوجوه قصوری و فتوری راه یافته باشد
بلکه مواد یکجهتی بتوفیق ایزدی روز افزون است معهذا مکاتبات محبت طراز اگر بجهت
شریف ارسال نموده و از احوال سعادت اشتمال برخورداران از چند به وقت خبر یافته بوده
نامه و پیغام و قاصد که بنابر خاطره راه یاد فرموده امری دیگر در عقده تعویق افتاده باشد
عذر خواهی مخلص محض تکلف است محنت و تعب این سفر عافیت اثر ان شاء الله تعالی المتعال
... اهتمام پذیرفته باعث کامیابی شود و فضل و کرم او ...
... اشتیاق بندگی کرده مخلص ... در العذرا ... رکاب
... خدمت ... فرموده بجای آرد

و در در بار جهان مدار بادشاهی که بقاعده دستور قیام دارد زیاده چه بر نگارد

جامع مراتب فضل و کرم و کمال دوست عدیم المثال از مکروهات زمان در حفظ و امان باد

مکتوب مرغوب مودت اسلوب بسعید بر واقع بمشیره زاده محور لیشان و امتداد کلفت و الم و انبوه

اندوه و ترم از بن ره گذر بر خاطر عزیزان دوستان جفر زده دل در سیاق منزل را قاتر و متاسف

گردانید قاری عافیت نزهگاه قدر دار دوست و نوش نیش آمیز مرین چند نفیه بیاد

حزان هم آمیخته هست زمانه تمام بهره است و خانه بردگش است از آنجا که کارکنان

قضا و قدر سپنجی سرای را بر نیک بر کیانان بهایین یکدیگر مبتلا

ساخته چه بی بیگانه بنحم جان آشوب گردیده در عرصه دنیا نگذرشته و بمقام تسلیم

چنین حوادث بی اختیار چاره کار بدون شکیب و اصطبار بدست نمی افتد بر ین د

عقد برعیان است که آن حقیقت والا عالم کون و فساد بمقتضای دانش خداداد د

اقتضای عالم معاش و معاد سر بر خط رضا و تسلیم نهاده خود را از بی طاقتی و بی تابی باز خواهند

داشت و محب را بر ایمنیه متنجر احوال خیر مال دانسته ارسال نامه و پیغام را مستدام

طریقه محبت خواهند انگاشت چون زبده الملوک خیر کام

برای کار بسیار ارادت بعسکر فیروزی اثر بوده بسته ها جان نموده که بخیر نشتا ارزو

ملاذ الاعیان اندوز خدمت شاه گردد لهذا قلم محبت رقم بر صفحه ای دوست مهربان مینوید

بر خود حسب الحکم بر این رتبه اقدام ورزید تا موری الیه بتوسط سفارش نامه کامیاب ادراک

خدمت تشریف شود و از نسیم عنبر شمیم گلشن خلق بهیته بهار آن محسن الزمان مشام خاطر

بر افروزد و السلام حدیقه امانی و آمال ملاذ شیم ان عمدتاً

و ستطهار مخلصانه خان عالیشان صفوت نشان مهربان باری سحاب

مکرمت و افضال بر سر بالا اظهار ملاقات مشتاق

قواعد محبت و وفاق است چه از اندازه بیان و احاطه ترجمان مبرا و مستغنی و از بسیر شرح
و بسط آن عبارت و انشی … کارخانه نوع و قلم عاجز باید لهذا دست از آن باز داشته ملتمس فرای … [?]
هنیت بهو و خجسته حلت … میکرد اند که از سنوح واقعه ناگزیر خان مغفرت نشان عنایت الله خان
مرحوم اگرچه خاطر گرامی بغایت اندوهگین شده باشد لیکن بمقتضای اتحاد حقیقی ملامت والی
که بر دل دوست یگانه رسیده دستخوش باطنی بی اختیار دل شکنانی حزن و ملال شده اگر بر قلم
درآید و احتمال دارد که در خاطر همگنان بتکلف گرانی بر این تقدیر انسب آنست که ذکر آن بر طاق نسیان گذاشته
آن که بدودمان عز و علا از حضرت ربانی خواسته آید زیاده چه تهنیت عید گذشته و آینده
چه بر نگارد امید که پیوسته انواع مسرت مبارکباد قرین حال و رفیق آمال آن عدیم الامثال باد و … بجهت
بیجا ریا از تسویلی چه برای رهائی یافته دیدار مسار را در عالم جمعیت و شادکامی مشاهده نماید
و از جهات ظاهری و باطنی مراعات حفظ الغیب و ارسال مراسلات و ارجاع مهمات دقیقه …
را مترصد و منتظر است ایام بکام باد … ذات خجسته صفات نواب امارت و ایالت
مرتبت رابعت و بسالت منزلت خان رفیع الشان … معتضد مخلصان و ملاذ
محبان سمت مسندنشینی دولت و اقبال باد بعد از اظهار خیال شوق و عالم عالم آرزومندی ادراک
خدمت گرامی عنوان بمحبت سرحد دلهای مشتاق بهمان است ملفوف … تنویر میداند
که گلدسته گلشن … در خجسته هنگام مسرت التیام ورود بخشیده نسیم عنبر شمیم محبت
بمشام محبت مشام رسانید اگر چه از مراتب خلت و … مرقوم کلک … شده بود تا
از دیباچه مواد دوستی گردید از وثیقه که بمقتضای حسن الاتفاق در ورود مسعود نمیقه آمود …
از نکهت قربت بانی سرزمانی نهفت آیاتی رو نموده بمیمنت تمنای خاطر حصول دیدار …
بوده که تا شیدامندی صحبت … زودتر دست بهم دهد لیکن بر وفق مضمون الامور مرهونة
باوقاتها چند روز در مسافت این نعمت توقف واقع شده ان شاء الله تعالی بزودی …
خواهد کام دل دوستان حاصل آید و نیمی باب صحبت مفتوح الرود و البهجة لازم …

گردد و شوق بر مراد حالت و دیده‌ای ایم و بعد دیدن رویت بدیده می آیم زیاده اشتیاق

که متجاوز است از اندازه بیان بعد بیان رد ایام نشاط و انبساط علی الدوام باز [illegible]

حسب الحکم الامر جلیل القدر مرقوم کلک محبت مسلک می نماید که چون درین ایام میمنت انتظام بمنه

و فضل و کرم یزدانی که همیشه قرین حال سعادت اشتمال دولت سلطنت جاوید طراز است

در ایام سعادت نشانات نوازش بیپایان القاب سامی مشمول دولت و اقبال عزت ناصیه [illegible] اعلیحضرت [illegible]

محمد میرزا الروس عزیز از حرمت متولد شده و نور لقا عدیم [illegible] دستور [illegible] در مطلع [illegible] باید که در شید

داده آنست که سعید مهر طلعت [illegible] بر کار رفته براده والا که محبت نذر خاطر کیمانی

و حضور کوکب دارد سرعت و استقبال مسرت انجام نموده موجود و مهیا دارند که هرگاه عرض خدمت مدار کار [illegible]

و اشتباه [illegible] نظر شرف قدس نگذرد [illegible] شهامت و معالی پناه

مروت و عوالی دستگاه محبت و مودت انتباه پیوسته مورد عنایات حضرت خاقانی باشند

بعد از اظهار مراسم محبت و وداد مکنون ضمیر اتحاد ضمیر میگرداند که چون مشیخت پناه شیخ احمد عرب [illegible] ملازم سرکار

دولت مدار بجهت خرید اسبان عربی از جناب شاه [illegible] جلال دستوری یافته روانه ملک [illegible] است

می باید که در بندر [illegible] بر جهاز نشسته ادای مراسم رهگذاری منزل مقصود کرده در هیچ صورت

شایسته آنست که هرگاه در بندر مذکور برسد امداد و اعانتی که در ماده کارسازی مشارالیه

باید نمود از قوه بفعل آورده در میان جهاز برای او [illegible] و زاد سفر که مراد دارد مکان مناسب

مقرر نمایند که در وقت هنگام با آنحضرت از [illegible] معطل نماند زیاده چه مبالغه بود

عالی جایگاهان ملاذ محبان مخدوم و دوستان مسلک [illegible] گرامی نامه [illegible] طراز [illegible] ورود

نمود و از مضمون محبت مشحون [illegible] که مشعر صحت و عافیت وزارت با برکات بود جمعیت خاطر

دوستدار بر افزود ملال و کدورتی که بنابر ظهور امور نا ملایم بر باطن شریف راه یافته اگر چه

بمقتضای [illegible] انسب نیست بعد انقلاب اوضاع روزگار خصوص در وقتی که زمام نظام

تلخ و در اول آمده چو حوصله آزمائی میکند دیده و شنیده امثال این حالات در مذاق ابنای زمان ناخوش
می آید اما در بینائی عرصه شهود که گل و خار این چمن و خزان و بهار این گلشن را در کنار یک دوش
هم می یابند امعان نظر اعتبار برده نگاه حقیقت بین بر عاقبت کاری کارند ... هر چه
بصورت نکوی برنمایست بصفت هم تن جانگزا دمی گردد تلخ تلخم ازانه نیست ... شیرین حلوا
تر و در این صورت مستلزم خیال فرخنده مآل آنست که ازین رهگذر هرگز کلفت بر نبندند و چه
لطیفه عجیبی بوده در خدمت و بندگی صاحب و قبله دین و دنیا بحمدالله مدّ الله سبحانه دستور فرمیس ایشان
عقیدت و اخلاص پا بسته نگاه انشاء الله به یمن صدق نیت و صفای ارادت عنقریب فتح الباب
مقصود و تهیه اسباب به وجه احسن رو نماید محبت ریا در لوازم دوستی و خیرخواهی همچگونه
کوتاهی نکرده و نمیکنند و حتی المقدور سعی موفوره بجا آورده و می آرد و خاطر ان از طرف مطمئن
دارند در رنج و راحت شریک الکارند ... چون بعضی ازرادی صحیفه شریفه که از تشرافت
در نعمت پناه حاجی عبدالله قلمی شده بود معلوم مسطور گردید که نقص در پاس مراتب دوستی و
حفظ النغیب نسبت بجائی حوالی عبدالله قلمی شده بود معلوم گردید که نقص در پاس مراتب دوستی
مومی الیه در خاطر گرامی خطور کرده آنچه معاینه شد محبت و وفاق او را دانست محبت آرایه
الحاق نپذیرفته لهذا با ستبداری جذبه خلت که در اظهار کلمه الحق با بای و اختیار لبی اختیا
بست و بمقتضای ... طبیعت که در گذارش نفس الامر با کشاد و بیگانه نمیسازد ست
و صدق این مقال بر آن خلاصه دودمان مجد و کمال مخفی نیست ... متصدع میشود که حاجی در عالم
محبت و صفا از خوبان روزگار است و در شهرستان یکتائی از یکتائی صد فرسنگ دورتر و مرسم
و آداب یکجهتی خدمات سرکار عالی المقدور رتبه بنده تا یتیم نمک حلال لکمال خجلی بجای آرد
و در مراسم خیرخواهی و هواخواهی خان محبان استظهار زیاده از آنچه بر زبان قلم رود و
ظرف حرف گنجد از دل و جان قیام دارد خبایا الغایب و متضمن حال خیرمآل ایشان ...
ثابت ازنظر اشرف انور اقدس اطهر گذرانیده بود و حضرت کیتی خداوند عالم
الامم ...

آن منبعث شده به تبسم فیض توام عرصه زمان و زمان را از بستان خشنود غالبا که تعلق
بعالم سایر در آمده باشد در بصورت بی نواه و بینه بادی آید و بر آنین تعلقیه ربات
فطنت مبرین میکرد د که در رضای بادشاه عظیم الشان کار عظیم و جلال این کرده فلک
(۴۵) شکوه زهره شیر لخت لخت مشهود بدون دوست دشمن شناسی بیمز رکجا شود که عصمت این
تسم عبارت ؛ ایری تواند شد بر بین تقدیر متلزم قالون الصاف آنست که ملازم الاحباب
را از جمیع مردم اخلاص مند بهتر خدا و دوست باشند و در همه جا و همه وقت و اجلال
نماینده با الجمله مخلص قبل از بن جهت در باسخ نامه مرقوم کرد انیده که اخوه در بار جهانمدار
بعنایت الهی در خیر خواهی و خدمت گاری علاقمان سرکار والا شان پابنده تا ثابت قدم
شان یکجهه دیگر بیگانه اند با اغراض اگر منافق بر میان باشد در بودن این عقیدت و تا بحضور
کجور گرایار ابخلاف نفس قرار ندرد در بن زمان سعادت اقتران برگاه بیگانگان و بهبد درگاه عالمیان
بابنده گان عبودیت سرشت یکرنگ هم انیگ باشند فیمان راسخ الاعتقاد که در خدمتگاری بیز مند
امور همدیگر مضاد خان مخلصان اعتقاد را منسوط و متعلق بکدیگر خدمات سرکار والا مدار میدانند
چگونه نوعی دیگر سلوک خواهند نمود اگرچه صحبت در بار معلی بکرم ربانی صاف است و هر چه بسمع شریف میرسد
بر گزاف تا بی حاکی و محض خلاف بعد از انکه بعسکر فیروزی اثر تشریف خواهند آورد این معنی را از انکشاف
معلوم خواهند کرد اما چون از محوای نمیقه انیقه افسردگی طبع همیت بهار ذات ستوده صفات
مستنط میگشت نبا بر رفع مظنه خاطر عاطر بتطویل کلام اقدام رفت ایام ایام با دجمیع مراد دوم
الف الله تعالی علی اسرع الحال روزی شود والسلام اشتیاق علامات گرامی تجاوز البیان است
و شوق دیدار بهجت آثار افزون از احاطه ترجمان انیز دمان حجاب سعادت را بزودی از میان بر
و خاطر مشتاق را از کلفت جدایی برآرد از محنت دایم در بار جهانمدار چه بر نگارد که مقتضای
صدق عبودیت و رسوخ بندگی جناب جاه و جلال کرسرمایه سعادت دینی و عقبی همان می الکارد
بقدر طاقت بشری در اقدیم خدمات سرکار عالی مقدار کوشیده نفسی تا بسایش بر نمی آرد الیحی

والاتمام من الله در نوالا بعرض عرضداشت امیرخان که متضمن زیادتی طلب سپاه متعینه دارالملک
کابل بود بنظر کاه میرزا نوشته بود معلوم گردید که برتنه ممالک هرو برکه شهر آباد و نمکسار تابع صوبه پنجاب
جاگیر دکلای سرکار برآمده بخالصه شریفه تعلق یافت و اندرین باب هرچند تردد و تلاش مینمود
پیشش نرفت تا بفعل مفت کرور و شصت لکهه دام بدون سه لکهه دام مقرری عوض مطالبه
طلب و کیفیتی سرکار والاتباری که در سرکار والاتباری است و بواسیان عطای حسب الحکم مقدس
میرزا بر کنات صوبه بهار وغیره بموجب افراد علحده دول جاگیر نوشته فرستاده که رضا نوشته بدهند
بنده درگاه جواب داده که عطای جاگیر اگر برطبق رضامندی بندهای درگاه والاتباری است
درچکله افتاده بدهند اگر چکین نمیشود رضانامه چه کار است باز پیغام فرستادند که سرمو تغیر
هرچه جواب باشد بگیرند بالفور بعد تفحص و تحقیق بعضی ازان پرگنات موافق فرد بهالکانه انتخاب
نموده دادند چون تا این زمان که نصف ماه آبان گذشته بود دول جاگیر نامشخص است و نامقرر
شدن پرگنات کل جاگیر و حصول سندهای و تجویز عاملان سرکارهای متعالی و رسیدن انها
دران محال احتمال که بایام فصل نزدیک بانجام رسد و در معدود الایام گردآوری مال
متعذر نماید درینصورت خلاف دولت دیده که این فصل دفع الوقت نموده بر سبیل موقوف
دارد گرشاید بعلکه بهتر ازین بدست آید چنانچه ایضاً بعرض اشرف اعلی رسید و تنخواه از ربیع بگیرند
منظور گردیده لیکن خلل بخاطر میافتد گرشاید بمردم کارنا شناسا این مقدمه را در لباب که محمل بر
تعلل و تعویق نهی شده باشد ظاهر نمایند یا بعد ازین حکم جهانمطاع صادر گردد که خواه نخواه از
خریف تنخواه بگیرند لهذا بآن خدام که بدون ذات شریف این نزاکت خلوص دوستی ازدیاد
اهتمام استشعار نمیتوان کرد تصدیع میدهد که کیفیت مرقوم را بعنوان مناسب معروض قدسی کرده
و استمزاج مبارک نموده اگر خاطر حقایق مظاهر متوجه تعیین عمال درین فصل خریف شناسا سند زود
اعلام بخشند که موافقت مرضی مقدس صاحب قبله دین و دنیا بعمل آرد اما تا تشخیص پرگنات جاگیر و
برقرار شدن دول سند تنخواه و روانه گشتن عاملان و رسیدن انها بمکان مقصود در اخیر فصل دشت

مقتضی شدن چیزی بدست نخواهد آمد و بلبشتر فوت و فرو گذشت خواهد بود در ارسال جواب

بسرعت با استعجال مترصد است [illegible] از ایام چند اگر چه دوسه روز زیاده بگذشت اما محبت

آگاه است که در این باب خواهش دریافت صحبت شریف که چه در نیل اجابه آید بتقدیم مساعدت باسعادت

مع الطیب والبرکت از حضرت الهی مسالت میرود دیگر کیفیت معاملات رسم امانی معمول مرکز دار

و آن اینست که [illegible] و حضور را ترجیح [illegible] و مطالب محصول آن [illegible] عامل

[illegible] سرکار نواب شاهزاده عالی نسب والا تبار از دربار خواست نماید صورت حساب

[illegible] موافق حساب [illegible] سرکار [illegible] عالی متعالی بار دیگر [illegible] خواهد شد تا انفصام

مخاطب [illegible] مطلب مقصد پای سرکار نواب شاهزاده نامدار والا گوهر زمانی ممتدی باید و بی تابانی احوال

او [illegible] گفته که تا [illegible] نیست که بعد فرض عالی بیاید در صورت اگر چیزی بنام

[illegible] او بر آید [illegible] باز یافت خواهد شد اگر حقیقت [illegible] در زمان [illegible] بعرض

اشرف صاحب و قبله دین و دنیا برسد و بالفعل [illegible] صدری که در حضور جناب اوست

سرافرازی یابد و بنده درگاه خدمتی مناسب خدمات سرکار [illegible] رجوع نماید اقرب

بصواب است و منافی [illegible] سرکار شاهزاده نامدار عالی نسب نجابت [illegible]

مقصد پای سرکار شاهزاده فرصت و مقتضای وقت [illegible] تنقیح حساب نموده چیزی [illegible]

ظاهر [illegible] موافق حساب از عهده جواب خواهد بر آمد [illegible] که در خاطر شریف [illegible] در این

معروض انجمن فیض گستر گردانیده جواب ملمع نمایند که متابعت امر جلیل القدر عمل نموده شود زیاده

چه تصدیع دهد [illegible] سیادت پناه و نجابت مرتبت شهامت و معالی منزلت اخوی میرزا [illegible]

محفوظ بحفظ حافظ حقیقی بوده کامیاب دارین باشند بعد ابدای دعوات وافیه و اظهار شوق

بلانهایت مکشوف ضمیر [illegible] که در [illegible] وجود [illegible] ظهور

نامه مطبوع هر چند بمقتضای علاقه [illegible] زنگ کدورت بر صفحه دل [illegible] می نشیند [illegible]

وحضور مشهود نظر معنی‌شناس بر انتفای دیر پائید اگر رشته ربط بگذرد عبارات صفت خاطر

می‌آرند و مضمون انا لله و انا الیه راجعون خود را از اوضاع دلبستگان رسم دعا و دست باز میدارد

در منصور یقین حاصل است که آن گرامی بود در بند مرام با ملایم ناخوشی را ابل راه نداده در مقام

استقامت تمکین پذیر شود اشتیاق دیدار بهجت آثار زیاده از آنست که بتحریر درآید امید وثوق

بعنقریب باعث ذکر مواصلت بکید برکات ملا خاطر بیفزاید خالصا مجدیان دار رفیع المکان

منیض فیض رسان امیدگاه عالیجاه سلامت بعد ابراز لوازم بندگی و نیاز معروض رای عالم آرای میگرداند

که بر ضمیر منیر دانان هویدا است که هر مکروهی در عالم کون و فساد صورت ایجاد پذیرد ظهورش محل

یزدانی بوده و هرچه از خدا به بنده میرسد خیر و مصلحت در آن بود عقل جزوی بحسب ظاهر هرچند

در تجسس و تنقیح اشیا مجال تصرف دارد لیکن نظر بر حقیقت باطن نمیتواند کرد که در دایره اند

راکب پای حیرت بگذارد بس عبد ضعیف را همه حالت در حضرت قادر مطلق سپاس

گذار باید بود در زلزله و شورش روزگار جانب سرابرو نهایت پرداخت ذات

جامع الکمالات حاوی مراتب سیادت و نقابت نقاوه نجابت و صفوت دستگاه مسند آرای فضل و

افضال صدر سپهری عظمت مجد و جلال مقتدای زمان و پیشوای نخبة طلبا مخدومی مولوی سعید

رتبه استظهاری لشهود تجلیات ربانی و ظهور مکاشفات یزدانی للذات پذیرا باد و دایم

با دل بعد از ابلاغ دعوات عقیدت آیات که مستلزم اخلاص خاص و محبت صادق است

مشهود ضمیر مرآت نظیر حقایق تصویر میگرداند که گرامی صحیفه واجب الاعزاز مرقوم کلک شفقت

طراز که در دلگشایی و جانفزایی حکم اعجاز مسیحای داشت در هنگام مسعود بهجت آمود قدم فیض

ورود عطا فرمود و آنچه از طرف توجه باطن در حق صدیقان ارادت منش نقش رقم

حقیقت تحیر بند شده بود رشحه مودت و حسن عقیده ما برافزود انچه ارباب کمال و خدا

در همه حال را نسبت بجناب مخدوم هاشمان طریقه ایضه مرعی و سلوک بوده است که

کدورت و غبار ملال از انقلاب اوضاع روزگار بر صفحه دلها آن‌گاه راه یافته از مساعی همت
آسمانی کبرای الهی دوستان در روضه العلیا بکدورت مرتفع و محو گردیده حمایت را لکن و از مآل
درویش [illegible] نمی‌کند مر قوتش بیستی از آنجا که فقیر الفقر فخری بیرنا موقوف به از نقد المحبة که
بتوفیق ایزدی با آن عمده خاندان مرتضوی رسیده است به نسبت پیر نقابتی حاصل شده که باشد
توجه خاطر [illegible] خدام مقصود و مرام [illegible] از بستان علی الدوام بوجه احسن جلوه گشای خواهد
شد [illegible] از روی ابد سعادت توانند بود با نشان مجلس که انهم فی الحقیقت مستقل گردید
اخلاص پیرستانی و نسبت جمع و فرد عزیزی بعد از بادست فرستاده آمد بر طریق افزون تحفه
کار رسید کرده و رسید است که حاضرت ظاهر و باطن آن بزرگ جناب یا جمیع گروه محفوظ و محترم
و در آنها بوده صحابی و معه کار خوار گذشت اشتیاق ادراک صحبت بابرکات کرده حکم
و دوستان نتیجه نیست هر چه با آن است از اندازه گذشته لیکن چون بمقتضای وقت بر منع
در میان میگذرد ناچار خاطر لطیفه شوق خورده محو در او در کنار شکیبایی جیب بار دگار بسازد
حقیقت سینه افزار سیرابی آورد که بحصول دیرینه تمنا کامیاب شود جاریالش فضل و
افضال بتا ییدات ایزد متعال بمیامن وجود مسعود فیض آمود حضرت سیادت و نقابت
مرتبت فضایل و کمالات منزلت عمده خاندان مصطفی و نقاوه دودمان مرتضی جنید افروز
ملت و دین مابه اندوز گشت و لیکن مخدومی مولوی بسیار سال زینت بندبر با العبد بر
ابدار ادعیه وافیه و اثنیه زاکیه که مستلزم مودت راسخه است مکنون ضمیر حقایق تصویر
میگردانید که مفاد و حقه واجب التعظیم لازم التکریم که بعبارت و الکنایت از محبت اتحاد و
وحدت مرباب نشان میداد و معنی جانفزا ربات الالبوب گلستان بهجت که سرور بیاطن
که محو میگشت ایدر در هنگام سعادت التیام جلوه ورود فرا و دود نسیم عنبر شمیم خلت و
محبت نام موالات انضمام رسانید و مضمون عطوفت مقرون آن که از سر تا سر نامه محبت و اختصاص

الکه
بر حول صد وقت منزل می نهاد و فرا دادن کلات ط وقت ... از روی ساخت الحمد لله عاید در
از استیلای شوق گرامی ملاقات مالیف البرکات چه زیب که بتکلف طرازی خامه دوستان بر زبان داری
نامه برگسار شرح و بیان نمی پذیرد — درون سینه ام چندان بهار شوق در جوش است
که با یک غنچه دل صد هزاران گل بهم آغوش است بالجمله آمدن خود در معسکر فیروزی اثر از بهجت
کز زنت الله ... و معدود ایام وسیله حصول استفاضه صحبت سراسر مسرت ... بانتقامات
منه بوده می آید توقع که عنقریب شاید مقصود بوجه احسن چهره ظهور بر افروزد بالفعل دلدار ...
فروغ ناصیه سیادت و اجتبا انور باصره نجابت و اصطفا جامع فضایل صوری و معنوی
مخدوم زاده کریم الذات ستوده صفات که بر سبیل قدر وقت دست بهم داده نعم البدل
مواصلت سامی الکاشفه نیابت مسرور و محفوظ است حق جل و علا این تازه نهال باغستان مجد
و جلال را از عین الکمال محروس و محفوظ دارد ذوق مشاهده حضور حضرت نور الانوار از عین الکمال
و حلاوت مکاشفه شهود رب المعبود که لیس فی الدار غیره دیار وصف ... او رسته
بر دوام باد بالنون والصاد وساده افاضت و افضال نهایت جامع الکمالات
شرافت و فضیلت دستگاه افادت نجابت پناه مولوی ... سلمه الله ... ریاست بدر
جا بنده باد بعد از ابلاغ دعوات اختصاص آیات مکشوف خاطر فیض گستر میگردانند
که صحیفه انیقه هنگام مسعود در زمان محمود بهجت ورود آورده مواد اتحاد یکجهتی
افزود و مخزون محبت افزای آن بر نارسیدن مکاتبات اخلاص بنیان در طول زمان و امتداد
اوان اشعار نموده الحق درین عالم تعلق و عالم اسباب میان الاحباب حفظ رسوم صوری و یگانگی
مراتب معنوی مستلزم مودت معنوی است و نظر بر انقلاب و فضائح روزگار و انقلاب
طور لیل و نهار و عدم اعتبار بر کار و بار دنیا و زود گذر و فنای دنیا و غنایی
هر که فرصت ناهنجاری می یابد وصول صحیفه مصافات بجائم که نعم البدل ملاقات گرامی

عرض کلمه و دوستان همیشه اخبار و استعلام بر حال عافیت شما هم میکرده باشد لیکن چون در ایام
سابق صحیفه گرامی متضمن استمداد از انظار بعضی مطالب بی هم رسیده و بعد موقوف تحقیق جناب
جاه و جلالت پناهی بود لهذا در جواب آن صحیفه مقصود مقرون بطریق صواب نمود
الحمد لله که درین هنگامه کارسازی عزیزی که سمت آشنائی او بکمال مبالغه قلمی فرموده بود مدتی
سرانجام پذیرفت و بخدمت دارو فیکی محال سایر الضلع مصحوب جناب لیفت و رباعالمدار
رسانیده جمعیت ظاهر و باطن یافت ذات جامع الکمالات فضایل و شرافت
مآثر افادت و افاضت و مستفاد مستفیض دور و نزدیک استظهاری بیوسته از معرفت ایشان دارد
آفاقیه سرور و تلذذ و بالبعد ایامیه عوارف و اوافیه منعت از وجودت معروف بلکه فقیر مترقب
حقایق تصویر نیکو داند که اگر این نامه کلفت تلقیان متضمن از رحلت مرحوم سید علام و ایراد
و کیفیت واقعه شهادت سید معظم و ورود نموده بر نشر یکی روزگار حفاظ ایشان
نبود بر ساحت از عذر اهل و بینش و تقدیر باطن خوابان ظاهر آرا که در کسوت پارسائی جلوه
می نمایند بخدا باید برد و از فریب دل آشوب طبیعت کوته بینه و روزان بی بهره
از حقیقت ایمان امان باید خواست کاش وجودی بسود انسان از ملک عدم بعرصه
شهود نیامدی تا خلق از مضرت و آزار این موذیان بار رستی بر تقدیر ما جاری و مقدر
معروض بجناب عالم آب گردید لیکن از انجا در صورتی که ترتکب و امر این عمل شنیع خود بود
بتحقیق بعتاب زبان سوز جزوی خفت اندوز خواهد شد در نصورت عبرت از انکه رضا بقضا
داده سر بر خط رضا و تسلیم نهاده آید کز بر نیست بران عارف اسرار خوبی و امکانی
رسانده حال عالم باقی و فانی منکشف است کلباس حیات مستعار جات نزار نیاید
و آنکس خانه ناپایدار آب و گل را قیام دوام بعید الوقوع است ناچار ازین خاکدان بایست
و این چار دیوار عنصری باید گذاشت لیکی که بجمعیت بگذرد غنیمت باید دانست و دل ازین

حقایق

رباط نامانند بر کنند تجار را باید بست و دستان بیمه چیز معاش و حسن معاملہ مرعی میخواهند و
بوصول نامہ و پیغام دل شاد میشوند انبوه متعال بنزدیک ایمانی و مشاہدات حقانی دایما محفوظ دارد
و اللہ ولی التوفیق
چون از درگاہ تقدس معلی بعضی برکات
تابع صوبہ پنجاب مرقوم بر فرد علحدہ بجاگیر وکلای سرکار دولت مدار تنخواہ کنند و این محب مخلص
بیشگاہ اعتلا و اجلال گردانیدہ بود کہ پرداخت جاگیرہای صوبہ مذکور اگر بآن عمل ضرور
معروض شود ہر آئینہ باعث افزایش مال و بیش آمدن محال میگردد از جناب فیض مآب
عالیشان و عطای خلعت فاخرہ برایشان عدالی مرتبہ حکم شد و امر جلیل القدر بشرف
ظہور پیوستہ درگاہ خلایق پناہ بآن شہادت دستگاہ برنگارد کہ مدار و اختیار دستور
و انتظام و عزل و نصب عمال جاگیر سابق و لاحق الصوبہ متعلق بخود شناخت در باب فرودی
محصولات و تردد کنت کار اجناس کامدہ و تحصیل مال واجب بوقت ہر کورنہ تاکیدہای کہ علمداران
بار بخود کنند و چون بعنایت الہی سال دوم موافق دلخواہ غلہ مرتبہ حال است بحقیقتہ
بوجودات نزد عاجز بہ بیہی وار رسیدہ و فقط برسخ و داشتہ در تشخیص جمع بنجوی کہ
کہ نصف سالم برعایا و نصف بلا خرج سرکار عالیمقدار برسد و تغلب تحت متصدیان
نماند و از حسن و قبح عمل و سلوک عاملان مخبر گردان باشند کہ تلافی بحسن التحصیل نمودہ تر اخذ
و جر ابواب ممنوعہ درگاہ کیتی پناہ اقدام ننمایند یقین کہ در ہر باب موجب امر لازم الانتباہ
در عمل آوردہ بتحریر جواب بر سر انجام معاملات و دیگر خصوصات آن محال کما ینبغی اہتمام خواہند نمود
نقل استاد درگاہی بابت تنخواہ برکنات مذکور فرستادہ آمد زیادہ جمعیت ظاہر و باطن با
پیدا شد کہ صحیفہ الوداد سراپا اتحاد در خجستہ ہنگام رسید
و مضمون محبت مقرون بہ اشعار بر مراسم یکجہتی مبنی و مواد دوستی مبنی افزود فوزی کہ ادراک
ملاقات را عقیب الزمان متوقع بہت ان اللہ تعالی از دیدار ما نشاط بخشاید

دیگر وارد وقت اکنون رحمت عنوان عرضه داشتی بجناب فیض انتساب عالی از رسالت شعار آقا رضا علی عقیده
در ادای شکر و سپاس مکرمتهای خاص افزون از قیاس معترف بعجز و قصوریست مکرر ان افاده و درود
مجدد اعتلا مجلس آدای از جانب ثبت از دست آنکه بخوبی که در جه داشتند مشکر گذار توانند گردید دیگر
مطالبه

مبلغ انتقدر دانم که به نسبت زیاد رسید ان تدفعن الوصول مطالبه تحقیق شده یابان خزانه عامره که دیوانیان
عظام از جمله طلب نقد دیکانی سرکار عالی عوض مطالبه وضع نموده بودند چون کار ابطه جناب
که به جیه بود باطالبه سرکار معلی میگیرند مسترد نمیشود بعد رسیده تدفعن الوصول مسطوره که تحقیقه
مقدس کرده و برای جناب مطالبه شریفانه دریافت که در قضا آینده تخفیف یابند حساب
دکهن

در کیفیت تخفیف در وجه طلب لغایت ماه شهر تیر و شرده هزار روپیه بابت او قوفله
کیفیت در حال الجواب عرضی بیشتر عمدة الملک مدار المهامی آنست بس از عرض اشرف بعد وجه
حکم میشود گذاشته آید زیاده نمیشد بنابر قیدی و الادرگاه آنچه لازم صدق اخلاص است بجا آورد
و فلان وکیل میرزا ربیع و تلاش مقصر نموده بلکه در تقدیم خدمات ماموره احتیاج ترغیب
تحریک نداشته امید که سرانجام کار حسب المعتاد و دولتخواهان صورت پذیر شود
بعد از ابراز لوازم عزت مکشوف گردانیده می آید که از استماع قضیه نامرضیه
خاطر مشوش و هوا گشت چون از مشیت ایزدی احدی را چاره دیگر نیست و هر چه به وجود
وجود آمده بحکم عدم خواهد شتافت یقین که آن دانا و عالم که در وفا رضا بالقضا داده
مقام اصطبار خواهند آمد که این جراحت بدون صبر و شکیب علاج و مرهم ندارد
مخفی و مستور نماند که چون در پیش خبر کلفت اثر از وطن رسیده بمقتضای
در گذشت اسباب اولاد و واقعه جانسوز قضیه و طرفش برادر عزیز میرزا معانی الدین علی
روی نموده ناگاه مفاصله چند روز خلف آن برادر گرامی از عالم در گذشت و غنچه مراد
از شاخسار تمنا ناشکفته فرو ریخت بعد والده ماجده علیه الرحمه در اثنا
عمالیکه از عم آنجانان رخصت هستی از سنجیده ایست پس از آن پسر میرزا مرحوم

سفر گزین عالم روحانی شد چه گویم بیه نویسد که با استماع این مصیبتهای جگر گداز طبیعت بشری نالید و تالم
عنصری چه مقدار بی‌سپر شورش و شور گری گشت و چه صعب حالتی و سخت اندوهی بر دل اندوه‌گین ما
بیطاقتی اندر دهر چند عالم در دیده تا تاریک نمود و آه سرد بر لب گره بست لیکن چون این درد
لا دوا و درمان بدیر نبود لاعلاج سر بر خط تسلیم و حکم ایزدی نهاده آمد اگرچه شورش این ماجرا
حالیها و آن اخوت نهاد را از اختیار در اضطراب و اندوه خواهد انداخت و [illegible] والم
با بلی نا امید خاطر عم نا دیده [illegible] بسیار خوردن و ملول خواهد ساخت اما چه توان کرد بقای
دایمی ذات واجب التعالی را مسلم است و ممکن الوجود را ناچار از فنا [illegible] باید کرد مشفقا
در خصوصیت چاره کار به چنین اضطرار نمیتوان یافت [illegible] باید که آن نور دیده گرامی خلد
بسنده [illegible] دارد [illegible] حقیقت اندیشی خود را از عادات عوام الناس باز دارد
در تحصیل مرضیات الهی که مستلزم [illegible] آگاهی است بکوشند و از [illegible] ترویح ارواح آن
رسیدگان جهان جاوید [illegible] فاتحه [illegible] تمسک جویند حق [illegible] بحرمت [illegible] کرامت گستار

داستان [illegible] دستان دراز است و طول و عرض

صفحه کاغذ کوتاه قلمی در بن باب [illegible] خواهد بود نه از راه فقدان بضاعت کوتاه راه
بیان چه گویم و از کجا میگویم طریق سراپا ضبط التقاطی را میخواهم که [illegible] کار باد بیری افتاده که
مصداق حقیقی این سخن ملک الکلام است [illegible] قربان آن تغافل در آن بر ستم گردد کس
فریاد من شنیدی و کیفیت فغان کیست [illegible] حکیم علی الاطلاق جل شانه و عم [illegible]
بر اعیان و اعراض دارد [illegible] سازد [illegible] حسنات بخود و لسیئات [illegible] بخود گرداند
و بقیل و قال [illegible] اثر نباید پرداخت و از کلمات حکمت سمات ارسطاطالیس [illegible] دو سخنی
بخوانم [illegible] تو راه رود و حکم [illegible] دارد و اگر تو بخویش راه بر دی تمام عالم [illegible]
[illegible] دوستان [illegible] دیده [illegible]

سخت

بهارستان فضل و کمال که بر نکهی عبارت و تازگی طرز هزاران برگ سازنشاط و قف دامان ارزو میدهد
در رعایی که خاطر محب ناظر خواهان نزده عافیت و سلامت حالی فرخنده مآل بود بر دوام اندوخته
انجمن افروز یکتایی گشت از انجا که در نیش زنبور دلها هانی بر هم کمر بر تواند از بهت اظهار سه کرد وجود
ورت علال و عدم از ابراهیم آینه شمال توام با فته سرمایه دل شکیبایی فرا ندوخت آری سینه عاشقان
را غباری کر لود بر چهره بست در دردن سینه آینه راه گرد نیست در باب حاکم ملاذ الاحباب
ان شاء الله الغفور حیث المقدور سعی موفور نبلهه خواهد بود است خاطر شریف زین وادی مطمئن باشد
دیگر از نگارش نقار محب صادق دیار مرقوم آنچه در نفس اطلی ان بیان نقش بسته مطابق واقع نیست از ان
رو که ضابطه در حقیقت محرر نیه ادبی مقبول نیست و در سیاق سوب کلمات حکمته سمات حکیم ارسطاطالیس است
فقل ندکر بحسب استماع از سخنان بوعلی سینا است معهذا بر سم مطارحه عرفی می توان برد جواب
بر داخت بر اکه خلاصه قول کلام مولوی عبد الرحمن جامی که در دیباچه کتاب نفحات مسطور است
است که جوانی با درویش از در بحث در آمد و بر سخن درویش اعتراض میکرد درویش بر نشفت
و مجلس عام شد عارفی بر حال وقوف یافت و گفت اگر آن مرد کامل بودی دوست را بهمان جلوه
مشاهده نمودی هر گز بنا شفتی بر گاه آزرده شدنی ولیکن از بیگانه نازر ابوده باشد آ
زردگی منصور از تنه دل باد جود مرتبه ولایت کبری برای بر سر زدن کلمی از شیخ نیاب نا سزای
بود بلکه بنا بحق عمل شیخ را بدون عرف زبانی آزردگی و گرانی راه عمل نیابه بالقطع و بر تقدیری
اگر راه یابد بنا ناگه نزد شیخ صوفیه منصور از اولیا گمان نباشد و فقط و بدان ناظره علمی که جامع
علما و فارغ التحصیل است و در جهان مثل خویش پیدا کنی تا سوال ترا جواب دهد و در از
نفی قلم را چنان عفو بت ولبس والسلام علی من اتبع الهدی

بناه فضیلت و کمالات دستگاه عمده دودمان افضال و نقاوه خاندان کمال بیوست تا زبانی چنین
نادت بلاغت ان دعوات محبت سمات اهدا نموده مکنون ضمایر خود را بکلمه بلاغت

با هزاران طراوت میمنت که در بستان جلوه گل یزد و گلستان خاطر بهار انگیز سمت ارسال یافته مرقومه بود

در حقیقت هنگام شمول افروز مسرت انتشا و انگشت گلکت بدیع رقم جهان نقش پیرای صفحه بیان گردیده

که اکثر مستور رباس مراتب محبت ابلاغ رقیمة الوداد بیان مزاید باری تحریب ایمای کاری بود

مطبیعت برسم یاد آوری مرحل کرده بحق آفریدگار رجوع و قلم که از اولین روز مه برای تا این وقت که

دست تحریر با سخن بخشیده انیقه نشناهاست بی یاد آن چهره آرای محبت و اتحاد نمود و خود را

برین یاد و دل شاد یافته بعد از مکارم اخلاق ذات ستوده صفات بر زبان و رشته خامه

در نگارش صحائف صفحه سیته سرگرانی نموده احتمال که مکاتبات مرسوله تا این زمان بمطالعه

گرامی در آمده باشند و در ایامی که ذکر جمیل از قبل انقلاب اوضاع روزگار در دربار کیمیا اثر

بعنوان دیگر بمیان آمده بود در مراعات حفظ الغیب که مستلزم قانون یگانگی است تقصیر

نرفته اما چه توان کرد که وضع زمانه قسمی منظور می آید که تفصیل اجمالش حرف محو می نماید امید که

شاهد مقصود عنقریب جلوه نمای بهبود و مسعود شود مشتاق توام القدر ربا که [illegible]

[illegible] مسند جاه و جلال بمیامن ذات عالیه رفعا نواب مستطاب رفیع انتساب

رکن السلطنت عظمی عمدة الخلافت کبری عمدة الملک فراوان سال زینت پذیر باد

بعد از تقدیم مراسم هوا خواهی و خیر جویی التماس مینماید که مفاوضه واجب الاعزاز والا

گرام در زمان میمنت التزام بهجت و ورود بخشیده باعث ازدیاد مواد اعتقاد گردید در باب

محمد شفیع الدین امانی به کمینه سرو پیچ مرقوم قلم بر نوآیینی رقم شده بود اگر مور النور بمطالعه

والا سرکار عالی بری الذمه باشد بنویسند که نوکر نگاهداشته زبده والا بر صفحه سرکار

گردد و دزدی که نگاشته کلک تا منبع سراپا مضمون حق شناسی بود در خصوص اکثر

به کمینه مذکور تعلق با خالصه شریفی یافت اشهر است معروض پیشگاه دولت و اقبال

صاحب جهانیان گردانیده او را بخدمت گرامی سپرد لیکن چون از و عمل نامناسب

(۵۷)

مفاوضه واجب التعظیم لازم التکریم مرقوم قلم خجسته رقم خادمانی مشیخت و کرامت مرتبت سرافت
دولایت منقبت عقایق و معارف آگاه بدایت وارشاد و انتباه زبدة الاولیا قدوة الاتقیاء
شیخ الاسلام مخدوم الانام در هنگام سعادت التیام بهجت ورود بخشید باعث ازدیاد مواد ارادت واعتقاد
گردید آنچه بامین مبارکباد خدمت دیوانی سرکار والا سابقا از روی شفقت و مهربانی نقش پذیر خاطر
فیض لکار شده بود اینها همه از میامن توجه باطنی الهام مواطن بزرگان دین و اهل کشف و یقین در
عقیدت این کروه والا شکوه دایما دل نشین بوده دانسته می آید امید که بتوفیق او عز اجتلاله
مهر و محبت خداوندان تادم حیات دل افروز ضمایر کاری و خدمتیکه از خدمای آستانه علیه
راجع باین سرکار دولت مدار بوده باشد بانجاد اعلام آن شادمان کردانند و بهمت زر معتقدان
وافر الاخلاص تصور فرموده از کوشه خاطر حقیقت ذخایر فراموش نسازند

مفاوضه واجب التعظیم لازم الاعزاز نگاشته قلم عطوفت طراز خادمان سیادت
ونجابت مرتبت مشیخت و شرافت منزلت حقایق و معارف آگاه محمدت هدایت وارشاد منقبت
زبدة مشیخ کرام عمدة اولیاء عظام در خجسته هنگام بهجت ورود بخشید باعث مزید حسن
ارادت واعتقاد کردید آنچه از رویای مهر و محبت برقم در آمده بود اینها همه
از اثر توجه باطنی جمعیت مواطن دانسته می آید و مواد شوق و عقیدت بتوفیق ایزد
دایما افزاید ان شاء الله تعالی بنحویکه دل میخواهد در ریافت صحبت کرامی دست بهم دهد بالفعل
اکثر وقت بیاد حضرت و تعداد مکارم اخلاق ذات مظهر حسنات صرف میشود
ومقامات حضرت خاقانی جامع شرایف انسانی قاضی محمد منیر مرحوم سه سنخان اخلاص
ومقالات بعقیدت تر زبان اند هر تقدیر در کمالات صوری و معنوی در محفل اقبال
بادشاه زمانه جهان و جهانیان بعنوان شایسته بیان می آید خبا نجه دیدنیا یام سعادت
انجام تشریف شریف معانی عالیشان از رویای عنایات وافیه باسم مخدومی شرف صدور

پذیرفت اگر کدورت خاطر طرفین که در میانه بود اختلال کرده یا کار خاص با مدد در حضور بزرگ مرتبت الکال

چندگاه معاودت رایات عالیات مشغول آنها گردد دولت افزا و باید بود و اعیاب چنین انتساب

آوری کامیابیها داشت [illegible] نواب مستطاب والاالقاب رکن السلطنت العلیه عضد

(52) الخلافت الکبری عظیم المرتبت جلیل القدرت اسد کامل حقیقی سلطنت والاقبال [illegible]

[illegible] از مرحمت خاطر [illegible] فرمودند [illegible] در [illegible] سعادت ورود [illegible]

با [illegible] دهلی [illegible] شده بود که مقصد [illegible] سند و [illegible] آباد [illegible]

[illegible] متعلق [illegible] سرکار [illegible] قندهار [illegible] فلان [illegible]

[illegible] ابوالحسن [illegible] جمیع [illegible] معامله [illegible]

[illegible] فصل [illegible] انجام این کار [illegible] خود [illegible] مقصد [illegible]

انجا [illegible] دلیل سرکار [illegible] دار

خدمت [illegible] داشت [illegible] عدم تقدیم آداب [illegible] اضطرار

با وجود خواهش بسیار [illegible] آمده هرچند [illegible] اعتذار [illegible] می آید

آستان [illegible] امیدوار است که چشم لطف و کرم از ارباب [illegible] خداوندگار [illegible] لطف

برآوردن باطن [illegible] عذر [illegible] خواهد [illegible] دستور [illegible] انجام کار و خدمت

سرکار [illegible] خواهد یافت زیاده چه مبادرت رود ایام دولت بکام [illegible] بدوام

المرام باد [illegible] موقف عرض علیا متعالی رسید که در میان زمینداران

برکنه [illegible] سرکار [illegible] برکنه سلطان [illegible] جاگیردار [illegible]

نزاع [illegible] جنگ [illegible] آمده جانبین [illegible] داد خواه آمدند

وقطع خصومت [illegible] بنابران حسب الامر [illegible] کیفیت

این قضیه [illegible] رسیده [illegible] رفع مواد مخالفت [illegible] قلمی

پذیرفته در جای درمقام خود آباد شوند سبب بلیغ تقدیم رسانند و آنچنان کنند که در کار جناب

جاه و جلال [illegible] نیابند [illegible] مکتوب مصادقت اسلوب در تحفه [illegible]

دارمخواهی آن خواهش خدمت پرگنه جلال آباد [illegible] سرکار نواب [illegible]

القاب ثمره شجره عظمت و جلال نونهال گلشن ابهت و اقبال غره ناصیه ملت و دین [illegible]

[illegible] معلوم گردید اگرچه اینجانب در بعضی حال پیش آمد [illegible] آن سلسله خاندان [illegible]

دکلال میخواستند اما چون مرتب استقلال عمال می باید مسامع حقایق مجامع عظمت و جلال حضرت

رسانید داده ایشان از کیفیت کارپردازی و کفایت که دیده بود آن سیادت پناه حضور رسیده

واصلا تعلیم پناه [illegible] بودند که به عنوان خواهند پرداخت و سرانجام معاملات و افزونی

مال چگونه خواهند ساخت لهذا نگارش می آید که [illegible] اجمال بنحوی که قابل عرض [illegible]

[illegible] نوازند بود برنگارند که معروض مظهر گردانیده [illegible] سند فرستاده آید [illegible]

خان عالیشان [illegible] ملاذ محبان [illegible] دوستان همواره مسند نشینی وزارت و اقبال

[illegible] مکشوف ضمیر [illegible] اجابت پذیر میگردانند که در [illegible]

معلوم شد که ضرورت [illegible] فوجداری پرگنه [illegible] تعمیر [illegible] گشته [illegible]

و دفتر دیوان [illegible] در سال گذشته [illegible] جمع باضافه مشخص کرده [illegible] سال

سال تمام [illegible] جمع سال حال باضافه [illegible] سالها [illegible]

پیدا است که تعمیر [illegible] که مخلص را برآن اطلاع بخشند [illegible]

پرگنه [illegible] که در سال گذشته اضافه [illegible] کیفیت افزونی [illegible]

سال [illegible] شنیده [illegible] اکثر [illegible]

تغییر شده [illegible] فرمایند [illegible] ذات [illegible] حاصل [illegible]

کار آمدنی [illegible] تقصیر [illegible] نخواهد شد [illegible] دولتخواهی [illegible] سال [illegible]

می‌شوند و آخر سال ورق برمی‌گردد اعتماد نتوانند شده و به تعهد و تحویلداری مردم کرا و یا سال

که حقیقت تعهدهای سال گذشته و سرانجام مال و معامله بر ضمیر محبت پذیر کماینبغی واضح و لایح

باشد ایضاً مدتیست که شیخ محمد مراد دستقر الخلافت اکبرآباد بانتظار آمدن خزانه صوبه الهآباد

با دو صد سوار برای معطل و بیکار نشسته معلوم نیست که زر جاگیرات صوبه کی میرسد شفقت افزا

دیار گماشته‌های مشار الیه احتیاج به زر پیشنهاد درین ملک مرقوم کلانتر بیک گردیده نظر

سرانجام ضروریات و قطع منازل که پیشگاه تفصیل تنهای حضرت شاهنشاهی

از خزانه مستقر الخلافت مرحمت شود و جمله دوازده لکهه روپیه که در سرکار معلی مانده برقبه و جوه

سامی میسر آید و طلب بستر داد یافته باز رسانی اضافت نموده و گنجایش دارد و الا اگر در

مدت زر مرحمات جاگیر فراهم آمده باشد به مبلغ مذکور مقرر نمایند و بخصوص شیخ مسطور ابلاغ نمایند

و در صوبه که اینها متعهد باشند مبلغ دوازده لکهه روپیه را بسرعت و استعجال روانه فرمایند

که در بایست زر آنچه که بر زبان قلم آمده زیاده است از آنجا که بلند فطرت کاردان صحیح

ذات ستوده صفات است ترصد چنان میرود که امور متعلقه سرکار عالی خصوص جا ها و سال

زر عوض که اتم ترین جمیع کارهاست بلا اهمال انصرام پذیر میشده باشد تا مهمات حضور سعادت

گنجور شاهی و مواجب سپاه که درین هنگام اینها عمده را بانجام رسانیده باید در افزایش سرانجام یابد و از امور

ضروریه آنچه ناگزیر وقت است در تعویق تعطیل نشود ایضاً چون در میرزا آرزوی افزود قاچ

چکله حصار معروض پیشگاه جاه و جلال گردیده که آن وزارت پناه خدمت دیوانی و

امینی چکله مذکوره بخواجه نجم الدین تفویض نموده مومی الیه را در آنجا فرستاده اند مستحق شفقتها

و امر جلیل القدر شرف ظهور یافت که تا آن ملاد متعینان گماشته آید که اورا از آن محال

طلب داشته بلا استعجال روانه حضور پرنور دارند و صورت حال بمسامع فیض مجامع اقدس معلی

برسانند که خدمات مرقومه بسیادت پناه میرزا شکر الله فوجدار چکله سهرند که سابق بر گذ

نوشته‌اند درین وقت مبلغ ... از محال تیول سرکار دولتمدار نظر بنا بر قرب بعضی از الیه حواله‌ست مقرر شده

با دستور پیشتر خواجه محمد نقشبندی بحال ماند جواب آنکه قلمی خواهند نمود که بعرض عالی متعالی برسد

میگردانند در بولا از روی نوشتجات ارباب مطالب مع فیض مجامع جاه و جلال رسیده که بموجب التماس شرف

جاه خواجه محمد نقشبندی خدمت مذکور ... جهار ... بحال مانده و چون خواجه مذکور

خدمت دیوانی و امینی اقطاع سرکار دولتمدار استعفا نموده آمده دوستان خواجه نجم الدین را بجای

مومی الیه مقرر کرده این جلیل القدر شرف ... که چون در بودن و متصدی معامله مالی بوجه

احسن انجام میباشد اگرچه مذکور از وجهی متوهم شده باشد بهتر آنست که از خاطر مومی الیه رفع دغدغه

نموده بدستور سابق بحال دارند و در صورتیکه پیش نپذیر نمیشود باید که جمیع خدمات بکند ... تا هرگاه

تواند روداری که خواجه نجم الدین خود رسالهست و نسق و نظام کارها بنحوی که از خود دانا لیس محال

بی تقدیر از مردم کاردان معامله فهم جزو رس برگزاشته این خدمت دانند و بند و بست محال

و کرداوری مال قرار واقع نتوانند نمود منصوب ساخته برنگی رند که بعرض والا برسد و چون محمد صادق

ارباب ایمان مشیخت پناه شیخ حسن کیل ... ازین طرف گذشته بود در بولا بجال حکم شده

خدمت در خور حالش هرگاه رو نماید باو متعلق سازند نقابی که در باب مطالبه امر عالی قدر

مبلغی خواهد آمد ... مکتوب مستلزم مستحسن لباقی محصول برآنان رسال از

و سررشته کاغذ دار الخلافت و در حسب نظام رسیده و آنچه از صدور حکم اقدس اعلی بجا توانیست ...

عنایت خان در ماده تجویز دیوانی و امانی و دیگر بموجب التماس آن نجابت مرتبت قلمی شده بود

چون این مراتب معروض جناب جاه و جلال گشت ... تحصیل مال والدیوانی ... و کاغذ دار الخلافت

مذکور بدرجه استحسان پیوست و در باب استعفای خدمت برنما منفیض جان که اسباب جریان بندر

که استعفا از خدمت سرکار دولتمدار بصدق بنده ... عقیدت ایشان ... نسبت

بهتر آنست که بدستور سابق در نسق و نظام معامله دیوانی و امینی قیام ورزیده ...

جمع سال آن محال مستغیر کمال بتقدیم رسانند و خلاف آنرا بسند به پیشگاه عز و جلال ...

از انجا که بصواب دید عقل مآب انسب معاطی فهم و رجحب اینکونه عنایات عالم افروز عالمیان نوازی بندگان
عقیدت آثار ایزدان جهان خدایا بدرستی است در اینصورت یقین حاصل است که آن زبده خاندان
شرف و کمال زمان برداری و امتثال امر واجب الانقیاد را مقدم بهار اقبال خود دانسته پهلو تهی نخواهد
نمود در جواب این سالسله معروض داللا خواهد بود خواهند اتفاقات

رفعت و جلالت پناه شجاعت و معالی دستگاه لعل محمد سموار در حفظ ایزدی
باشند مخفی و مستور نماناد که مکتوب محبت اسلوب زبده نخسته نهاد دار ملک ارادت رسید و از مطالعه
محتوی در جمله اسلام آباد به نیابت امارت و ایالت مرتبت خان عالیشان حسن علی خان و
حسب الحکم جهانمطاع بکبیتی منقاد و حسن سیع در وصول مالواجب جاکیر و کلای سرکار دولتمدار بر طبق
اظهار غیرت و تنبیه مفسدان ملوث پیده اخوار در رعایت رعایای حال گذار و روسوخ محبوب و دلایل مانده
شناس ارباب صدق و صفا نگاشته بودند مطلع گردید اطلاق در رعایا و سایط و سهایا دیم
درست فهم نیک سرشت که سر حرف سر نوشت آنان سعادت است همین آبادی و
دلهای جانگیر شده کامیاب باشد تعلق می آمیزد خاطر اخلاص پسند را متعلق بخوبی احوال خیر مآل
خویش دانسته در هر خصوصیت کیفیت آنمحال اطلاع میداده باشند و یک لکه روپیه
کابیس که از جمع سال گذشته در برگنه کول و مبلغ زر محال دیگر باقی مانده مقید شده و مساعی جمیله
بکار برده چنان کنند که زود بوصول برسد و تا دام آخر بی باق شوند تهمید قوانین بیمه
چنگیان و اعتماد و اعانت عاملان هر قسم که باید بخود وارد نموده بفضل آورده و از تحصیل و وصول
سال حال خرسند نموده نمی ماند که مال سرکار بانجام برسد و نکلم بوصول انجامد و دامن در
در هیچ سال باقی ماند امانت پناه رفیع سجایت استفاده محمد کاکر بجانفیت پناه
مخفی ماند که خطه خطا متضمن تقید در تشخیص جمع سال حال و تحصیل محصول فصل سخریف سبب
مضمون مسلوم گردید تا این وقت که ایام فصل مذکور بانقضی پیوسته یقین که مالواجب

... تمام ببقیه وصول آورده بتحویل فوطه‌دار رعایت ساخته باشند و تشخیص جمع از روی جزو جمع بمقتضای
کفایت سرکار و رفاهیت رعایا سرانجام پذیر کرده خواهند بود بر این تقدیر سررشته سال مذکوره با جمع
واصل باقی خریف بلا توقف و امهال بدفترخانه والا ارسال دارند و زری که در فوطه خانه برگذاشت
موجود باشد در هر چند گاه فراهم آید بسرعت و استعجال بخزانه وافور دار السلطنه لاهور میرسانند
و در محال متعلقه امینی و فوجداری خود قدغن عظیم بکار برند که از مردم تهانه و رهداری و تحصیل
خوابجات(؟) زاید الحال از قسم بیت(؟) و فصلانه و فرمایش و غیره ذالک مخالف حکم جهان مطاع
هرگز بعمل نیاید تا ریزه رعیت مرفه الحال آسوده خاطر بوده در کشت و کار خود اشتغال نمایند و بر(؟)
وفق(؟) اظهار دولتخواهی و افزونی مال در ابتدای حال و برگردانیدن ورق(؟) در آخر سال
منحو(؟) که در سال گذشته از آن رعیت پناه بظهور آمده از صفحه خاطر خویش بمطالعه در آورده
می باید که بر خلاف ماضی از جمیع وجوه خبردار و هشیار بوده طریقه راستی و درستی و کار
مال و کاربردازی آن خان بپیش نهاد سازند که تلافی مافات صورت بندد و بجزای حسن خدمت
آن شجاعت دستگاه معروض جناب جاه و جلال گردد [illegible] خیلی که در سواد [illegible]
سعی و تلاش در حال افزونی گشت کار از سال کیفیت جمع(؟) حال از سال گذشته بود و سند بمطالعه در آمد معمول
مندرج بوضوح پیوست رسم و آئین عمال دولتخواه کار آگاه آنست که در همه وقت علاقه جز
کاربردازی و کفایت سرکار و رفاهیت رعایا پیش نهاد ساخته در گرد آوری مال و سرانجام
معاملات راجی(؟) و کلی و کوتاهی نکنند بر این تقدیر میباید که در تشخیص و تحصیل محصول فصلین نقد و جنس(؟)
جمیله بکار برده مال واجب فصلین مذکور از قرار واقع بقید ضبط در آورند و برای فراوانی [illegible]
چه لکها شده اند در شبه(؟) و سبب جاری نمودن چاهای پخته و خام تاکید تمام نموده آنچنان کنند که توفیق
الهی افزونی مال سرکار روز افزون روی نماید و در قرارداد چاهای مذکوره اختلاف نشود
اکتفای به مجملکاری رعایا ناکرده خود بهمه جا در رسیده توزیع بر داشت نمایند که موافق

تعدیت برعایا و امواخذه و مضایقه رود از قانون عملداری که درست ... حیطه ... آن ... بودند بمطالبه در آمد
در مضمون آن اطلاع رفت نوشته بود که مجمل تفصیل جمع ... سال گذشته و فرد ... در افزون تحصیل
سال حال مشتمل ... مال ... بحضور ... و از تشخیص جمع اطلاع داده ... نگاشته که قدری از
باقیمانده است تا با مال واجب ... یکجا کرده ... در تعلقه ... باقی برآمد بسبب رعایت
در جمع این مخالفت وارد ... آزار رعیت ... باشند ... بظهور ...
تسلی ... در رعایت و کثرتی ... بالفعل ... قرار ... بجهت تحصیل بقیه ... باعث
خاطر ... گشت ... عملداری ... بسیار ... از محصول خریف ... فصل خریف ...
اند خیال کرده باشند که ... المال ... باقی ... نوشت ... از جماعه ... ما ... تحصیل
آمد و وصول اعتبار می نمایند ... قسم عملداری ... گفت ... تصور ... محصول
این فصل علاوه فصل دیگر کردن ... از قبل تحصیل ... حساب وکیلان
الاجواب ... فهمید که در حق شما ... استماع ... بعد از این ... عمل
نوع ... نباشند ... سرکار دام دام ... و ... نمایند ... معلوم ...
و ... نزاع ... سال عاقبت ... یکدیگر ... خدمات
سرکار صاحب ... خود را ... موافقت یکدیگر بوجه احسن ... معنی ... بهتر ...
با هم ... سودا ... کار ... سرکار والا ... ماده نقار ...
بطول و عرض اینگونه ... حقیقت ... معلوم شده ... بالفعل ...
تا حکم ... بالا و معامله ... نمایند و ... جمع ... امینی ...
با ... خدمت ... آن امانت ... داشته باشند ... والا
احد ... فهرست کاغذ ... مذکوره موافق ضابطه وکیل ... از ... دفتر داخل کرده ...
دیوان موجب اعتبار خواهد یافت   مخفی نماند که ...

الیه و اظهار شکایت از بی‌تمیزی نیابت عمده دربار عالم مدار باشتهار و انتشار انجامیده و هرچند بهم

اندرون شفاعت آمد که با وجود بینه یکدیگر گاه دعوی معامله بهم و سال آگاه نشده بر خلاف جرأت

سودمند نگردید بالضرور فضیلت و رفعت پناه حافظ محمد ابراهیم را که بر دین و دیانت موصوف و اعتماد

بوده و غالباً که از صراط مستقیم حق و راستی منحرف نشود بجهت تحقیق ماده نزاع بر خلاف جانبین فرستاده

آمد و مقرر گشت که غث و سمین خصوصیات آن محال نیز دریافته صورت حال اعلام نماید لازم جناب ایشان

دستگاه را بنظر حق و نفس الامر بوده تعصب نفسانی را که از حس عالم افروز دین مسلمانی بنا نهاده در ربست

برگزیده میان نخواهند آورد و در آنچه کارهای سرکار دولت مدار نظام سرانجام پذیرد روز زیاده براین

و اگر به بلند شود هیچ موعود نکار خواهد برد ... مخفی نماند که چون شکوه و شکایت ... دم در

حق آن وزارت پناه فریاد و تظلم ارباب تنخواه از بدسلوکی عمله و فعله خزانه و عدم وصول زر ... آمده

اسناد و قاصدان سپاه و سوداگران بی تحصیل مقصود از حد گذشت و آنچه از فرستادن دو دل مشغول

جمع اسامی با اضافه نمایان و بنیاد مالواجب فصل ربیع ... ماه ... که بعضی از آن بچند گاه نوشته

بودند تا این وقت که ماه ذیقعده میگذرد اثری از آن متفرع نگشت مبلغ ... صدی ... در

مدت سه ماه از آنجا نیامده و هرچه از اینجا برسم موعظت و نصیحت برآمد کارپرداز ... ما

نگارش پذیر گردیده جوابی متضمن حال آن چگونگی نرسیده و گفتگوی نزاع و نقار آن رفعت پناه با فوجدار

در میان آمده در دربار عالم مدار بطول انجامیده و بهنگام تفویض خدمت دیوانی با معالی پناه

هرچه از جهت یکجهتی و کاردانی ایشان متصور شده بود که نسق و نظام محال آنجا قرار واقع بر روی کار رسید

آمده از شدت الفت جمعیت خاطر خواهد افزود منظور بر عکس ... بظهور پیوست

باطنی و زیادتی تصدیع روی نمود بالضرور فضیلت و رفعت پناه ملا ... که بر دین و دیانت

و اعتماد موصوف و ظن غالب نیست که از حق و نفس الامر درگذرد و بجهت تحقیق مقدمات

مرقومه فرستاده اند تا در آنجا رسیده کما ینبغی دریافت نماید که عمل و سلوک ایشان و فوجدار

... نا

ارقام

دعاسلامت و برکات ولیقیت تشخیص جمع و تحصیل مال [illegible] معاملات امسال و حقایقت آغفت سال گذشته

و دیگر خصوصیات آن محال چگونه است در میان فوجدار و آفوزدار [illegible] ماده نیز چیست و فریاد مردم

تنخواه دار فرد [illegible] صدق دارد یا نه باید که سرر [illegible] عاقبت کی [illegible] دنیا و آخرت بدون [illegible]

[illegible] گاری [illegible] حاصل کردن [illegible] [illegible] اگر [illegible] زند دو [illegible]

برو [illegible] کامی [illegible] اطلاع نموده [illegible] دکاست [illegible] حضور [illegible] معاونت [illegible]

[illegible] ایشان راجع است و [illegible] نموده [illegible] بالاصل [illegible]

[illegible] کشیده آید [illegible] [illegible] تحصیل [illegible] [illegible]

[illegible] شده [illegible] آنچه را [illegible] بوشیده نماند که در [illegible]

[illegible] که بروز [illegible] خود را [illegible] صاحبان فرستاده بودند [illegible] کرده باز [illegible] آورده [illegible]

[illegible] نموده [illegible] [illegible] که موجب [illegible] است [illegible]

[illegible] نموده لهذا اطلاق سوار ملازم سرکار [illegible] قدر [illegible] سواد [illegible]

[illegible] وجه تنخواه باید طلب نماید رفت [illegible] در [illegible] برکات نزدیک [illegible]

[illegible] باید [illegible] دقت خواهد یافت می باید که الحال بر خلاف گذشته [illegible] تقید بر

کمال [illegible] وجه طلب [illegible] تحصیل [illegible] [illegible] بنام هر که تنخواه شده باشد برساند و تاکید

بلیغ بکار برند که از [illegible] طلب [illegible] هر کدام [illegible] نرود اگر احیانا [illegible] امری ظاهر شود که در حصول

تنخواه تعلل و معطل [illegible] یا [illegible] میان آمده [illegible] مشرف و خزانچی از خدمات معزول

خواهند شد و بجای ایشان دیگران منصوب خواهند گشت و در [illegible] تمام دانسته [illegible] کنند که

اینگونه گفتگو بار دیگر [illegible] نرود [illegible] خبر رسیده که خزانه [illegible] بار بردار تا حال

معطل است لهذا نگاشته می آید که چون [illegible] سابق و حال تنخواه

[illegible] خزانه [illegible] نزد آن [illegible] فرستاده شده که از [illegible] جمله [illegible] کرایه [illegible]

بجمع داده و مالیات زر بجهت ضروریات اتصباع خانه لطایق امانت نگاهدارند میباید که بار دیگر

از بلده دارالسرور برهانپور یا از حوالی شهر یا از امکنه دیگر هر جا که دست بهم دهد زود سرانجام

نموده بسعی باتفاق فلان نقریه فوکر نفرستند که خزانه را از آنجا برداشته بیارند مجموع هند و در باگر

معمور نماینده که منزل بمنزل حلی مسافت نموده بحضور فیض گنجور رسانند و در جواب نیابت تاکید دانند

دیگر جواب جمیع رخکال اطلاع ... خیط ... جواب ... حضور ... افراد حقیقت جمیع سال

پرگنه شمس آباد و نقل دهال طومار جمع جملا سال گذشته را افزاده دستور ... نمید و فرد ... تفصیل

و تالیفی ... گردآوری ... رسانیده بودند بعالی در آمد افزاده جمع سال گذشته از جمع سال

بوسیله ... باعث ... آن امانت پناه رسید و مطالب ... نوشته بودند

... ایجام ... آبادی عمال کارشناسان عاقبت ... در نظام ... و سرانجام

معاملات حکمت علی ... و حسن ... ضبط ... متهور ... حال و مال ... باشند

بیش ... کفایت سرکار و رفاهیت رعایا ... داشته باشند ... مطالب

و مقاصد فوت نشود و سرانجام کار ... از حسن ... معاملات ... نماینده ... و ... افساد

بار ... بیشتر ... معاملات صورت ... دهد میباید که ... پناه ... گذاشته

بجهت سرکار راه نیابد و کفایت معاملات ... جمعیت خاطر و کمال استقلال ...

خدمت قیام نماید ... رجوع نمودن ... رسید ... پرگنه بکمال ... بیان ...

پرگنه ... پرگنه شمس آباد ... خدمت ... ایالت ... حضرت

و نجابت ... خانخانان ... سپهسالار فوجدار بادشاهی و در ... اعانت

آن امانت و دستگاه بوزارت پناه میر محمد نعیم دیوان منصوب سرکار دولتمدار که تا این زمان

بدارالسلطنه لاهور رسیده خواهد بود از برای موافقت در ضبط محصول ... متابعت ...

معقول ... شیخ محمد ... گذاشته شد ... موجب سعادت ... موافقت ...

۲

نمودن لازم چنانست که بر حقیقت حال و کیفیت آن محال به دیوان منصوب مذکور اطلاع می‌داده باشند که موری الیه متمرد
متمرد و معاند است که باید گردن [illegible] تفصیل خواهد داد و وزیر مردم آنجه دار حیثیت [illegible] سعادت آیین داشته
باشند اینها از [illegible] تحویل اشتباه [illegible] جمیع رسانیده احکام دارند مقرر کنند که [illegible] آمده
سند مجدد موافق ضابطه سرکار والاقتدار حاصل نمایند لیکن سند جدید هم [illegible] در نیز و دیگر [illegible] رقم
نموده بودند که در سند اضافه [illegible] محرز [illegible] شده و وزیر [illegible] [illegible]
[illegible] و وزیر [illegible] [illegible]
[illegible]
[illegible] تأکید و تهدید [illegible] که ممکن و مقدور [illegible] اعمال باعث داد و فریاد [illegible]
[illegible] که خلاف [illegible] بیرون [illegible] آنچه [illegible] رضامندی [illegible]
دوازده روپیه [illegible] پیوسته [illegible] مقرر شده اگر از رفعت پناه [illegible] و [illegible]
زر [illegible] و منافع [illegible] جمع نمایند و مضایقه [illegible] و [illegible] کارپردازی [illegible] باید
در امور [illegible] و سلوک شایسته و عمل پسندیده پیش نموده در خور [illegible] و کفایت [illegible] جناب
جاه و جلال امیدوار عنایات عالم‌افروز بوده و خیرخواه خلایق پناه [illegible] احوال [illegible] و
سرکار والا در بندوبست امسال زیاده از ایام پیشین مراتب جمیله بجا آرند که [illegible] بکمال
شایستگی تحقیق پایه اعتبار نخواهد یافت و وزیری که در [illegible] خانه فراهم آید [illegible] خزانه واقع
دارالسلطنت لاهور با احتیاط تمام [illegible] سال [illegible] رسانیده [illegible] و حالات
روبداد در [illegible] نوشته باشند [illegible] رسیدن [illegible] عنایات
و [illegible] معامله [illegible] در تحصیل [illegible] فصل [illegible]
[illegible] خدمت [illegible] در [illegible] سعادت [illegible]
پناه بکمال [illegible] جمعیت خاطر [illegible] و نظم و نسق معامله [illegible] ممدود و

مساحت و نمایان به اضافه جمعبندی سررشته و نمایند میان فرد گذاشتنی یا بعوض و [illegible] دقایق
محاسبه نمیرید وافزونی کاری کشت و تردد و نرده باقی بیا بهنگام بوقت آخرت تا دوام فصلی و حصول
عمال زمینداران بکار نمود صورت آورده بل واقعه قرار درازی و بکار [illegible] بکمال مصالح
آن اهانت داشت ادوار باب در کرده توانند اقامت آنجا در کرد [illegible] نکرد
تعیین شده نگاشته بایستی آنچه مرزا علی شجاعت پناه و شیخ محمد علی [illegible] رفعت و [illegible] پناه
بریانند جمع که باید بود شده اخراج شما معاون و سرکار مهام انجام سر در [illegible] بمقتضای
محمد پناه امانت و وصولات [illegible] سایر و رعایا [illegible]
حسابی و صلاح [illegible] باشند اجرای تحصیل را سرکار واجب دانسته آنجا مستقل امانی
بیرون [illegible] باشد رودها مالگذاری بابت روز [illegible] سرکار کفایت ننمودن [illegible]
شناسند تأکید [illegible] باشند [illegible] و حسب المستور [illegible]
[illegible] ارسال مکتوبی [illegible] عافیت [illegible] خواجه کالی آشنای محبت اخلاص محمود
[illegible] مفهوم اعلام [illegible] عافیت [illegible] مودت مضمون رسیده
[illegible] باطن تعلق بمقتضای چون لیکن میگردد [illegible] خوشی باعث عقیدت ارباب [illegible]
[illegible] الاتفاق حسن نگاری [illegible] شناسی [illegible] مطبوع پیوسته الاعتقاد وافر آن
[illegible] ارسال دانسته خویش حال [illegible] مهربانی [illegible] تقریب [illegible]
توجه [illegible] عقیدت آن نگارش [illegible] محرر [illegible] شناسند محبت [illegible] آزم
[illegible] نام وانبوه [illegible] آمدن [illegible] موسم [illegible] نماید [illegible] خواهد شد وافی
[illegible] رسیده نزدیک [illegible] سال چندین و بعد [illegible] بندر [illegible] زبان [illegible] گنگ دریای
[illegible] بسیار [illegible] کار [illegible] بضبط درآید [illegible] کلی حصول باید
[illegible] لهذا نیابد راه سرکار [illegible] گذاشته [illegible] شود [illegible] مردم [illegible] معابر و مسالک

حسب الامر عالی صدور یافته در بعضی پرگنه‌ها بموجب علیحده دستور پیشین بجای مقرر است و تعهد افزونی
جمع بر قدر بالا برده از خانه‌زاده جلال دستوری یافته که در پرگنات دیگر باو واجب و ضبط محصول حال بموجب
جمعبندی امسال پیشکاران امانت پناه بوده آثار دولتخواهی به منصه ظهور آورد و در ضمن بیت
که با اتفاق ... دستور معاملات ... ضبط حاصل آن ... برقرار ... نمایند و تشخیص
جمیع سالهای ... سرانجام داده کیفیت حال برگنات ... پیشکار و عملداران
گردد ... جمیع ... مقدمه ... ظاهر گرداند
... قدیم ... است ... رعایا ... باید که در دیار
... پیشکار ... واقع شده ...
... بتقدیر ... زراعت ... بقدر استطاعت
زراعت ... رعایا ... در بعضی ... باید که موافق
... مزارعان را سرگرم کار داشته ... افزونی مال ... خلق الله ... مطیع
باشند ... که از سال گذشته بود ... و آنچه ... افزونی ... رد ...
سال حال ... سرانجام ... سال گذشته ... بود ...
چنانچه برکار برداری آن ... اعتماد تمام بود ... و آنچه ... امانت
پناه خان جلادت نشان مبارز خان ... خطاب ... محمد ... بوده‌اند
پیشگاه اقبال گردیده باعث ... آینده ... مقتضای پاس نمک ... و دیانت
که نتیجه آن ... پناه است در پرداخت مال و معامله ... دستور ...
بوده ... نماید که ... روز بروز ... رعایا ... نماید ...
... صدق ... و نیکو خدمتی ... فضل و کرم ... عالم پناه ...
امانت پناه نصیب گردد ... چون متصدیان سرکار ... شریفه ... شرعیه ...

... یکسند محلات جاگیر سرکار عالی سری لکه دام یکصد ... به بیجواپ بند و معلوم نیست که در دین برکنه زر وجه
جمع برجه مقدار زر بحصول خواهد پیوست لهذا ظاهر میشود که بتعداد اسامی زمینداران متوطن پرگنه در
از قرار واقع لگهمال احتیاط وارسیده و حصول جمع محال قدر حالت پرگنه اعلی و دوم و سیوم
موافق شریعت مطهره برآورد نموده بهرجند و مهر اوری نوشته بنویسند که نظر بر کمیت محصول
سعود اگر صرف کنند تحصیل انرا الله دیوانیان عظام و حرمت انتظام بعهده عاملان سرکار عالی مقرر
شمود و الا باختیار مردم سرکار بادشاهی گذاشته آید ... چون درین ایام میمنت انجام زر
رقم بندی معروض میشد که ماه جاه و جلال گردیده که در محال ... سرکار عالی متعالی زمینهای
نالیق زراعت بسیار است و بسبب بی پرداخت عمال نامزروع میماند لهذا امر جلیل القدر شرف صدور
یافت که بعاملان پرگنات تاکید رود که زمینهای بنجر بدستور که آباد شود مقرر ساخته سعی نمایند
بسوه افتاده نماند و در جاگیرهای متعینان دیوان فوجداری باشد خدمت کروریندی نیز باو
مفوض گردد و در اهلکاران گروری دیانت پسند کاردان ظاهر شود خدمت امینی باو تعلق
بدیرد و گرد ... قابل کار نباشند بجای آنها دیگری نصب شود ... بتقدیم رسانند می آید که آن آباد
جاه ورآبادی زمینهای افتاده اهتمام تمام بجا آورده آنقدر سعی کنند که از فزونی مزروع ماه افزایش محال
سرکار شود جون آبادان کاری و خدمت گذاری بعرض ظهور آرد کلیات و انتظام معاملات مرتب کمال
المحاسبه موجب مزید عزت و آبروی گردد ... چون در موازنه رقم بندی پرگنات که بعد حقیقت خانه
والا رسید قانونگویان از نسبة الیق زراعت بقلم نمیآیند و کمیت زمینهای مزروع و نامزروع نمی نویسند
بنابران امر جلیل القدر شرف صدور یافت که ارشاد عمال زمینهای هر دو قسم از مزروع و ناهیج افتاده بتحریر
نموده حقیقت محال اقبال مرد و ضمن ... وبکار رنده ... نا مزروع مانده زمینهای از عهده برون جست
عاملان سرکار عالی بابت یکهزار ... مال چه مقدار افزوده و بعد دستور کرارضی افتاده تمام
بتقدیم رسید ... نمود و شد ... و آبادانی کمستلزم افزایش مال است سعی بلیغ بتقدیم رسانند

مکتوب اخلاص اسلوب ... تحویلدار ... روپیه شاهجهانی در سرکار بجهت ... برآمد ... و بهار آمده ...
خیر ... روپیه محصول و مقرری ... در خزانه پادشاهی ... قصور روپیه شاهجهانی زیاده ... مرقوم
فرموده بودند ... خالصه شریفه روپیه شاهجهانی را ... نموده ... عالمگیری ... مسطور ...
میشد ... کمتر ... روپیه شاهجهانی در الواسیر جمع ... تحویل ... داخل خزانه گردد در باب ... داده
... الحال ... بطور خزانه پادشاهی ... بنام ... جا ... کرده ... فرمایند
... در آید ... از ... معمول ... در الواسیر جمع نمایند ... مستوفیان عظام ... [illegible]
... پادشاهی ... فرمایند ... و آنچه در باب جمع نمودن روپیه سکه مبارک ...
... شاهجهانی ... قصور ... تمام ... مقرر ... باز گردانیده ... بابت اختلاف
... بودند ... میباید که ... که در خزانه میآید ... داخل ...
قصور ... موافق دستور ... آنچه در ایام ... بعمل آمده ... بحال ...
... داخل جمع نمایند و ... از مردم سپاه ... باز گردانیده ... بابت
تنخواه و اختلاف ... اند ... زیاده ... دستور ...
حساب ... داده قبض الوصول ... سند ... از خزانه عالی ...
... مبالغ ... سند زیاده زیاده است

چون درین ایام خجسته انجام از جناب عالمیان مآب شاهی خدمت فوجداری محال متعلقه ...
والا مرتبت قنوج تابع صوبه مستقر الخلافت اکبرآباد از تغییر ... بتوجه عنایت ... بیگ
مرحمت گردید حالا ... جلیل القدر ... باید که امنا و متصدیان مهمات
و عمال و کروریان و زمینداران و قانونگویان و چودهریان و کافه رعایا و سکنه محال مذکور ...
شعار مذکور را فوجدار مستقل آنجا دانسته دست ... او را در جمیع امور متعلقه خدمت

بطوره فوجداری مطلق تفویض است سند و زر سخن اوکه بدینه مشتمل بر صلاح دولت و متضمن ضبط و ربط
مهمات وی بوده دوری مال سرکار و رعایت رعایا مال گذار رعایا بیرون نروند و طریق مومی الیه که
در تقدیم خدمت بوجه خویش دقیقه از دقایق حزم و احتیاط مرعوت و فروگذاشت نکرده در
باب نظم و نسق و تنبیه و قمع مفسدان و دفع قطاع الطریقان و محافظت راه و امنیت شوارع
مسالک بوجه بجا آورده چنان سعی نماید که کافه رعایا و برایا و مزارعان مرفه الحال و فارغ البال
بوده مشغول زکیت کار باشند و با حدی از متردّدین و مسافرین و سایر برایا سکنه آنجا آسیبی و ضرری نرسد
و قضایا و معاملات را باتفاق ارباب عدالت آنجا بر طبق شریعت غرا فیصل میداده باشند و در تحصیل
محصولات و تنبیه مهمات زور طلب بتجویز مدد معاونین عمال بوده باشد که امور و درم از ذمه ایشان بر عهده
رعایا و برایا باقی نماند و به تهانه داران تاکید بلیغ نماید که از غله ابواب ممنوعه بارگاه خلافت نمایند
محترز باشند و قدغن کنند که احدی مرتکب بیاعتی نتواند شد و آثار بیاعتی و ملایی از آنمحال معدوم مطلق گردد
در این باب تاکید بلیغ و قدغن تمام تقدیم رسانند [illegible] فلان بالقابه بدانند که
از پیشگاه تحید و استقلال خدمت فوجداری محال متعلقه وکلای سرکار عمدار عالی شانی متعلقه
سرکار منهمل و ... از تغیر فلان بنام فلان بان معتمد مرحمت شده باید که تقدیم خدمات
مذکور دانسته بلوازم و مراسم آن بطوریکه در سرانجام مهمات و بندوبست تعالی و امنیت
طرق و شوارع و ازدیاد آبادانی و تکثیر زراعت و توفیر حاصل آنچنان پردازد که بمتردّدین و مسافرین
و سایر سکنه آنجا بهیچ وجه آسیبی و نقصانی نرسد و قضایا و معاملات شرعیه را باتفاق ارباب
عدالت آنجا بر طبق شریعت غرا فیصل داده اهتمام تمام بکار برد که احدی مرتکب بیاعتی
و طلایی نتواند شد و در اخذ خراج متعلقه ایجوذ بر رعایا از روی انصاف عمل نموده بنحوی که
از تعلقات متغلبان برآرد و در تنبیه زور طلبان و تشخیص جمع بوقت و تحصیل مال بجانب حکام
مدد معاونین عمال آن محال بوده قدغن کند که امور و درم در ذمه رعیت باقی نماند و به تهانه داران

تاکید بلیغ نماید که ابواب عسر درگاه خلافت پناه فلان مطلقاً بعمل نماید و چون در باب آوردن زر خزانه

برکنات معسکر اقبال نشان عنایت نامه فلان شرف صدور یافت زری که تا حال از محال بدو رسیده

آورده باشد آنرا با جمعیت سواران که جهت محافظت و پاسداری زر مذکور همراه او تعیین گردیده

بحضور لامع النور بهم نماید که در تعجیل القدر در عمل آرد و مطابق ضابطه دستور رسید زر و جمعیت

مذکور را از مشار الیه بگیرد فلان با لقابه بداند که چون از پیشگاه

کرم ... خدمت فوجداری و دیوانی محال ... سرکار ... عالی شاهی متعلقه صوبه

65 ... از ابتدای ... حسب الضمن از تغییر فلان بآن لایق التربیت مقرر شده ...

دیوانی ... رسالت ... با مرحمت شده باید که قدر عنایات دانسته

عاملان و ... دولت ... آبادی و ترقی معموری و ضبط و ربط تعلقات

... دزدان و قاطع الطریقان ... و استرضای خاطر

... و مترددین کما ینبغی پرداخته ... آثار حسن خدمت ...

کفایت شعار ... تاکید بلیغ نماید که تشخیص جمع بوقت ...

... واجب ... در عمل آرند و چون الحال از معسکر اقبال ... واقع شده ...

و فعل ... بنابر ... و خیانت ... بوده باشد اگر حقیقت

... وقت کار خواهد گذشت لهذا ...

... کما ینبغی ... هر که لایق عمل داند بجای او دیگری ...

ساخته کیفیت حال بجناب جاه و جلال ... در امور متعلقه مضافه ...

... متیقظ و هوشیاری و کفایت اندیشی و خدمتگاری بجا آرد

کفایت شعار فلان بعنایت عالی متعالی سرافراز بوده بداند که در ... خدمت دیوانی

محال ... سرکار عالی متعالی متعلقه سرکار سنبهل ... از ابتدای ... از تغییر فلان حسب الضمن

با و مرحمت فرمودیم باید که شکر این عنایت عظمی بجا آورده بمحال مذکوره شتابد و بلوازم

و هم مخدومت که بمبلغ پرداخته از وجوه ارباب و دستیب تقدیم رسانند و در تسلیم آن استمالت عمال
نمایند و تشخیص جمع بوقت و موسم آوری مال بنگام خواه زیاده و خواه نقصان معمول دارند و فوز
جاییکه باید کوشیده در نحوی اهتمام نماید که صدری از عمال در آن سند خراج زیاده از نصف باشد
که در تشخیص الوف ملت حقیقه اظهر مقرر گشته از رعایا طلب نکنند تا نقصانی بایشان نرسد و عمال
گردند و حفظ داران باخبر بوده دست تعلب و تصرف ایشانرا کوتاه سازند و قدغن نمایند که هیچ یکی از
عمال بعضی بیست ریالدرستی و تحصیل داری و تعهد داری وجه حال در و وارد و دیگر ابواب
که مستثنای رعیت پروری از استقاء فصل و کرم گستری معاف شده است از رعایا
مطلع وقع نکنند و نسخه دیوانی و طوامیر جمع و دیگر کاغذ سال بسال یل فصل بفصل نقصان را معه
بدفترخانه عالی متعالی میرسانیده باشند و احدی از عمال بیدون صدور تقصیر تغییر ننماید و اگر یکی از عمال
مقصر و خیانت شود عمل آنرا بکسانی که تقلابی ظاهر نگردد و محصول را از عوامل تغییر نباشد محول
دارند و در وجه خیانت را بموجب باز خواست در آرند و از راه احتیاط بر تفصیل
کاغذ خام نظر نگرفته تقلب را بی ترجیح نکنند و اگر از روی آن ظاهر شود که شخصی از عمال از رعایا
الوارات خود مصروف شده روبرو باز خواست کند در بجای او عامل دیگر رسانند و در صورت
عدم ظهور تصرف عامل از سر کرم خدمت دارند و از جهت بهر دیوان و قانون گویان محاسبان با هر که
بر تقدیر تصرف عامل در ادوار بندر برده حقیقت حال ظاهر سازند و اگر در اظهار آن مداهنه و مسامحه
نمایند عرضداشت نماید که از خدمات معزول گردیده از مرحلت و مسکن اخراج یابند و هر گاه عاملی تغییر
شود وجوه مطالبات را بوقت و هنگام بجا بوده بمحل رسانند و تسلیل عاملان و چودهریان و
قانونگویان و مقدمان و جمهور سکنه محال مذکوره امور الیه را دیوان باستقلال اعمال انشته دست
تقصیر اهمال دراجرای امور الخدمت قوی شناسند و از سخن صلاح دید وقف حسابات او تخلف
نورزند [illegible] خلاف ننمایند که چون از زمان سعادت
اقتران [illegible] مفوض [illegible] جامع جلال گردیده که در کمال [illegible]

جاگیر و کلای سرکار دولتمدار زمانی لایق زراعت عمده برداخت عمال نامزد و بنا باید نمود
باقتضای نیت معدلت اندوز که همواره مصروف مراسم رفاهیت ملک و نظام حال رعیت است امر عالیقدر
شد فیصله در سیاهه که زمانی بخویشگیات متعلقه فوجداری آن لایق الانضمام بهر دستوری که مفروغ شود
مقرر ساخته اهتمام تمام بکار آرد که یک بسوه افتاده نماند و در محلی که ایام مقرر باد قوت بوده باشد
قدغن کند در سنه مزبوره باد سپرده موافق ضابطه مجالکان بگیرد که سرانجام معاملات بوقت و هنگام
نماید و همچنان در مکانی که گرد زمانی باد دیانت نگاران ظاهر شود و بر تقدیر ثبات نفرستند
از حواله کند و در سر کنه امانی و گرد زمانی دیانت دار باسلوک در التقدیم خدمت عالم موافقت و تتبع
و گرد آوری مال سرکار رونما بهت نمایا چنانچه باید عمل در آرند بدستور سابق بحال دارد و در سر برخی
خدمت نمایند بجا آنها دیگری تعیین ساخته و در ربط قبض و ضبط امور کلی و جزوی بجوی نماید که آباد
و تغیر حال هر قریه بمرتبه کمال انجامیده باعث جزای آن قابل المرحمت دربار کامگار دولت و اقبال
گردد سیوم نجابت پناه شجاعت و شهامت دستگاه مورد مراحم نمایان مهبط
عواطف بایان مشمول جلایل عواطف عالیات بوده بدانند که چون بعضی محال جاگیر و کلانسر
دولتمدار دور و صوبه بها واقع است لهذا نظر بر مراتب سنوح اخلاص آن سیادت و نجابت پناه
عنایت و الا جلیل القدر مقرر فرمود میباید که در تقدیم لوازم آبادی و پیش آمد آنجمال همگی خود
بر ذمه خود لازم شناسند و در آن باب هیچ دقیقه از رعایت پناه ظلال دیوان سرکار عالی منعال
باز نمود مراحم نمایان بوزیده آنرا منظور کفایت و دولت خواهی سرکار والا دانسته مقصر الکفارد
و بمقتضای قضیه بایان بر سر مایان از دقوف و دیانت و دیگر مراتب عمال آنجمال هر چه برزد
مهبط عواطف بایان تحقیق کرده از روی دولت خواهی معروض محفل عز و اقبال نمایند تا
و عطوفت جلیل القدر دربارهٔ خود روز افزون و ایشان بدانند
چون نیز از معتمد فلان از جناب فیض انتساب والا تا بحدمت فوجداری پرگنه بهار و بخوبی محال
جاگیر سرکار عالی متعالی سرافرازی یافته که در آنجا رسیده در ضبط و ربط تنخواه و امانت

طرق و شوارع و در رفاهیت مقیمان و مسافران و تنبیه و تادیب متمردین و بیشگان سعی موفور بتقدیم رسانند

لهذا امر جلیل القدر شرف ظهور می‌یابد که آن لایق العنایت والاحسان در جمیع امور و مهمات و مواضعات [illegible]

مذکور بوده هرچه مهمات آن محال ظاهر ساخته تا آیین پسندیده متوجه مصالح باشند و عنایت علیه در حق او

مدار شامل [illegible] عقیدت استقلال خود شناسند — حکام ممالک فخام و متصدیان کفایت

انجام [illegible] مهمات و [illegible] معاملات و مستحفظان شوارع و مراحل و متعهدان معابر [illegible]

از امور [illegible] تا سرحد دار الملک کابل [illegible] الامر واز بوده [illegible] که باقی بیک تا خیر [illegible]

اجناس توران دیار برای سرکار فیض آثار والاست [illegible] رخصت گردیده لهذا امر جلیل القدر

شرف ظهور می‌یابد که موی الیه را از منتسبان آستان فیض نشان دانسته از طریق [illegible] مراعات

مشکلات [illegible] ممنوع ندانند و هر الناس [illegible] برای سرکار عالمیان مدار بیارد [illegible] آنرا

نامبرده بحضور فایض النور رسانیده — متصدیان مهمات و متکفلان

معاملات دار العدالة [illegible] برکات [illegible] متعلق [illegible] وکلای سرکار [illegible] معلوم نمایند که چون

داروغگی محکمه عدالت و صدارت برکات [illegible] مذکوره حسب الحکم [illegible] شاه [illegible]

[illegible] مقرر و [illegible] گشت که بلوازم و مراسم خدمات مذکوره از روی راستی و درستی کما ینبغی

پرداخته در ضبط و ربط [illegible] دقایق حزم و هوشیاری مهمل و نامرعی نگذارد و در اجرای احکام

شریعت غرا و امضای امور ملت بیضا مساعی جمیله بتقدیم رساند و در احقاق حق و انفصال

معاملات و قطع قضایا و دعوی شرعیت کمال احتیاط بعمل آورد و توجه نماید که سرموی خلاف

شرع انور بعمل نیاید و در تنقیح اسناد ارباب مجلس و تحقیق [illegible] قیام [illegible] اشخاص بعنایت [illegible]

دار [illegible] برد باید که مشار الیه را داروغه عدالت و صدر آن محال دانسته امر مضافه

این خدمت را بموی الیه متعلق شناسند و [illegible] اتفاق مشار الیه در تشخیص و تفتیش مقدمات

شرعیه لازم دانند — [illegible] خان بالقابه معلوم نماید که چون در این

[illegible] محمد [illegible] اقبال گردیده که [illegible] قلیچ خان فوجدار [illegible] آباد [illegible]

حقیقت [illegible] علی از درمحال جاگیر سرکار دو سه [illegible] فتح علی رسیده از خدمت معزول گردیده لهذا

خدمت دیوانی محال مذکوره بحضور محمد مقیم که از قدیم بندهای سرکار دولت است مقرر فرمودیم که

سال [illegible] در آن محال مذکوره رسیده [illegible] خدمت معامله نماید و مال سرکار از قرار صد [illegible] مسطوره موافق [illegible]

[illegible] بسپرد [illegible] دیوان [illegible] بازخواست [illegible] صورت

برای تحقیق [illegible] ناشی [illegible] قاضی اسد الله صفت [illegible] کند که [illegible] جمله [illegible]

[illegible] نفس الامر [illegible] نموده [illegible]

[illegible] لازم [illegible] دیوان منصوب [illegible]

عالی متعالی عاید گردد

متصدیان مهمات پرگنه دریاباد من مضافات سرکار صوبه اوده متعلق [illegible] محال [illegible]

معلوم نمایند که چون حسب الحکم الاقدس الاعلی و موجب سند صدر الصدور [illegible] خدمت قضای

پرگنه مذکوره موازی یکصد و پنجاه بیگه زمین از پرگنه مذکور شیخ محمد رضا [illegible] شیخ بهاء الدین

متوفی مقرر شده و مومی الیه بر طبق بعد از [illegible] سند صدارت [illegible] حاجی [illegible]

صدر [illegible] عالی متعالی نیز حاصل کرده باید که مطابق پروانه جهان مطاع عالم مطیع خدمت

مذکور را [illegible] مومی الیه متعلق دانسته [illegible] در اجرای امور متعلقه [illegible]

قوی و مطلق شناسند و دیگری را سهیم و شریک مومی الیه نشناسند تا کما ینبغی بلوازم و مراسم [illegible]

در قطع و فیصل قضایا و معاملات و رفع و دفع دعوی و خصومات و عقود و [illegible] و قسمت

و کتابت حکوک و سجلات و تنفیذ احکام شرعیه [illegible] موفوره بتقدیم رسانیده سرمویی از [illegible]

[illegible] انحراف نورزند و طریق [illegible] پرگنه مذکور [illegible] خطوط و قباله

و حکوک و سجلات را [illegible] حسب المسطور [illegible] گردند

[illegible] پرگنه [illegible]

[illegible] جاگیر و کلای سرکار عالی [illegible] معلوم نمایند [illegible] جهان مطاع عالم مطیع

در باب سیادت و نجابت دستگاه صفوت و امانت پناه صدر رفیع القدر رضوی خان خدمت قضای

پرگنات مذکوره بمنصب فضیلت مآب شیخ فلان مقرر و مفوض گشته میباید که تا وصول پروانه

عالیات سعادت عنوان که متعاقب دفتر معلی درست شده و رآنجا میرسد بر طبق پروانچه سابق معافی

عمل نموده مشار الیه را قاضی استقلال دانسته درست تصدی مومی الیه در امور قضا [illegible]

متعلق دانسته دیگری را سهیم و شریک ندانند و در اجرای احکام شرعیه در هر باب [illegible]

تا تحیه مذکور باشند و میباید تحقیق بلیغ شناسند [illegible] متکفلان [illegible]

دار القضا است پرگنات وکلای سرکار عالی متعالی [illegible] معلوم نمایند که چون بموجب [illegible]

عالم مطیع و سند سیادت و نجابت پناه صفوت و امانت دستگاه صدر رفیع القدر رضوی خان

قضای پرگنات مذکوره بمنصب فضیلت مآب شیخ فلان مقرر و مفوض گشته میباید که تا وصول

فرمان عالیشان سعادت عنوان که متعاقب دفتر معلی درست شده میرسد بر طبق پروانچه

منعقد عمل نموده مشار الیه را قاضی استقلال دانسته درست تصدی مومی الیه در امور قضا [illegible]

قوی و مطلق دانسته دیگری را سهیم و شریک ندانند و در احکام شرعیه در هر باب رجوع و ناگزیر

ذکر باشند و در هر باب تحقیق بلیغ شناسند متکفلان مهام دار القضا است

پرگنه جاگیر وکلای سرکار عالی متعالی شاهی مضاف سرکار شاه آباد قنوج معلوم نمایند

که چون داروغگی محکمه عدالت پرگنات مذکوره بدستور عمل خالصه شریفه بجناب عالیشان

سردار خان مقرر و مفوض گشته میباید که انفصال معاملات و قطع قضایا و دعوی شرعیه بالقضاة

نایب جانب نموده و در اجرای احکام شریعت غرا و امضای امور عدالت بیضا مساعی جمیله

بتقدیم رسانیده باشند و در احقاق حق و رفع مخاصمات کمال اهتمام بکار برده آنچنان کنند

که امری خلاف شرع انور بظهور نیاید [illegible] و درین ولا بموجب امر عالی متعالی

خدمت فوجداری پرگنه فلان من اعمال صوبه فلان از تغییر فلان [illegible]

و در آن [illegible] رزدی و دیانت و راستی قیام نماید در ربط و ضبط و ربط قلع و قمع

مفسدان [illegible] دیوان و حفظ و حراست مالگذاران و زیردستان و امنیت طرق و
شوارع پرگنه مذکور سعی موفور بظهور رسیده می باید که زمینداران و چودهریان و قانونگویان پرگنه مذکور
شجاعت و شوکت دستگاه مشار الیه را فوجدار مستقل محال دانسته در تقدیم خدمات مشار الیه را در اجرای امور
متعلقه آن خدمت ثابت و مطلق دانسته از صلاح و صوابدید مشار الیه که در تمشیت نظم و نسق محال
مذکوره بوده باشد بیرون نروند و بر قرار [illegible] رفعت پناه [illegible] سازد و اخراج [illegible]
در محال متعلقه خود جاری ندهند. در این باب [illegible] تاکید [illegible] چون
حسب الامر [illegible] خدمت دیوانی [illegible] بعمل [illegible] آباد [illegible]
[illegible] رفعت پناه فلان مقرر و [illegible] بر روی کار [illegible] و [illegible]
در مراسم خدمت مذکوره کما ینبغی پرداخته [illegible] در وقت [illegible] مال [illegible]
و آبادانی و استمالت رعایا [illegible] مود [illegible] خصوصیات [illegible]
عمل محال و عمله و فعله سایر محال بوجه احسن [illegible] محال [illegible]
من الوجوه [illegible] راه نیابد رعایا و مالگذاران [illegible] در امان بوده [illegible]
زراعت محال در کسب [illegible] خود قیام نمایند و جمع [illegible] سال [illegible] حصول [illegible]
[illegible] دائمی [illegible] نماید [illegible] خزانه [illegible]
[illegible] احتیاط و اهتمام بجا آرد [illegible] عاملان و کارکنان [illegible] ابواب [illegible] در کار [illegible]
[illegible] اخراجات [illegible] و [illegible] سررشته [illegible]
قاعده [illegible] فصل بفصل از عاملان تحصیل کرده با نسخه دیوانی [illegible] دفتر [illegible]
باشد می باید که جمیع متصدیان محال و چودهریان و قانونگویان و مقدمان و مزارعان [illegible] آن محال
[illegible] دیوان [illegible] مستقل دانسته در تقدیم [illegible] مشار الیه [illegible] امور متعلقه آن خدمت [illegible]
[illegible] دانسته در نظم و نسق مهمات و معاملات [illegible] و صلاح [illegible] کفایت کار [illegible]

و برآمد کار و رفاهیت خلق الله بوده باشد بیرون [illegible] در این باب تاکید دانند

چون خدمت فوجداری و تهانه داری پرگنات [illegible] تابع صوبه دار الخلافت شاهجهان آباد [illegible]

ابتدای [illegible] حسب الحکم [illegible] مقرر و مفوض گشته [illegible] بوقت و [illegible]

مال [illegible] دریا [illegible] و رعایا [illegible]

[illegible] اهتمام تمام بکار آورده [illegible] زراعت افتاده نماند و در [illegible]

محصول [illegible] و از [illegible] و متغلبان [illegible] آورده [illegible]

بجا رسانیده [illegible] سال بسال [illegible] امنیت طرق و شوارع و تنبیه [illegible]

[illegible] کار [illegible] نماید که در حدود تهانه داری او [illegible]

[illegible] و متغلبان [illegible] و حسابی [illegible]

[illegible] نماید و دست تعدی [illegible] فوطه دار [illegible] بالا دستی [illegible]

و سوار و پیاده [illegible] کاه [illegible]

[illegible] نماید و [illegible] خزانه را [illegible] و قفل فوطه دار [illegible] محافظت [illegible]

[illegible] سند معتبر [illegible] فوطه دار [illegible]

موجودات فوطه خانه [illegible] در عمل آورد [illegible] متفرق نشود و [illegible]

کاغذ [illegible] دفتر والا موافق ضابطه فصل بفصل مرتب ساخته [illegible] فوطه دار [illegible]

[illegible] نموده بدفتر خانه عالی [illegible] سال [illegible] باشد و [illegible]

[illegible] که باعث [illegible] حال رعایا است کمال تاکید بکار آورده [illegible] حسن سلوک [illegible]

[illegible] نماید که [illegible] و سایر [illegible]

[illegible] و تهانه دار مستقل [illegible]

کفایت سرکار و رفاهیت خلق الله و نظم و نسق محال [illegible] بوده باشد [illegible] دانند

[illegible]

شکایت او موقوف ساخته از سخن و صلاح حیثیت شناسی [illegible] بیرون نروند و در مبانی تاکید دانند

چون حسب الامر والاقدس [illegible] خدمت امینی پرگنه فلان [illegible] از ابتدای فلان بر ضوابط [illegible]

حسب الضمن مقرر و محول [illegible] گشت که ملازم و مراسم خدمات مذکوره [illegible] پیروی و انقیاد امور

ایجاد مهمات از روی کفایت و امانت و درستی و [illegible] سرانجام خدمات [illegible] بموقعت و کرد آوری

مال [illegible] دارد و [illegible] و در [illegible] رعایت [illegible] مسالک [illegible]

[illegible]

تاکید و اهتمام بجا آورد [illegible] فلان [illegible] پرگنه مذکور سال بسال [illegible]

احوال [illegible] رعیت [illegible] در تعلقات [illegible] نگذارد و

[illegible] سلوک [illegible] زراعت [illegible] بوجوه [illegible] دست [illegible]

[illegible] دارد [illegible] بلا [illegible] سوار پیاده باز دارد [illegible]

در [illegible] پناه [illegible] و مطلقا بعمل در نیارد و باز یافت باقی [illegible]

[illegible] را زیر [illegible] نگذارد [illegible] سند [illegible]

[illegible] دیگر سررشته کاغذ [illegible] دفتر [illegible] موافق ضابطه فصل بفصل مرتب ساخته [illegible]

[illegible] از دست خط مطلع [illegible] دفتر [illegible] ارسال [illegible]

[illegible] قانونگویان و زمینداران و سایر متوطنان پرگنه مسطور [illegible]

[illegible] متعلقه [illegible] دانسته [illegible]

[illegible] کفایت سرکار و برآمد کار و رفاهیت خلق [illegible]

[illegible] تاکید بلیغ شناسند چون حسب الامر [illegible] خدمت

[illegible] پرگنه [illegible] سرکار صوبه دار السلطنت [illegible] فلانا بتجویز

[illegible] بن محمد [illegible] مطابق مفصل ضمن مقرره [illegible] گشته [illegible]

آبادانی و افزونی معموره کوشد و کروری مال دیوانی بابت رعایا آنچه موفور و زیاده و فتاده بر ده

کند و از حسن عمل و کاردانی بزور بازوی لیاقت زراعت افتاده نماید و محصول پرگنه مذکور از سال

افزون از پیشتر شود و رعیت به رفاه حال مالگذاری نماید و تحصیل مال واجب بوقت و هنگام بعمل آورده و موافق

تشخیص ایشان بتحصیل رساند و یکدام باقی نگذارد و گرنه بالکل بازخواست آن بعهده او و احتیاط

نماید که وجه تقاوی از راه تالیف قلوب تقاوی تقاضا ننماید که تمسک ... رعایا ... ماده

و زمینداران و ... باز خواست خواهد در آمد و از ... و بالادستی و ملبه و اخراجات ... البدل

مسند معقود در درگاه خلایق پناه اجتناب و احتراز نماید ... بهیچ من الوجوه برخلاف

آنچه در اقدام ننماید و تحصیلدار روزه تحویل خوطه‌دار نمود و گوشه خزانه را بمهر امانی و مهر خود و اقفال

خوطه‌دار ... کرده بدستخط آن باتفاق یکدیگر تحویل آورده اهتمام تمام بجا آرد که یکدام

بی حضور ... نبرده و ... تقدیم خدمت مامور راستی و درستی و دیانت واجب شناخته

چیزی از کسی طمع و توقع ننماید و ... جمع ... سر رشته

کاغذ موافق ضابطه فصل بفصل و جمع و اصل باقی مال و اتشته تحویل خوطه‌دار رفاه پناه

و الا ارسال ... باشند میبایست که چودهریان و قانونگویان و مقدمان و مزارعان و سایر ...

پرگنه مسطور ... الیه را ... باستقلال ... و ... و صلاح ... که موجب ...

... کار و عزت و خدمت رفاهیت رعایای ... بیرون نبرده ... حقوق

... بتحصیل ... باشند ... منصب ...

متصدیان مهمات و عهده و عمله پرگنه فلان صوبه فلان معلوم نمایند که چون خدمت خوطه‌داری پرگنه مذکور

ابتدای فصل ... بموجب ... امانت پناه فلان ... مقرر و مفوض گشته میباید که ...

را خوطه‌دار مستقل دانسته ... از مال و سایر وجوهات تحصیل ... و تحویل نموده ...

... خوطه‌دار مذکور ... خدمت ... راستی و دیانت تقدیم رساند

ده ۱۱۰

بوجهی که بوجوه از کسی طمع توقع ننماید و در کارخانه خزانه [illegible] دیانت و کاردانی در فصل خود بکفایت [illegible]

نگذارد [illegible] مستقیم [illegible] تحویل خود [illegible] تا جمیع آمدنی ضبط [illegible] موافق ضابطه

مستمند [illegible] تاکید [illegible] نبوده شناخته تخلف ورزند

چون حسب الامر والا قدر خدمت واقعه‌نویسی پرگنه [illegible] صوبه دار الخلافه شاهجهان‌آباد بدستور

دستگاه [illegible] حسب [illegible] مقرر و مفوض گشت [illegible] در تقدیم خدمت مذکوره

پرداخته حقایق و سوانح آن محال [illegible] داخل روزنامچه [illegible] بحضور

رسانیده باشد [illegible] جمع و تحصیل مال [illegible] بایت [illegible]

[illegible] داخل وقایع نماید و [illegible]

[illegible] دارد باید که [illegible] مذکور [illegible] استقلال دانسته امور [illegible]

[illegible] متعلق [illegible] دستک [illegible]

چون خدمت [illegible] دیوان [illegible] دار السلطنه لاهور [illegible] مقرر گشته باید که

[illegible] خدمت مذکور [illegible] پرداخته حقایق و روزنامچه [illegible]

[illegible] داخل سیاهه وقایع نموده بدفترخانه والا [illegible]

و احتیاط تمام در [illegible] تحریر سوانحات [illegible] بتاکید [illegible]

چون حسب الامر جلیل القدر خدمت واقعه‌نگاری محال متعلقه [illegible]

مضافات مستقر الخلافه اکبرآباد بدستور سابق حسب الحکم رفعت پناه [illegible]

[illegible] خدمت مأموره کماینبغی پرداخته حقیقت [illegible]

[illegible] جمع و تحصیل مال [illegible] خزانه [illegible]

[illegible] داخل روزنامچه وقایع نموده بدفترخانه والا ارسال [illegible]

باشد و در [illegible] طریق حق و راستی مسلوک [illegible]

آبادانی و افزونی محصول و کرور و مکیل مال در نظر بیند رعایا را بسیج موفور و زر بسیار و فقار برده از تعیان

بهر کار حسن عمل و کار پردازی از زمین لایق زراعت افتاده نماند و محصول پرگنه مذکور از سال

افزون گشتن بهر صورت رعیت بر رفاه حال مالگذاری نماید و در تحصیل مال واجب بوقت و هنگام بروز

تشخیص آن به تحصیل رساند و یک دام باقی نگذارد و دیگر آنکه مال بازخواست از جمعه او

نماید که وجه تقاوی از راه تألیف قلوب تقاوی تعلیم نماید که تمسک رعایا درین ماده

وزر را از روی بعض بازخواست خود بر آمده و بلاد و ملبه و اخراجات

سنه معفو در کار خلایق پناه اجتناب و احتراز نماید و راستی بوجهی من الوجوه بر خلاف

آنچه قدم ... و تحصیل روزه تحویل فوطه دار نموده که تمه خزانه را بمهر امانی و مهر خود و قفل

و او دار ... به اتفاق یکدیگر بعمل آورده اهتمام تمام بجا آرد که یکدام

... نموده در تقدیم خدمت مأموره راستی و درستی و دیانت واجب شناخته

چیزی از کسی طمع و توقع ننماید ... جمهور ... هر ساله

کاغذ موافق ضابطه فصل بفصل و جمع و اصل باقی مال ... تحویل فوطه دار رفاه پناه

و الا ارسال ... باشند میباید که چودهریان و قانونگویان و مقدمان و مزارعان و سایر

پرگنه مسطور ... با استقلال دانسته ... و صلاح ... موجب

... کار ... خدمت ... رعایای ... بیرون نروند و ... حقوق

... به تحصیل ... جواب ... باشند

متصدیان مهمات و عمده و فعله ... فلان صوبه فلان معلوم نمایند که چون خدمت فوطه داری پرگنه مذکور

ابتدای فصل خریف بموجب تجویز امانت پناه فلان ... مقرر و مفوض گشته میباید

را فوطه دار مستقل دانسته آنچه از مال و سایر جهات تحصیل ... تحویل نموده

آنگاه ... سبیل فوطه دار مذکور که خدمت مرجوعه ... راستی و دیانت بتقدیم رساند

د ۱۲ ۱۱

بوجهی که [illegible] توقع نماید و در کوتاهی [illegible] و تفصیل خود بکفایت [illegible]

کیفیات [illegible] معتبر [illegible] بتحویل خود [illegible] روزنامچه آمدنی [illegible] روز بروز [illegible] ضابطه

مستوفی [illegible] تاکید [illegible] مخلف [illegible] نمایند

چون حسب الامر والا قدر خدمت واقعه نویسی [illegible] صوبه دار الخلافت شاهجهان آباد [illegible]

[illegible] مقرر و مفوض [illegible] تقدیم [illegible]

[illegible] حقایق و سوانح آن [illegible] داخل روزنامچه [illegible] بحضور

[illegible] باشد [illegible]

[illegible] داخل وقایع نماید [illegible]

[illegible] واقعه نگار با استقلال [illegible]

[illegible] تمام [illegible]

[illegible] نویسی کچهری دیوان واقعه دار السلطنت لاهور [illegible] مقرر گشته باید [illegible]

[illegible] خدمت [illegible] حقایق [illegible]

[illegible] داخل سیاهه وقایع نموده بدفتر خانه والا [illegible]

و احتیاط تمام دارد که در تحریر سوانحات واجب الاعلام [illegible] بیان نماید [illegible] تاکید [illegible]

چون حسب الامر جلیل القدر خدمت واقعه نگاری محال متعلقه [illegible]

[illegible] مستقر الخلافت اکبرآباد [illegible] پناه [illegible]

[illegible] خدمت ماموره [illegible] پرداخته حقیقت [illegible]

[illegible] جمع و تحصیل مال [illegible]

خصوصیات و مقدمات واجب الاعلام داخل روزنامچه وقایع نموده بدفتر خانه والا ارسال [illegible]

باشد و در ثبت قضایا طریقه حق و راستی مسلوک داشته [illegible] و سوانح [illegible] نماید

رسانیده صیادان و قانونگویان وجوه دریا و معاملات و مهمات متصدیان میباید که [illegible] کرده است

و عمله جنگلجا مذکوره مشارالیه را واقع نویس باستقلال دانسته امور مضافه بخدمت [illegible]

نمایند [illegible] میداده باشند بر باید نوشت بحضور [illegible] را بجواب [illegible] بجوی الیه

چون حسب الحکم جلیل القدر خدمت واقعه نویسی پرگنه [illegible]

فلان مطابق حکم تعلیقه فلان مقرر شده که در تقدیم لوازم خدمات ماموره از روی راستی

و درستی پرداخته دقیقه از دقایق حزم و هوشیاری نامرعی نگذارد و سوانح و اخبار پرگنه مذکور و صورت

سرانجام امور مالی و ملکی و کارکنان داخل کرده روزنامچه وقایع را موافق ضابطه هفته بهفته بحضور [illegible]

میفرستاده باشد [illegible] اقرار [illegible] دستخط [illegible] عامل [illegible] دستخط خود میکرده باشد

تعیین اسپان و سلاح مردم متعینه [illegible] موافق ضابطه سرکار والا دیده تصحیح [illegible] میداده

باشند میباید که [illegible] عاملان و وجوه دریا و قانونگویان و عمله و فعله [illegible] امور مضافه بخدمت مشارالیه

دانند

چون حسب الامر جلیل القدر خدمت واقعه نویسی [illegible] محال

و داروغگی خزانه حسب الحکم [illegible] تعلیقه [illegible] محال آن [illegible] و کیفیت عمل عمال [illegible] واقع داخل

نامچه نموده بحضور [illegible] ارسال [illegible] باشند و مقدمات مالی از قسم تشخیص جمع و تحصیل مال

سرکار و سایر [illegible] بازیافت مطالبه [illegible] و غیره [illegible] عامل آن جا داخل واقعه نماید

و در کوته خزانه [illegible] خود و قفل [illegible] با احتیاط تمام نگاه [illegible] بسند معتبر حضور [illegible]

نماید [illegible] سررشته کاغذ موافق ضابطه دفترخانه والا میفرستاده باشد و جمیع [illegible]

نمایند میباید که عمله و فعله خزانه و وجوه دریا و قانونگویان و رعایای [illegible] محال [illegible] مشارالیه را [illegible]

داروغه خزانه مستقل دانسته امور متعلقه بخدمت [illegible] نمایند

چون حسب الامر جلیل القدر خدمت واقعه [illegible] پرگنه [illegible] و غیره

و داروغگی خزانه پرگنات صوبه [illegible] فلان مقرر گشته که بلوازم و مراسم خدمات

مذکور دفاتر بنیچه بر دارنده دقیقه از دقایق تا معین نکند ... در ضبط محصول محال مسطوره حسن سلوک

با سوداگران و بیوپاریان ایام تعلقه بکار برده آنچنان کند که زیاده ... در مال سرکار [illegible]

راه نیابد و ابواب ممنوعه در گاه خلایق پناه اصلا مطلقا بعمل در نیاید و سررشته ... محصول

آن محال بالقسمه ... و ضبط تحویل ... ماه بماه و دیگر کاغذات بموجب ضابطه ... بمهر

خانه دیوان ... میرسانیده باشد و در گوشه ... بمهر دیوان و مهر خود و قبل خزانه ... نشیند

[illegible] ... و قانونگویان و تعلقداران ... بیوپاریان ... محال ...

[illegible] ... سررشته ... معاف ... و ... که

[illegible] ... بتعداد ... برسانند ...

حجرات ... محال ... متعلقه صوبه ... آباد ... [illegible]

... مفوض گشته میباید که ... قانونگویان ... [illegible]

محال مذکوره ... بلوازم و مراسم خدمت مسطوره ... راجع ... [illegible]

... خدمت ... تقدیم ... دقیقه از دقایق حزم و

... و جمع و خرج ... سررشته کاغذ موافق ضابطه معمول ... خزانه

... باشد ... چون خدمت خزانه ... [illegible]

حسب الضمن ... مقرر گشته که بلوازم و مراسم خدمت مذکوره کما ینبغی ... ضابطه ...

و درستی ... از دست ندهد و آنچه از برکات محال ... بموجب ضابطه ...

داخل خزانه مذکوره ... باستقلال و ... وجوه ... و ...

... مهر دیوان و مهر خود ... قبل خزانه ... نشیند ... باتفاق ... آنچه

... خدمت ... [illegible]

ارسال کاغذ برکات ... تحویل ... سرکار ... منصب ...

حسب الضمن مقرر شده که بلوازم و مراسم آن خدمت ... و درستی کما ینبغی ... سررشته

کاغذ را بموجب ضابطه دستور مقصدیان و عاملان آنجا کرفته مطابق قاعده معمول بدفتر خانه
والا میفرستاده باشند باید که کله و غله برکنات مذکور بدهند را سزاول مستعل دانسته امر مسافه
انجدمت متعلق باد شناسند [illegible] چون خدمت کوتوالی قصبه اسلام آباد از احتمال
تقی مرزا علی بر بعت پناه عالی حسب الحکم مقرر و مفوض کشته کار زدی دیانت و راستی بلوازم
و مراسم خدمات مذکوره پرداخته و جمهور سکنه انجا را از حس سلوک راضی دارد و در محارست و محافظت
قصبه مذکور و دیکر دیهات متعلقه کمال تیقظ و هوشیاری بجا آورده آنچنان کند که دزدی سارق از سرحد
دوزدو عیار نماند و متوطنان انجا در امن و آسایش بود ، در سنه بیست و دوم جلوس اقدس
چنانچه در خانه احدی از ساکنان قصبه مذکور دزدی واقع شود و مال مسروق بعینه بهمرسانیده بمالک
مسترد کرداند والا از عهده جواب برآید و جمعی که بعلت کناه کرفتار شود در ماده محبوسین دد
و کذارش یافته آنها بموجب دستور ضابطه قاضی عمل آرد و بر بند بر بینی سارق بطور خود جبار نفع و
احتیاط لجا بر بند که زیر دست بر نا توانی تعدی نتواند کرد و میباید که متصدیان مهمات پیشه کوتوالی
قصبه مذکور مشار الیه توانائی انجا دانسته بدستور و اصلاح جایی او کرموجب آید کار و زیاده
حق الله نباشد بیرون نروند [illegible] چون خدمت مرآمد نویسی بر عهده
کوره بعلاوه حسب الحکم مقرر کشته که ابواب مرآمد عاملان معزول بر کنه مذکور از روی کاغذ جام
انجا میرا و از نقطه تلبیس بتحقیق در آورده و طومار مرآمد موجب ضابطه دستور بنحویکه کماشتکار نویسد
و بهمان نماند در عامل میل و حیف نزود و مرتب و تیار ساخته بدفتر خانه والا ارسال دارد و میباید که
تا متصدیان مهمات بر کنه مسطور و جودیریا و قانونکویان و زمیندارن در ادای مهم کاعتنا
احیانا و جودیریان بسیار کرایه معدود و معاون بوده آنچنانکه در معدود ایام سرانجام کار
طومار مذکوره بحضور فرستاده و در امور مضافه انجدمت بر چه ظاهر نماید در الفور ان موقوف
و معطل نماند [illegible] کار کنیه جا کیر جودیریان قانونکویان و مقدمان و زمیندارن محال

جاگیر متعلقات صوبه تنخواه یافته‌اند و چون عمده کارکنی محال مذکور بموجب تحریر رفعت پناه و امانت دستگاه
محمد نعیم متصدی دیوانی مهمات صوبه [illegible] از تغیر فلان بفلان مقرر گشته که بلوازم و مراسم خدمت
مذکوره از روی دیانت و راستی کماینبغی پرداخته دقیقه‌ای از دقایق حزم و احتیاط نامرعی
نگذارد و سررشته قاعده موافق ضابطه بدفترخانه والا میرسانیده باشد میباید که مومی الیه
را کارکن مستقل محال مذکور دانسته از مضافات این خدمت متعلق باو شناسند
متصدیان مهمات حال و استقبال [illegible] مضافات صوبه [illegible] محال جاگیر خدمت کارکنی
متعلق [illegible] نمایند [illegible] حسب الحکم مقدس معلی بموجب ضمنی دستک [illegible] خدمت [illegible]
[illegible] در دولت [illegible] نصف [illegible] تغیر [illegible] عرض [illegible]
از ابتدای فلان بموجب تفصیل ضمنی [illegible] مقرر و مفوض گشته که کماینبغی بلوازم و مراسم این
خدمت پرداخته در دولتخواهی سرکار و رفاهیت رعایا و مالگزاری و افزونی زراعت
و پیشرفت [illegible] هر یک [illegible] سعی جمیله بکار برده و موزونه دستور العمل حال [illegible] سررشته قاعده
بموجب ضابطه و معمول بدفترخانه والا میرسانیده باشد و رعایا و برایا را از حسن سلوک خود
راضی داشته پیرامون تغلب و تعدی و باج نگردد و بدعتی احداث نکند و [illegible]
ابواب ممنوعه اقدام ننماید میباید که بموجب [illegible] مشارالیه را [illegible]
پرگنه مذکور دانسته دست تصرف او را [illegible] خدمت حقی شناخته [illegible]
[illegible] بیابند و نگذارند که [illegible] معزول احدی در کار او دخل توانند کرد [illegible]
[illegible] منحصر کفایت سرکار و رفاهیت رعایا بوده [illegible] اعتبار نمایند [illegible]
تاکید [illegible] وزارت پناه فلان در حفظ الهی باشد چون حسب الحکم
جلیل القدر جاگیر مبلغ از پرگنه [illegible] من ابتدای فلان عوض نقدی حسب الضمن
بملا فلان وغیره مقرر شده میباید که آن وزارت پناه دستک [illegible]

دو ساله مبلغ مذکور جمع بسته باشد تقسیم نموده جهت موافق ضابطه علحده کرده جواز کیاشته
منافات الی نماید که به پرداخت و استمالت نموده مال جهات موافق دستور و معمول از رعایا بازیافت
نموده باشند ... وزارت پناه فلان در حفظ الهی باشند چون حسب الامر جلیل القدر
جاگیر مبلغ ... بیست ... من ابتدای فلان ... نقدی حسب الحکم در طلب فلان وغیره مقرر
می باید که آن وزارت پناه و دیانت امانت پناه فلان محفوظ باشند چون زر سود از عوض نقدی
تنخواه فلان شجاعت شعار فلان وغیره موضع فلان در جاگیر مقرر شده و زر وا بسرکار مجیده مجری الیه
متعلق گشته که فصل بفصل عاید خود ... آن پرگنه میکرده باشد بنابر آن نگاشته می آید که هر چه کروری دیوان از
محصول خریف حال از آن موضع بتحصیل در آورده باشند ... بموجب ضابطه سرکار بعد وضع وجه
زاید جاگیر باز گردانیده نموده بگماشته جاگیردار مسترد گردانند و قبض الوصول العامل ... باشند که مطابق
آن وجه بموجب پروانه مجرا خواهد یافت در این باب تاکید دانند و حقیقت بر نگارند

وزارت پناه فلان در حفظ الهی باشند چون مبلغ بیست و ... هزار و ... صد روپیه
سالتمام بابت طلب ... منصب ... فلان فوجدار ... ابتدای فلان بر خزانه دار السلطنت
... تنخواه شده می باید که طلب منصب بعد ملاحظه داغ نامه و تصحیح نامه بمهر بخشی و طلب ...
با نقد حسب الحکم بموجب ضابطه سرکار بادشاهی در سالی چهار مرتبه از تحویل خزانه تنخواه میداده
باشند و قبض الوصول مطابق ضابطه بخزانه تنخواه میداده باشند و قبض الوصول مطابق ...
خزانه مذکور بدهند در این باب تاکید دانند ... امانت پناه فلان ...
باشند چون موضع فلان در وجه مواجب ... دستگاه فلان منصبدار سرکار ... تنخواه جاگیر
مبلغ ... تنخواه بود و ... از ابتدای ... موضع مذکور را ... بکار عالی متعالی ضبط کرده ...
جمع و ضبط محصول آن موضع از قرار واقع خواهد ... تحصیل واجب وقت ... بهنگام ...
و استمالت رعایا حسن سلوک ظاهر خواهد ساخت تا بجمعیت خاطر در کسب ... خود اشتغال نموده باشند

... فوطه‌دار پرگنه حلوار بعرض رسانید که چون مبلغ بیست هزار روپیه
بابت تنخواه سال تمام از بابت [illegible] ابتدای فصل فلان [illegible] تا حال
حسب الحکم سیادت و شجاعت پناه [illegible] که بدستور [illegible]
موافق ضابطه و دستور [illegible] تنخواه [illegible] مبلغ مسطور بدستور سابق از تحویل خود [illegible]
[illegible] و قبض الوصول [illegible] تا حال محرران دفتر دیوان از روی حساب [illegible]
[illegible] قبض الوصول [illegible] و مجرا خواهند داد

[illegible] خارجی [illegible] بتاریخ [illegible] واقع چهارم ماه جمادی الاول سنه [illegible]
[illegible] مواجب [illegible] که مبلغ ده هزار روپیه سال تمام موافق ضابطه سرکار [illegible]
و محرران [illegible] رسالت پناه فلان [illegible] ابتدای فصل [illegible]
[illegible] خواجه محمد هاشم [illegible] اختیار یافته [illegible] از ابتدای غره [illegible]
مقرر شده که از آن جمله سه هزار روپیه بدستور [illegible] حق التحصیل کروریان و [illegible]
و الا تنخواه [illegible] باشند می‌باید که مبلغ مذکور [illegible] باشند از آن جمله [illegible]
روپیه [illegible] بدستور سابق [illegible] حق التحصیل کروریان اعتبار نموده مابقی از تحصیل خود رسانند
و قبض الوصول [illegible] تا حال [illegible] و مجرا محسوب خواهند شد [illegible]

[illegible] فلان فوطه‌دار پرگنه فلان بعرض رسانید که چون مبلغ [illegible]
روپیه [illegible] سیادت پناه محمد [illegible] امینی [illegible] منصوب پرگنه مذکور [illegible] موافق ضابطه
[illegible] از ابتدای شروع خدمت بدستور مواجب فلان امین معزول پرگنه [illegible]
تنخواه گشته می‌باید که مبلغ مذکور بر طبق ضابطه و دستور [illegible] از تحویل خود [illegible] تنخواه [illegible]
[illegible] و قبض الوصول [illegible] تا حال محرران دفتر [illegible]
و قبض الوصول امین مذکور [illegible] از روی حساب [illegible] مجرا خواهند داشت

پرگنه فلان بعرض رسانید که چون حق التحصیل کروری پرگنه مسطور [illegible] روپیه سال [illegible]

و فرع و غیره ابواب مقدمت در چولا که خدمت کروری آن پرگنه نوبت اناز فلان مقرر گشته
وجه حق التحصیل حسب الحکم از تحویل او تنخواه شده باید موافق ضابطه سرکار والا انصاف کروری
از سری یکصد روپیه برکل تحصیل یکروپیه بتفویض که مدعلی الحساب مجتمع داشته تنخواه مانع [illegible]
ضابطه سرکار شریفه بعد تحصیل بقایا سنواتی که سری صد بحروپیه بر جمع حال مقرر است
نماید و اگر در هر پرگنه مذکور باقی سنواتی نباشد یا از تحصیل بقایا وجه حق التحصیل کروری
کفایت نکند تتمه آن را از تحصیل محصول سال حال از تحویل خود داده قبض الوصول رسانند که تا
عمال محرران دفتر والا از روی حساب مجمع او مجرا خواهند داشت

متصدیان مهمات پرگنه کول تابع چکله [illegible] آباد معلوم نمایند چون رسوم فوطه داری پرگنه مذکور
سری یکصد [illegible] روپیه مال بعد وضع سایر و فرع و غیره ابواب [illegible] از مقرر است و در چولا
خدمت فوطه داری پرگنه مذکور از تغییر فلان بفلان مفوض شده باید که رسوم فوطه داری را موافق
ضابطه وجه حسب الحکم از تحویل او تنخواه میداده باشند که تا نیا الحال محرران دفاتر والا مجرا
حساب مجمع فوطه داری مشار الیه مجرا خواهند داشت

مسطر

فلان کروری پرگنه فلان بدانند که چون موافق ضابطه سرکار والا متعلق مواجب مددکاران از قرار
نویسی پرگنه مذکور مبلغ چهار ده روپیه در ماهیانه از حق التحصیل کروری مقرر است و در چولا که
خدمت راقم نویسی آنجا از تغییر فلان بفلان مقرر شد مبلغ مذکور در وجه مواجب مددکاران
بابت سالی [illegible] از حق التحصیل او بدستور سابق تنخواه گشته باید که از تاریخ تقرر
خدمت بمشار الیه میرسانیده باشند و در این باب تاکید اکید شناسند

کروری پرگنه فلان معلوم نماید که چون خدمت راقم نویسی پرگنات مذکور از ابتدا
متصل فلان عمل اینجانب فلان و کروری سابق فلان بعهده فلان مقرر شده مبلغ چهار ده روپیه
در ماهیانه مددکاران او مشار الیه موافق ضابطه از جمله حق التحصیل او تنخواه گشته میباید

سر برآمد نویسی هر پرگنه را از رقمت آلیه شروع نماید تا درست شدن جمع مار برآمد مبلغ مرقومه [illegible] تصدیق نمایند

آن پرگنه از حقوق تحصیل خود بموجب [illegible] بقبض الوصول میگرفته باشند [illegible]

خزانه جنگلدار حصار معلوم نمایند که چون از خدمت [illegible] خزانه مذکور بموجب سند علیحده از تغیر فلان الملک فلان

[illegible] شده مبلغ [illegible] بموجب ضابطه [illegible] خزانچی سابق [illegible] در وجه [illegible] حسب الیه

از تحویل او تنخواه [illegible] گشته میباید که بموجب [illegible] حسب الحکم القاعده و ضابطه معهوده تنخواه [illegible]

باشند که تا نیا الحال [illegible] دفتر عالی [illegible] مطابق [illegible] خزانچی مذکور [illegible] ثبت

شده [illegible] روپیه [illegible] خزانچی سابق در وجه مواجب [illegible] تحویل

خزانه واقع دار الخلافت شاهجهان آباد [illegible] حسب الامر جلیل القدر مبلغ [illegible] روپیه [illegible]

بالمقطع بابت مواجب [illegible] همراهی [illegible] و معالی پناه دیوان بیوتات متعلقه دار الخلافه

69 حسب [illegible] تحویل او تنخواه گشته [illegible] که مبلغ مذکور [illegible] و پروانه [illegible] القضات [illegible] چهار ماه

موافق ضابطه [illegible] تحویل خود [illegible] رسانیده باشند و قبض الوصول ستانند که تا نیا الحال مطابق این پروانه

مذکور [illegible] دفتر [illegible] و مجرای و محسوب خواهند داشت [illegible] وزارت پناه فلان

[illegible] بموجب پروانچه حسب الامر جلیل القدر که بمهر رفعت و معالی مرتبت [illegible] خان [illegible]

رسیده مبلغ شصت [illegible] روپیه از بابت مواجب [illegible] ماده

همراهی سیادت و معالی پناه فلان که از جناب جاه و جلال بجانب بلخ دستوری یافته روانه [illegible]

شده است برطبق تفصیلی که شرح [illegible] پروانچه آن در ضمن رقم گردیده در خزانه واقعه [illegible]

تنخواه شده میباید که تصدیق حاضری جا بجا مرقومه بمهر سیادت پناه مومی الیه گرفته دستک [illegible]

[illegible] خزانچی [illegible] تنخواه [illegible] ادا کرده قبض الوصول بگیرد که تا نیا الحال [illegible]

[illegible] دستک موافق طلب [illegible] تدریج [illegible] خواهد [illegible] ضابطه [illegible]

[illegible] مقدمان [illegible] مزارعان [illegible] متعلقه جنگله [illegible] که چون بموجب [illegible] جلیل القدر

پرگنه فلان من ابتدای فصل خریف [illegible] بجاگیر سیادت و نجابت پناه فضیلت و معالی دستگاه میر محمد
[illegible] حسب الحکم مقرر شده در مالواجب و حقوق دیوانی [illegible] و راستی یکجا نسبت به مشار الیه
[illegible] باشند [illegible] و حقوق [illegible] تحاشی نورزند و سبیل کارکنان مذکور آنکه با رعایا و
برایا حسن سلوک کرده در اخذ محصول بر طبق معمول اقدام نمایند و از ابواب ممنوعه درگاه خلایق پناه
[illegible] و پرگنه مرقومه را آباد و معمور نگاه دارند [illegible] ولیس [illegible]
مقدمان و مزارعان و [illegible] و قریه [illegible] سرکار [illegible] شرح
فلان پرگنه فلان من ابتدای فلان حسب الحکم عوض نقدی بجاگیر سیادت و نجابت پناه فضیلت [illegible]
[illegible] گشته میباید که مشار الیه را جاگیردار خود دانسته مالواجب و حقوق دیوانی از قرار واقع و راستی
[illegible] مومی الیه جواب [illegible] باشند و سبیل مشار الیه آنکه محصول قریات مسطور را موافق [illegible]
و معمول از رعایا بازیافت نموده دهات مرقومه را آباد و معمور نگاه دارند و از اخذ ابواب ممنوعه معفوه
درگاه خلایق پناه اصلاً و مطلقاً اقدام ننمایند در این باب تاکید تمام دانند و مطلقا
چون حسب الامر جلیل القدر موضع فلان بمبلغ اینقدر سال تمام از ابتدای فلان عوض نقدی حسب الحکم
در جاگیر فلان [illegible] سرکار [illegible] مقرر شده میباید که چودهریان و قانونگویان و مقدمان و مزارعان
[illegible] رعایای موضع مذکور مومی الیه را جاگیردار [illegible] دانسته مالواجب و حقوق دیوانی از قرار واقع
و راستی [illegible] جواب [illegible] باشند سبیل جاگیردار مسطور آنکه [illegible] رعایا و [illegible]
[illegible] پسندیده راضی و شاکر داشته [illegible]
و مطلقاً مرتکب اخذ ابواب ممنوعه معفوه درگاه خلایق پناه نگردد و بدعت تازه احداث نکند
[illegible] متصدیان مهمات [illegible] پرگنه فلان [illegible] مبلغ اینقدر حسب الحکم [illegible]
اضافه حسب [illegible] فلان و غیره من ابتدای فصل فلان [illegible] محصول پرگنه مذکور [illegible] میباید که موضع فلان
و غیره که [illegible] اینقدر سابق در اجاره فلان مقرر است با یک قریه دیگر که اینقدر جمع [illegible] باشد

جهت علیحده کرده حواله کاشته واللازمة الیه باید و محصول زمین دیه را موافق ضابطه تنها بعهد
ورای آن ها تعلیق نموده از رعایا بازیافت [illegible] نشوند بوجهی من الوجوه فراموش ننمایند

فلان بوسیله باریافتگان محفل فیض منزل قدسی بعرض والا رسانیده که سلیم ساکن آنجا از راه
تعدی متصدی آن دیه که از آبا عن جد از هر تعلق دارد متصرف شده لهذا حسب الامر جلیل القدر
نگاشته می آید که از رعیت پناه تحقیقات این مقدمه رسیده در صورت صدق معروض
الکه مالگذار بودن زمین و برآمدن شدن زمینه سرانجام زراعت بوقت وارسیده [illegible]
بحکام و عدم فروحبت [illegible] مذکور را حواله کردن حکام سابق نیابد بکری بنابر تردد
[illegible] استغنای متصدی قریه مسطور از تحت و تصرف متعدی برآورده بمالکه
متعلق گردانند تا مکرر ازینجهت بجناب عالمیان مآب تظلم ننماید درینباب تاکید دانند

فلان ساکن موضع فلان ظاهر نموده که عمال آنجا جمع بسنجی تشخیص نمایند لهذا قلمی
میگردد که بیتقدیر وقوع اگر مزارعان اندیشه با وجود استطاعت از راه حیله سازی
کوتاهی در زراعت نمایند و طریقه رعیت گری و مالگذاری در پیش ندارند بطریقی که نصف
بر رعیت و نصف سالم به سرکار عالی مقرر شود و متعاقلت ننمایند و اگر نوعی دیگر باشد [illegible]
برگمارند [illegible] چون ملکی نیست حق طویت و همت والا [illegible]
بر آن است که کافه برایا و جمهور رعایا از مقیم و مسافر و کاسب و تاجر که جهت حصول وجه
معاش از شهر بشهری میروند و در بهر تربیت جلال [illegible] اوطان [illegible]
منزل [illegible] مخزن اختیار میکنند همیشه در امن و آسایش باشند و بهنگام طی مسافت راه تعب
نکشند بنابران [illegible] بقدر جلوه [illegible] رسند و عمال محال متوال وکلای سرکار فیض
خیه [illegible] رو منازل محال مذکوره در رسیده بجائی که ناله و شور [illegible] در روز راه
ناامنیت عباد الله بر ناله [illegible] باید بست و راه [illegible] ساخته باشند

[illegible] کرامت افراد چنانکه لطف مقتضای تا گردانند اقبال پیشگاه معروض بسط و نسق [illegible]

حضور از بنیه دیهه صوبت [illegible] چون [illegible] در [illegible] بیابد [illegible] قصد [illegible]

و داد انجام سر شتاب زود رفع حسب در [illegible] موازی که میگردد [illegible] شده فرمایش برلز

دفتر داران [illegible] محرران [illegible] نمایند که الوصول قبض و نمایند خانه بند علاقه [illegible] تحویلدار تحویل

[illegible] بموجب [illegible] فرمایش ماه [illegible] دریافت [illegible] مذکور قبض و [illegible] این

مقرر گردیده و رسیده بیوتات دیوان مستحفظ [illegible] سرکار والا قیمت و [illegible] قالیخانه [illegible] بهر شده

[illegible] استقرار در [illegible] هفت [illegible] دوازده و [illegible] پنجاه و یکصد موازی

[illegible] و [illegible] مطابق اول [illegible] ذرع [illegible] موازی که بیابد [illegible] سرانجام [illegible] آباد اکبر

[illegible] نوشته آن قیمت و برآورد و نمایند قالیخانه تحویلدار تحویل نموده [illegible] تمام

[illegible] سرکار [illegible] با [illegible] فلان پناه [illegible] وزارت [illegible] آید [illegible] نموده [illegible]

[illegible] شصت مبلغ که [illegible] دفتر [illegible] فلان رتبت [illegible] معالی و رفعت [illegible] جلیل القدر امیر

[illegible] و جاه جناب که فلان پناه معالی و سیادت [illegible] همراه پیاده و سوار [illegible] مواجب

[illegible] آن [illegible] شرح [illegible] تفصیلی [illegible] طبق بر [illegible] الصوب [illegible] یافته [illegible] بجانب

[illegible] تصدیق باید [illegible] شده [illegible] دار السلطنه [illegible] خوانند [illegible]

[illegible] نموده [illegible] خزانه [illegible] بنام [illegible]

[illegible] مراد [illegible] موافق [illegible] مواجب [illegible]

[illegible] گرفت [illegible] خواهند [illegible]

[illegible] جلیل القدر امیر [illegible] فلان [illegible] رفعت و پناه [illegible]

[illegible] جناب [illegible]

[illegible] و اجلال [illegible]

بآن سیادت پناه مقرر گشته بباید که بلوازم و مراسم خدمت مأموره کما ینبغی پرداخته دقیقه از

دقایق حزم و احتیاط نامرعی نگذارد و سررشته کاغذ دیوانی بموجب ضابطه و دستور العمل سررشته تا قاعده معهود

[illegible] رسانیده در عهده شناسند تأکید دانند [illegible] دستک باسم سیادت پناه [illegible] محمد [illegible]

[illegible] سرکار عالیه مقرر آنکه چون خدمت مستوفی ابواب الجمع محال متعلقه [illegible] فلان

بآن نجابت انتساب مقرر گشته باید که بلوازم و مراسم خدمت مأموره کما ینبغی پرداخته دقیقه

از دقایق تیقظ و احتیاط نامرعی نگذارد و در تنقیح حسابات و تشخیص مطالبات و دیگر امور مختصه خدمت

مذکوره کما ینبغی [illegible] رسانیده در عهده شناسند تأکید دانند [illegible] دستک باسم

[illegible] فلان آنکه چون خدمت ملاحظه [illegible] تحویلداری و [illegible] متعینان [illegible] فلان بعهده

او مقرر شده بباید که بموجب ضابطه بمراسم و دستور العمل [illegible] ملاحظه نموده

۷۲ کاغذ [illegible] باقی تا عهده [illegible] رسانیده [illegible] مطلع [illegible]

دستک باسم سعادت نصاب [illegible] چون [illegible] جلیل القدر خدمت تحویلداری

خزانه انعام از تغییر [illegible] بیک [illegible] بآن سعادت آیات مقرر شده باید که بلوازم و مراسم خدمت

مذکوره کما ینبغی پرداخته دقیقه از دقایق نامرعی نگذارد و زری که بتحویل خزانه

ابواب جمع شود با احتیاط زیر مهر نگاهداشته بکدام [illegible] سند معتبر خرج

بعهده خود دانند [illegible] دستک باسم فلان آنکه چون خدمت [illegible] خزانه

متعینه چون حسب الحکم بعهده او مقرر گشته بباید که در تقدیم لوازم [illegible]

[illegible] و دیانت پرداخته دقیقه از دقایق حزم و احتیاط [illegible]

[illegible] وقوع نگذارد و سررشته کاغذ را بموجب ضابطه [illegible] متعلق

باید که [illegible] خزانه [illegible] ضابطه [illegible]

دستک باسم سیادت [illegible]

با کمال [illegible]

شقداری قصبه اسلام آباد از تغییر فلان باو مقرر و مفوض گشته که بلوازم و مراسم خدمت مذکور پرداخته
رایض ... پرداخته دقیقه از دقایق احتیاط ... فرو گذاری نامرعی نگذارد و اخذ محصول خالصه
شریفه ... محصول بعمل آورده بکلافه رعایا و سوداگران از مقیم و مسافر حسن سلوک مسلوک دارد
و در ضبط مال سرکار سعی بلیغ بکار برده آنچنان کند که جمع آنمحال سال بسال افزاید و دو آنچه
از زمان ... گذشته ... شود و ابواب ممنوعه سرکار خلایق پناه بوجهی من الوجوه
نیابد و رشته ایالی محصول بموجب ضابطه بدفتر دارالامیر رسانیده باشد میباید که چودهریان و قانونگویان
و بیوپاریان عمله و فعله محال مذکور مشار الیه را داروغه باستقلال دانسته از سخن و صلاح او بیرون
مشار الیه که متضمن کفایت و سرکار و رعایت سوداگران ملکدار بوده باشد بیرون نروند
و امور مضافه اینخدمت متعلق بمشار الیه دانند سند امینی ... دستک
بسم سیادت پناه نظام بیگ انکه چون منصب اللائی جلیل القدر خدمت امینی ... قانونگویی ... | نوشت
معسکر اقبال اثر بفلان مقرر و مفوض گشته میباید که خدمت مامور را کما ینبغی بپردازد و دقیقه
از دقایق نامرعی نگذارد و باتفاق متصدیان مهمات ... کوتوالی مذکور با عمله و فعله حسن سلوک
ورزیده احتیاط نماید که بر احدی از توابع و لواحق آنمحال جور و تعدی نرود و ...
... دستک باسم فلان انکه چون خدمت چودهریت ... شاه گنج
واقع دار السرور برهانپور متعلقه جاگیر والای سرکار عالی متعالی از تغییر فلان باو مقرر و مفوض
گشته میباید که در امور مضافه اینخدمت مذکوره از روی راستی و درستی قیام نموده بعمل
بندد که روز بروز افزونی مال سرکار بعمل آید و رعایت سوداگران و بیوپاریان ...
حسن سلوک با نحو علی ... مسلوک دارد و دار ... احدی بوجهی من الوجوه ...
... تاکید اکید دانسته ... دستک باسم متصدیان پرگنات
... در حدود پرگنات ... واقع میشود ...
... الکه ... میرود که ... ...

با علاقه‌مند در آنجا رسیده صدمه [illegible] اطراف لشکر ظفر اثر علامه عالم کرده قطعات زر [illegible]

برجه پامال شده و باشنده [illegible] و معموره [illegible] فیلبانان [illegible] خانه سرکار دولتمدار رسانند [illegible]

البقدم بیمایش نموده سررشته [illegible] جاودانه والا [illegible] العالی [illegible] نموده

بقایای [illegible] رسانند [illegible] دستک بنام متصدیان خزانه مرقوم الذیل [illegible]

چون لابد بموجب عرض حقیقت [illegible] سیادت و نجابت پناه [illegible] خزانه والا رسیده حسب الامر

جلیل القدر مقرر شده که از بابت [illegible] مردم مشهد [illegible] چوکی سایر و [illegible] خاص تعیناتی

محلات مذکور [illegible] و برق اندازان و احدیان و همه ابواب [illegible]

و آنچه [illegible] اصل نمایند [illegible] موافق حکم والا محل آورده

زر ابواب [illegible] نموده [illegible] الوصول [illegible] باشند در [illegible] تاکید

[illegible] چون [illegible] در هر کمه [illegible] دو سه [illegible] خواهد [illegible]

که [illegible] در هر کمه مذکور [illegible] بوده باشد [illegible] جمع [illegible]

کرده [illegible] که دو سه سال [illegible] کامل رسید و نظر بر رقبه [illegible] مسطوره هر سال مقرر نماید که [illegible]

و بعد تشخیص [illegible] قبولیت [illegible] موافق قاعده معهوده معاف سازند که [illegible] انجام [illegible]

و استمالت رعیت [illegible] و در عمل آرد و معامل مالواجب مطابق قبولیت [illegible] در [illegible]

باقی نماید و بر تقدیر دیگر [illegible] جواب [illegible] اطلاع دهند [illegible]

و علاوه کمه [illegible] مسطوره [illegible] ۱۴ [illegible]

[illegible] امکان ندارد [illegible] که حقیقت [illegible] دریافته بر تقدیر وقوع [illegible] اما

[illegible] منحصر [illegible] دانند شرطی کرده [illegible] زراعت [illegible] استمالت رعیت

کنند و [illegible] وزیده خیانت [illegible] نماید عمل [illegible] قرار داد

[illegible] معافی نصف سالم [illegible] معاملت نمایند و افزود

عن الله عنه دقت نصب العین داشته باشند و اگر حقیقت حال بر منوال دیگر ظاهر شود در ملک ...
... حصول ... ولایات در مولا وکیل خراج یا قریت ها بر حسب کیا اینکه موکل در بر کینه ...
واقع است و عاملان ... زیر درختی مزاحم میشوند سوای آن انواع آزار بحال باغبانها
میرسانند بنابر نوشته میشود که چون بموجب امر جلیل القدر مقرر شده بود که درانها ...
نباشند و خلتی از جمع زیاده باشد از قدر زاید ششم حصه از مسلمانان و پنجم حصه از هنود بگیرند
میباید که درین باب مطابق امر والا القدر عمل آرند و محصول زیر درختی را موافق ضابطه
... نمانند ... برای ایجوره مجوز آزار باغبانان مذکوره نشوند و بوجهی من الوجوه مزاحمت
نرسانند ... فللله بوسیله ... دریافت ما تحفل فیض منزل قدر ... نعرض الله
رسانیده که سلیم ساکن انجا از راه تعدی مقدمی ... که از آبا و اجداد ... رفع تعلق ...
متصرف شده لهذا حسب الامر جلیل القدر نوشته می آید که آنرا رفع نباع بحقیقه ...
... رسیده و در صورت صدق معروض مالک و مالگزار بودن او رفع ... از عهده ...
... وقت ... در ادای مالواجب ... و عدم فروخت ... قریه مذکوره یا حوالگی ...
حکام سابق انجا ... بنابر تردد و لی استطاعت ... مستغیث مقدمی قریه مسطور را
... تعدی برآورده با ملک متعلق گرداند تا مکرر ... بجناب عالیان ...
تظلم ننماید و درین باب تاکید دانند ... مالواجب ساکن ... موضع ... ظاهر شود
... تحقیق ... لهذا میگردد که بر تقدیر وقوع ... ایمان ...
با وجود استطاعت از راه حیله سازی ... زراعت نمیکنند و ...
و مالگزاری درپیش ... که نصف ... نصف سالم ... رعایت ...
نمایند و ... حقیقت ... نگارند ... چون
والا ... معروف برآنست که ... و جمهور رعایا ...

و کاغذ تنخواه که به جهت حصول وجه مواجب نوکر تبریزی میرزا ... از بابت تحویلات حلال ...

او مطلق بالوند و قطع نظر از آن نخود اختیار نمایند و چه بیشتر در مقام این و آن پیش باشند و نه ما طی

مسافت راه توجه داشته بنابران از علیا القدر و علوه ظهور یافت که امنا و عمال محال امرا و کلانتر

سرکار فیصل آن را نکه رفت جمع ماهیر و مقارا عمور محال مذکوره وارسیده هرجا که رسانند و دشوار گذار

دراز عسر العبور باشد برای رفاهیت عباد الله بر ملاحظه ساعت راه وسیع باید ساخت

صعوبت محال سیر بلاد ... بعرض پیشگاه اقبال گردانند تا به مقتضای الطاف جهان افروز رای

... ظهور ... صدور یابد

تحقیق نمانده که ملا ...

و عهده ... عمال سرکار ... که اسم هر کدام از افراد علیحده مسطور است مبلغ مطابق اسناد ...

در باب ... مواجب خود باقی تحویل خط دار برسد فلان تنخواه ابدا ننموده و در حواله ... ابتدا

تصحیح ... نقدی جاگیر یافته بنابران نگاشته میشود که در ساعت وصول این دانچه در باب ...

آنها از ابتدای که طلب یافته باشند بی توقف نگاه دارند و آینده یکدام تنخواه نکنند و هرچه وصول یا ...

از آنها موجود است خط خط دار در آنجا نوشته زود بفرستند   طلب کاغذ محقق نماند که

طومار جمع محال و مجمل جمعبندی و خرج تحویل خط دار و دیگر کاغذ مذکور بحضور لازم ... باید که فصل

بر دفتر خانه ... برسد و حال آنکه ایام سال منقضی گشته و کاغذ مذکور بحضور پرنور نرسیده

بنابران نگاشته می آید که بمجرد وصول این پروانه کاغذ مجمل زر تشخیص تحصیل و التمسی ...

خط دار ... تا رسال دار ... کاغذ مفصل بعد القبض موسم ...

... در ... بر کاب فیض انتساب برسانند

... وجود دیوان و ... و ... در اوجلوت راه

... کنند که ... دیوان حاضر ... ریزه رعایا ... که برای

... بنا ... داده بخود آشنا سازند و در اظهار ... است

... فردی ... که ... سال ... از ... مال ... کار ...

رقمی که رسیده ذکر رعایا بحال باشند اهتمام نمایند که هر یک بقدر استطاعت داده باشند و بالتحریری
گوشزد شده نسبت بسال گذشته افزونی مزروعات بعمل آمده و از جنس اعلی بجنس اعلی میل نموده
تا توانند زمین لایق زراعت افتاده نگذارند و اگر رعیتی از کار بمانده باشد و از رعایا شده است
[illegible] در بابت و در ماده معاودت او بمکان مالوف حسب الحکم بکار برند و همچنین در فراهم
آوردن کشاورزان از اطراف و جوانب سعی مشکور و استمالت و دلاسا موفور بجا آرند
و زمین بنجر بر دستور که مزروع شود مقرر سازند [illegible] بامنا و بر کتابات تاکید نمایند که
سال بموجودات مزروعات دیهه بدیهه سالی وار و اراضی رسیده جمع را از روی جزو رسید بمقتضای
کتابت بکار ... و زمانیکه رعایا مشخص نمایند و و حاصل جمع بلا اهمال بدفترخانه والا ارسال دارند
بعد تشخیص جمع مقرر کنند ز معمود رهست کرده بر گنه اقساط وصول جاوز قرار یابد
در ینصورت تاکید کروریان قدغن کنند که تحصیل محصول هر فصل بر محل شروع نموده بار خواست آن
مطابق معمول بعمل آرند و خود مفته بمفته خبر گرفته تاکید نمایند که از وعده وهم بقیه حاصل
آرند [illegible] باقی سنوات از اقساط مناسب بعد حالت و طاقت رعایا قرار داده بکروریان
تاکید نمایند که بدرفق واعده بتحصیل در آرند و خود از سر انجام وصول آن خبردار باشند که از غفلت
و مساهلت عمال در تعویق نیفتند [illegible] هر گاه خود برای دریافت حقیقت هر کتابت بدر آید
بار دیگر بموجب نماید صورت مزروعات واقع آن و استطاعت مزارع و قدر جمع منظور دارد
و ذکر در تفریق جمع هر پرواضح حق و حساب معمول آمده باشد بعد رسید خود کروریان یا مقدم
سنه پیشتر یکی نموده باشد مزروع را استمال ... بحق رساند و گنجایش از تحت متعلق بر آرد
بالفعل در تشخیص سال حال و تفریق موجودات از روی جزو رسید پرداخته مفصل نمایند
تا حقیقت کار حلال امنا و حسن سلوک آن و ... نیا ظاهر شود [illegible] تا ان کار ...
[illegible] معمور عمل سرکار والا شریفه مجال دارد و آنچه عاملان سر بار رعایا [illegible] ... افز
[illegible] از ابتدای تنخواه جاگیر تا حال ... شده و جمع ... ربیع ... افز

و آفت مجرا گرفته نظر با مراتب گذشته بازیافت نماید و آینده موقوف دارد و سرکار کفایت
بر حالت اصلی خود خواهند آمد و حقیقة عوض و الا خواهد رسید در خورد و تنخواه [illegible]
خواهد شد [illegible] در فوطه خانه خود مقرر کنند که فوطه داران روپیه سکه مبارک عالمگیری بگیرند
در تقدیر عدم وجود این جنس در دست تجار رایج و چلنی بازار گرفته ضرب سکه ابواب جمع نمایند با
گورن که رایج بازار نباشد هرگز داخل فوطه نکنند و اگر ببرند که در باز گردانیده جنس ناقص تحصیل نقدی
[illegible] اند وجه تفاوتی موافق [illegible] و حساب رعیت گرفته تبدیل آزار و بروز عمل آرند
خداوند [illegible] بسته باشد اگر آفت سماوی یا ارضی [illegible] محل رو نماید با متصدیان و عمال تاکید بلیغ کنند که موجودات
زراعت را [illegible] بکمال احتیاط [illegible] نمایند و از زراع [illegible] رسیده جمع از روی جریب
موافق [illegible] بخش نمایند و آفت رسیده تفریق آن با اختیار چودهریان و قانونگویان و مقدم
[illegible] هرگز در عمل نیارند [illegible] بحق رسیده از آسیب نقصان ایمن مانده [illegible]
گردد در باب عدم طلب و رفع اخراجات زاید [illegible] و ابواب ممنوعه که باعث تفرقه حال رعایا
با متصدیان و عمال و چودهریان و قانونگویان و مقدمان تاکید بلیغ نموده مچلکات بگیرند که زیادتی [illegible]
ابواب ممنوعه و مسقوطه درگاه خلایق پناه هرگز بعمل نیاید و جود [illegible] ضربات [illegible]
بران اقدام نماید بمنع و تنبیه باز نیاید حقیقة بحضور بنویسند تا از خدمت معزول شود و بجای
او دیگری منصوب گردد برای آمد کاغذ خام اصلیه به برآمد نویسی [illegible]
متصدی شده باشد رجوع نماید و چون آیین تحقیق برآمد کاغذ خام اینست که [illegible]
[illegible] بحقیقت [illegible] اخراجات [illegible]
[illegible] از خانه رعیت برآمده باشد و اصلات فوطه خانه محسوب [illegible]
[illegible] ذالک نام بنام بنویسد [illegible] تمام [illegible] بر کنات [illegible]
[illegible] و اگر [illegible] وجه [illegible] موافق [illegible]
از [illegible] برآمد [illegible] راستی نموده داخل [illegible] کنند [illegible]
نسخه اگر موافق [illegible] عاملان موافق ضابطه و تصرف [illegible]

و مقدمان و پتواریان آنچه زیاده از رسوم مقرر گرفته باشند بعوض بازخواست در آرد و

از جماعه فساد کرده‌یان و فوطه‌داران هرکس که برامانت و درستی و دولتخواهی به تقدیم خدمت قیام

نماید و موافق دستوری که بقلم آمده در باب اقدام و ورزیده مراسم نیکوخدمتی بجا آرد و در استمالت

شفقت [illegible] که در عوض کفایت اندیشی و دیانتداری به نتیجه بهره‌مند شود و اگر خلاف آن به عمل آید

حقیقت او را بحضور پرنور بنگارد که از خدمت معزول و از نوکری برطرف شده در باب گرفت

و مواخذه آمده سزای کردار ناهنجار و کنار خویش ببیند تا دیگران عبرت گیرند

سررشته کاغذ تا کمیه تمام بوقت و هنگام نماید و در محلی که خود قیام داشته باشد روزنامچه تحصیل مالی

و سایر وجوهات روز بروز از پرگنات و هر روز روزنامچه تحصیل مالی و موجودات خزانه را بحضور

و القسمت تحویل فوطه‌دار او جمع و اصل باقی ماه بماه و طومار جمع و خرج [illegible] جمع و خرچ با فوطه‌دار

مفصل از عاملان بقید تحصیل دارد و آن را ملاحظه نموده آنچه زواید از رعایا متصرف شده

باشند بعوض بازخواست در آورده به دفترخانه والا ارسال دارد و کاغذ خرچ تا ربیع کامل

ربیع ماضی بعد موقوف نگذارد. امین و عامل و فوطه‌دار که از خدمت معزول شوند

کاغذ ایام الشان گرفته سرحساب جمع و الواب باقی از مزدی بدل‌نویسی موافق قاعده دیوانی بعوض

بازخواست آورده کاغذ را با سررشته و محل الواب بعد نویسی و عامل معزول بکچهری والا

جهت [illegible] که از محاسبه فراغ [illegible] حاصل نماید نسخه دیوانی مطابق قاعده معهوده

مفصل بتفصیل ترتیب ساخته بمهر و تصدیق [illegible] به دفترخانه والا ارسال میداشته باشند

[illegible]

دره ٥ ربیع [illegible] بموقف عرض متوسلان جناب [illegible] و امارت رتبت رکن السلطنة

[illegible] کشف [illegible] — [illegible] منظهر مراحم رحیم مصدر عنایت کریم دستور العمل [illegible]

رتبه اعلی دیوانی — [illegible] به مزید مراحم و عنایات خاقان جهان [illegible]

و پیش ازینکه کوکبه اعظم وزارت حضرت خلیفة الرحمانی هست منتسبان جناب امارت مآب مادرکیا

زبان بازکرده این نوید فرخ فال الوان بهجت و سرور بر دلهای دعاگویان عقیدت سگال برخوانده

این ذره حقیر بود که خویش را بهمین بخشش آن آفتاب فیض و نوال رسیده بودند از حیرت بهجت

عکاکیب مهر کرجان گزاری مستمندان هست پای لغزی خورده زبان و دست تا زبان انگشت

و دست گرفتار مانده بود که ناقصه قدرت بر گیرائی قلم نداشت و الا بهان زمان نگارش

این بهجت سرا با هست که از بیان عهد تمان باطن نزار این شکفتی میاید نقش مسعادت

بر صفحه جبین نگاشت و در خوش وقت و دست قوت و قدرت الله دست بهم داده با داد دعا

جاوید او دولت تحریک درستی شود [illegible] بخشش آن آفتاب که کند کمین جوز از نتایج سعی بیت [illegible] مراتب

کردیده جوهری هست که کمالی بر در وقدرت هست که عقیق میان خجسته تاریخی که غلام درگاه با

رفا منظم ساخته در هنگام ملازمت ز کیمیا اثر گذرانیده بود بصورت شایسته جلوه ظهور گرید

و مسند دیوانی اعلی بنزدی و خوبی از وجود مسعود فیض آمود آرایش نیز رسید و حقیقه احوال

غلام خانه زاد چیجند که سایه این منظر عنایت و رعایت برکالت بموقف حضور

آورد واضح [illegible] چهره کشای صورت معنا ربک سرور

بزم بهره دانی قدسی بیکم بند دانی منظر کامل استعداد فیض بنیاد پیوسته ترقیات روز افزون

استعداد باد رقم رقیمه الوداد هر چند از دیدار در یافت آن منظر نور ایزدی چون روز

بود [illegible] مکارم اخلاق فطری ذات خجسته صفات می شنید و در نهانخانه باطن محبت

آن محبوب الاصحاب می ورزید و در عالم حقیقه خود را از فیض دیدار ایشان محروم

[illegible] حسن اخلاق موجود کردید و از دیدار [illegible] رونق [illegible] بمقتضای آنکه [illegible]

[illegible] بیت [illegible] از [illegible] فلک [illegible] در مسند [illegible]

درین شهر صفای [illegible] دل سوخت [illegible] مقامست

مزاج وهاج و کیفیت احوال فرخنده مآل سامع افروز میشود راه تسلی بر خاطر پر اضطرار گشوده

میشد انابی نیاز بر جناب قادر مطلق گذاشته می آید که بمعجل جل قدره و عظم شانه ورود سعادت

آمود مجددا در ایام معدود بصورت شایسته رو نماید تا این تشنه لبان بادیه شوق از زلال

آب خضر لقای جان و دلی افروزند و چشم عقیدت از مشاهده نورانی طلعت انجمن افروز معانی

بر افروزند امید که این محب را یکی از ارادت کیشان می انگاشته باشند و توجهی که در تربیه

مخلص زاده جیحند مبذول فرموده اند حقا بر وفق سجیه رضیه فطرت بلند است ان این سلوک

دلپذیر در اینجا با جمیع مستفیدان و تربیت طلبان مسلوک گردیده و اعمال حسنه از هر جهت که از این یکتای

زمانه سر بر میزند و هیچ وقت معطل ببطال اغراض نگردیده در خصوص این بسیار خواه منت

بر جگر نهیده اند و جزای عظیم از بهر آن فرزانه کار آگاه از درگاه الهی مسالت مینمایند باقی

در صحیفه لقیه بهار و خزان بهم آغوش است

زمانه جام بدست و جنازه بر دوش است . اگرچه از سانحه واقعه هایله سکینه کاهی [illegible] جگر مجید

گرد [illegible] بمرتبه کمالی بر صحیفه خاطر گرامی رسیده باعث کدورت وقت و ملالت بال گردیده باشد

اما از آنجا که دانایان حق شناس و فرزانگان حقیقت اساس بر بقای زیر و زوال ارتفاع

عالم و ثبات سریع الانقلاب حالت بنی آدم محرمیت دارند یقین که بمقتضای جبلت دور بینی و رای

نظر [illegible] در مقام رضا و تسلیم در آمده چهره صبر و شکیبا بر افروخته باشند معاذ الله [illegible]

[illegible] تحقیق را چه یارای که در خدمت [illegible] چون زبان [illegible] دانستان [illegible] علم الهی [illegible]

[illegible] باشند [illegible] بر [illegible] حضرت [illegible] از [illegible] علم [illegible]

از دود غفلت در آید لیکن بمقتضای رسم ارباب عرف و عادت و دلبستگان سلسله مجاز

[illegible] صفات [illegible] این دو کلمه [illegible]

حسب [illegible]

میکردند
کرایی مواخوانده بخبر و خوابی در وطن رسیده کرین سخن آشنایان بتعداد مکارم اخلاق آن بحر
فضل و کمال کهر آبود کرداشیده و در سفر هند جهانیان نصب کردست بهم رسانده ادراک ملازمت کرامی
در روزی چند کرد رخت شریف صرف شده بی بدل ثمره حیات تصور نموده افسوس از ایام کرایی
کرایی عمر مرغوب السرور میکذرد و اکر بخت مدد نماید دور نیست کرد رین نزدیکی بتهار سیکی
جهانیان عقیدت برآستان اقبال آشیان نهاده و از برکات انفاس شریف بار دیکر سرمایه
سعادت جاودانی فراهم آورند درین جزو زمان کرانمایه دولت و مردمی معدوم است الحمد لله کرد
در میان اهل و جهانیان مثل حضرت بزرکان قدردان میستند کرد راه هجو پرستی مثل دیکران
رفتار کان را دستکیری نمایند و اکر جهانیان نمی بود حلاوت بندکانی بر مردم ناتوانی مفقود
میکشت همه با تفاق سرشار آن انجمن دلاز معانی در تسخیر دل مستمعه آنقدر کار کرده است کرد
بهر حالت از بهر پذیران خدمت شما کرده و بوسیله عبید بسیاب کامیابی فراهم آورده زیادتی از
اعتقاد چه بر لکارد رقیمه دلاذیر مرقوم قلم جواهر ریز جیب دامان آرزو بکوهر مراد
از دوستی مالا مال ساخت درین جزو زمان اکر در میان اهل عالم صورت پرستی محمود و معنی شناسی
مقصود است وجود سعود مثل شما عزیزان نادر الظهور از جمله مغتنمات باید دانست توضیحی
باب لکارش خط سفارشی بجناب نواب عمده الملک لکاشته اند موجب محبت و اخلاص بر افزود
الحمد لله کرد بنده منتی بآن سنجیده جهانیان جمعی بیکانه آشنا شد از قطعه زمین
وطن به پشت کرمی میرود ران در رنکه زمان سخن پرسبز ساخته برای اطفال کوزه ابدیت
چه آمال کشت کرد و مجادلت و تلف مرافقت آن جمعی بیرا کنش آنی دست تدبر سول
حال خواهد ماند و خلل در بنای زعیم دیکر موروثی نخواهد یافت میرساند اکر بحقیقت
رسم و عادت اشنایان کنجایش داشت کرمرکز بندکان و صفحه خوانی بیکدیکر مرکز اهل
صدق و وطن است بتوسط قلم عقیدت رقم بر صفحه اظهار در آید لیکن چون بندکان
اقبال و صدر کریمان جاه و جلال کرجنم حق شناس حقیقت اقتباس این کرده فلک شکوه

مبنی منوط است خوبی گفتار بی حسن کردار منظور نظر اعتبار نمی فرمایند بنا علیه از حضرت
طلب توفیق میخواهد که این مراتب بزبان حال فعلی ادا سازد لیکن تحصیل این سعادت
که در همه وقت بر جمیع آرزوها مقدم بوده بوسیله استرضای خاطر دریا مقاطر کامل آن نعوام
آرد ... بورود اقبال آمود مراسله واجب الاعزاز مرقوم خامه مرحمت طراز که
برمایه لطیف و عبارات کریم حاشیه خط عبودیت مضمون را از رشک تیغ فرمای ... صد کتاب
ببرلیع ساخته بود سر و جوش ارادت سعادت تازه یافت و بوصول خلعت شریف که از زلال نوازش
بر دریای مهر و رفاه نوازی عطا شده بود بر سر دوش عقیدت کیش کرامت بی اندازه
اندوخت چندان غلامی بسجود شکر این عنایات بر زبان بر زبانی نمایش که از رشته طول
عیات و رفیع درجات رایت ضخ لمندی و رجا از جناب الهی بلحضه ارزومندی میخواهد امید
که مجیب الدعوات دعاهای این سراپا نیاز را در مقام بیرون فرخنده اثر نشین درجه بیان جلوه ظهور
گیرد ... عرضه داشت حقیرترین دعاگویان عبد از فدای که دایم یکسار
... در همه وقت عرض بار یافتگان محفل قدسی منزل میرساند که انفاس شمار و رزی
بدعای بقای دولت جاوید پیدار و اعتلای اعلام اقبال پایدار صرف مینمود و از رسید
صدق عبودیت و رسوخ ارادت از حضرت الهی مسالت مینماید که گلشن جهان
از جویبار عدل و انصاف سلطانی سرسبز و شاداب ساحت ... از پرتو آفتاب
... و عطای خسروانی دار الامان باد. اگر چه این دعای کوی مورثی بوسیله ...
باطن مجدد ادر حلقه بهره پذیران حضور سراسر سرور منتظم یا انکار دلیکن شرف ...
دولت که منتهای ارباب سعادت بندگان نیاز میخواهد امید وار است که بیاوری ...
... بحصول این دولت ... مفاخرت ابدی اندوزد ...
میرساند که نوید مبارک فال صعود موکب ... سلطان جهان اقبال کرامت الله المتعال

تا اتصال بدرجه کمال بیمن توجه اوج بدر بر بالا الوان بهجت و سرور بر دلهای دعاگویان
سکان بر گشود و از بهر منتسبان دولت جاوید مآل اسباب کامیابی و کامرانی فراهم نمود و الحمد لله
که بنهال آمال بیار آمد و غنچه آرزو شکفان آغاز نهاد و در حالت فیروزی گرفت و در روزگار بهروزی
کیرنده بیت برین مژده گر جان فشانم رواست که این مژده آسایش جان ماست از انجا که
شریف رای رکمال رنظری حضرت پادشاه زاده عالمیان مقتضی شکوه والا و مستعد رتبه علیا است
بکرم پادشاه تا ایشان بر عالمی اختصاص یافت عنایات خاقانی در بایه فزایی حشمت سلطانی روز افزون خواهد
بود چون این بسر علام دعاگو ادام الله تعالی اقبال و رفیع و رجاء صاحب جهانیان بشغال دارد امید
که در زمره خواجگان بساط فیض نسبت بحساب خواهد آمد [illegible] دعاگوی دایمی زده
دار محوقف عرض بارگاه کیهان جناب فیض مآب صاحب قبله جهان و جهانیان بادشاه زاده عالم و عالمیان
میرساند که در زمانی که چهره اقبال پایدار بانقلاب ادوار روزگار در نقاب عین الکمال نهفتگی نه پیوسته
بود ضعیف ترین دعاگو در نور شبان سحری همیشه مناجات بدرگاه برارنده حاجات برافراشته
طلوع آفتاب دولت جاوید آسلطانی مسالت میمود الحمد لله والمنه که دعای پیر پای حقیر باجابت
پیوسته نوید جانفزای وصول کوکب والا بدار الخلافت و شمول عنایات حضرت خلیفه الهی در اعتلای
رایات جاه و جلال شاهی سامع افروز خواهندگان امید درگشت ایزد جلت آلاءه و اعظم برهانه
بمیامن ذات قدسی برکات صاحب آفاقی ساحت کیتی علی الدوام کامکار و جهانیان تا انقراض زمان روشن دارد صاحب
عالمیان سلامت فقیر حقیر همان عهد سپید و در دار الملک
ملتان ز حاشیه نشینی درگاه سلطانی مرتبه زینت افضل و کرم بابا مخصوص و منصب
و خدمت صدارت و عدالت افتخار یافته بدار الملک مذکور تعیین دارد و در اجرای
احکام شریعت مطهره و سرانجام مهام امور مضافه خدمات مذکوره بموجب جسم خواهد
تمام بجای آرد و الحال که نوید مقدم سعادت توام کامروای ارباب عقیدت
گردیده این فدویت کیش از چندین سال آرزومند صبای پیام مبارک فال بود محمد بی باوری
بخت خویش تصور نموده امید وار است که به آیین و طرز بلاد زمستان سر اسر سعادت

مفاخرت ابدی اندوخته سرمایه کامیابی حاصل نماید [illegible] ادای عجز و
انکسار اورده وارد موقف عرض جواب عتبه قدس نقاب بادشاهزاده جهان
و جهانیان صاحب قبله عالم و عالمیان میرساند که بورود سعود کرامت امود نشان عالیشان
رحمت عنوان افراز سعادت ابدی و ادراک مباهات سرمدی نموده فرق افتخار و اقتدار
بفرقدان عزت و افتخار سوده مقدم سپاس خداوند عز و جل را و آستان شکر را لطاف جهانیان
سده علیا تر زبان گردید و بدعای کوی دوام دولت قاهره و خلود و علو دولت
باهره و سلامتی ذات قدسی زیاده از اینچه معتاد است اشتغال نرزیده امید وار
[illegible] العنیز بهجت مورد عنایات عالیه و مهبط مراحم متعالیه خواهد بود و از زبده
دعاگویان دایمی محسوب خواهد شد بجناب بادشاهزاده دعای کوی قدیم قطب لیل حضرت
نشینان محفل فیض منزل میرساند که در هنگام تشویش بدن مبارک ایشان خبر سکال بیوسته
در نورستان سحری استقبال بدعا داشته و برگاه نرده صحت مزاج و بناء زرد لهای خلایق
رفع حزن و ملال سوده جبین شکر و سپاس بخیاب بی و متعال نهاده آمد امید که ملعان
کوکب جاه و جلال سلطان بلند اقبال بر اوج دولت و استقلال زیاده الکمال ایمن باد
بعد ازان بهیچ ریگذر غبار کدورت بر آینه خمیر خورشید تنویر نرساد صاحب جهانیان
تلافی فقیر چند روز صحبتگاه در نشیمن طفل زاده نشین است و چون درین ایام فرخنده
فرجام آرزوی خدمت شاهانه بسیار مالیده و تمنای ملازمت سلطانی بافراط انجامیده لهذا
غنیمت شمالست که عنقریب رکابی دار الخلافت گردیده کامیاب سعادت جاوید
گردد زبزم قرب تقصیر خویش محروم ندکرنه حلقه زنجیر نشنیدن [illegible]
غنیمت حصول این مطالب تا پایان و لنحواه جان فیروزی خاید و چشم عقیدت از نور دیدار
روشنی نیذیرد ایام سلطنت جاوید باد [illegible] فلان که از مریانان ایشان

بسعادت منصوب بست وکلای خود بجهت عرض مطالب وصورت معاملات که مرقوم رسید رای
را اکثر اوقات بدربار جلا مدار رجوع می افتد بدار الخلافت فرستاده میخواهد که بخدمت
گرامی متوسل بوده قاعده خدمت گاری وفرمان برداری درگاه خلایق پناه دور افزون
سازد بر ینقدیر بر لیاقی حامل عرایض که ایشان وکلای مذکوره معروض خواهند نمود بمقتضای
صدق بندگی واعتقاد آنان بجناب قدسی آیاین مهر مآثر عرض خواهند نمود زیاده چه ابرام رود
لگار شمامه محبت طراز مرقوم قلم نادره پرداز که از رشک فتیلی
عبارات رنگ بسته وبر بستگی مضامین رشته برگ وساز دلکشای وسازگاری احوال جان
فزای دربر داشت وزبان سعادت اقتران در ورد ومحمود وجیب وداماں آرزو را بدر راز الکام
مالا مال مسرت ساخت رسید زرد دست مکتوبی برنگ غنچه سر بسته چون گردم از مضامین
مضامین بود گلدسته مریز اد آن بنان ودیبا ماد آن نی خامه گرد زین وست صورت
باشد معنی برجسته الحمد لله والمنة که از تقادمات وعافیت قرین ذات بابرکات
وجریان حالات بر وفق دلخواه میشود امید که خبر وخوبی علی الدوام شامل حال فرخنده
مآل باد ودوستان همه بار ابه وقت مشتاق دانند وبار سال رسل ورسایل همان آیین
شادان وفرحان ساخته منبعث را موجب ازدیاد مودت ویگانگی تصور نمایند
یقین که نسیان مراتب اخلاص واتحاد دوستان یکدل از سجیه رضیه آن عزیز
عالم صورت ومعنی دور است اما خاطر محبت سرشت از جاذبه تمنی دیدار تنها باخلاص
باطنی اکتفا نماید وراه ارسال صحایف دوستی فیمابین مسدود نباشد اگرچه فی الحقیقه
اصل همانست اما چون صوفیان ذوالعین از ذوالعقل راشهود ومعنی وصورت سر رشته
خاطرست پس تصویر مکاتبه شریف صورت ومعنی آنمانی نگار میباید ومحاکات عنقریب
را چون حکایات ملاقات صوری تصویر میکنند الگاه اگر رسیدن نامجات فرح بخش ارباب مواجع

روزگار ناهموار در ضیق الحجمی می انجامد از شدت انتظار وصل از شتاب وصل تمکین خود میرود ... آرزو
مضطرب مضطرب دل بهره نشین نیست تا بکی تحمل پیرایی تمکین کرده که راست بیخوابی اینهمه اضطراب ...
حصول بنابر عطای آن جامع فضائل الدارین استحکام اساس مودت ... حل است مصدر مظاهر تنبیت ...
... لاجرم در هنگامی که پاره از شغل امور دنیوی فراغ دست میدهد بکلمه حقایق امیز مسرت
پیرای و راحت افزای خاطر دوستان شده باشند نقل ... سلطان جانان سلمه الله تعالی الاحد ... صنوبری
چمن صفت و آشنای سنبلیده با غنچه اتحاد و یکتایی بلبل بوستان فضیلت کل گردسخن و لعل سیمکان
معنی را بر حسب خواهش ضمیر طلبان وارد فقیر جان افشانی را زیاده از حد و نحو مشتاق و مستهام تصور فرمایند
شمایل خوشنمای ولایت سخن که بر دست قاصد جانان فرستاده بودند رسید خانه هوش و دوکان
عقل از پرتو آن چون از رنگ مانی نگار رنگ نگار گردید الحمد لله علی ذالک مشتفقا از بسیار حکمت فرستادن
اخلاص نامه مرقوم بود پوشیده نماند که گردش این دایره مینا رنگ در لحظه احدی را بر حالت خود نمی
گذارد ... از حوادث آفت ای سبک عنان از تا سوخته دلی بهم نشینی بخاطر جمع در کلمه از برت ...
... یا استفسار دوست حقیقی ارقام نماید و اگر نه خدا آگاه است که هیچ گاه در جانب حفظ الغیب
... دقیقه فرو نیست و یکدو نامه اخلاص نما ارسال داشته ام اینهمه ... تا بنابر گفتار ... کرا نجا
نرسیده باشد از درگاه برآرنده حاجات قطع وسایط نامه و پیغام میخواهد تا بزم مجالست صوری آراسته
آید ... میکردید که نهال اشتیاق ملاقات گرامی چندان بالیده است که تا جاطه
ترجمان در عجز آید و کدور جدایی چندان کلفت انگیز گردیده که جای در تالب بیان نمیکند ... در ... اظهار
هم در جهان نمی گنجد محبتی که مرا با تو در دل تنگ است ... و لکن اهل المحبت و صفا رسم داستان محبت مقتضای
... الی ... طلب چند محتاج بزبان قلم نیستند لیکن استیلای شوق ... جانفزایی جانان
ببرزبانی آورد که خامه شیرین نما را ... و فضل از باب الوداب درستی ... اعلان ... بیت
کرانها در دل است بزبان نمی آید و هر چند زبان می آید باظهار مراتب شوق قاصر نباید لاجرم از جناب ایزدی
مسئلت مینماید که عنقریب شاید مقصود را بوجه احسن چهره افروز کامیابی سازد و سینه محبت
...

کشیده مرا داران که از هجران داغ بر دل دارند و حسرت دمی که از وصل تو شادکام شوند به باد عمر باد [illegible]
اشتیاق ملاقات گرامی افزون از اندازه تحریر و بیان است و خاطر محبت ناظر ادراک آن را به حقیقت
خواهان ترجمه الشوق را اگر رسم انشای زبان در کسوت عبارت متعارفی آرد صورت مدعای نقاب
از چهره به خجالت درآرد و اگر از نطق سینه بیستان تجلی [illegible] و بطون باز بگذارد دو دستیاری تمنای وصول
حسن بیانی خود نیز را به بیتابی میسپارد لیکن چون بریق وفا در مطلع ارسال کرد دلهای دوستان کامل
الحب دو کار از غایت صفا آینه میکرد و اظهار مراتب محبت به دوستان ضروری محتاج نمیسازد
و حاجت به اصحاب چهاری اظهار و اگر از کمال اتحاد خاصیت جام جهان نمای پذیرد و در آن کشف
صورت صفحه باطن [illegible] نقش [illegible] میکرد [illegible] تقدیر که نام [illegible] صحیفه
نقش الشوق [illegible] بود که بر خاطر [illegible] آن یگانه آفاق برتر اندازند [illegible]
محبت [illegible] و چنان میرود که عنقریب ایام جدایی به سر آید و رشته مقصود که [illegible]
بازبست جلوه ظهور دست برجه احسن نماید و بانجام مواصلت [illegible] مراد و دل [illegible]
را [illegible] کار خدمت [illegible] میکردند که ابواب مودت
و صفا که دلهای ایشان از غایت استحکام حکم آینه میگیرد اگرچه در میان مراتب [illegible]
نامه و پیغام نیستند لیکن به تکلیف شوق مفرط بنابر آن که [illegible] بهجت [illegible] خاطر
مشتاقان را میشد در اخطار [illegible] و سطری چند بنگارد [illegible] و حسب [illegible]
نویسد و تا کجا [illegible] که [illegible] دل میگذارد بر زبان قلم می آید [illegible]
مقصود نمی نماید محبت [illegible] مفارقت آن ملاذ مهربان چندان که در [illegible] دارد [illegible]
[illegible] دلی که خو کرده صحبت روح بخش دوستان [illegible]
[illegible] عزیمت که از [illegible] خالی است [illegible] لطف نیز [illegible] امید که مدت [illegible]
ایام هجران زیاده [illegible] اعتداد نکشد و از [illegible] عاقبت [illegible] و [illegible] اقبال
[illegible] گشته در یافت مواصلت [illegible] و [illegible] گردد زیاده شوق [illegible]

هجران دلاشوب کاهش دل عالم امکان ظهور نموده تا جان و حیات دوست از قید کلفت آزاد ...
رویت عزیزان کم بوده ام می بایستی نظر غایب است و ... رایحی تایید عرفان خاطر ...
نموده ... کار چنین است که دو نفس را یک نفس یک حال جلوه نماید و جز صورت برعکس ...
می آرد ... چه خیال ملک خیال بهر حال از حضرت ... استعمال مسالک می رود که حجاب دوری ...
بر دوخته ملاقات ... را ... احسن چهره افروز ساز و دل ... مهجوران از کدورت ... رنگ ...
در هنگام مقارنت ... اندوز گردانند ... بهارستان دولت و جاه شرافت
و معالی پناه نجابت و شهامت دستگاه نقاوه خاندان عز و علا صفاوه دودمان مجد و اعتلا دایما شکفته
همیشه سرسبز و ریان باد بعد ابلاغ دعوات مصادقت آیات مرفوع خاطر خطیر و باطن منیر می گرداند
نگارین صحیفه یگانگی و رنگین نسخه یکجهتی که مصحوب فلان ارسال داشته بود رسید موجب افزونی مودت
و وداد مستوجب فزونی مصادقات و اتحاد گردید بمقتضای یگرنگی و یکتایی ایما از استعانت
و استمداد اشارت در باب اعانت و امداد رفته بود از آنجا که نظام حال و حصول استقلال
آنچه در باب شریف کمال در هر وقت نصب العین ضمیر مودت تخمیر است انچه باقی بوقوع آمده
و هر چه بعد از آن ان شاء الله تعالی بفضل خواهد آمد لازم آنست که بشناخت قدر مهربانی و در رعایت
رتبه قدردانی حد ... جمعیت و جلب زیادتی ... نمایند و گذارش اخبار و آثار ...
عنایت اشتمال که ناگزیر ... محبت است واجب شناخته در هر چه گاه رقیمه الوداد متضمن
یکرنگی اوضاع ... قرین ... فرستاده باشند بهارستان دولت و معالی
شرافت و معالی پناه نجابت و شهامت دستگاه نقاوه خاندان عز و علا صفاوه دودمان
مجد و اعتلا دایما شکفته و خرم و سرسبز و ریان باد بعد از ابلاغ دعوات مصادقت آیات
مرفوع خاطر خطیر و باطن منیر می گرداند که نگارین نامه یگانگی و رنگین نسخه یکجهتی که مصحوب فلان
ارسال داشته بود رسید موجب افزونی مودت [illegible] و وداد مستوجب فزونی مصادقات و اتحاد
گردید بمقتضای یکرنگی و یکتایی ایما از استعانت و استمداد و اشارت در باب اعانت
و امداد رفته بود از آنجا شجاعت شعار فلان یار ... درگاه عالم پناه ... عسکر ...

الحق سپهدار از آنجا که انتظام سلسلهٔ حشم و سپاه متعلق بالطاف بی‌دریغ ذات خجسته صفات است حشم دولت
آرا دکه بوسیلهٔ خدام از نظر میگذرد درینصورت یقینی حاصل است که چنانچه علاوه
روزافزون خواهد بود توجه و مهربانی بحال مومی الیه مرعی خواهند فرمود ایضا چون بنظر پیوست که فلانی
از مردم عزت خواه است و [illegible] زراعت بابائی مردم خویش نشین در آنحوالی سکونت دارد
بنابرآن ملتمس میگردد که اگر [illegible] امور [illegible] بجوار آن مشغولست [illegible] جمع آورده خواهند
میگردد باشند که در [illegible] عالوف بزیادتی [illegible] ایضا چون جاگیر اینجانب در
فلان تنخواه شده و ظهور حسن الاتفاق در خاطر دوستی دوست ذریعه ازدیاد مواد مودت
متصور گردیده درینصورت یقینی حاصل است که در هر باب چه در تقدیم [illegible] امور
در جزو عمال متوجه و ملتفت بوده مراتب حفظ الغیب زیاده از ایام حضور منظور داشته مراسم
لوازم محبت و مراعات خواهند نمود زیاده زیاده است [illegible] چون اینمقدار
جاگیر دوستدار در پرگنه فلان تنخواه گردیده از مقتضیات حسن اخلاق ذات شریف و
خصوصیات محبت و وفاق که فیمابین متحقق است ترصد آن دارد که در امور مرجوعه کماینبغی
مراعات لوازم دوستی بهمه وقت نصب العین خاطر گرامی خواهد بود از سجیه مواد [illegible]
افزود [illegible] تمهید تکلفات عرفیه که طریقه ظاهرپرستان صورت آراست مغایر صفای
خاطر معنی دوست انگاشته و شرح مراتب شوق مواصلت [illegible] چون تعدد مکارم
اخلاق [illegible] عنوان صحیفه محبت و وفاق زیاده از اندازه بیان است [illegible] تعلیق
نقد [illegible] جا سخن زبان قلم در گذارش داستان در این بحر ناکوئی میبیند
و بعنوان نامه در نگارش ترجمه الشوق بی‌پایان تنگی مینماید طرفه حالیست که چنین محبت
که قلم میخواهد که [illegible] ایام [illegible] مطرز [illegible] آلات کارزار [illegible] خاطر انبساط
بعلم تحریر میسازند درینصورت مینماید [illegible] ورق [illegible] داعیه [illegible]
آن مراتب [illegible] چنین [illegible] باظهار مدعا [illegible] متعلق [illegible]
[illegible] تازه طراز [illegible] ناکه [illegible]

زیب سخن جهان بود و آب رنگ الفاظ نکته سنجان را دل افروزی مینمود در زمانی شگفته بزیر
صبح عید مسرت افروز و ساعتی فرخنده تر از روز نوروز نزهت افزای خاطرهای احباب گردید
گلدسته گلشن یگانگی در جلسه کلام رسید نسیم عنبر شمیم محبت و یکجهتی که از سطادی دمنادی
آن مجموعه دوستی میوزید نکهت عشرت و انبساط بمشام مودت مشام رسانید حسن اخلاق
الغریز دسعه یکدلی در نظر اخلاص منظور دایما جلوه گر است و خوبیهای فطری بذات شریف همه
وقت بلبیستی چشم خاطر اتحاد پرور حاضر در اظهار توجه کرامت که شامل حال دوستان است عنوان
نوشته نامه شریف که شرف نامه احباب بود رسید در چه وقت که دولت متوجه شماست
و اقبال روی بشما دارد مقتضای خرد دوربین آنست که هر کس بمطلب بعضی خود بتکلف
در صحیحی ندگی رسیکند از روی فهمیدگی بجوران رسیده آنچه نزد عقلا صواب این است مستحسن باشد
عمل آرید و عنان اختیار بدست ارباب غرض نسپارند تمیمه انیقه نگاشته کلک مودت
سنگ ... ابلغ العبارات دلاویز بیان مراتب یگانگی و یکجهتی رنگینی تر از نسخه ارژنگ و از آغاز تا
انتها مضامین تازه طراز شرح عقاید محبت و دوستی نوآیین تر از نگارخانه چین و فرنگ
همه در زمانی که زمانه از ان که سعادت میمنت و بهجت ورود فرمود. خاطر تو دود و آن تر از شاهد
آن دست مایه جانفزای و بهانه بهترین دلگشای اسباب محبت ظاهر و مواد شگفتگی باطن
فراهم رخت خود در دل بر آکام شگفتاید نامه است خاصیت وزیدن باد بهار دارد
نقشه چهره صورتهای اگر به نقش طراز صفحات خاک که قلم ابداع هزاران رقم
بر صفحه اوراق کائنات اختراع نموده همیشه تعلیقه زیر سر حفظ دولت و اقبال و عنوان سرآید
نقیعه محرره [illegible] مسند نشین امارت و ایالت پایه افراز حشمت و جلادت عالیجاه
ابهت و کامرانی صاحب مصاعد شوکت و عظیم الشأنی خان بلند مکان عالیجاه مخلصان پناه
گاه باد میتکاران مراتب خوشنودی و مواجهه که مستلزم طریقه اخلاص خاص بین فرطیه
صداقت و اختصاص بهت مکتوب فزای مهربانانه و مشعر خاطر جمع تو امان میگردانند

[illegible]

کوشیدن وضه واجب الاعزاز لازم التعظیم در زمان سعود و نکاه محمود بهجت افزا و ارزانی فرموده باعث
از دیاد مراد محبت و اعتقاد گردید خاطر تمام و قانع از جوش اشتیاق کرای ملاقات حالا این
است و توقع انجام ایام دیی باد ایزد متعال فتح الباب مقصود بوجه بهبود و آیین سراپا سعود روزی
گردانام و محبت اشتاق را هر چه زود تر باد اک لذت صحبت لازم امسر للکام دل بسانام
در یافت ملاقات گرامی باخراط انجامیده دعنایی او دراک دیدار بهجت آثار خاطر اشتاق را
مضطرب گردانیده حق جز دعلی مجاب جدایی از میان رفع نماید تا دمای بیتاب از سینه عاقبت برآید
شوق را پایان نیست و بجران را درمان نه خوانش دیدار بست و شاید مقصود و دور
کنار ظرفه حالیت است که آنچه خاطر مجوابد بدست نمی آید و هر چه نباید بدر و نمی آید شیوه فلان
مردی کار عدلی و معامله رسی است و اراده حضرت ایشان سپهر ارد یقین که در حوزه یا
خود پرتو توجه و تحمل و اقبال خواهد یافت که گذارش داستان شوق و آرزو مندی را بحموار
برسیاست نباشد شعار ان در حیز بیان توان آورد و بر صحیفه نیاز صورت طراز نه گزارش آنها
کمراتب اخلاص و اعتقام قلبیه بر وجدان خیز نانوشته خوان مخدوم همدانی غایب است ادا
اعزا بزبانی بی زبانی ادلی دانسته بتحریر مدعایی پردازد خطه مراتب شوق و اشتیاق تجاوز
از حد بیان است و انتعاش و انبساط خاطر مجب ناظر ازین ریکنه رکه ملاقات گرامی ان الله
عنقریب الزمان چهره افروز کامیابی میشود زیاده از احاطه بیان لهذا اشرح ایذاک ان
مفقود الانتهاء و البیان بوجدان خیز نانوشته خوان ملاذ اجیاد حرر بتحریر مطلب و اجر
الله و اذ میپردازد بتمام هم و دقت و اقبال
و ابتهاج بیهار عز و جلال عمده دولتمدان عهد و کامگاران نقاوه خاندان فضل و افضال رنگینه
کامران سخن بدیع رقم نادره فن سنجیده کلام جادو نظام خسرو میدان یکتایی ایزد متعال یار
ایران فرخی و فیروزی و سعادت و بهروزی مقرون بوده بحق سید مرسل و آله
و بعد ازین بر دوستان هوا خواهان ایشان مبارک و میمون و همایون باد و دوام

دعوات محبت سمات ابدا مقرون و مکشوف خاطر خطیر منیر میگرداند که چون بیمنش ازین بعد
بپایه کرسی خدمت دارالامان و حضور مرحمت النور درجه علیا عظمی و مقام بالجمله الکمالات
و معنوی افتتاحی پرپرفته میخواست که تثبیت نام رسم اخلاص مندان صداقت آئین
ارسال خدمت شریف نماید لیکن بنابر خبر نامنقح اقدام دیرین و داوی دور از قاعده
خشایی میدانست و بنولا کار از مردم معتبر بتحقیق انجامیده بخاطر دوستدار نشان میرسد
گردید کالاجرم عذر تقصیر مافات از خلق وسیع علی ذالاحباب میخواهد و بمضمون صدق
انقد بعیدی الاتعتب صفحه مرودت بمحاه بیاض اظهار ندیده دمدینباب رجوع تعتب سلیم لوح
خمیده تقدیم میآرد که عزیزی گفته
ازین بگذر
الفقر بهجت و سرور دست داده که در بیان نمیگنجد بالجمله اوقات بدرستیده حضرت آن
میگذرد و از خوبیهای فطری خدام امیدوار حفظ الغیب میباشد یقین که پاس مراتب
و مرعات صحبت و معرفت نصب العین خاطر حق پرست خواهد بود
فرزند ارجمند موقف عرض منتسبان جناب جاه و جلال مسند نشین امارت و اقبال اصالت
و قبله روحانی خدایگانی پرساند که پروانه واجب التعظیم والاکرام مرحمت ارتسام در
جواب عریضه پیرغلام بحضرت بکام عزورود بخشیده فرق مفاخرت فزوی بارج فرقدان رسانید
و مسئولی که در حق خانه زاد بیمقدار نموده بودند اراله مهیا مرقوم قلم فیض رقم شده بود ماعث مزید
عزت و اعتبار گردید کارسازی بنده زاد بیمایه لطف و کرم او ندی بوجه احسن روبنمود و نواب
فرخنده نهاد کرم بابا و بهم میمنت استعداد نشانیه منصب وزارت بهمت کمال مهربانی مرحمت
و مبذول فرموده آینده نیز امیدوار است که بوسیله جمیله نگاشته شریف رعایت و مزید
عنایتی شامل حال و مآل دعاگویان دایمی خواهد بود ایزد تعالی سعادت قدمبوسی کرار بانی بنده
مقیده بخشی خردی و خوبی روزی گناد بحرمت
رسوخ اعتقاد و بنوعرض منسوبان جناب منیر مآب و اقبال خداداد مصاحب

الهی بقرب حضرت والاشانی قبله حقیقی میرساند که چون سنت الله بر این جاری شده که سبحات

عالم اسباب نموده تا قاعده افاده و استفاده بهم باید بر این تعلق تقدیر بقای او

سبحانه تعالی عزیزی در زمان پیشین بعلاوه ربط موری حال بر داران جرم ضعیف که بوده

اکنون بمقتضای انقلاب اوضاع ایام برای آخر در میان نمانده و هر که از آن فضل و

بخشش انجام بخش مستعدان نکته دانی تکیه گاه شد بدون ذات عالی در جهان مشهور

و عیان نمیشود و لهذا بجاه منظله بر واقع خداوندی آورده و حمد و حمید ارو که چون در این

جزو زمان چراغ فضل و علم بعقل از این حضرت ایشان روشن است و سبحان ملند

فطرت را از راه کردن امور دیوی که سرا با خارستان است پا آرام نکات و میزار

ولکا و انتظام احوال جهانیان بیش بها و مستند باشد در این صورت اگر خاطر

الیه از شخص و از این را جان و جان خود را قوان است نظری که افعال جزئی

برده ما جیزی از اصحه باشد بر آینه که تخم احسان را زمینی قابل است والله یحب المحسنین

بعد از آدای آداب و اکسار ذره در موقع عرض

منسوبان جناب خلایق مآب مقتدای عالم ملت و دین پیشوای عظمای کشف و یقین عمده

العلم والعین حاجی حرمین الشریفین عالم علم ربانی مورد تحقیقات حقانی صاحب و قبله

نعمه جاه و والی میرساند که از نگاه مبارک مقدم سعادت توام بدر رسیدن یا بود اگرچه

بعذر عدم حصول احوال عبودیت آن خاطر عقیدت اکنون سیر از انتهای

بوده و لم آن عیز از این که فدویت سرشت برده کار نعمتان

فضال عیکنعت لیکن در ایام خجسته فرجام در زمان علم بحر مرتضوی محمد تقی

سحاب قلم افاضت رقم از بهر توفیر و تکثیر این ضمیر محقق باشند که صحابت

صفت جریان بذیرفته اجزای اخلاص اشتمال را نشاد آب گلستان محبت

شان گردانیده کدورت زمان جدایی از خدمت بابرکت و کلفتهای جوی و خوشی

صفحهای بصورت بالتمام محو شده که دریچه نور از روزن اقبال در افتاده مرا که از آن خانه
دل شده طرب تازه مرا الحمد لله علی کل الاحوال که چاشنی بخش ساغر استشمام روایح طیبات انفاس
علویه از لام و فتایح کلام حقیقت نظام باطنی افروز شده رشته قدیم عبودیت را کمال استحکام بخشیده
بود در شیئ ملازمت به تنمیق افادت تنمیق بعینه از والا مطالعه خاص شاه عالم پناه مدظله
العالی شرف اندوز شده فرق عزت و افتخار از ذروه خاک بدین ذروه علیا رسانیده بود
رسوخ اعتقاد به حد اقصی برافزود [illegible] انتهاها از تو آید و چنبش [illegible] بازای
عنایت بیکران که زیاده از اندازه حوصله استعداد عبودیت نهاد بود بدون اینکه جان و دل را
قربانی خاک آستان فیض بنیان سازد بر چیز دیگر دست قدرت نیافت و بقول عارف
جامی که قایل بوحدت وجود بوده در تحفة الاحرار درج فرموده [illegible] صورت صفات
است ولیس الا اصل همه وحدت ذات است ولیس الا اصل همه وحدت بالیقین معلوم نموده که
چون آشنایان عنصری قالب و تنوع دین و مذاهب در دیده اهل تحقیق مانع یگانگی نمیگردد و چشم حق
شناس محقق در مشهد تکوین و ایجاد اگر از بادیه انجمن فرق و امتیاز گذر نکرده به مرتبه خلوتکده
جمع و اتحاد نیفتند تنها کار مشکل ما الجد چرا نان لوح تعلیم بدین نحو صورت نمی بندد الله تعالی این دلخسته
علی الدوام سایه نشین منظار پرتو احسان خداوندی دارد و عنان توجه سامی را از دست این طرف
معطوف گرداناد [illegible] سخن وری را بغیر از عجز چیزی ندارد که به پیش اهل معنی به سر آرد تاریخ
میمنت پیوند که عنوان بست وقت ادراک ملازمت که حرز ارزنده کیمیا اثر بگذرد [illegible]
در این رقیمه از مطلع ذات [illegible] گذارش احوال دولت اشتمال اگر به مطابق واقعه نخواهد بود [illegible]
معارف آگاه از دار ذات نور آینه معاویه تصور خواهند فرمود والا بنظر [illegible]
دلبستگان جواهر [illegible] مرشد که باقتضای عبودیت [illegible]
بنیت مقدم [illegible] خدمت سامی نموده بود تا
[illegible] دیده ا

نرسیده بیدات که درین هنگام خاطر شایق مظهر بجانب سخنوره قضیه غم انگیز برده نشین ستر
مغفرت صبیه تسیه ملکه رد ملوا خواهد بود که بیان عبارات تحریر یابد ان التقاء مخدوم
کوائست و دلهای دانا آگاه که رسیده عقیدت کیشه غلام درگاه ازین راه چه مقدار
کلفت و الم کشیده خاطر اشک نیز بخواهد که بعضی منقولات که در تسکین اوجاع مرورنی
واقع است درین سانحه بکار خویش برنگارد لیکن چون میدانند که خطاب قیست میدانند
که حاصل گفتگو جز تضییع حاصل نیست چه اباد آنکه در رشان جبر کریمان نازل است بسه دلیش
نظر و زبان مخدوم زمان حاضر می تواند بر جمیل عطا فرماید که بمقتضای عجز انسیت روان
حصول ملکی لازم نیاید بپسندند گفته و بپسندند مال و فرزند برای برای امداد امانت اند
برای آنا ضرور است المال و البنون زلاد و یعلم لا حد بدو ما ان یرد للو دایع بنوبتا
او بسجای خود بسپرد رفته را رفتن رسم بستگاری و باز ماندگان را ماندن و سیله آگاهی و مدرسے
جاده و سران سرو بسروران عالم سلامت باقی اختیار شوق پاوسی که ما فوق جمیع آرزوهاست
درین رخمه ترک ادب شناخته و شهادت آنرا بضمیر نبضه دانا حواله ساخت بیدای
پرداخت سایه ات کم مباد از سرما بط الله ظلکم ابدا
زاده نشین کنج کمنای گرد بها غلامی درگاه عالم پناه جهان
افروزیت فرق عبودیت بر زمین عجز و انکسار نهاده تا صرعقیده را بسجود ملک
تمثال سپرد آمان جلالی بود و ایمن اراده با بانی قدر دان که تارجان در بسمل بندد و تیغ خونخوار
تشنه قلب در طریق قدر دیت ایمان و اداری خانه بیدانند و خواری بر تمان تدریس زبان
جبریل سخندان کعبه صفات و حج اکبر خوانند محرقه عرض فیض بابان ابحر خلد نشیمن و رز
اندوزان محفل ملایک متمایل بهمین نمونه حضرت واجب التعظیم دکریمان قرین عزت
منظر بر سانند که در رخنه سایه و خجسته زمانی که سعادت بر تو تمکین
میباید ایزد نیم بهجت و شکفته بهروزید و دولت جمعه حضور می اورد

دا اقبال سامان ظهوری اندوخت منشور ساطع الانوار لامع السطوع صحیفه بتقدیم تحریر فاخر حامی
ید بیضا مواصی که جان عبودیت اقتباس فدای هر حرف نورانی لباس باد با خلعت کامل خیر حجت طراز
که بر کرسی ساز بلند اختری و فیروزی بخشید در برداشت سایه ورود مکرمت آمود افکنده فرق
عزت و افتخار ذره ناچیز باوج فرقدان برافراخت و مضامین الطاف مشحونش که جلا بخش ضمایر
فضل و کرم بر دوام ایزد جهان آرا و انعام عام مرحمت پیام او علاوه افزون از اندازه ادراک
عقول و افهام و بیرون از احاطه افکار و اذهان است جان ناتوان را که از جفاکاری ناسپاس
فلک کج رفتار شکایت بود بر ملو سپاس بیقیاس عنایات بیغایات عالم افروز گردانید و بتقدیم
مراسم استقلال و آداب تمنا کامیاب سعادت جاودانی ساخت ذره حقیر عقیدت سرشت
که بمقتضای سرنوشت بالم محرومی حضور فیض گنجور مثال برگ خزان دیده از رونق و رنگ
آینه بر ... ارشاد و رشاخ بود از فور رشح نسیم بهار چمن زار عطیات حضرت والا و جوبار
وسعت از رشحهای بی منتهای سحاب عالم آرای چون سبزه نو دمیده شاداب و تازه و
چون نتیجه اقبال گلدسته برسته گردیده و در برابر گوناگون تفقدات و مراسم مهد سلطه تعلیم
کاردانی اقبال که هر لفظش بهزاران معنی چون دم عیسوی شخص افسرده را روح پروری
میکرد و هر معنیش چون ارشاد پیر معنی دل صنوبری را نیرو بخشید هر چند کردگار
خامه لوح و قلم کنت عبارتی وافی که حق شکر نعمای بیدریغ برگذارد و در عالم حق گذاری
آنچه شاید بجا آرد نیافت ناچار تن بعجز داده و سر بپای نارسائی نهاده بزبان قاصر البیان
زبیره باب دعا بر دانیدن لازم شناخت که تا شعشعه مهر انور فروغ بخش سپهر است
و طلعت صبح صادق کوکب کبرای مهر بساط هفت اقلیم و وسعت روی زمین ...
دولت و اقبال جاوید فال گنجینه‌های رکن و فیروزان باد
سر غنچه نشاط نامه رسیده باز کرم گل خندان گردیده گلدسته گلشن یکرنگی و یگانگی مجموعه
تجرد و فرزانگی که معانی حال گزینی و عبارات رنگینش بدیع بیانش اعجاز خسروی یاد میداد

در اوایل فصل بهار که اعتدال مزاج و بهجت و انبساط روی بخش مکالمه سخن بود نسیم عنبر شمیم
بکجیتی بمشام محبت مقدم رسانید و روی فواید اهلیت در مرو می که از صفای وی مشکین
خط نورانی سواد بخش حسن و زینش فراخوده جیب و دامان گلزار و خط اکلیل بیاض خنده پیام
رسان خار شکفتگی و دل کشای گردید از جودت ذهن و صحت طبع و اصابت سخن و رابطه
کلام جاذب نظام مرتبه دریافت از خوبی معاشرت که بمقتضای استیناس و استعجاب نی شعبه
معرفت خود و خود بای سبب اتحاد گردیده اساس محبت و دوستی را بپایه اوج گرسپنهاد
اندیشه کرد با خود بخاطر رسانید که در خاطر جوهریان بازار سخن دانی و متموران بارگاه فن
در آورد و در میدان معنی لفظ و المعنی بسند یقین و آفرین و تحسین براندازند بای بلند
آوازه ای از چند ایت ان نخوت و غرور بالله ربانی در عالم تعلق و اسباب که در لکاه و دور بینی بر
دوراندیشی چون سایه بان سحاب و نقش بر آب ناپایدار است علی الدوام در نشاط و تجرد و امن
تحقیق سر خویش دارد با پیشه قابلیت و استعداد اقامت در کنج وطن اختیار نمود
و از بهر تحصیل دست مایه تحصیل دست معیشت با وجود علاقه اهل و عیال که بالفعل مستند و لازم
وقت و حال است پای سعی نافرسودن و جهد استعجاب و استغراب عظیم میکرد و اگر بر مدی خود
کامل ردی توجه بدربار کیتی مدار می آورد بر آئینه اقبال پیشکان دولت و رکنار بیاض شده
و از ترک علایق دنیوی بظاهر و انقطاع معنوی در باطن جلالت بیشتری اندوخت بر تقدیر
اندیشه بی همال در انجه خیر معاش و عین معاد بود باستقرار و تمهد کرد و نام حق رب العباد
رقیمه دلپذیر با سوده محدث حکیم الظیر عدیم النظیر مقرب جناب سلطانی
خافیه محمد شریف سلمه الله نگاشته کلک گوهرین سلک سرو سرا از حدیقه سخن انجوبه طرفه
نادره فن نشاط افزای مزاجیان انجمن هستی گردید جوهر قابلیت و استعداد آن ورا
مراد سنگین تر از ان بست که بزبان توان سنجید حسن منطق و لطف کلام می باید

که در عهد وی چنین صنایع بدیع و عبارات فصیح بر آورد این که هیچ زبان پیشینیان اثری در دست ما نیست
هنوز میسر نگردیده بود که متصدی جواب این قسم نامه‌های مزین و زیبا توانند شد لیکن مضمون قول اکثری
گفته است شاعر دکنی بیت اگر سنگ گهر باشد عجب می‌نماید هر چه زیب با
کلام چنین بطرز اندوزنده دوستانه میخواسته که این همه جودت ذهن و صفت طبع و کمال آشنایی معنی
نیست نمکین نگاری با ارتقای میرزا یار الله پروانه جوهر اختیار کرده اند چنانچه در سلک نظم
استعاره و ایهام که پیشه شاعران یعنی تشبیه آدم با صفات و ایهام فکر خوش نظم یافته
اکثر در لفظ پیچیده نمودار دولتمندان این عهد و زمان هر چند دستگاه عملی نیست نشر نمط
اینگونه سخنان جادو نشان دل نمی‌نمایند بلکه ستاره بیرون است اکثر عبارات نشر میشیانی پیچیدها
نمی‌بینند که توجه این جماعت به عظمات امور دنیویه بسیار است و دلبستگی با آن کار بیشتر عبارات
ساده هر کار شگفته تر از گل بهار خوش میکند و از الفاظ پیچیده چون گره غنچه و مضامین
در هم کشیده چون گیسوی سنبل نفرت می‌پذیرد در این صورت بهتر از آن است که همه عنایت
حریف میسازند که متانت در کلام همین ترجیح و محسنات بدیع بمثابه اعراض است از ضد دید
آیین ملک آرای حکیم نصیر طوسی صاحب اخلاق ناصری و استاد و اخوند میر شاه هروی مصنف
تاریخ روضة الصفا و از متاخرین طرز دلنشین شیخ شرف الدین علی یزدی مولف ظفرنامه
و شیخ ابو الفضل مطبوع ابنای روزگار است و بعد ابنای فصاحت تر ادشته تر عبارت
جهانگیرنامه دیده شد که عبارت قریب الفهم و شیرین اداست بهر جانب که طبیعت رغبت
نماید پیش روی باید کرد که فایده تمام خواهد بود امید که این جرأت هم از صدق
ارادت باشد به صداقت دانند بعد از این اگر وقت مساعدت نماید هر سحر زری قلم
یا کانکه رقم منشیان نیکی و انجا طراوت پذیر خواهد بود در از فرزندان منشی که تاکنون
نگری است بعبارت آرای منشیان بر پرداخت بر یک تقدیر پاسخ و دستی نامه آوردنیا

مقصد

بمقصود کافی وافت مسعوده مرسله در مزراه پاک خویش درست محموده و مستاده قصد منظر
که خوب است ... حضرت باعظمت شریعت مرتبت افادت نشرات عمده علمای
ملت ودین قدوه علمای تبحر ماهتاین رکن الاسلام محمود الانام علی الدوام مسند آرای عدل ودانه
بار بعد ادای ... تهنیت وتباکر منصب جلیل القدر بناب القضای دارالسلطنت کربلا وبرخیت
ومساعدت حال ... باشریف صورت اظهار سرور مرفته معروض خدمت سامی گرای میدارد
گرچه در بیچارالاخبار ... دولی چند ... اول افروز مقدم سعادت توام بدارالسلطنت ...
استفسار احوال احقر ازمورد ... بمقام ادراک عطا ... دست فیض منقبت سعادت گردید
بزرگی ... رسد کرجهان معدلت وانصاف ... ملایک صفات باشند های شهر مذکور
زاده های میرود ... داخل اند در عهد این دعا فیت خوانند آسوده دیگر در ایام سابق این خرد محقر
جمال مبارک نورانی سیماندیده اما ازشنیده زاده میباشد که بر میری دولت ... دوار الله خانه
شرف اندوز قدمبوس گردید محامد دین ودیانت ومناقب فضل اکرم حضرت شنیده حلقه ارادت
واخلاص ... کوشش جان ... شنیده آرزومندست که بدریافت خدمت بابرکات جمال ... طاهر
... روز وخوشوقت زمانیکه حصول این تمنای چهره نشاط برافروزد بالفعل که بعلاقه بندگی کاه
عالم پناه بادشاه زاده جهان وجهانیان اتفاق اقامت بدربار معلی واقع است وبالبعض
اعیان دولت وارکان سلطنت معرفت وآشنای دست بهم داده اگر حضرت ... اعتقاد
احقاعتقاد اورده ... بکارکاری وخدمتگزاری بکری پیش نرود مامور سازند امید
کرمقتضای خلوص اعتقاد باتفاق واطلاق وکیل عمی بالاتمام خواهد بود ... بدیه
صدق بندگی ... بروح خاطر حقایق مناظر درست خواهد نشست زیاده ...
... نارسیهای سحابیان نظم کوهربار معانی نوآیین ... صحفه وطاس نقش ...
عبارت ... ذات جمعیت صفات مصدر حسنات ملاذ ... مرجع ... سیادت ... امامت
... صفوت ... ولایت ... عظمت وجلالت منقبت ملاذ الاصفیا محمد ... الاصفیا محمد
خان بلند مکان ... زینت ... دولت وبهار افروز حدیقه اقبال بوده باد فوق ...

بر بساط جمعیت و انبساط کامیاب حجاب و فیض باد از منطق باظهار مراتب اشتیاق گرفتار

مانده ای … که دل پر غبار و زبان پرگفتار دارند مشتبه میشوید و نسبت اتحاد و یکجهتی که توفیق

ابتری باین الجانبین متحقق است حاشا که اقتضای اینمعنی نماید و اگر دست از ینها کوتاه

داشته … مطلب می آید کدام مطلب فالیست ترا از بیا شوق … است که … مودت

رقم انرا با این و کرین بر سر آید و در صورتی که … خامه … نمیتوان اخلاص و اختصاص

کرده … استان طرازی و دستیکه آنک را کار نگ … رد باختیار خود نمیگذارد … حالت و طرف

مقابل کرده … محبت نه از بهر سکوت فراخ حوصلگی بخشند و نه رخصت … دن میدهند

… همه لعل عزیز که گفته است … کو بانم و خاموش … لطایف

ناچار … باید کرد و مطارحه و مطالعه شیرین مقاله یگانگی حواله رابطه نمود … دوستداران

راز … صفحه دل خوانده اند نامه در کیش محبت و فقه یگانگی است بهر حال گلدسته بهارستان

خلعت … مضمون … صد هزاران طراوت دلگشای میداد در زمان سعادت اقتران جلوه

ابراز … فرموده باعث گوناگون مسرت و شادمانی گردید الحمد لله و المنة علی ذالک …

حق پرست حقیقت نصاب … احباب … متفقست و ما مخلص …

بنده که جمیل اشتغال دارد و بر مرآت باطن بوجه احسن پرتو می اندوزد والله که تا هنگام انجام ایام

جدایی از خدمت گرامی نسیم عنبر شمیم یکرنگی بهمان ذخیره مشام افروز و سنان مودت

مقام میشد … باد زیاده عمر و دولت و جمعیت و عافیت در تزاید … بمحل بلاغ

تحف و خوشت … آیات منشور … عظمت اقتضا … مبارک و الحمد لله

و المنة که … فرجام نوید فرخنده فال فتح و ظفر ان …

مسرت و ابتهاج … افروز گردیده … احباب صدق نصاب …

گردانید … ظهور عنایات … حضرت … جهانبانی … فال …

کامیابی و کامرانی … باخته امید که این فتح نامه …

نه تنها

فاتحه فتوحات روزگار و عنوان صحایف لطایف لیل و نهار بهست بر دولت رفیع الدرجات . بیت

میمون بادو حسن تدبیر و تجدید خلافت عالیشان که مفتاح مقاصد بلند و مصباح معانی مطالب چندست

بتایید ربانی و نصرت آسمانی استیصال کرده شقاوت پرده بدمآل را عنقریب انشاء الله بر کام

کناد و باشد تا آفتاب جلوه کند کین پوزر ز نتایج سحر بهست حبرانیش صیت از زمین خطه ایزدی

چندان بهجت و سرور اندوخته کرد ... بیان و دعا ترجمان نمیکند و بمیزان عبارت و معانی

نمی توان سنجید ... اختصار ... ادلی والسنه ... ایام

دولت و اقبال داوان نصرت و فیروزی بعاد و دوام اتصال باد

کیهان میرای قبله دین مالک ملک صورت و معنی زینت افزای روش

جهانبانی چمن آرای گلشن صاحبقرانی بهین گوهر تاج خلافت عظمی مهین اختر اوج سلطنت کبری

48 بیرایه ده شرع انور چهره افروز ملت اطهر مورد الهام الهی منبع فیض نامتناهی مظهر اسم رحیم

مصدر خلق عظیم کامل خرد فیروز بخت سزاوار افسر شاهی تخت عدل محصور مقبل مجسم کرم

جود و کرم پادشاهزاده منصور لوای عدو بند کشورگشای افزون تر از اندازه ادراک دانائی

و احاطه عقول و افهام مختصر زیراکه بشکر گذاری اقبال لایزال و پایداری دولت جاوید

اتصال آوازه عدل پروردن و صیت عطا و انعام بیدریغش در بلاد عجم و عرب و بلاد ... ضوابط

نشیان بزمانه عدالت گستری و رقم بطلان بر نسخه سخاوت حاتم کشیده و تیزی تیغ ابدار آن

در میدان مصاف کله دشمنان بریده چو گوی چوگان بر خاک مذلت غلطانیده خصوص درین ایام

... علامی اعلام نصرت نظام در مرز بوم دارالسلطنه ... به دیگر

عمر ... دراز دوره باستان زمان ... اسلام شده بود ...

فرنج اکبر انگیخته چندین حصار اهل بغی بارکشاده فاتحان ... شاه داده طنطنه

نامداری در اقصای هفت اقلیم انداخته کارنامه سکندری در عرصه روزگار ... آن

معلیا بخت بلندش جمع اسباب ... بر سال ... بهست ...

کردیده و علت تعلیق این کار برنوبهار جناب شیخ یکی دار سخن آفرینان ایام جزو زمان کمال [illegible]
نیست بعید شعلهٔ از مکارم اخلاق فطری و شمهٔ از ذروهٔ محاسن کمالات ذات قدسی صفاتش توانند
شد عکوده بیرون معتقد قادر الکلام که به نقش نگار عبارات خاطر فریب پیوسته معانی را چون قطعه
رخساره خوبان حور دلکش بیار آید و باب انحصار و رنگ معانی دلاویز عروس عبوس را چون نقطه خط
برنی داعاسیه در بصورت مثل من هندی نژاد که [illegible] استعداد را [illegible] مقصدی این کار دشوار
در [illegible] نوردد مرحله مشکل گذار کرده لیکن بمراسم دعای بقای دولت روزافزون [illegible] تعداد ایام سلطنة
ابد مدت [illegible] رباعیات اربعه که چون عناصر اربعه متناسب باهم اتحاد معنوی [illegible] در مسامع
افروز جهانیان میشود تا برکه کجد المقال ابن قلیل البضاعت در لغات [illegible] پایه خسروی به
حسن قبول پاینده بینی وسیله سرمایه کیمیای سعادت دو جهانی بدست افتد رباعیات شاهی که از ازل
قلم بر روز الست ادل ضطا فرمانده هستی صورت بست از اسم معظمش نگین یافت شرف [illegible]
امکنت سلیمان صدد [illegible] شاهی که بود جبیهٔ نورآمایش روشن تر [illegible] جور [illegible] ملک آرایش
شایستهٔ تاج خسروانی است سرش شایان سریر جم مبارک پانیش شاهی که ضدانش ملک و دین
قوام داد چون خضر حیات جاودانیش داد در گلشن سلطنت باقبال بلند [illegible]
کز آسیب خزان است آزاد شاهی که نمایش چو بحر گشته چون سرو سرافراز قلم بالید از جوش
بهار گلشن اقبال نیش در چشم نگاه نشد چون خاک خشید درگاه عالم پناه شاهی علی الدوام
سجده گاه [illegible] و پناه آفاق باد [illegible]
[illegible]
[illegible]
علاوه جان نثار [illegible] و [illegible] زر کسب [illegible]
[illegible]
[illegible]

چون بنجاب عالیشان باستان ملک [illegible] پیاکرده بود از نظر [illegible]
محال تلنگانه نظام الملک مشار بندر مچهلی وغیره از سیواسی سعادت گرای [illegible] ملک
آبنده و مقرر را نیدنه داود خان [illegible] را [illegible] دیگر بنده های [illegible]
ناراین [illegible] محال نور [illegible] را جلیر دلوشتن بقطب الدین خان دلود محال [illegible]
تخریب حوالی [illegible] تعلقات [illegible] والتماس رسیدن جاگیرات و عرایات [illegible]
اندآباد [illegible] آن شقه معلوم رای عالم آرای گشت [illegible] در جناب خلافت و جهانبانی
بسند [illegible] از قبیل [illegible] ملتمس آن سزاوار عاطفت [illegible]
پناه [illegible] اعظم الجاه غیاث الدین خان متصدی سرکار سورت فرامین [illegible]
آبای کرامت [illegible] استمالت [illegible] زمیندار [illegible] نموده داود [illegible] محال [illegible]
بادشاهی [illegible] بر قدر غرابت [illegible] که سامان تواند داد بر سر [illegible] در محال آن مال [illegible]
[illegible] بیعت [illegible] دار عنایت [illegible] زمیندار [illegible]
علاوه [illegible] مذکور در کار [illegible] داده [illegible] محال [illegible] عمارت [illegible]
آن نکوسیره افغان [illegible] و اظهار [illegible] فرستاده عادل خان در [illegible]
بنادر تلنکوکن [illegible] غنیم [illegible] خانه [illegible]
مبلغ معاف شود و مقرر گردد که در [illegible] نزول جمعیت خان [illegible] بود [illegible]
بخشی [illegible] تلنکوکن [illegible] ترتیب داده [illegible] میفرستد [illegible]
اینهمه
القاب [illegible] مفصل [illegible] وضع اقدس [illegible] و جوابهای آن عهد [illegible]
جلالی مذکور داده [illegible] داشتن او [illegible] تنقیح [illegible] خود [illegible] خانه
[illegible] نقل [illegible] الحضور [illegible] و مقدمات [illegible] ذکر [illegible]
کرده [illegible] یکی از برهمنان [illegible] خود [illegible] فرستاده [illegible] خلافت [illegible]
حکم [illegible] صادر میشود که چون [illegible] سلطنت [illegible] رحمت [illegible]
[illegible] محالی [illegible] ملک [illegible]
[illegible] بنادر تلنکوکن [illegible] خانه [illegible]

[illegible] باشند باید [illegible] برکات عون [illegible] الله محیط [illegible] [illegible] بیابان [illegible]

[illegible] پس [illegible] بتصرف [illegible] آمده مقدر فرستادن قطب الملک حفظ [illegible] وکیل خود [illegible]

[illegible] و امر رای [illegible] شایسته مراحم بیکران [illegible] مقصد [illegible] خواهد [illegible] متعاقب [illegible] آستان [illegible]

[illegible] واقع [illegible] رای [illegible] انجلای گردیده و [illegible] موقوف عرض [illegible] رسانید [illegible]

[illegible] وکیل سورت مالک و زمینداران [illegible] رسیده [illegible] اطاعت و انقیاد

[illegible] نموده و آینده [illegible] استمالت نامه بهر کدام فرستاده [illegible] آنکه [illegible] باعث [illegible]

[illegible] [illegible] نفاذ میباید که آنها را استمالت و امیدوار مراحم بادشاهی [illegible] گردانند

[illegible] بخدمت [illegible] فرمان بردار باشند و لوازم دولتخواهی بجا آورند

شعار [illegible] [illegible] عنایت بادشاهی امیدوار بوده بدانند که [illegible] حفظ [illegible]

[illegible] تغییر عبد النبی با و مفوض فرمودیم حکم جهان مطاع لازم الانقیاد و واجب الاتباع

[illegible] صدور [illegible] که بعد وصول [illegible] موصل این مثال مرحمت [illegible] بانجا شتافته در محافظت

و محارست قلعه مذکور [illegible] سعی [illegible] کمال آگاهی و هوشیاری بکار برده دقیقه از دقایق

[illegible] نکند [illegible] اقسام [illegible] و لوازم توپخانه و غله سایر [illegible]

[illegible] بیره [illegible] باید [illegible] بوده [illegible] قابل تبدیل باشد بوقت مبدل سازد و [illegible]

[illegible] کند و [illegible] موافق ضابطه مقرر در مصارف صرف [illegible] و احتیاط [illegible] که در قلعه ذخیره

[illegible] یکساله [illegible] باشد [illegible] [illegible] عرضداشتی که در [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] و للانسانی با آستان ملک [illegible] [illegible] بود [illegible] نظر [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] خان [illegible] که قبل از [illegible] آنها را [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] بوده [illegible] قلعه را [illegible]

[illegible] خلق بسیاری از توابع [illegible] حصون [illegible] بدست آوردن [illegible]

[illegible] [illegible] و [illegible] بتنبیه و غارت [illegible] قطب الملک [illegible]

[illegible] و ملا [illegible] باد [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] بموجب [illegible]

[illegible] ۱۱

مستوفیان برد حیبو از مردم سیواهی سعی کرده در محال با تین جها قلعه که یک از
آمامات ورشته بود و بجنگ بیشین آن ... داد ابجمع وطمع حصار خون آشام کرد بیدن جمع
از محاذیل و روز نفوز زنهار نا لقب السیف لسیمات لکروتما قب مخفی دل مند های خود را دانست از
پناه بردن محمد مد او قلعه مذکوره که مقدر مردودات نمایان شدن خاتموی الیه و همراهان
معاودم ادي عالم آرای گشت و ... شده و ترود ... تلاش وسیع خان مذکور و رفقای او
در حضرت ... شده از راه عنایت و ... نوازی مثال شرف تمثال محتوی ... الانعام
خان مذکور ... صدور یافته و نزد آن سردار مراحم مرسل گردیده که خان ... را بالعیال ان
... الغرض رو کرخانه زاد لایق العنایت کنور رام سنگه نوشته بود
جان نثار در باب ... خان مذکور بعرض مقدس معلی رسانید و قبل از این عمدة الملک جعفر خان
مهر ... اقدس گردانیده بود از روی بنده پروری ... وزارت رفیع ... حکم کردم
که عوض محال ... ماوه پرگنه چند و دیگر پرگنات ... چکله ... که ... از دست
فصل ... تغیر ... میباید که خان مذکور را ... و الاصطباح و ... بیشتر
زمینه بیشتر گرم تقدیم خدمات بادشاهی گرداند بموقف عرض ارفع در آورد ... تقدیرات
دارشد ... مقصد در شوال ... سربلندی نیافته و فرستادهای ... تجارت ... ان
اند تا حال نیامده ... و فعل ... لکن ... اعتماد نیست ... عموم ... [illegible]
حکم جهان مطاع صادر میشود که چون در خدمت عامل خان توفیق امتثال احکام ... ساعی
احوال او ... و متحتم باشد اگر از ... را جار ... رسید ... تو اینجا ...
نیز دیگر ... کرد در ... آن باشد باید که ... رسانیده لعنایت ...
... مور و ... ده ... حضور ... هنگام ... شده بود که جدا ...
... نیست ... خود را ... کار ... جسامع حقایق مجامع رسانید ...
که ... جاه و ... ... اختیار کرده شود و در تمام ... سال ...

در [illegible] قلعه محاصره است و به تاخت و تاراج محال غنیم بد مآل اشتغال

ایشان [illegible] شایسته را هم بی پایان باد که چون فتح و نصرت روز افزون بفیض پیشانی دولت [illegible]

دولت روزافزون بکار دنبال میکنند و جانفشانی در [illegible] مراتب جانفشانی بعرض [illegible]

عتبه سپهر مرتبه گردانیده حکم اشرف صادر شده بود لیکن با بودن [illegible] استقبال [illegible]

بزلال قلعه ظفرآباد و کلیان مفتوح گردانیده [illegible] بسیار است که آن [illegible] الطاف

بیگران نیز در هر وقت آنچه لازمه سرانجام کار خواهد بود بمقتضای [illegible] جانب [illegible]

[illegible] خواهد آورد و مردم را معطل و بیکار نخواهد گذاشت

در مقوله فرمان والاشان صادر شده که خدمت قضا [illegible] منکالمه [illegible]

با عمل سرکار [illegible] و بعض آنجا مضاف صوبه دارالخلافت شاهجهان آباد [illegible] انتقال قاضی

محمد جلیل شیخ عبد الحفیظ ولد شیخ عبد الخالق [illegible] پرگنه [illegible] بود مذکور از عمل قدیم

که قاضی متوفی در [illegible] و عدم مواخذه [illegible] بیگه زمین که [illegible]

دارد [illegible] مقرر شده که کما ینبغی بلوازم آن بپردازد [illegible] شرعیات

[illegible] قضایا و [illegible] و رفع و دفع دعوای خصومات [illegible] انکحه [illegible]

ترکات [illegible] صکوک و سجلات و تحریص ترغیب به طاعات و عبادات و اقامت جمعه و جماعات

و اجرای حدود و تعزیرات و تحقیق اموال ایتام و [illegible] و نصب [illegible]

موفوره بتقدیم رساند باید که حکام و عمال و جاگیرداران و کروریان حال و استقبال [illegible]

[illegible] مذکوره را بتصرف مومی الیه واگذارند و اصلا و مطلقا تغییر و تبدیل

[illegible] مال و جهات و اخراجات مثل قنلغه و [illegible] پیشکش و جرمانه و [illegible]

[illegible] بیگار [illegible] و [illegible] رساله [illegible]

[illegible] در [illegible] سند جدید نطلبند و اگر در محال [illegible]

[illegible] نکنند طریق [illegible] خطوط [illegible] و صکوک سجلات

[illegible] محلعان

کار آگاه

کار آگاه میرزا ... حسب الحکم ... خاص اختصاص یافته بود به عرضداشت
دو نشسته بود در رفتن ... از نظر الطف گذشت یقین که تا حال از احمدآباد روانه ... شده باشد
بعد باید کند ... مناسب ... بسر جهت ... رفته در دستگیر ساختن آن ... وقت
... باد مساعی جمیله ... بسعد و ... عظیم ... والده ... شهر شوال ... در وقت
... جهان آباد ... رسید از عرضداشت فرزند ... محمد سلطان بهادر که در پانزده روز 89
از راه ... رسیده ... که سیزدهم ماه رجب ... کوهستان ... جمیع را ...
... رخصت ... فرزند ... مظفر نمود و روانه ... سعید
... شد که ... اغوای دیگر عاقبت ... و اطلاع بر اخلاص ... عمده
... مناسب نموده بر تقدیر یکه از جانب فرزند ...
... بالیستی که بآن عمده ... جنری ... بخدمت ما عرضداشت میکرد ...
... مردم ... عمل می آورد ... خود خانه زاد هست ... از آن ... که بیش ... بسیار
عزیز هست ... میان تربیت و ارشادی که باید ... اما آن ... در صدق اخلاص
... هیچ شبه نیست ... بخاطر آورده عرضداشت نماید که در درگاه ... وقت ...
... تا چند ... و بالفعل با انجام سلوک کنیم عمده ... خلیل الله خان
بیست یکم از ملتان روانه ... شاید که تا حال که هفتم شعبان هست بانجا رسیده باشد
... کفایت شعار ... علیه السلام ... بر جهت پادشاهی امیدوار بوده
... از انجا که ... همت ... ملک ... آباد ...
... و عامه برایا ... حضرت ... ذکر ...
... بحقیقت محل برکات ... شریعه ... دارا ... از سرداران ...
پناه ... شرف اعلی ... برکات ... محالک ... اکثر ...
... در آغاز ... سال کامل و سال مستقبل و رقبه قابل زراعت و ...
رعایا و دیگر خصوصیات ... نمایند و اکثر ...

معلوم نمایند که در [illegible] به عمل جریب یا کنکوت تشخیص [illegible] در برخی از دهات

زمیندار [illegible] زمینداران و کاردار را بر پیشانی حال و کم بضاعت میدانند [illegible] قلم‌بندی [illegible]

تا [illegible] حصه تا چند و یا کمتر و بیشتر مقرر [illegible] هر سال طوامیر جمع [illegible] مساحی ضابط

و معمول در تفصیل جمع خود قبول کرده یا و دستخط چودهریان و قانونگویان [illegible] سال [illegible]

[illegible] رواج [illegible] هر پرگنه از پرگنات [illegible] ربیع و تفصیل اجناس خریف و ربیع [illegible] ضبط

که در سال گذشته چه قدر جنس کامل بوده و ناقص چند و در سال حال نسبت به گذشته [illegible] یا

کمی [illegible] و تعداد مزارعان [illegible] متفرق [illegible] ساجران و رعایا [illegible]

[illegible] جهت [illegible] از کمی باران یا آفت سرمازدگی یا ارزانی غله و غیره [illegible]

نمود [illegible] از قرار واقع ظاهر شود اگر آنها [illegible] به عمال [illegible]

[illegible] رسیده از راه [illegible] ساختن اراضی [illegible]

و افزونی کشتکار [illegible] کامل [illegible] پرگنات آباد و معمور و رعایا مرفه الحال خواهند شد

و زیادتی در محصول [illegible] خواهد آمد [illegible] اگر آفتی از آفات رو دهد [illegible] از راه کثرت

زراعت نقصان [illegible] در حاصل راه نخواهد یافت حکم جهان مطاع عالم مطیع شرف صدور

[illegible] پرگنات متعلق به دیوانی [illegible] ارسند که اراضی

قابل زراعت در آن چه قدر است و از آن جمله مزروع چه مقدار و نامزروع چند [illegible] حاصل

در هر سال چه مقدار میشود و موجب [illegible] نا شدن اراضی [illegible] چیست [illegible]

در زمان سعادت نشان بادشاه [illegible] خلد آرامگاه [illegible] مکانی [illegible]

[illegible] در عمل [illegible] دستور [illegible] حاصل چه بود [illegible]

[illegible] یا از سال جلوس مبارک [illegible] اراضی [illegible] آباد [illegible]

[illegible] کیفیت [illegible] سعی [illegible]

[illegible] و مزروع ساختن اراضی قابل زراعت [illegible]

[illegible] جاهای [illegible]

ما[illegible]

بکیفیت و جمع آنرا بجهت تشخیص [illegible] رعایا یافی خود رسید و حال واقف گ
ابواب گشته [illegible] واقعی [illegible] ودر هر سال نسبت حاصل بر بقیه تعداد مزارعان بر جمع [illegible]
و بعضی ضررها جمع و بجایی وجاراتی ... حاصل رعایا فاقش و سرانجام فروع سابق [illegible]
ز زرعیت ... [illegible] ... خدا دیسالی که از سنوات ویران بوده درست محسوب ساخته عمل
65
سابق و [illegible] عمال بواسطه قروض آباد [illegible] معموری تحریر کنند نوشته والواب سایر بر صاحب رسال
جلوس میمنت مانوس بر دستور سابق زیاده مقرر شده باشد تفصیل آنرا با مقرر مبلغ که در سال
عام فراهم آمده باشد [illegible] و این ضابطه را بر داخت از ابتدای [illegible]
جلوس والا مقرر داشته بدین موجب عمل نماید و لعاملان محال جاگیرداران [illegible]
کنند بدین ضبط کاربند شوند

تاریخ [illegible] نابهر برای انتقاش صور محبت [illegible]
خاطر عزیز گزینان مستعد ارتسام نقوش محبت و مودت و بحافظه انوار عمل و الفاظ تیغ زبان
فصیح البیان سلاطین نصفت آیین منوط است و از اول آثار [illegible] تیغ زبان
تیغ خوانین جهانستان مربوط بمدار دولت و اقبال و ربیع سلطنت و اجلال شقاوه
خاندان عالی [illegible] ورود مالوالا دستگاه مهاد آرای شوکت و بساط برای
برازنده وساده معدلت فرازنده مسند نصفت در نیکویی بر ربیع و نیز بزرگواری [illegible]
کامکاری و نامداری شکفته و خندان و سرسبز و ریان با نگارین صحیفه [illegible]
نسیم ملکیت بر مصحوب سعید بیک سمت ارسال یافته بود رسید موجب فرزونی مواد [illegible]
موجب افزونی مصادقت [illegible] گردید بمقتضای یکروی و یکرایی و [illegible]
ایمای [illegible] اعانت و استمداد درباره اعانت و امداد رفته خاطر خطیر و باطن [illegible]
حب [illegible] والا دودمان نهمت [illegible] حال و حصول استقلال [illegible]
البته [illegible] عظمت معروف است و در هر وقت آنچه بایسته [illegible]
[illegible] بایران [illegible] بالفعل یکصد هزار روپیه [illegible]

خان که در دار الملک کابل و برخی دیگر در دار السلطنة لاهور بر مستقر الخلافت
ابرار فرستاده شد بشناخت قدر مراتب و دریافت رتبه که روانی منصب جمعیت
و جلب مواد طمانیت نمایند که بجز تحصیل نیکنامی و استحصال ذکر جاودانی امر منظور خاطر
حقیقت ناظر نیست و از اینجا که بدستور اخبار و آثار این دو کار مسلک است سناکی نیز این شاهد
صداقت بست نگاشته میشود که چون والی نادان عاقبت نیندیش براه فرصت
ایام زمستان را غنیمت شمرده مقصد حرکت نابسندیده مخالف دعوی تغافلی کشته لشکر ا
خصوصی با پای بحضرت چراغ خاندان اقبال فروغ دودمان اجلال قرة الناظر خلافت
سرة ... سلطنت بادشاهزاده عالی نسب والا تبار با وزیر صحابت شان ...
بسیاری از نوئینان عالی مقدار و اعیان دولت پایدار تعیین فرموده بودیم که
نیاورده دست و معاونه مقابلت بعد استماع خبر توجه عساکر فیروزی مآثر که
و استطاعت مقابلت در خود ندیده زمام اقامت و قرار در عنان توقف و استطاعت
از دست داده ... ناشکیبایی شمر زیانکاری و شرمساری فرار ... رهایی ...
دانسته از قندهار سرعت شتافت لشکر ظفر اثر با آنکه بقصد جنگ هفت تعیین شده
بود ... انجام قلعه گیری توپهای کلان ... اعظم قلعه ستانی ...
دیگر چند ... بالای ... یکمن سنگ ... ستان ... که چهار ...
بالا ... هفت ... ... حوالی بود و با خود ...
و ... قلعه را ... تحصیل آن ولایت ... جامع الممالک
... علف آن ... ایستادگی ...
در رسیده ... ... غنیمت عاقبت ... ...
... ... پیاده و افواج ...
خود را ... بجهد ... آن قلعه ... ظفر ...
بار ... اقبال اثر ... مقرر ...
... ۱۰۶ ...

از غنایم بی حساب و تحف گزیده اکرمه از افغانان با ایشان بجا ... با سپاه

آمده بجهه ... بجای کار در کنار آن فجار بنهند و دنار از روز کار ایشان ... برآرند

چون سالاران ممالک عنایت و نا بجهان بهیچ خلاف ... عدد تعیین یافته ... مطلع

کشتند سر نفس قلیچ خان سپه سالار قورچی باشی و تمام خانان و جملگی سلطانان و جمیع ... باشان

و بیند با امان از غلامان و قورچی و ... تفنگچیان سوار و پیاده که منظور نشریف ... آمده با

با ... ... بی ... رسیده و ... [illegible] بخود ... کار در سرعت و عجالت و ... ادن

٩١ فرصت ... اتصال لشکر دیگر بعسکری که پیشتر ... تعیین شده بود دانسته بود کثرت

... از قلت ... بیهده ... در ... دغاکنته ... از ... حسب ... ... کم من

فئة قلیلة غلبت فئة کثیرة باذن الله قدم ادبار در راه ... بیکار نبادند و ... جهار ... را

در ... بنواحی قلعه شاه ... رسیده نصف النهار ... اقبال مقبلان و شام ادبار ... بر

بر ... کنند پس از آن رزم آرای ... جانبین ... ... کرم کردیده و

... آن ... گشته غبار لشکر از صدمات ... بسیار رسیده روز روشن

زرد گردیده بر ... شب ... دیده ... جنگ ... ... تسخیر ... بسیار ... در ...

و ... و ... در جانبین و مجروحی ... که فتح و ظفر والبته به نیروی ...

... آیات ... فتح و حسب ... فیروزی در جانب لشکر ... زرده

مجاهدان لشکر اسلام و غازیان نصرت ... جام مجلهای مردانه و ... کرد

... عقل و دین را از جا در ... و زندقه زدگان باد نخوت ... ... بنیاد ... در

... و ... اولیای ... ... دادند و ... پس ... ...

... ... وقت تعاقب پرداختند ... روز ... ...

... رسیده ... الی ... ... گردیده ... کار ...

بقیة السیف ... مجاهدان ... و ... سعادت ... و ... ...

از جمعت محمود دیدن دلپذیر انکه جهانی اقبال نوید فتح و حقیقت فال ابتهاج لبشارت

کامم کرد نمودند که الیس قاعده کمال و رستگاری میمن متعال بتقدیم رسید و شاهی قلعه باجور بادار

سرا بافر بود و دستور سعادت نشان صادر گردیده بود چون از فضل و کرم قادر نصرت بخش چنین

فتح عظیم نصیب اولیای دولت از مسند ابد پیوند بی نیاز و مستمند دادار بی انباز گردیده و دیگر کارهای عمده نیز رو گرفته

است و زمستان نزدیک رسیده باید که فرزند اقبالمند و وزیر بادبه بیرون رفته به تسخیر قلعه باز

دارند و از کرم کریم کارساز بنده نواز امید منیست که انجام امسال از قوت و قدرت سبحانه

فیروزی درین فتح نمایان معلوم جهانیان گشته بتوفیق الله سبحانه زین و در کنار قلعه و دیگر فتوحات

عزیز و بهی و بهین طرزی جلوه ظهور یابد چون معتمد خواجه قاسم علی که جز ابلاغ و صحیح الولا

و تبلیغ انجه بادم مرسل گشته کاری ندارد و خاطر داد ماثر خواهان در یافت حال خیر مآل است

بنودی اجارت الفراق یابیده [illegible] تا سحاب

قلم از جویبار عنایت ازلی بایر از مطالب و اظهار مآرب مترشح است ولیه قرطاس بیکارشد

مرقمات تحیت بلدی و کلمات صداقت آثار موشح ذات فرخنده صفات سلاله

خاندان خوانین بلند مکان علا خواقین رفیع الشان نقاوه خاندان دولت عضاده

دودمان شوکت قره باصره عظمت غره ناصیه حشمت مه سیمای رفعت شمع فلک عزت دره

عطاف یزدانی غره شجره گلشن جنگیز خانی خان نور محمد خان دامت ایام سلامته و عزته

شایست زبانه محفوظ زمانیست دوران محفوظ بالا رقیمة الود ده و صحیفة الاتحاد

چون یکی از سال یافته بود در حینی که دار السلطنه لاهور از پرتو ماهچه رایات

آیات فروغ تازه داشت رسید و بر مضمون بلاغت مشحونش آگاهی پدید آمد آنچه از مطالب قالی

که جز از کیفیت حیات حال خجسته مآل واقع میشد در نوشتادن نامه در باب فرستاده

رضا و اطوار آنجه یار دلیا زاحم خشتابی فرقه ناسپاس حق ناشناسی بیگانگی و

مراسم اسره بود که بنیاد و لین بر اتفاق است و آشکارا دو یکدیگر علیم و فاق توامان

اما

انکه امروز وقت مصادرت است از هنگام مجانبت بهر کیفیت چون محقق شد که [illegible]
و فتنه خاطر [illegible] روز جزا و سطوت و بر [illegible] کبر گرایان اعراض [illegible]
نموده از حقوق ولی نعمت گردن کشی چشم پوشیده سر بعصیان برآورده اند و نسبت بانجناب
بی راه روی پیش گرفته [illegible] مصدر اوضاعی ناهنجار و بی اعتدالی های دور از کار
شده کار از ولی نعمت خود بمرتبه تنگ ساخته اند که جز قلعه [illegible] مسکنی در تصرف نمانده و ضعفای
آن اماکن و غربای آن مساکن پایمال حوادث و شبیخون [illegible] گردیده و عرض و ناموس ایشان
بهبا و فتنه رفته و امن و امان بالکل منعدم گشته و کار بجایی رسیده که از [illegible] اهل بیت
نبوت و قرة العین رسالت بحرمت [illegible] و عصبیت [illegible] منصف [illegible]
[illegible] اجرای [illegible] احکام الهیست جمع کثیر [illegible] بقتل رسیده
تا به دیگران چه رسد [illegible] بمقتضای [illegible] رعایت ملت متین و ترحم
بر حال مسلمین و چه از راه ادای شکر نعمت قدرت و استقلالی که ایزد سبحانه و
[illegible] بمحض فضل شامل و لطف کامل با این نیازمند درگاه خویش کرامت [illegible]
و از خواقین روزگار بمزید مکنت و شوکت امتیاز بخشیده از دار السلطنة لاهور
بدار الملک کابل نهضت فرموده‌ایم چنانچه آن بلده طیبه بیست و دوم شهر ربیع الثانی
مطابق [illegible] داد ماه [illegible] اعلام [illegible] انجام [illegible] آیه نصرت [illegible] گشت و [illegible]
ابتهاج سلطنت عظمی خلف الصدق خلافت کبری فروغ دودمان [illegible]
[illegible] شوکت و نیکبختیاری [illegible] منطقه بخت بیدار [illegible]
[illegible] را با لشکری بی پایان و حشری بیکران و سامان بسیار [illegible]
[illegible] این دولت خداداد ابد بنیاد [illegible]
اگر از این گروه بی راه رو جمیع را در باید [illegible] پادشاش رسانند و خبر آنکه [illegible]
ناپسندیده کردار [illegible] و الا [illegible] پیش شد تنبیه [illegible]

٩٦

و تا ... صف تباه اندیشی چه از اماکن بلخ و بدخشان و چه از گروه کافر نعمتان که در میان بود آن سلسله دودمان چنگیزی فراهم آمده و تنبیه بر پای خود زده غارت و ویرانی ملکت خود گشته اند برداز دو هر گونه امدادی که آن در ربیع دولت خواهش کنند بانجام آن که ... قیام نماید آن اختر برج کامکاری و داد را به مرتبه قصوی و اتحاد را بدرجه علیا تصور نموده بیا جا باد بار رجا و مطالب یگانه آرای یکجهتی و با اطلاع بر مآرب ... افزای یکرنگی گردند که پادشاهزاده کامکار بجهت عهود در امداد اشاره رود بموجب حکم اقدس و ارشاد مقدس کارگذار بهت بر کاه سلاله دودمان مجد ... خاندان عز و اعتلا ثمره شجره بختیاری نتیجه حدیقه کامکار خسرو گرامی خلفان در برج دولت ساییه فرزندان کوکب منیر سیمای بسالت بمقتضای آمال سکالی رعایت آیین نیست بر یکتا دلی که فیما بین است اعتماد نماید و از پیشگاه حقیقت انواع رافت و اصناف عطوفت جلوه ظهور دهد در اعانت. آن صدرنشین محفل اعتلا که عقل دور بین و خرد صواب گزین سزاوار دارند و ترند با عتماد و منت و آن عاطفت و مبانی شفقت اند چون صورت بندد که دقیقه از دقایق رافت و صداقت غیر مرعی شود همیشه گلشن دوستی و ولا به آب یاری و نما سرسبز باد

نامه ... عباس ...

هزاران ستایش و فراوان نیایش ذاتی را سزد که نه در کبریای نبیلهٔ وحدت را بار و نه بالای جزیله ادراکاتش احسان جمیلش را الحی و نه افضال محیطش را حاوی و کرنان که ... منت منعم بی عوض و متفضل بی غرض را رسد که امتیاز بخشید نوع انسان را از هر چه بافق وجود رسید و رسید و تعیین ... و با افاضهٔ نعمت ادراک و استعداد پس برگزیده جمیع را بتفاوت درجات ... استعدادات بکرامت فرمودن مرتبه رسالت و عنایت نمودن منزلت سعادت ... ارشاد و تبیان طریق سداد و عطا فرموده سلاطین عدالت آیین و خواقین ... خلعت خلافت و کسوت نیابت بجهت اجرای امورات ناموس اکبر نقل و ... قرطاس بعدل عقل و ضبط و ربط بلاد و اصلاح حال عباد و دفع فتنه و فساد ...

نا محدود و سلام غیر معدود از حضرت معبود بر نقطه دایره وجود و دایره نقطه کره وجود جناب
خواص مورود و مالک مقام محمود مخصوص و منفرد از کروبیان قدسی شکوه انبیاء و رسل بر سایر کافه و
دعوات ایشان بقوی براهین باهره و معجزات مستمره وافره و تجلی بفضایل علمیه نا لقه از احصاء
علمیه خارجه از استقصای قافله سالار رهنمایان رهنمای قافله سالاران مبشر منقوت جامع جوامع
نعوت پس آینده نهایت بیشی قدم خیر مقدم و بر آل اطهار او و صلی الله علیه و سلم کرامایی
حقایق معارف و منبع ثروت عوارف و مخزن اسرار نبوت و مظهر آثار سریر ولایت الله
و بموجب خطاب استطاب انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا
ساخته محمد اسپهان از دقایق ثابت هویداست از ذوات معراجیت و بر اصحاب ابرار او کرا بردی دین
و سبب ظهور انوار یقین و حافظان شریعت غراء نا ناقلان طریقت بیضاء و ارکان قواعد
اسلام و نا رمان اساس کفر و ظلام اند خصوص خلفاء راشدین مهتدین کرعناصر اربعه دین
حنیف و ارکان ملت منیفند و تابعان بقایی مطلق را قادوه و قدوه و مسلمانان حق را
سادوه و اسوه اند و بر کدام بموجب نصوص محکم قطعیة الدلالة و احادیث صحیحه بقینیه
الافادت مقنعه و متصله بروایت عدلی از عدلی و حکایت منتقله از ثقه بسیار
اختصاص بحبیبه رضیه و تشبیه بر ضیه بمنبر لی از مفرد و موقی متوحد اقدری کر قدر آن را خداوندان
قدر دانند ممتاز و بفضیلی کر فضل او را خداوندان فضل شناسند متمازند با بر آگاه دل از
بکمال حقیقت بیوندد و بحر و حق شناس بر سمه مخفی نیست کر خالق اشیاء و بارئ ارواح
را جل شانه و اعظم برهانه در ابقاء هر فعلی دقایقی حکمت کر نظر دور بینان را بادراک
آن اعتنایی نیست و در ابداع هر امری لطایف مصالحیست کر بر رشحه جمیع خرد را در
دریای ادراک آن شناوری نیست و بدایت کر عالم حادث را بقدیم بجانبی و شنایی را بغنیه
نا سبتی نیست پس بیشی آمد مکروه به تسلیم و رضا اولی و استقبال امر غیب سدید و شایسته
احری بلند او را قویا باید و حادثه نازله رحلت خسرو جم جاه جعل الله فی الجنة مثواه

(93)

ایشان داد و بیداد بر جهانداری بست سرای بقا قرار که بمقتضای قدوم ارتحال مهر اعظم بلند و
افضال محمود مند شده رجوع بدانها مرسل محبوب صفدر خان کرده در صحیفه الحیات جاوید از بوده زنی
چشمه سار رسیده و رواست گفتاری بر غزای رود جان ارشاد عضار در سینه دو دوستی و از
و خاطر حق بیان حقیقت گزین در افاضه آن جز مراعات نسبت پدر فرزندی و محافظه
قول نبی هادی که نفس مشحون بحکمت الدین النصیحه باشد غرضی منظور نظر در از بر دوار نمود و اتحاد
آنها میل نادانان دانا نمای بنگامه جو سفیهان جهل انتمای حرفه گوی که همت است این
همنشینان بد سرشت گرمی بازار خود است نه اندیشه مال کار ولی نعمت خود است
با جراط در ار تکاب آنچه اجتناب از آن منتج آگهی و هوشیاری در دنیا و مثمر فلاح و نجاح در
عقبی است و تحرز از آن از ستم گر نشی پیشه از طبقه فرمان روایان معدلت اقتضا و
صدر نشینان اریکه اعتلا که غایت وجود این بر گزیدگان پروردگار و بزرگ کرد
آفریدگار انتظام سلسله کاینات و محافظت و نگهبانی مخلوقات است نه بالذات عالی
بجوستن در مستلذات جسمانی فرو رفتگی [illegible] منقاد بیان نکته [illegible] وقوع یافته بر مقدمه
مقرره وجوب تلقی تقدیرات مقدر بی مثال و عادات عالم بی زوال از تعقب
زشتی به نیکی [illegible] بهای [illegible] و بر قبولی [illegible] استتباع اجر و رضا مستوجب حسن
حبر احوال [illegible] مزید و بنا بر مودت [illegible] و خلت مستمره که در عالم اشباح ظل معرفت ازلیه
عالم ارواح است و [illegible] تشفی [illegible] والا خاندان و سلاطین نصفت
آیین آن والا اعلی دودمان [illegible] بتوارث حسب [illegible] حقیقی بمبارکباد جلوس میمنت
مانوس آنفرزند [illegible] کامکار نامدار بلند مقدار [illegible] کوه دولت
و فضلت و همایون اختر برج شوکت و سلطنت نقاوه اصلاب طیبین سلاله سلاطین
طاهرین [illegible] مشعوف [illegible] متعال و قادر ذوالجلال این جلوس میمنت مانوس را

جزان مفاده زود مان صفوی علاء خلدان مرتضوی مبارک و فرخنده گرداناد و نیز شناخت خاندان
مقدار و ادای حقوق تربیت سپاس گذارد و ترحم و عفو زلات بارشاد بیان عظیم الشان
الراحمون یرحمهم الرحمن ارحموا من فی الارض یرحمکم من فی السماء و ترک تعصبات و اغماض عن
ازمانم برحسب اقتضای حکمت و اعراض و صفح از جرایم بر طبق تقاضای معنی مجلد الاعتبار
بما عهدنا به هدایت اوامر الهی و انزجار از منهیات بدلالت کلمات نواهی حیطه [illegible]
و نصیحت کافی کرامت فرماید و از تقدیم مراسم شایان و اقدام بلوازم بایسته که مقصود از
سلطنت و فرمان روائی و حیثیت البعث و کشور کشائی است بهره کامل عنایت کند و چون
بموجب کلام با نظام صحیح اللفظ حسن المعنی ~~ابحث کشور کشائی است بهره کامل عنایت~~
~~کنند و چون بموجب کلام~~ بلاغت نظام منطوق مسند قدر اهل بیان اشرف [illegible] انسانیت
کلکم راع و کلکم مسئول عن رعیته روز بازخواست سؤال بقدر مکنت رود و بر سرمایه از
قدرت شود و دست کاریها از منحط باری در اصل توجیه حق آن مربوط باید داشت
در رسیدن به بهره وری باقتضای مصدوقه اما ما ینفع الناس فیمکث فی الارض
تبادیه آن منوط باید شناخت پوشیده نماند که از کمال وداد و اتحاد آن ملک و منسوبان
آن دولت را از خود میدانیم و یقین که تحقیق این معنی از آنجانب بطریق اولی خواهد
بود بنابران نگارش میشود که معلوم مرا اقاصی و ادانی است که التجای [illegible]
بیا مردان خان امیر الامرا بدین درگاه آسمان جاه اضطراری بوده نه اختیاری
چه در برابر جمیع احکام صادره از آن سده سنیه از فرستادن لشکر بجهت آن
و انقیاد و اطاعت امری سر بر نزد جای آن بود که بمقتضای حقشناسی
رسم اعتزاز رعیت و تحسین جلوه دادی چون برخلاف آن از یافته سر [illegible]
وارهای دیگر تاکرد زحمت زیر برات و در نگارش تشویش بلاد نموده و لشان [illegible]

غرض بهر صورت که رواج خود در رشته دوستی یگانگی و برگزیده های قدیم شناسند خاص چنانکه
که جد امجد آن قرة العین که نقاوه سلسله صفویه و ذریه و خلاصه طبقه علیه بود بنادر را
باباجی نامی میفرستند بجای تحسین و در زمان حسن جعفر ... پاسا قرار گرفت
اضطرار با اعتصام عروة الوثقی این ملک صواب ... سلطنت را از دولت ...
چند گاهی نیست پناه بابین بارگاه که مامن عالمیان و ملجای جهانیانست آورد و در این امور ...
عنایات نمایان و مراحم بی پایان درباره مشار الیه گشت اگرچه جبار ... خان ... از حد
... درگاه ... اما چون خواهش خاطر قدسی ... آنست که حقیقت یگانگی و محبت
معلوم جهانیان گردد و کالشمس فی رابعة النهار روشن باید متوقع آنست که ...
که در آن آستان وارد ... روز افزون و ... یگانگی را ... دیگر گردد و مبانی یکجهتی
استحکام و قوام یکتادلی و یکتایی را انتظام پدید آید و جهات و نسبت سابقه را تاکید و
تشدید و موالات و مودت را ... و تجدیدی شود ... خاطر قدسی
بسبب تحقیق ابواب علیا نسبت با آن فرزند زاده عالی ... تمام ... اطلاع بر حال
مآل و ارادت و شجاعت ... جان نثار خان را که از خانه زادان معتمد ...
خدمات ... بلند ... اوقات شرف ... سرافراز بوده ...
باصواب ... که این نامه که سرمایه ... و ... بنفس خدمات محبت
بار و کلمات صداقت ... [illegible]
گفته ... [illegible] ... و
متعلق تمامی ... [illegible]
مآل و رضا ... [illegible] ... انکشاف باید ... امری که باعث ... استقرار
آن ... [illegible] ... سلطنت ... آن ... بشارت ...
که لازم ... دوستی ... [illegible]

در انجام آن مساعی مشکوره جهان بر از ظهور جوانب بخشید که صحیفه درستی و حقیقت درستی نزهت‌آباد
داخل گردد و سبب مسالک انتهای وقایع بود برید منبع ارسال رسل و رسایل بحر بخش نتایج و ثوابی ملوک
شد از بهار حدایق آمال و آمانی به نسیم عنایت یزدانی شکفته و خندان باد

و بعد سپاس عالی اساس ستایش خارج از قیاس حکیمی را
که انتظام سلسلهٔ کثرت بوحدت قهری مربوط ساخت و سرانجام دار الملک جمعیت بعدالت
جبری منوط تاج خلافت بر سر نایست از مقتضای حکمت دقیق اوست و خلعت نیابت
در بر صاحب قران بموجب مصلحت عمیق او مالک الملکی که نوازش یکی بکشورستانی و سرانداختن
دیگری از فرمان بردرای طغرای غرای قدرت برکمال اوست و اعزاز سر او در رفعت و در
الکل مستحق خلعت عنوان صحیفه جمال و جلال او نه بانه تدبیرش مسطور در کار و نه با تقریرش
معذور یار اگر نوازش است با اقتضای فضل است و اگر برانداختن به تقاضای عدل اسرار
مبادی صفاتش از احاطهٔ عقول بیرون و ز صور آثار رضایتش از حوصلهٔ مجال افزون خرد از
احصاء نعمایش قاصر و ضمیر از مقتضای آلا نعمایش حاسر حمدش مقدور و زبان شکرش میسور
هیهات بدین دیده دریافت کجا طاقت ستایش با این قوت و آلات که استطاعت نیکی
لاجرم بهتر زبان را بار دانسته تا دلیل مطلب باشد و مشوب پوشیده نماند که چون دوستان
از جنبش ... انبساط امیر بکنار ... کلیش و بیعت دین گردیده و حلیه یکی دستش
عطیه و ... علیه ... قضا ... از جهان ... زبان ز خنده گستان
ز زمینه ... بخشیده ... تا مدار ... کتاب رسالت خاتم
نبوت ... قدم عاقبت وجود آدم ... انتفاع بخشش منتخب
مجموعه ... کتاب ... سفینه ... حقایق
... مجرم ... سرای
لی ... حقیقت آگاه حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله ...

و هم نفحه‌ای از نسیم نیازمندی درگاه الهی در شجره فرحت افزای خاطر خطیر ثمره شجره بختیاری نتیجه دوده
کامکاری صفوه خاندان صفوی علاوه دودمان مرتضوی قرة العین اهل بیت نور حدیقه سلطنت
کوکب سیمای ایالت دری درج عظمت فرزند زاده نامدار کامکار بلند مقدار سکندر شان
می‌آید شرح این مقال و تفصیل این اجمال آنست که چون درین ایام سعادت انتظام جهان
بجهانیان حقایق نظام رسید که فرقه باغیه و فئه خاطیه از بلخ و بدخشان سر از گریبان طغیان
برآورده چشم از بازپرس روز معاد و سطوت رب العالمین پوشیده دست باعمال بد
از آستین جور و جفا کشیده پا از جاده انقیاد و الی حدود سیر ملل نهاده کار بر تنگ
مشایخ مقصد راه‌های نامنجار دلی اعتدالی تا کجا رسیده گذشته و ضعفای آن اماکن
و غربای آن مساکن پایمال حوادث و لگدکوب وقایع گردیده و عرض و ناموس مسلمین بباد فتنه
رفته و امن و امان بالکل منعدم گشته و کار بجایی رسیده که از سادات که اهل بیت
نبوت و قرة العین رسالت‌اند و لفیفه‌ای بی‌بطی و نبذه‌ای متوسل بر اکثر که حمیت ایمان
در تبلیغ اوامر و نواهی و تمرد از ملاحظه احکام الهی است جمع کثیر و جم غفیر بقتل رسیده
تا بدیگران چه رسد ازینجا که باقتضای حمیت دین و حمایت ملت متین و ترحم بر حال
مسلمین در کوه نصاب مملکت و شکر نعمت قدرت که ایزد بی‌همال و دادار بی‌همتا بتفضل
کامل و لطف شامل باین مشمول الطاف عز ارزانی داشته و داد دادی مظلومان
و فریادرسی ستم رسیدگان بر ذمت همت والا فطرت علیا لازم و متحتم است عنان
نهضت فتوحات و عزیمت حقیقت سریرت در سیم حضر ختم الله بالمعز و الظفر
در غره شهر ... جلوس میمنت مانوس ظفر مشحون و نصرت همرکاب از دار السلطنه
لاهور بقصد ... دولت و اقبال و از الملک محمد و جلال کابل معطوف و مصروف
گشت بلیست ... ثانی ربیع بمبارکی و بهروزی قرین فتح و ظفر نزول دار الملک
مسطور ... پرتو ما ... العلام ... ساطع و جهانتاب ... یافته و از آنجا ...

کمر این بیکران و حشری عظیم بی پایان با سیاه تا دجور امید دولت و در زیر خون حمد او سر انجامی در
این متوکت ابد پیوند ازل بنیاد از توپخانه سنگین و خزانه خارج از قیاس تخمینی بسرداری فرزند
سعادت مند کامکار موید منصور نخجیار قرره باجره دولت و غره ناصیه حشمت نور حدیقه
ضولت ثمره دوحه جلالت باوشاهزاده مراد بخش تعیین فرمودیم با انکه راه از کثرت نشیب
و فراز تلال و اقبال ملک صعاب جبال و فرط وعر و ناهموار و بسیار کمریه و مغاک و شوار
گذار بود بر کتل طول برف متراکم بود که نظر متذکر عبور بر آن کند و کروه انبوه از بیلداران
چابک دست و کلمند زنان جالاک و جست در تسویه راه و تصفیه آن از برف جد تمام
و کد تمام داشتند و مبارزان نصرت شعار جلادت کیش و مجاهدان فیروزی دثار سبقت
اندیش که جان بازی در راه خدیو حقیقی و خداوند مجازی سرمایه حصول سعادت
دنیا و عقبی میدانند و معرکه رزم و تقدیم خدمت و تنعیم محفل بزم می شناسند مدار ایی که
چون نظر باریک بینان دقیق بود مثل حوصله خوشنویس و سیع انگاشتند و جزکرده و انتظار
بسر برده برف را بتدبیر و حیز کنده بدست و بسیر برداشتند و در خدمت سرای از فرط القدر
عالی نسب اوایل ماه جمادی اول داخل ملک بدخشان گشتند رخنه و سلطان خلف نذر محمد
خان که در قلعه تالقان حاکم این بدخشان است بود الحاجبین درگاه معاملجاه که پناه عالمیان
است اورد و هر آنچه امروز درین حضرت بالو عنایات و اقسام تلطفات کامیاب است
پس ازان بجوقی از لشکر ظفر اثر اسلام قلعه کهمرد را سرسواری مفتوح گردانیده متعینه انجا را
اسیر ساخته بغوری که در چار طرفش خندقی است عمیق و عمیق و آبش از رخنه سابهای خندق
بر جمعه شناخت و جسری بران بسته بعبور خود و قلعه بیرون بجیتی و چالاکی و جلدی و
تهوری مباشرت و چون به تسخیر قلعه درون پرداخت قباد میرآخور که از جانب
نذر محمد خان قلعه دار انجا بود و بمزید اعتبار و اعتماد موصوف از دیدنیهای اقبال و
خذلان و نکال بر تقدیر عدم تسلیم قلعه بهواخواهان بارگاه جاه و جلال اما از طلبیده قلعه
را تسلیم دولت خواهان نموده در سلک بندگان این آستان فلک نشان منتظم گشته
و تبایید ابدی بعون باری و یکرتلای و لقای مملکت مسطوره نیز متصرف اولیای دولت

نایره و احیای سلطنة باهره در آمد پادشاهزاده عالی مقدار بعد فتح ولایت بدخشان
با فوج بحر موج نصرت امتزاج بسرعت تمام توجه بلخ گردیده فرقه متفرقه اوزبکیه تاب
ممانعت شیران بیشه وغا نیاورده از جمیع اطراف و جوانب بلخ رو به سیر وادی فرار
گشتند و آخر روز آن بیچون رفتند نذر محمد خان که یارای ستیزه و آویزه نداشت و نه طاقت
تحصن در حصنی که پادشاهزاده مؤید بخت بیدار با عساکر فیروزی شعار متوجه بلخ میرسیدند
سلطان قتلق و سبحانقلی پسران خود برسم بدرقه خدمت برسم پیشکش آن نوباوه سلطنت باهره
مشتمل بر اظهار حصول هشت طواف حرمین الشریفین که بالای ذوالاقتدار نگاشته بود میفرستد هر
چند آن عالی گوهر با این پسندیده و طرز گزیده تلقی نموده بر پیشگاه ذکر خواهش خان
والا شان در حضرت خلافت با حسن وجوه جلوه ظهور خواهد یافت و دلداری برده با لیستی
کرده اظهار رخصت طواف بیش بدر میدید اما فردای آن که حوالی شهر بلخ مضرب خیام
نصرت میگردد خان از استیلای وهم و تخیلات بیجا تمام عیال و اطفال با لوازم مال
راه و خفته مدت العمر گذاشته سبحانقلی سلطان و قتلق سلطان پسران خود را که
نزد او بودند همراه گرفته و بهرام سلطان و عبدالرحمن سلطان دو پسر دیگر را بجهت
عدم حضور ایشان در آنجا مانده سراسیمه وار با معدودی از بلخ برآمده بسمت شبرغان
میرود و از آنجا به اندخود رسیده از راه جول و بیابان مرو و مرو شاه جهان پیداست که آن گمراه
[illegible] طلبی [illegible] باعزاز رخصت
حرمین الشریفین [illegible] خان شفقت نموده
گشته [illegible] طواف [illegible]
و [illegible] باز [illegible] در کاه الهی
[illegible] بغایت فضل و کرم الهی بیست که
ان الهی احسان و افضال عطا [illegible] مطالب علیم و مقصد حکیم
ببینش [illegible] عالی همت [illegible] خاطر قدسی [illegible] انجام

و حه

وحسن اهتمام یافت و ولایت بلخ و بدخشان با جمیع توابعان و مضافات کار زمرد فته
و فساد او نکبه خذلان بهجت و نشاط داشت بورود مواکب نصرت قرین بکلستان دولت
اقبال و بهار امان شوکت و اجلال گشت و از روز ورود خول نشاد و تمهید بولایت بلخ و بدخشان
در عرض یکماه چنین فتوحات بزرگ و تسخیرات مستبرک که زبان و دل شکر و سپاس
قاصرست و دل از تصویر شکرش عاجز با سایی بر جمیع تمامتر و خوبی بر جه زیاده تر و
نصیب ان سراسر ستایش سرایا بخشش گردیده الله تعالی این فتح نمایان را که نامه روزگار بست بر ان نازد
شد و در گاه خرمش بارک گردانیده فتح سمرقند و بخارا را نصیب گرداند امین یارب العالمین این نامه
سر عنوان و این صحیفه دلبران که بیانش عرض جمع فیض و افضال و سوادش خان رخسار دولت
و اقبال است مصحوب شجاعت شعار رالسخ الاعتقاد ارسلان بیک که از خانه زادان معتمد
این درگاه آسمان جاه است فرستاده آمد چون نثار آلیه بخیر املاء این کتاب مستطاب بانجا
رسید مامور نیست یقین که پس از تبلیغ بی توقف رخصت انصراف خواهد یافت حد الی آمال
و امانی با بادی چو نثار لطف رحمانی سرسبز و شاداب باد و بساط دنیا تا بادشاهی خدمت
نوجداری چون بموجب حکم جهانمطاع عالم مطیع خدمت فوجداری سرکار کوره منصانه
صوبه آباد بحسب الفرمان شجاعت و دستگاه محمد حیات فوجدار بر کنه کوره و غیره متعلق اقطاع
او قدیم القاب خانجهانی مآب رفیع جناب بالقابه تفویض یافته که ملازمان و رعایا و برزگران بخدمت او
دیانت و راستی پرداخته با آئین پسندیده معقول رسانده در تنبیه و تادیب مفسدان و سرتابان
کوشیده قلوبات آن فریق و حفظ و حراست زمینداران عالم از زوال و امنیت طرق و
شوارع و امداد و اعانت کارشناسان جاگیر داران بنظام تحصیل از واجب و دستور زر زده اند
طلبا و عمال خالصه مساعی جمیله بظهور رسانند و با متعلقان تاکید کند که بندوق نسازند و بیکار بای
بیکاری قیام ننمایند و بعضی از زمینداران که بر تنبیهات مال مذکوره بواسطه ضبط معاش نمایند
تدعن کنند که در معاملات خانجهانی دخل ننمایند و چیزی بصیغه ابواب ممنوعه نگیرند و با حاکم
با عامل خالصه نوشته بندند اقدام بر تاخت و تاراج و جهات متعلقه فوجداری نکنند و بعد

واقبال بدرام
(۹۲)

از گرفتن زرتست چند یکی از مقدمان و بعضی را که مورد فساد باشند بدست آورده در باصلاح و نیکو شوند

که از عمرو دستار بابی ادم و پشیمان شده بمالگذاری و رعیتی در آورده شود و بر تقدیر اصلاح خلاف

از عامل بکیر و اگر از شقاوت جبلی باصلاح نیایند بر انموضع تبادر و تنبیه تادیب مفسدان

نمایند و رعایا را آزار نرسد و غنیمی که از مواشی و غیره بدست آید بعامل تسلیم نمایند و قبض الوصول

ستانند و بندی نکنند مگر در دار الحرب باید که عاملان و زمینداران و چودهریان و قانونگویان و رعایا

و مزارعان محال مذکوره مشار الیه را فوجدار پرگنات مذکور دانسته دست تصدی مومی الیه را در

اجرای امور مضافه این خدمت قوی مطلق شناسند و شکر و شکایت او را در باره خود تاثیر تمام

پندارند و درین باب تاکید نهایت و قدغن شناسند ابتدا سند چون بموجب حکم جهان مطاع فوجداری

پرگنات سرکار فلان من اعمال صوبه فلان از تغیر فلان خان بفلان تفویض یافت که بلوازم مرسوم

این خدمت از روی دیانت و درستی قیام نماید و در بندوبست و ضبط و ربط قلع و قمع مفسدان و

تنبیه و تادیب متمردان و حفظ و حراست رعایا و گذرندگان و مالگزاران و امنیت طرق و شوارع پرگنات

مذکوره و در رعایت زور طلبان با سپاه خالصه برای تشخیص جمع و قطع جنگل و سدم قلعجات

و گرفتن بندوق ناندان فریق سپه فراوان الکار بر شهر با ضرب بندوق سازمقرر کنند که بعد ازین بندوق

نرسد و بدیگر کارها آنکه قیام نمایند میباید که عمال محال تحویلداران و زمینداران و چودهریان

و قانونگویان پرگنات مذکور بشجاعت دستگاه مشار الیه را فوجدار مستقل آن محال دانسته دست

تصدی مومی الیه را در اجرای امور مضافه این خدمت قوی مطلق شناسند و از صلاح و صوابدید

او که بهر آیینه منضمن نسق و نظم معاملات محال مذکوره باشد بیرون نروند احدی از مفسدان را که

در جلادت انتساب مرقوم تکاسل در محال متعلقه خود جا ندهند و حمایت ننمایند و درین باب تاکید تمام

دانسته سند قدغن است ابتدا چون بموجب حکم جهان مطاع واجب الاذعان و لازم الانقیاد واجب التعمیل خدمت

پرگنه فلان تابع سرکار فلان مضاف صوبه فلان که از تغیر فلان خان از ابتدای ... شکور ... سال

سال چهارم جلوس میمنت مانوس از ابتدای ... بفلان تفویض یافت بایدکه بلوازم

و مراسم آن از روی راستی و دیانت قیام و اقدام نموده دقیقه از دقایق آن فرو گذاشت

نکند

نگذارد و رعایا کافه رعایا و عامه برایا حسن سلوک و محاسن نیک بفعل آورده در آبادانی و افزونی
معموری و کثرت زراعت آن محال فراوان سعی بکار برد و سررشته کاغذ زمینی خود را موافق
دفترخانه والا میرشناسد باشد و زریکه از حاصل آن محال بتحصیل درآمده تحویل فوطه دار شود و قبض
آن در جواب جمع دارهای امثال با سرداشت نزد فوطه دار باقی بماند با یکی مقرر نموده خود در
دیگری تاکید کند که زر واجب بلا ارتفاع تشخیص و تحصیل نموده تحویل فوطه دار نماید و زریکه رعایا
بفوطه خانه بیارند جهت آن بمهر خود و دستخط فوطه دار بآنها بدهید و هنگام سیاقی و اطلاعات را
محال جهت نامحسوب گرداند و سوای مال واجب چیزی بعنوان بیستی بالا دستی تحصیل در آیا و
دیگر ابواب ممنوعه معفوه بارگاه والا است نگیرد و بجو دهرپای دهقان و ملکوبان نیز قدغن کند که زر
سعرو مقرری چیزی نستانند و بر تقدیر اخذ و جر حقیقت بنویسد و آنچه کاشته بی فائده نمیشدار الیه
از محصل بمجیدس حریف متعلق خالصه فالا تحصیل نموده باشند آنرا باتفاق کروری باز بایت
… تحویل فوطه دار نماید باید که عاملان در سیاه از وجود سرپای دهقان کوبان و رعایا و فرا رعایا
بر کنار … مذبوره خدمت مسطور بمشار الیه متعلق دانسته از سخن و صلاح و صواب دید حساب
… بیرون نبرد و بند و بست تعهدی او را در اجرای امور مضافه بخدمت قوی مطلق شناسند
و شکایت او را در باره خود موثر … چون بموجب جا نمطالع خدمت
دیوانی صوبه دار الخلافت تغیر فلان من ابتدای فلان بفلان تفویض یافته که بلوازم مرکم
خدمت کماینبغی پرداخته تنقیح معاملات و بازخواست و بازیافت مطالبات بوقت نماید و
در افزونی و معموری و برداخت برکات مساعی جمیله تقدیم رساند و محافظت خزانه نموده
خود دانسته نوعی احتیاط بکار برد که یکدام بی سند معتبر بصرف نرود و زریکه از تحویل فوطه
داران و دیگر وجوه بخزانه عامره عاید شود قبض الوصول آن بکاشتهای فوطه داران و
غیره بدهد … از عمل عامل … دار شود که احدی از ایشان فرقی جرات بر اخذ ابواب ممنوعه
و معفوه درگاه جهان پناه ننماید و احتیاط بعد انقضای هر فصل تنقیحات و …
زر کاغذ قائم اصیا بتحقیق در آورده بر جمع بند مرکس بر آید بسرکار اقدس بستاند

از عاملی حاکم و نبود عمل ظاهر شود حقیقت او را بحضور بنویسد که بجای ایشان دیگری معین گردد
و با مشار الیه گرد در بیان مقرر سازند که منبعد بقایا و نقدی که از سنه پانزده سال تا حال بابت وجوهات
نزد رعایا طلب باشد از موضع با قید از جمیع عمال که رعایتی تشخیص آن نموده باشد بحسب تصدیق
بتحریر در فصل عمال بر حال از ابتدای مسطوره بتحصیل رسانند و زری که بصیغه نقد بقایا در سال بند
از سرکار بر رعایا تنخواه باشد در اوایل تاریخ محصول سال حال بگیرند و اگر در دیگر عمل از عمال بر قبوض خواهد
آمد بازخواست از دیوان و از ایشان خواهد شد و نسخه دیوانی و دیگر کاغذ بقاعده مقرر درست
نموده بدفترخانه معلی ارسال دارد و باید که متصدیان مهمات و چودهریان و قانونگویان و عمله و فعله
آن صوبه بخدمت مذکور [illegible] الیه متعلق دانسته دست تصدی او را در اجرای امور مضافات
آن قوی شناسند و از سخن و صلاح و صوابدید مشار الیه بیرون نروند و شکر شکایات مومی الیه درباره
خود موثر بدانند [illegible] حسب الحکم الاشرف الاقدس بخدمت امانت پرگنه فلان مضاف
صوبه پنجاب از تغییر فلان من ابتدای فصل خریف تنگوزئیل بفلان حسب الضمن تفویض یافت که با کدخدایان رعایا
و معامله برایا حسن سلوک مرعی داشته سعی در ازدیاد آبادانی و معموری نماید و کاغذ تحقیق موافق
ضابطه بدفترخانه والا رسانند و زری که بتحویل فوطه دار شود محافظت آن و جواب مبلغی که از رعایای
الکای [illegible] نزد فوطه دار باقی بماند بعهده خود شناسد و بکروری تاکید کنند که مطابق تشخیص زر
بتحصیل در آورده مبلغی که رعایا بفوطه خانه عاید سازد هر هفته آن را بمهر خود و دستخط فوطه دار برعایا
برنامه و سوای باواجب بصیغه بیست و بالا دستی و غیره چیزی نستانند و چودهریان و قانونگویان
تشخیص نماید که سوای دستور مقرری چیزی نگیرند و باید که عاملان و زمینداران و چودهریان و قانونگویان
و رعایا پرگنه مذکور خدمت مسطوره مشار الیه متعلق شناخته از سخن و صلاح حسابی او بیرون نروند
و دست تصدی او را در اجرای امور مضافات آن خدمت قوی و مطلق دانند [illegible]
و در [illegible] الاشرف الاعلی پرگنه فلان تابع صوبه دار السلطنت از تغییر اسلام خان
از جلوس اشرف تنگوزئیل [illegible] تعلق پذیرفته [illegible] خدمت [illegible] مذکور
از ابتدای [illegible] نصاب فلان مطابق [illegible] مفوض گشته که بلوازم [illegible] خدمت مذکور
از روی دیانت و راستی قیام نموده با کافه رعایا سلوک پسندیده بعمل آورده [illegible]

کده

وحقوق دیوانی را فصل بفصل موافق تشخیص امین بوقت تحصیل نموده تحویل فوطه دار آنجا نماید
و هر قدر زر رعایا بفوطه خانه بیارند چیت آنرا بمهر خود و دستخط فوطه دار رسیده و بمقام بیاتی
و اصلات را موجب جمع تا مجرا محسوب خواهد شد زر را بمنصوب فوجدار و امین باحتیاط
تمام فراز عامره را جمع کرده قبض الوصول بفوطه دار رسیده و آنچه باشتکان امین محلی
(۹۹) باشتکان
ایران ابتدای سن شریف متعلق خالصه والا تحصیل نموده باشند محصول آنرا باتفاق امین
از انها باز یافت کرده تحویل فوطه دار را بواب جمع کنند و بحمل و جمع خرچ و دیگر سرشته باشند
بضابطه مقرر درست نموده بدفتر خانه والا ارسال دارند و سوای زر واجب بصیغه بیت و
تحصیلداری و دیگر ابواب مبلغ که معفوه بارگاه آسمان جاه بهت چیزی نگیرد کر آنوجه در حضور
اخذ زر باز یافت خواهد شد و به تغیر خدمت معاونت خود کشت باید که چودریان و
نگوبانان و رعایا و فراز عامل بر کنه مذکور بصوبه الکروری مستقل آن محال دراسته و تصدی
امور و اجرای امور مضافه اینخدمت قوی سطان شناسند و مالواجب و حقوق دیوانی
را از قرار درج و راسیخ بتحصیل او جواب کرده چیزی زران فاضره شمار نکرده زنند سر
و جبه ری چون بموجب حکم جهانمطاع لازم الانقیام و واجب الاتباع خدمت مختار ری
بر کنه مذکور تن باعمال صوبه الکروری از تغیر ملازمان تن ابتدای فصل بیع انتهای حسب الحکم نقلان
تفویض یافته تا کما ینبغی بپردازد خلعت بلوازم و مراسم خدمت مزبوره از روی دیانت و راستی
قیام و اقدام نموده و بیقواری و تعالی عمر و بخیاری نامزدی نگذارد و زری کر از محصول
آن محال بتحصیل در آید تحویل او شود و مزرا باحتیاط تمام نگاهدارد و چون محافظت و محاسبت
محول کرده و جواب سبلغی کر از عاینی اعمال باو رجوع است نزد فوطه دار بقا ماند عهده امین
است و فوطه خانه بمهر متصدی صوبه و کروری بر کنه مذکور مقفل و بسته باقفل و مهر دیگر باشد کر
نماید و زر باستصواب امین و کروری بخزانه عامره راجع کرده قبض الوصول ستاند و نگذارد
که سند معتبر دیوان بسند حرف نکنند باید کر متصدیان مهمات بر کنه مسطور سنار الیه فوجدار بر کنه
نموده و دانسته دست تصدی او را در اجرای امور مضافه اینخدمت قوی شناسند و در جمع

بجهت امنای محال تحصیل و آنچه بر التحویل ادعا نماید و دارای وجود علیحده نگاه ندارند و در باب
تاکید دانسته سند دیوانی خزانه دستک بالاسم متصدیان مهمات و عمله و فعله خزانه عامره
شهر آنکه چون حسب الحکم جهان مطاع عالم مطیع بر وفق تجویز سیادت و وزارت پناه فلان دارو غگی
خزانه مذکوره از تغییر فلان بفلان تفویض یافته تا بلوازم و مراسم خدمت مأموره از روی دیانت
و راستی قیام و اقدام نموده دقیقه از دقایق حزم و هوشیاری فرو نگذارد و دارو چنانکه
که در امری از امور آن محال فرو گذاشتی بوقوع نیاید و چیزی بی سند معتبر دیوانی بسند صرف
ننمود آنچه از محصول برکنات محال سایر و دیگر وجوه بخزانه مسطوره عاید شود موافق ضابطه
مقرر و قاعده معین داخل جمع گردد و بدعت احداث نشود و میباید که مشارالیه را دارو غه
محال مسطوره دانسته از سخن صلاح حسابی او بیرون نروند و دست تصدی او را در اجرای امور
مضافه این خدمت قوی مطلق شناسند متصدیان مهمات خزانه عامره دار الخلافت
شاهجهان آباد بدانند که چون بموجب حکم گیتی مطاع خدمت خزانچیگری خزانه مذکوره از تغییر فلان
بفلان مقرر و مفوض گشت تا کما ینبغی بلوازم و مراسم خدمت مأموره از روی راستی و
دیانت قیام نموده دقیقه از دقایق حزم و هوشیاری فرو نگذارد و زری که از حاصل برکنات
خالصه شریفه و تحصیل مطالبات و دیگر وجوه بخزانه عامره مسطوره عاید شود آنرا باتفاق
دارو غه نگاه داشته گشادن و بستن باتفاق هم نموده باشد و یکدام بی سند معتبر دیوانی
بسند صرف ننماید میباید که خدمت مزبوره بموی الیه متعلق دانسته دست تصدی او را
در اجرای امور مضافه این خدمت قوی مطلق شناسند چون
بموجب حکم گیتی مطاع خدمت تحویلداری [illegible] واقعه مستقر الخلافت
اکبرآباد بفلان مقرر شده تا بلوازم و مراسم خدمات مأموره از روی دیانت و راستی
پرداخته دقیقه از دقایق حزم و هوشیاری [illegible] فرو نگذارد و هرچه از محصول خود تا [...]
تحویل میشود آنرا باتفاق دیوان صوبه و دارو غه و مشرف با احتیاط تمام نگاه دارد و یکدام
بی سند معتبر دیوانی بسند صرف ننماید و زر بخزانه عامره مستقر الخلافت راجع ساخته رسید
آن از خزانه مسطوره قبض الوصول ستانده باید که متصدیان مهمات محال سرکار مرقوم مشارالیه
را تحویلدار محال مسطوره دانسته دست تصدی او را در اجرای امور مضافه این خدمت قوی

واننده و آنچه از حاصل مذکور فراهم آید به تحویلدار رسانیده بعلاوه [illegible] نگاه ندارند
بتاریخ [illegible] دستک باسم متصدیان مهمات بیوتات نخاس دارالملک کابل آنکه چون بموجب حکم
جهانمطاع گیتی مطاع خدمت امینی بیوتات نخاس مذکور از تغییر فلان بفلان مفوض گشت
تا کما ینبغی بلوازم و مراسم آن خدمت پرداخته از روی دیانت و امانت [illegible]
تقدیم رساند و با سوداگران و دیگر عمله و فعله سلوک پسندیده نماید و در ضبط حاصل بضابطه مقرر
و قرار واقعی بکوشد و زری که از محصول آن محال تحویل تحویلدار شود محافظت آنرا در [illegible]
عهده مبلغی که در عهده ایشان با برداشت نموده تحویلدار باقی مانده بر ذمه خود دانسته سند و زر باتفاق
داروغه و مشرف خزانه عامره عاید گردانیده قبض الوصول تحویلدار رسید باشد و نگذارد که تحویلدار
بی سند معتبر حرف [illegible] نماید باید که مشار الیه را امینی مستقل آنجا دانسته دست تصدی او را
در اجرای امور آن خدمت قوی دانند [illegible] دستک باسم متصدیان
مهمات و متکفلان معاملات محال سایر صوبه اکبرآباد آنکه چون بموجب حکم جهانمطاع خدمت داروغگی
محال سایر مذکور از تغییر فلان بفلان تفویض یافت تا کما ینبغی بلوازم و مراسم خدمات مأموره به
درستی قیام نموده با بیوپاریان و دیگر عمله و فعله الحسن سلوک رضی دارد و در ضبط محصول بضابطه
مقرر و قرار واقعی بکوشد و زری که از محصول آن محال فراهم آید آنرا باتفاق امین بخزانه عامره
رجوع گردانیده قبض الوصول خزانچی خزانه مذکور به تحویلدار محال مذکور بدهد باید که مشار الیه
را داروغه آنجا مستقل دانسته دست تصدی او را در اجرای امور متعلقه آن خدمت قوی
مطلق دانند و از صلاح و صوابدید او بیرون نروند [illegible] دستک باسم
متصدیان مهمات و عمله و فعله بیوتات نخاس دارالملک کابل آنکه چون حسب الحکم اشرف [illegible]
مشرفی محال مفصله ذیل از تغییر فلان بفلان مفوض گشته تا کما ینبغی بلوازم و مراسم خدمت
مأموره به امانت و درستی پرداخته دقیقه از دقایق حزم و هوشیاری مهمل نگذارد [illegible]
و احتیاط تمام کند که در معامله و معاملات آن محال فوت و فروگذاشتی به ظهور نیاید [illegible]
کاغذ را بضابطه مقرر و قاعده [illegible] درست نموده به مهر [illegible] و اسناد [illegible]

میباید که خدمت مسطوره بعنایت الٰهیه مقدور دانسته دست تعدی او را در اجرای امور
معافه بخدمت قوی دانند سند جزیه معافی کشت ورزان فلان و دیوان بالقابه محفوظ شده
چون در حواله بعرض اقدس ارفع رسید که زمینداران که کسب زر قوت اند و قوت عیال
ورزیاده نباشد بموجب دستور شرعی از وجزیه نباید گرفت لهذا از رعایا که کسب
زراعت دارند و مدار قوت و تخم وگاو انها بر قرض است طلب جزیه نموده تعدی [illegible]
میشود اگر مطابق شرع شریف حکم مرحمت در باب عدم اخذ جزیه آنجماعه صادر گردد [illegible]
بال وکسب معیشه خود که آبادی ملک و امان رعیت است مشغول باشند و از کشت کاری سوای
و زیاده فوجداران و اخذ جزیه خلاص یابند حکم جهانمطاع صادر میشود که موافق شرع
مزارعان بعلت اخذ جزیه مزاحم نشوند و از تعلقداران وجهه دیوانیان و مناقشه [illegible] طرف
داران و اهل حرفت و دیگر ساکن قصبات و قریات مطابق شریعت مطهره جزیه باز
خواسته نمایند چنانچه در ینباب داشت واقع بدست شده و شرح آن در حکمی
رقم یافته بنابران حکم میگردد که آن وزارت پناه در تعلقه دیوانی خود مراتب [illegible]
قضا جریان بعمل آیند و مزارعان بجهت اخذ جزیه متعرض نشوند و معاف شناسند
[illegible] وزارت و رفعت پناه شجاعت و کفایت
دستگاه فلان خان بعافیت باشند چون درکمیل سرکار عالی نواب قدسی القاب
عالیشان آفتاب بلند جناب بادشاه زاده نامدار کامگار والا نسب عالی تبار منظور نظر فیض اثر
آفریدگار غره ناصیه دین و دولت قره باصره ملک و ملت سهیل دودمان حدیقه ابهت
و اقبال گزین ثمره شجره عظمت و جلال درة التاج سلطنت عظمی و اسطة العقد خلافت
کبری مهبط انظار عنایات الهی مطلع انوار رشحت حضرت شاهنشاهی جلیل القدر
شوکت نشان عظیم المنزلت رفیع المکان فروغ دودمان مجد و کرم ظاهر نمود که عامل
نامعلوم و دیگر محال اقطاع آن غره ناصیه دین و دولت در سر انجام معامله و تحصیل
جمع و کرد آوری مال محتاج بامداد و اعانت آن وزارت پناه است لهذا اعلام میگردد

که مدد معونت عاملان محال مزبوره را بر خود واجب الادا دانسته نوعی معاونت نمایند که
جمیع معاملات آن محال بوجه احسن صورت انجام یابد و گرد آوری مال بوقت میشود و احدی بجهای
تمرد و سرکشی نماند در ینباب تاکید دانسته حسب المسطور علمنما بید
در یجولا لبرض و رسیده که مقرر بودن قانونگویان در برگنات محالک محروسه از اینجهت
قانع بر رسوم مقرری بوده و بر رعیت و در رعیت و دولت خواهی در خدمت مرجوعه قیام نمایند
و مساعی موفوره بکار برده در پیش آوردن برگنات بحیطه عامل و اکمال بکوشند باو جود
این در ینجا عه اکثری از روشوی نفس امّاره و عادت رسمیه طریقه دولت خواهی و خیر اندیشی
از دست داده عاملان را کما ینبغی از تقدیم و مال اندیشی ندارند و یا از فریب و حیله آنها
بکلی نیافته اند باقسام خداع و انواع حیل محض از برای حصول مطلب جویش و خود و جمعی
دیگر را خذ و جمعی را مشارک در اخذ حصه میشوند و اگر عاملی از عمال بتوفیق خداداد از حرکت و تعظیم ایشان
فریفته نمیگردد و در نصورت زمیداران متغلب را بهمراه ساخته بتوهین و تحقیر و سایر
از جور تر و زجر تا مال در آورد عاملرا واجب و فرستادن برای فریاد میشوند و بعد از ان بهمان
حیله ان متغلب در میان عمال و رعایا مصدر کشته بجذب ظاهر خود را خیر خواه و انموده در جمع
واجب میلغی کلی بصیغه آفت و مکر در تعلقات خود زمیداران متغلب بتعجب بندر انها
مجبور گرفته از تتمه لازم الادا و اهم اکثری باقی نگاه میدارند و هنگام طلب باقی هنگام تقریر
میدارند و چون اخذ و جر عامل بی صداع و سازش آنها بپیش نمیرود و مجوز نقصان مال
سرکار نمیگردد و در ین ربکدر آن نروده قلم پرده عرض آنود ملاحظه بازپرس و اندیشه
تغییر و تبدیل ندارند و ترک و صحه نمانده ربکنند و بینباب مجیب که ارشاد شود و معمول
آید حکم جهانمطاع عالم مطیع مراست نفاذ یافت که هر عاملی که بعلت تعدی و تعرض معزول
مشود و نگوئی آنمحال در اخذ و جر و ضرب و تعذیب باشد او را نیز در همان
نماینده تا عبرت دیگران شود چون بموجب حکم ارفع

آنکه پیش ازین علی خدمت تحصیل مطالبات سرکار دولتمدار بروفق زمینداران و غیرهم پرگنه حویلی کرده و
پرگنات متعلقه صوبه الهآباد لازم الادای است لیکن چون سید عبدالوهاب بتفویض یافته
بلوازم و مراسم خدمت مأموره ازروی دیانت و راستی قیام و اقدام نموده رسیده مطالبات
سرکار دولتمدار را موافق تفصیلی که در اقرار جداگانه مسطور است و باو حواله گردیده از جماعه مسطوره تحصیل
داده بمعرفت دیوان صوبه بخزانه عامره صوبه الهآباد عاید گرداند باید که عاملان و دیگر عمله و
فعله پرگنات مذکوره خدمت مسطور بجناب الیه متعلق دانسته در تحصیل زر مذکوره از ان فریق مدد
و اعانت سید مذبوره بوجه اتم نمایند سنه [illegible] چون بموجب حکم جهان مطاع
لازم الانقیاد واجب الاتباع خدمت بخشی گری و واقعه نویسی پرگنات سرکار سورت تابع صوبه
گجرات از تغییر فلان بفلان تفویض یافته سبیل مشارالیه آنکه بلوازم و مراسم خدمت مذکوره
ازروی دیانت و درستی پرداخته آنرا بوجه پسندیده و طرز گزیده بتقدیم رسانیده و تصحیح و تعمیر
بیان منصبداران تعینات آنجا را ازروی دیانت و راستی اوراق چهره [illegible] ناظم
معامله آن سرکار ملاحظه نموده و نقل را بدستخط خود نگاهداشته اصل آنها بمهر خود و ناظم مذکور بحضور ارسال
دارد و همچنین وقایع و سوانح پرگنات سرکار مسطور را از قرار واقع نوشته هفته بهفته بدرگاه
والاجاه میفرستاده باشد طریقه منصبداران تعینات آنجا آنکه مشارالیه را بخشی و واقعه
نگار آنجا دانسته دست تعدی او در اجرای امور مضافه اینخدمت قوی و مطلق شناسند
[illegible] چون حسب الحکم الاشرف الاعلی خدمت کروری قصبه پرگنه محمدآباد عرف [illegible]
و میربحری گذرگاهای دریای گنگ متعلق بقصبه مذکور از تغییر محمد حسین [illegible] مرزبیک
مقرر و مفوض گشته که بلوازم و مراسم آن ازروی دیانت و راستی قیام و اقدام نموده
[illegible] ضبط و ربط کند که در قصبه مذکور و دیهات واقع [illegible] آنجا مدام بامانت
[illegible] خود مشغول باشند و جمیع که بعلت خیانت گرفتار شوند در راه [illegible]
[illegible] بموجب که قاضی آنجا بر افراد حقیقه [illegible] بدستخط کنند [illegible]
[illegible] شماید [illegible]

حکم آقای سمی معاف است نشاند و ملاحان را هم نگذارد که زیاده از اجاره ملاحی از زعایا ایران نتواند گرفت
و احتیاط تمام بکار برد که مفسدان و متمردان از معابر عبور ننمایند و باید که متصدیان مهمات
عمله و فعله خانه و کارخانه مشارالیه را کوتوالی و دیروغگی دانسته دست تصدی او را در اجرای امور مفوضه
بخدمت قوی مطلق شناسند در ینباب تاکید دانند [illegible] چون حسب الحکم الاشرف حضرت
(۱۱۵۲) دیوان اشرف ظفر پیکر که همراه امارت و نیابت پناه ایالت و سپاهت و دستگاه حسن علی خان [illegible]
تنبیه مفسدان صوبه الرآباد متعلق و متعین گشته بر وفق بنده محمد مرزا تفویض یافت تا بلوازم
و مراسم انتخدمت کما ینبغی پرداخته آنرا از روی دیانت و راستی کارکنای سامان و سرانجام
و طلب نقدی مردم موافق ضابطه مقرره و اسناد معتبر تنخواه نماید و سررشته کاغذ متعلق دیوانی
را بر طبق قاعده دوره بتوریه فیصله بر ساند باید که متصدیان مهمات و دیروغه و فعه متعینه شکار
سطور مشارالیه را دیوان اشرف دانسته لوازم دیوانی حضرت مذکوره را بحوالی متعلق شناسند
و دست تصدی مشارالیه در اجرای امور مفوضه بخدمت قوی و مطلق دانند
دار الضرب دستگاه بیسم متصدیان مهمات عمله و فعله دار الضرب و ریاضیات واقع دار الامان
ملتان که چون حسب الحکم الاشرف الاعلی حضرت اشرف محال مذکوره موافق تجویز وزارت
پناه میر محمد رحیم دیوان الصوبه از تغیر ملتان بتشیخت مآب شیخ مظفر مفوض شده که بلوازم
و مراسم کما ینبغی آن خدمت از روی دیانت و راستی پرداخته دقیقه از دقایق حزم و
فروگذاشت ننماید و نخواهد دست کذا که احدی را مجال تعدی و تصرف نباشد و سررشته میان دو بسیه
بابوزن او عیار مسلوک شود و آنچه نیمه جمعیت از حاصلات آن محال آمدنی شود در و بر و داخل روز
نامچه میکرده و شهر و سررشته کاغذ را موافق غالطه درست نموده بدفتر خانه میعاد مرسل گردانند
و شروع دین را نجس مسلوک گوناگون داشته و بباید که مشارالیه را مشرف نمحال و [illegible]
آنحضرت را یاد متعلق شناسند و دست تصدی او را در اجرای امور مفوضه بخدمت
قوی مطلق دانسته از سخن [illegible] و بحوالی بدیر موالی [illegible] نقصی کفایت [illegible]
بیرون نروند [illegible] و شروع ملدر [illegible] دستگاه بیسم متصدیان

چبوتره کوتوالی و سندوری نرخ تنباکو دار الخلافت شاهجهان آباد آنکه چون حسب الحکم الاشرف

الاعلی خدمت واقعه نویسی چبوتره کوتوالی و اینست نرخ سندوری تنباکو دار الخلافت مذکور از

تغیر فلان بفلان تفویض یافته سبیل [illegible] آنکه کما ینبغی بلوازم و مراسم خدمت مامور پرداخته

دقیقه از دقایق عزم و هوشیاری نامرعی نگذارد و سوانح و وقایع آنجا را بدستور واقعه نویسان

هر روزه نوشته باشد و در تشخیص نرخ الغیان احتیاط نماید که تفاوت در آن واقع نشود و

بهیچ پاریان جور و تعدی نرسد و زری که از محصول تنباکو بضابطه مقرر تحویل دار آنجا فراهم

آید محافظت آن بقاعده معین بعهده خود دانسته آن را باتفاق داروغه و مشرف خزانه

عامره رجوع گردانیده قبض الوصول تحویلدار بسرکار رسانند و نگذارد که تحویلدار یکدام آن را بمصرف دیوان

سپهر شکوه تواند نمود و اگر چیزی از رعایا الال یا برداشت نزد تحویلدار باقی مانده باز خواست آن

یافته آن بعهده او است باید که خدمات مرقومه را بعهده او مقرر دانسته متابعت او [illegible]

[illegible] ادراک امور مضافه این خدمت قوی و مطلق دانسته

دستک باسم

متصدیان مهمات صوبه آنسوی آب دار الخلافت شاهجهان آباد آنکه چون حسب الحکم الاشرف

الاعلی خدمت امینی محال مذکور از تغیر فلان بفلان تفویض یافت تا کما ینبغی بلوازم و مراسم خدمت

مامور [illegible] دیانت و درستی قیام و اقدام نموده دقیقه از دقایق حزم و هوشیاری نامرعی

نگذارد و با [illegible] رعایا و عمله و فعله آنجا سلوک پسندیده و معاش گزیده بفعل آورده در حاصل

آن [illegible] بضابطه مقرر و قاعده معین [illegible] و محافظت زری که از آنجا

آن محال تحویل تحویلدار شود و بر آمدن از عهده آنچه از رعایا الال یا برداشته نزد تحویلدار باقی

[illegible] شناسند و [illegible] بخزانه عامره محال سایر دار الخلافه

رسانیده قبض الوصول به تحویلدار بسرکار رساند و احتیاط تمام کند که در معامله از معاملات آن محال

[illegible] بهیچ نوعی نیابد [illegible] جور و تعدی نرسد باید که شرایط مذکوره [illegible] آن محال را گذاشته

[illegible] تصدی او دانسته اجرای امور مضافه این خدمت قوی و مطلق شناسند

دستک باسم متصدیان مهمات [illegible] قصبه وزیرآباد و دیگر محال سایر متعلق

بصوبه پنجاب که تفصیل آن در ذیل رقم یافته امکه چون صاحب الحکم الاشرف اعلیه علیا فرمت تحویلداری
محال مذکوره بفلان مقرر شده که کما ینبغی بلوازم و مراسم آنحدمت از روی دیانت و راستی
بردازد دقیقه از دقایق حزم و احتیاط مرعی داشته بشغال دارد و آنچه از حاصلات آنمحال
تحویل او شود بمهر او در خزانه لگاشته در دفاتر ثبت نماید و هر وقت که طلب شود
(103) تحویل او دهد و جواب طلبی کند و عاین المال یابد و از دست نزد او باقی نماند موافق قاعده
بعهده امین مذکور است مقفل و سربسته باتفاق یکدیگر قبض و تحویل و ربط نمایند و بگیرند
بی سند معتبر چیزی نپردازند و حرف نکنند و تحویل خود را مطابق ضابطه باتفاق امین خزانه
عامره آنصوبه رسانیده قبض الوصول ستانند بیاید که مشارالیه را بتحویل در آنمحال طرز بوده
دانسته آنچه بهمه جهته از حاصل آنمحال تحصیل و بدست آید رو برو و بتحویل او نموده بکدار علیحده
ندارند و لوازم و نواحی آنحدمت را باو متعلق دانسته دست تصدی او را در اجرای
امور مضافه بدین حدمت قوی و مطلق شناسند سمت صدور یافت حرر فی
شرف الاعلی خدمت دارد غیگا سلطان کم و غیره متعلق بلده بتنه محال صوبه بهار را تغییر
بفلان مطابق تفصیل مسطور فی الصدر مقرر و مفوض گردیده که بلوازم و مراسم آنحدمت از راه
دیانت و درستی قیام و اقتدام نموده عمله و فعله آنمحال را از حسن سلوک و معاش نیک
راضی دارد و محصول را موافق ضابط مقرر و قاعده معین بضبط درآورده خزانه
آنجا را چنان کوشد و احتیاط بکند که در معامله از معاملات محال مذکور فروگذاشته
بوقوع نیاید و در انجا خزینه مامور و دقیقه از دقایق حزم و احتیاط و ضبطداری غیر مرعی
نگذارد و باید که متصدیان بیها و متعلقان معاملات محال مذکوره مشارالیه را در ریحه
مستقل دانسته دست تصدی او را در اجرای امور مضافه بدین حدمت قوی مطلق
دریابند و بر وفق حکم او رفتار نمایند و مواجب او را موافق ضابطه جمع طلب الحکم الاشرف
الاعلی مرکنه فلان مضافات سرکار فلان تابع صوبه فلان که بنجاه لکه دام جمع آنست از تغیر فلان

خان از فصل پایان عرض مطالبه فدر عذر کرد حسب العرض بکار العمده و الاتعلق بدیر رفته و بر جهت
آن العمده و اهتمام آن تحویلدارات پناه مقرر گردیده لهذا نوشته میشود که باید از وصول این رقم
نمود بعلیا برآبادانی کار دیانت دارد خود دار در بست معامله رعایای آن محال بر نمایند [illegible]
محتوی تعلیق نموده در سرانجام عاملات و گرد آوری مال واجب بانکام و ازدیاد آبادانی [illegible] زراعت
آن پرگنه مساعی جمیله بتقدیم رسانیده تاکید تمام بکار برند که هیچ یکی از عاملان اقتدار [illegible] نتواند
نموده تا نوازش رعایا آن محال مرفه الحال دل آسوده بوده در ازدیاد معموری و کثرت زراعت کوشند و
فزونی در حاصل بهم رسد آید اگر عمال خائنان ازو مبلغی از محصول فصلهاء متعلق خالصه شریفه
بتحصیل درآورده باشند آنرا بازیافت نموده تحویل فوطه دار آنجا نمایند و [illegible]
در سررشته حاصل سال گذشته و تقسیم ده ساله و دستور العمل [illegible]
سند [illegible] متصدیان مهمات حال و استقبال پرگنه فلان من مضافات فلان
بدانند که چون [illegible] فلان بجناب خلافت رسیده ظاهر نمود که در موضع فلان من اعمال فلان
ده [illegible] چاه افتاده [illegible] واقع است [illegible] از آن [illegible] اگر چاه های مذکور
بقرار [illegible] استمراری حواله [illegible] ساخته محصول [illegible] مقرر گردد
دامعمور [illegible] باشد [illegible] و الانعمت و نیست حق طوبیت خداوند زمان و زمان
خداوند [illegible] سایه [illegible] رحمت [illegible] کار [illegible]
و معمور یا خلایق [illegible] آبادانی ملک است حسب الحکم الاعلی بکار [illegible] می باید که چاه [illegible]
متعلقه [illegible] یا مالک [illegible] حاضر و قادر بر سرانجام زراعت باشد [illegible] حواله نمایند و مالک
[illegible] کنند [illegible] متعلقه چاهای خود مزروع ساخته [illegible] نمایند و اگر مالک حاضر
نباشد و یا با وجود حاضر بودن قدرت سرانجام زراعت نداشته باشد [illegible] رضا ندهد
مالک چاه های مسطور را برآن متعلق گردانند که بقدر استطاعت خود بمزارعان [illegible]
مزروع سازد و محصول واجب آنرا باین قرار که در سال اول سوای [illegible] یک چاه ده روپیه و
در سال دویم پانزده روپیه و در سال سیوم بیست و [illegible] روپیه و در سال چهارم [illegible]
بستانند و از آغاز سال پنجم پنجاه روپیه [illegible] و سایر تا ده سال [illegible]

دستور [illegible]

فصل بفصل سالیانه میگرفته باشند و بعد از انقضای سنین مذکوره موافق دستور اجابا بازیافت
نمایند و بابت اخراجات دیگر بهیچ وجه من الوجوه مزاحمت نرسانند تاکید تمام بکار بردند که مزار
رعان جاه های بضبط بستانکار کم دستور را فیمابین متعلق جاه های خود را واگذاشته دران
جاه ها جیا که برای خوالی شود کشت نکنند و حواله دیرکاه ظاهر شود که مزارعان مسطور دران زراعت
نموده اند حاصل را بمزارعان و عملی که نصف بجا یا رسد و نصف بضبط درآید بگیرند و در بینبات مذکور
و اضحه [illegible] تصدیق انکه چون بموقف عرض اشرف ایجا رسید که سدت خدمتگار
عیار دار الضرب و دار الفلوس بلده بسته گی بمحل بجو و پیه ما یانه داشت و در گذشت و پسر از القاب
و لوا بموجب بها رخدمت حاجی عیاری دار الضرب و دار الفلوس بلده مذکور با خدمت تعیین
امتحان و عیار بابو له طلا و نقره محمد صالح پسر دستوفی مذکور که در ایام حیاتش کارهای متعلقه دستوفی
مذکور به نیابت از سر پرده میبود بقرار ما یانه محل روپیه بجو برگرده در بینبات مرقوم فرمان ورود لهذا
حکم جهانمطاع واجب الاتباع کرامت صدور یافت که خدمت امتحان و تعیین عیار دار الضرب
و دار الفلوس بلده مرقوم از انتقال دوست محمد متوفی و حاجی عیاری بابو له طلا و نقره برقم
بجو پیوند و ان مشار الیه ما یانه محل روپیه بمحمد صالح مرحمت نمودیم که بکمال راستی و دیانت و
جرز محبی تقدیم آن پرداخته در امتحان عیار طلا و نقره انچه از روی احتیاط و راستی است
از قوه بفعل آورده تا شرفی و روپیه های بوزن و عیار کامل بسکه مبارک میرسیده باشد
و وجه علوفه را موافق ضابطه دستور از تحویل خزانچی خزانه الضرب بنصیحت بتوانچی
برده طبع و لوقع زر سیم باریان و دیگر عمله و فعله نکنند چون بموجب حکم
جهانمطاع لازم الانقیاد و واجب الاتباع خدمت دیوانی و دینی بر کنه لوزمک آنها
و دیگر بحال مفصله خدمتها بوجه مستقر الخلافت اکبرآباد و غیره از انتقال به انتخاب
شده ایشان بوزارت پناه محمد عسکری تفویض یافته بنابران فرمان میرود که بلوازم
انخدمت کما ینبغی
دیانت و راستی و اکاهی سامانی و سرانجام دهد

و کافه رعایا و عجزه با ایشان سلوک پسندیده نموده در تعمیر و آبادانی و کثرت زراعت الوان سعی
بلیغ بجا آورد و جمیع رنجهایکه از حاصل مزروعات نصف به سرکار اعلی برسد و نصف دیگری بر رعایا عاید گردد
و تغلب در تحت متغلبان نماند و ستم بر رعایا زیاده نرود و بوقت تشخیص کنند و طوامیر جمع در روزنامچه
های تحویل جمعبندی و مجمل و جمع و خرج بر کنار مذکوره مفصل بتفصیل در سال باسال به دفتر معلی برسانند
و بعد از آن برتمامات مسطوره عمل کنند از زر واجب را مطابق تشخیص کفایت شعار مذکور به تحصیل
تحویل فوطه داران مذکوره ادا کنند و زری که از محصول محال مذکوره تحویل ایشان شود محافظت آن
کرده از عهده آن بیرون آیند و زری که از محصول محال مذکوره تحویل ایشان شود
محافظت آن کنند که از عهده آن بیرون آیند و زری که بنزد فوطه داران مذکوره از رعایای المال یا بروات
باشد محسوب و متعلق داشته و نگذارند که فوطه داران مذکوره بدون سند معتبر دیوان اعلی پسند
نمایند و از اعمال آنجا بواقعی چیزی دار باشد که از رعایا چیزی بعنوان ... نماید و تحصیلداری
... و ... در فصلانه و خرج صادر و وارد و دیگر ابواب که از پیشگاه خلافت
و جهانداری بمقتضای کرم گستری و رعیت پروری بر رعایا معاف شده نستانند و اگر احدی از
عاملان یا مباشران و قانونگویان چیزی از ابواب مسطوره متصرف گردد حقیقت آنرا بنویسد
تا به تصرف ... بموجب بازخواست و بازیافت در آید و او بجزای عمل گرفتار شود
و ... چون حسب الحکم الاشرف الاعلی خدمت داروغگی معابر دریای ... بلده ... و توابع
بعلاوه تعلق داشته بعلاوه مقرر و مفوض گشته تا کما ینبغی بلوازم و مراسم آن پرداخته دقیقه ای
از ... و ... و هوشیاری ... نگذارد و احتیاط تمام بجا آورد که احدی از مفسدان و دزدان و قطاع
الطریقان از گذر دریا عبور نکنند و با متردیین و مسافرین و عملا و غیره اینجا سلوک پسندیده نماید
و ... محصول ابواب ممنوعه درگاه خلایق پناه از احدی گرفته نشود و ...
ملاحان آنجا ... باشند باتفاق دیوان قرار دهد که موافق آن ... باشند و
از آن تجاوز نکنند و بیایند که متصدیان مهمات و عملا و غیره ... خدمت مذکوره را بمشارالیه مقرر دانسته
در ... امور ... او را در اجرای امور ... آن ... روز بروز سعی و صلاح
دولت گردد

۱۵۲

و صواب دید او بیرون نروند و در عهده شناسند ... چون بموجب حکم جهان مطاع

خدمت دارالحکم عدالت پرکنات حصار نعلان مفوض گشته که بلوازم و مراسم آن خدمت از راه یکجهتی

و دیانت و راستی قیام و اقدام نماید و آنچه از قضایا و معاملات آن ... دید ارباب استصواب متصدیان

و قضات پرکنات مذکور مطابق شرع شریف متحقق و منقح سازد و در احقاق و اتمام آن بکار برد که هر حدیثی

... که متصدیان مهمات پرکنات مزبوره آن خدمت را بمشار الیه متعلق دانند

و دست ... او را در اجرای امور و مصالح خدمت مأموره قوی و مطلق شناسند و ... تحریراً

دستک بنام راهداران و گذربانان و مستحفظان طرق و شوارع ممالک ... محروسه

... صورت آنکه چون ... زردی ... محقری از مهر و دستخط رفعت و معالی پناه حکمت و صداقت

دستگاه محمد صالح خان و معالی مرتبت ... الدین ... بعرض مقدس والا رسیده معروض عز و

آرای عالم ... گشت که محمد مقیم یزدی از سمت ولایت ایران بهندوستان ...

آمده بود ... تنخواه نکرده و داد و ستدی هم باکسی ننموده در این حال عزم ... سمت ولایت

مذکوره نموده و از پیشگاه خلافت امیدوار است که دستک راه مرحمت شود لهذا حکم

جهان مطاع صادر شده که حکام و رفاقت مشار الیه از راه ... صورت ... ایران ...

در اثنای راه بوجهی من الوجوه مانع و مزاحم نشوند و نگذارند که برود ...

دستک بنام متصدیان مهمات ... از تغییر فلان بفلان مفوض گشته تا بلوازم

و مراسم خدمت مأموره از روی دیانت و راستی قیام و اقدام نموده دقیقه از دقایق ...

نامرعی نگذارد و آنچه در ایام ... فیروزی ... بر رعایا نقصان

نرسد ... از تحویل ... بدست ... رسانیده ... الوصول حاصل نماید

و سررشته ... ضابطه ... رسانند باید که مشار الیه مشرف ...

دانسته و متصدی ... در اجرای امور ... آن خدمت قوی و مطلق دانند ...

دستک بنام متصدیان مهمات ... و عمله و فعله محال

سایر بلده ... صورت ... آنکه چون ... الحکم الاشرف الاعلی

خدمت معقولی محال سایر بلده مسطور بر وفق تجویز وزارت پناه سید محمد دیوان صوبه الٰه آباد و
وشیخت مآب شیخ عبدالقادر امانی پرگنه محمدآباد بندر بیدرس و نیابت سرکار مغروض گشته بوجای
اسند عمالی شیخ مذکور مقرر شده که آنها نظر با خدمت معقولی محال مذکور بلده و سرکار مذکور [illegible]
بیوپاریان بصیغه دلالی از بیوپاریان بیافته باشند و کما ینبغی بلوازم و مراسم خدمت مسطوره
از روی دیانت و راستی پرداخته قیمت اجناس را از قرار واقع نمایند تا تفاوتی در نرخ
حاصل بوقوع نیاید که در صورت ظهور تفاوت از عهدت آن خواهند برآمد و از بیوپاریان
از غله و غیره سوای رسوم مقرر طمع [illegible] نکنند و دلالی را بشرط تقدیم خدمت مذکور بمصرف
نمودند باید که مشار الیهما را بخدمت معقولی محال مسطور مقرر شناسند

دستک بنام متصدیان مهمات فندقی چوب پرگنه جعفرآباد و راهداری و گذربانان
از پرگنه مذکور تا دار الخلافت شاهجهان آباد انکه بعرض [illegible] اعلی رسید که وکیل امیر الامرا
چوب [illegible] کیلان کرده برای عمارت حویلی آن عضد خلافت واقع دار
الملک [illegible] الملتمس بنا بر آن دستک بنام آنها در باب عدم مزاحمت در وقت آوردن آن مرحمت شود
لهذا الحکم جهان مطاع واجب الاتباع شرف صدور یافت که گماشتگان وکیل آن رکن السلطنة
در آوردن چوب مذکور که از کوه کیلان خریده بیارند مزاحم نشوند و بعلت خاص [illegible]
و طمع ننمایند [illegible]

دستک بنام راهداران و گذربانان و
مستحفظان طرق و شوارع [illegible] و [illegible] دارگه چوکی از [illegible] کیسان [illegible] داده
انکه [illegible] باسم [illegible] نوشته حسب الحکم الاعلی یکی با عمارت [illegible]
پناه [illegible] صوبه مذکور [illegible] وزارت و فضیلت دستگاه قاضی جلیل
الرحمن [illegible] سرکار [illegible] لهذا نوشته میشود و [illegible] نوشته میشود
که برای سواری مشار الیه [illegible] نمانند
بابت [illegible] السلطنة [illegible]
نمانند

(۵۸) در باب دریابرد

نمانند در باب ضابطه [illegible] دریا [illegible] یا زمینی که از مدت بیست سال الی بتحصیل دریا که بطرف دیگر افتاده داخل محال دیگر شده باشد از ابتدای محل قدیم متعلق باشند و رعایا محصول آنجا را بخود گیرند و آنجا جواب گویند و اراضی که قبل از مدت مذکور بسمت دیگر افتاده بقریه آن سمت متعلق گشته باشد بهمان قریه که از قدیم معمول و مستمر است ملحق بماند و نزاع و تشویش ننمایند در سیاهه جات دریابرد [illegible] ضابطه سابق مستمر و مقرر دانند

چون بموجب حکم جهان مطاع بر رفق یاد داشت در تاریخ مسطوره بتاریخ فلان که فلان تاریخ مقرر بعرض رسیده که خدمت مشرفی خزانه عامره صوبه بهار و تعلقه محال و بیوتات بلده پتنه از انتقال مدت بیست و تغیر تو[illegible] بسعادت نصاب [illegible] عارف مفوض شده و بمقصد رسیده و تحویل بالمقطع علوفه او بیش مقرر گشته لهذا املی مقرر دیگر سوای مشرف مذکور را موافق ضابطه بدان رسانیده داخل [illegible] باو بهم بند [illegible] ده و داشته [illegible] خود چهره تصحیح بالقاعده مطابق ملاحظه نموده تصحیح نامه [illegible] رسیده که [illegible] [illegible] ندیم

[illegible] چون محمد [illegible] الله متصدی از ضامن بر ابتدا کروری پرگنه قیول [illegible] ظاهر [illegible] رسیده از ضامنی که در هنگام [illegible] کرد بر می آید لهذا املی مقرر دارند که بعد وصول [illegible] مذکور را منوط نموده از کروری مزبور ضامن دیگر که معتمد و معتبر باشد بگیرند و تمسک [illegible] بتصدیق خود [illegible] بدفتر معلی ارسال دارند و مکرر در هنگام در باب دادن ضامن دیگر تاکید نمایند و تکرار [illegible] و احتمال [illegible] [illegible] [illegible] کاشته سیادت و نجابت بات و معالی دستگاه [illegible] در پرگنه [illegible] متعلق [illegible] خان [illegible] مدانند که چون بموجب [illegible] که بتصدیق متصدیان مهمات [illegible] سرکار [illegible] بدفتر معلی رسیده و نقایص [illegible] رقم [illegible] مقرر گشته که در باب [illegible] براد نمودن [illegible] و غیره که بجهت استعمال [illegible] سرکار [illegible] سرکار معلی [illegible] کرده

جزء

دیده آمده اند نوشته شود المنة لله که ... بوقوف نگارش ... سرانجام

در جمعیت از ترتیب ... که متصدیان مذکور بآنجا فرستاده اند بایشان ... باید و تحقیقات

نامه مهر قاضی و تصدیق خود نموده ... مذکور ... بموافق آن وجه ... ضبط محسوب

کرده ... متصدیان مهمات پرگنه فلان بدانند که چون بموجب ... متصدیان

متصدیان مهمات مهمات سرکار فیض آثار بدفتر معلی رسیده ... و نقل آن ... باشند

مقرر گشته که فلان در سال نزده ... از ... مرحمت ... امید ... امید

باو حواله کنند ... لوازم کاشتکاری از قلبه و غیره آن در کار باشد ... سرانجام

نمایند ... متصدیان مهمات پرگنه فلان و غیره ... مضافات سرکار ... مذکور

تابع صوبه بهار بدانند که چون ... حسب الحکم الاعلی ... بجهت ... بجهت

که در آن محال ... می افتد معین گشته ... مقرر شده که ... آمده ... خلایق

... بهار ... نوشته میشود که ... مقرر سازد که احدی مانع و

مزاحم نشود و در ... داخل نماید ... مکرر ... محفوظ

سر ... بهار ... عزت ... شجاعت شعار خدا یار ...

... حسب الحکم الاشرف الاعلی خدمت ... راه ... و ...

... عزت آثار ... شجاعت شعار ... یافته ...

... منصب آن عزت آثار ... که در صد و پنجاه ذات و ... سوار

... مرحمت شده که از اصل و اضافه در صد و پنجاه ذات و ... سوار

باشند ... در ... راه ...

و ... در ... و ... مسافرین و ... جمعیت ...

... و ... و ... دزدان و قطاع

الطریق ... ظاهر ... بر اتفاق ... و ...

... العهده

(۱۵۲)

باقی مانده باشد ... آنها حاضر باشند و آنچه از عهده باقی برآید بازخواست نموده زر باقی را
بوقت و قرار واقعی طلب نمایند و متوجه احوال او نشوند باید که عمال محال خالصه
شریفه متعلق دیوانی خود بر طبق حکم ... بعمل آرند و باقی ذمه ... طلبان از زر راه نمود دیگر
مال واجب شده باشد بازخواست نمایند

زر ... حسب الحکم الاشرف

چنین مقرر شده که هیچ یک از امنا و کروریان محال خالصه شریفه و ...
خود را تا آنکه مالکان سرانجام معامله آن بواقع نموده مالگذاری نمایند اصلا اجاره ...
بادشاهی و متعلقان خود و چودهریان و قانونگویان مقرر نمایند و از نوع احتیاط ...
بکار برند که این جماعه بلباس و تدویر ... اجاره بنام دیگری نموده خود متصرف ...
و هر کس از چودهریان و غیره موضع ملکی در اجاره داشته باشد ... نمایند که ... آبادی
رسیده مال واجب را ... و دیهائی که پرداخت ... بودن ... اول
رعایا منحصر در اجاره باشد از رضامندی مالک ... مشخص غیر از ... های بادشاهی
و چودهریان و غیره بوده باشند و متکفل آباد نمودن آن ... امداد و تقاوی برعایا داده
بجمع مناسب ... نمایند و وجه اجاره را موافق قرارداد ... بگیرند و مستاجران ... نمایند که
زیاده از نصف ... رعایا ... برطبق ... بعمل آرند

راه ... جاگیرداران و فوجداران ...
منازل ...
... اجبار ... آنکه ... خلاف ...
... و غیره ... شده ...
... رعایای ... علف ... باشند قرار داده ...
جا ... و ... باید کرد ...
... ساز ... منازل راه ...
... ساخته ... حقیقه ... اقدس ...

۱۶۵

جاه اقطاع علام مطیع شرف صدور پرپرت کرانبار فاقت و همراهی قراولان مذکور در سرانجام
ایشخطاب لوجه ایم نمایند و بر قدر برتر و برای تصفیه راه مطرود کار باشد سر براه کنند
و در بنبار قدغن و سند [illegible] چون اعلاء ظفر انجام بهادری و فیروزی
و کشتی و بهروزی صوصه سیر و شکار فیض آباد و رفعت پناه ارام قلی [illegible] بیشک سلطنته (108)
و جهاندار یکه تاز بستان پلها بر و بیچ نهرهای حوزه و ملاحظه شکار و خوشی طیور در حدود
برکنات و اقبر و دریای چون اورد و راحلت شاهجهان آباد تا برکنه خضر آباد و اندری
و فیض آباد متعین گشته لهذا لکاشته میآید که برگاه شارالیه در محال متعلقه فوجداری
و دیوانی آنوزارت پناه مشار برکنه خضر آباد و بیرون آن که برکنار دریای چون واقع است
انچه مصالح وقت بوده باشد بموجب ارقام ایشخطاب رکاب دولت اشتهار یافته سر انجام
امداد و اعانت موصوف الیه را در بنبار وجه ایم نمایند [illegible]

و ای چون ابوالفتاح میوه دار از اصحاب سلطنته عظمی بر کنه حویلی سرمند
متعلق گشته که حافظت انهای انتخابی کرده ای آن در سنوات سابق بمیوه خانه سرکار فیض
رسیده است بوجه ایم نموده از تاریخ که انبه رسد در ای آن تا انقضای موسم انبه
و متوای میوه خانه سرکار فیض آثار مضروب باشد و اگر سوای باغات متعلق خالصه شریفه
از باغ شخصی انبه قابل ارسال ذاتی باشد بفرستد و چه صورت امر ما لک مطرود بداند
هر چه بجته بهای انبه و اجرت کهاران و دیگر لوازم ارسال ذاتی در کار باشد از مستصوبات
آنوزارت پناه زر تحویل فوطه دار انجا وصول خواهد شد انتهی مشروط بر انکه بعد رفتن پناه
راد در حافظت انبه های مرقوم و ارسال ذاتیان بمیوه خانه سرکار الدقتا تا انقضای
موسم مامور نمایند و اگر [illegible] انجام این امر دشوار باشد از تحویل فوطه دار هر کنه
مذکور تحواه و هند که نمایندگی بر طبق تصدیق آنوزارت پناه مجرا و محسوب خواهد شد
خاطر جمع باشد در باب بموجب حکم جاه اقطاع اقتباب شعاع مقدر بنده [illegible] باب

قیمت آن پنجاه و چهار روپیه یا و چهار سرخ نقره باشد از مسلم حمل یک بدل زر ذمی حمل ده
و از حربی حمل و چهار بشرط عقل و بلوغ و عدم تمسک بعقد شرعی در سال تمام گرفته یکمرتبه در
یک سال بضبط در آید و هر حربی که در دار الحرب رفته باز در همان سال برگشته بدیار هند محصول
مکرر در دارد [illegible] حاصل بستانند و بر تقدیری که در ممالک محروسه بوده باشد در یک سال
مکرر نباید بعلت اخذ محصول تکرار مزاحمت رسانند و جماعه سپاه از مسلم و هنود که هر
و فروخت اسپان و دیگر دواب نمایند بشرطیکه از بهر تجارت نباشد بعد تحقیق معاف نمایند
و در باب حمل و تنکه در دیگر اجناس مقرر گشته اگر مالکان مسلم خود بنقد قیمت نمایند بنسبت نقد
سرکار عالی الامر اخذ نمایند لله الحمد که در صورت تصدیق معروض در باب محصول
دواب و غله و دیگر اجناس مال زکوة بموجب شرع قضا بلیغ بعمل آورده احتیاط تمام کار
برند که به پاسبانان بجهت عدم ادای حاصل مال حضور را تلبیس در افعال مال تمام نسازند و بعد
آورده نقود نشسته در هر باب تاکید دانند [illegible] جهات صاحب الملک
الاشرف اعلی خدمت دیوانی و توابع روضه منوره مقدسه از انتقال فلان بفلان مفوض
تربت روضه منوره مطهره بموجب سند علیحده کلانه [illegible] متعلق است تفویض یافته
تا بلوازم و مراسم خدمت مأموره از روی دیانت و راستی پرداخته از الوجه احسن تقدیم
رسانیده دقیقه حزم و هوشیاری غیر مرعی نگذارد و در تسلیه و استماله رعایا و رزد با دل آبادانی
در فیصل امور قربات متعلق روضه مقدسه و ضبط محصول محال سایره که بروضه منوره تعلق دارد
باز جویت و بازیافت مطالبات ذمه عاملان بضابطه مقرر گشته و در هیچ کس
اخراجات بیع صرف و بکار نشده موافق معمول تنخواه و بعد باید که متصدیان مهمات غله و
روضه مطهره خدمت مسطوره لسیادت پناه و قوم متعلق دانسته دست تصدی امور الیه
کوتاه دانسته [illegible] سر انجام معاملات آنجا بوده [illegible] مستعید
[illegible]

(۱۵۹)

مهمات و متکفلان معاملات آنجا صوبه گجرات بدانند که چون بعرض اشرف اقدس اعلی رسید که صوبه مذکور
خدمت وکالت شرعی سرکار فیض آثار و داروغگی بیت المال بیکی مقرر بتعینات ...
و بموجب الالتماس شرف صدور یافت که خدمت وکالت شرعی سرکار والا حسب الصدور برای بجوی
و جواب خدمت داروغگی بیت المال صوبه مذکور بشریعت پناه و فضیلت دستگاه شیخ
عبدالحق خلف شریعت پناه افادت و افاضت دستگاه اقضی القضات ملا ... مفتی
مرحمت فرمودیم تا بلوازم و لواحق خدمات مأموره از روی دیانت و راستی پرداخته
دقیقه از دقائق حزم و هوشیاری نامرعی نگذارد و اموال متوفی لاوارث و غیره آن
متعلق بیت المال را از قرار واقع و نفس الامر ضبط نموده بکمال احتیاط ... برد ...
دیگر از اموال مذکور ... شود ... که حق احدی ...
بسرکار ... عاید ... که خدمت مزبوره را ... در تمشیت خدمات
مرقومه بجا آرند ... عاملان و زمینداران و کروریان و مقدمان
و رعایای پرگنات سرکار ... بدانند که چون حسب الحکم الاعلی خدمت ...
پرگنات ... بموجب تجویز ملا ... ناظم صوبه مذکور برفعت مآب سلطان محمد ...
یافت ... خدمت مسطور بموجب یادداشت واقعه بعرض مقدس رسیده ...
اضافه مرحمت شده که بلوازم و مراسم خدمت مأموره از روی دیانت و ...
و خبرداری پرداخته ... نالهای جدید و صاف کردن نالهای قدیم ...
باتفاق دیوان آنجا ... مرقومه ... مقرر کنند که ...
خود ... رسانیده باشد و احتیاط و تاکید نماید که احدی ... آب ...
خود ... بربایند ... مستقل ... پرگنات ...
امداد ... مقرر متعلقه ...
... کرده ... بعرض اشرف اعلی رسید
که رفعت پناه و جلادت دستگاه ... خان فوجدار ... اسلام آباد ...

بنابر آنکه قریه مسطوره ذیل تابع پرگنه بهار متعلق صوبه مستقر الخلافت اکبرآباد که مسکن
مفسدان است و بجاگیر شجاعت مآب ... ولد دولت ... تعلقدار ... ارزانی ...
گردد و التماس نموده که از پیشگاه فضل و کرم فرمان عالیشان محتوی بر تفویض ...
[illegible] قریات مذکور ... عطا گردد حکم جهان مطاع زینت صدور یافت که ...
مذکور را بانعام عنایت فرمودیم تا مفسدان نکوهیده اطوار را جلا وطن نموده رعایای
مالگذار را در آن دیهات آباد سازد و مردم را ... آبادانی و فراوانی معموری ... و بندوبست
و ضبط و ربط آن مواضع بنحو موجوده بظهور رساند و برعایا حسن سلوک ... و احتیاط
کند که دزدی و راهزنی در آن مواضع بوقوع نیاید و بعلت راهداری و دیگر ابواب ممنوعه
درگاه جهان مطاع مزاحم هیچ یکی نگردد و تا وقتیکه آن قریات بجاگیر مشار الیه متعلق باشد
مالی و اجب و حقوق دیوانی متصرف شود و ... دیهات مزبوره بجاگیر دیگری تعلق
پذیرد حاصلش ... الی جواب ... داده فرمان فرخنده عنوان ...
متصدیان مهمات پرگنه ... مضاف سرکار ... تابع صوبه ...
بدانند که در ... شیخ غلام محمد ... بقصبه مذکور ... بارگاه ملک جاه رسیده ...
... محفل فیض منزل ... علی رسانید که عمال آنجا بعلت اخذ ...
... ملکی را ... در موضع سلیمان پور تابع پرگنه مذکور واقع است ...
... مزاحم میشوند ... استدعا ... الحکم
... مقرر شده که ... در آن مقابل ... برابر ... باشد حاصل ...
معاف ... که دخل آن ... باشد ... فرزند ... سلیمان
... مقرر سازند که عمال آنجا ...
... حسب الحکم بعمل آورده ...
... سیادت و ... باشند ...
...

خزانه عامره صوبه بنگاله الغایت متعه محرم الحرام به دفتر میرسیده بعد آن اصلا نرسیده و
پرسش نمیشود اکثر اوقات در محفل بعرض آنها میشود لهذا حکم قضا جریان قدر و تبیان
شرف صدور یافت که از انجا که از جمیع صوبجات سررشته موجود است در هر ماه دو سه
مرتبه میرسد باعث تاخیر رسیدن سررشته موجودات بنگاله باوجود معاینی بودن ملک جوکیرات
ایالت کاغذهای ضروریه و احکام مطاعه چه باشد بهر حال آنوزارت پناه بخلاف
گذشته در هر ماه یکمرتبه سررشته موجودات خزانه عامره آنجا را با مکتوب خود بدرگاه
بر حقایق و کیفیات محال خالصه شریفه در هر فصل حاصلات بوده باشد
باشد میباید که در ضمن از پیشگاه خلافت عظمی قدغن نام دهند حسب الامر
بعمل آورده ایشان [illegible]

بتصدیق
انکه بموقف عرض اشرف اعلی رسید که دار الضرب بلده دار الامان ملتان کنج مدار
مند و صاحب عیار است و شاه محمد از پیشگاه فضل و جهانبانی امید وار است
که خدمت امتحان عیاری از تغیر کنی بهاری باو مفوض شود لهذا حکم جهانمطاع
نفاذ یافت که در خدمت امتحان و تعیین عیار علاوه تقرر انجه
لازم احتیاط و دور بینی است از قوه بفعل آورده و وجه علوفه را موافق ضابطه
و دستور از تحویل خزانچی النصوبه بمدتی دیوان متصرف نموده علم و نقاره و سرپیچ و
بجهه باریابان نماید [illegible]
عیاری چون در این ایام بخدمت انجام از جناب عالیجناب نایب خدمت
فوجداری محال متعلقه تحویل سرکار فیض آثار و قوع فتوح تاج محمود متصرف الخلافت
اکبرآباد از تغیر طاهر خان بجاگیر طاهر بیک مرحمت گردیده لهذا بر
حال العقد بر سبیل صدور میباید که انشاء متصدیان بیمات و عمال محمد میان

و زمینداران و دهقانان و نیکومانان وجوه و اعیان و کافه رعایا و سکنه محال مذبوره بشغل جانفشانی مشغول بوده

را فوجدار مستقل آنجا دانسته دست تصدی او را در جمیع امور متعلقه خدمت مسطوره

قوی و مطلق شناسند و از سخن او که بر آیینه مشتمل بر صلاح دولت و متضمن ضبط

مهمات و کمر آوری مال سرکار و رفاهیت رعایا ما گذار بوده باشد بیرون نروند و طریق

مومی الیه باید که در تقدیم خدمت مرجوعه خویش دقیقه از دقایق حزم و احتیاط فرو

گذاشت نکرده در باب نظم و نسق تعلقه و قمع مفسدان و دفع قطاع الطریق و سعی

و محافظت راه های و امنیت طرق و شوارع مساعی موفوره بکار آورده چنان

نماید که کافه رعایا و مزارعان مرفه الحال و فارغ البال بوده مشغول کشت و کار باشند

و با جمیع از متردّدین و مسافرین و سایر برایا و سکنه آنجا ادعیه و نقد [illegible] و قضایا

و معاملات رعایا بالاتفاق ارباب عدالت آنجا بر طبق شریعت غرا فیصل میداده با

وصول و تحصیل محصولات تنبیه و تادیب و سیاست زور طلبان متعدی محدود معاون عمال بوده

باشد که دامی و دانه از مال واجب نزد رعایا باقی نماند و تهانه داران [illegible]

نماید که از رخنه [illegible] بمنصب بارگاه خلافت و جهانداری متحرز باشند و تعهد نماید

که احدی مرتکب منهیات نخواهند شد و آثار ملاهی و مناهی از آن محال [illegible]

مطالبی گردید و در هر باب تاکید نمودار اند [illegible] عرضه داشت حقیقت که

در [illegible] از [illegible] مثال محموده بوده [illegible] سعادت [illegible] و از آن محال

خود را عمال از [illegible] کیفیت و حقیقت [illegible] خدمت و دیوانی و واجب [illegible]

متعهد [illegible] سرکار عالی [illegible] تعهد [illegible]

در همین سال با وجود [illegible] نسبت بسال گذشته و [illegible] در

بیشتر [illegible] خلافت و جهانبانی و رسید حسب الحکم [illegible] تعهد [illegible]

۹۲

عزل و نصب عمال سرکار قانونیان مدد ربان شجاعت شعار از روی افراد واقعه بوضوح ... و اند
پیوست امر جلیل القدر شرف صدور یافت که خدمات مسطوره را بشرایط بهمان ازینجهه
متعهد بر طبق حسب الحکم اللازم الاتباع بر ذمه خود شناخته بلوازم و مراسم آن کما ینبغی پرداخته (۱۱۱)
زر را بیمه بدستور متقدم رسانیده در سرانجام معاملات برگنات اسلیه و استمالت
مالگذاران و تشخیص جمع بوقت و سرکردآوری مال بهنگام و ازدیاد آبادانی و افزونی
معموری و خود زراعت مساعی جمیله بکار برده و کیفیت های در نقصان ... متصدیان
نگذارد ... [illegible] ... و بالاد ... و ... بلد ... و خرج ... و دارد ...
کر ... [illegible] رعیت پروری ... گرم گستری ... جبری طلب نکنند
و ... [illegible] ... زیاده ... باندازه ... طریقه که شرع انور ... خلیفه ...
گذشته از رعایا طمع ننماید و نسخه دیوانی را موافق ضابطه و دستور مقرر و مفصل و ...
بدفترخانه دارالخلافه بعنوان ارسال نموده باشد و بازپرس و بازخواست خلاف ... را
برخود دانسته که حسن خدمت را ثمرات نیک شناسد ... شجاعت آثار
شعار دیانت بیک لنیابت عالی ... سرافراز بوده بداند ...
که در ... اظهار ... خود در افزونی محصول ... استقلال ...
بعضی از عمال ارسال ... نموده بودند ... باریافته ... عمل
و احوال معروض و اقعاف موقف ... و اجلال کردیده ... متعلق
بخدمت ... و ضبط ... برگنات ... مالیات
و ... معتمدان ... و تحصیل ... شجاعت شعار خود ... مستقل
شناسد و ... متعلق ... دیوانی ... ضبط ... طلب ...
... کرداوری ... سررشته ... از سال ... بسال ... عالیه

انجا که بارها پیش میرزا ثبت و دست و [illegible] ارد و از جمله عمال الوس تشخیص و تفحص و خیال اند

دیانت و نجابت شعار رفیق همه کار سرکار بطریقه راستی و درستی موصوف بوده اند

از خدمت عزل نموده دیگری را بجای او نصب نمایند و حقیقت را بمتصدیان حضور نوشته

بر نگارد و خاطر عبودیت مآثر را جمع دارد که در آستان معدلت بدون تحقیق

مجلس [illegible] نوشته وعده نخواهد شد مراسم شکر گذاری را منبع نتایج نیک دانند و ظهور حسن

خدمت متعلقه بنا صدر و مآرب حجت پیش نماسند [illegible] مسعود [illegible] بالغایه معلوم نماید

که جناب سیادت پناه و نجابت دستگاه لایق العنایت و الاحسان رحمت خان تقدیم

جمیع امور متعلقه خدمت دیوانی سرکار عالی متعالی شاهی بمراسم جلد کد کما ینبغی بعمل

آورده خاطر متوجه احوال اوست لهذا بر نگارش میرود که مقدمه عاکفان او بنحوی

که خود بان مستجمع الخلافت نوشته در وقت نیک بعرض رفیع اقدس اعلی برسانند

و مراسم اعانت در انجاح آن از قوه بفعل آورده مطلبش را قسمی که با یخواهد صورت

دهند [illegible] سیادت و نجابت پناه لایق العنایت و الاحسان قابل اللطف [illegible] استمالی

رحمت خان بعنایت عالی متعالی سرفراز بوده بداند که در [illegible] خبر فوت والده و برادر

و بعضی نزدیکان آن لایق العنایت بعرض اقدس رسیده لهذا از کمال [illegible] سپرده

عنایت مبالغه کنند [illegible] که ناگزیر صبر و شکیبائی شعار خود ساخته بمقتضای کریمه

انما یوفی الصابرون اجرهم بغیر حساب جزای جزیل را نتیجه اصطبار شناخته

و ضبط و احتیاط [illegible] خود [illegible] و سلامت حضرت [illegible] از روی [illegible] تسلیم [illegible]

نموده [illegible] بار [illegible] خویش [illegible] بر روی عنایت خلعت

[illegible] بهت [illegible] ان [illegible] بالقاب [illegible]

[illegible] کردیده که [illegible] خدمت [illegible] بانجام [illegible]

بتقدیم رسانیده و کثرت ملالت را در خیر تعویق گذاشته
ابتدای
عریضه از رسم نقل از حضور پرنور بخدمت مسطور سرفراز گشته باید
[illegible]
تحمد که دران مجال به نیابت زبده المتمال والاقران خدمت نخوهد پیرایجای آرند تا بتمام
نمایند که از سخن تبلاغ و حوالیده بود الله مزید ابادانی کافه رعیت و عامه برایا
و کثرت زراعت و تحصیل مال سرکار و نفیض انار بارت پیرون آرند و با یکدیگر سلوک
مصبوط گردانیده الجان سعی بوفوره نگاهبرند که رعایا بکمال راحت و رغبت
ادای مال واجب سرکار از قرار واقع معتمده شتند در ینباب تاکید بلیغ دانسته
شامل احوال دانند و از ارباب مال مالقابه معلوم نماید که در حوالی حافظ ابراهیم
از حیات سلطنت انتظام خدمت ایشان پرکنه مالپوری ابتدای طلان سرانجام
که در انجا رسیده در مزید ابادانی کافه رعایا و عامه برایا و گرد آوری مال سرکار
موجوده بتقدیم رسانیده و چون ان لایق العنایت والاحسان را از سوانح احوال
[illegible]
واقع شده لهذا امر جلیل القدر عز صدور یافته که در جمیع امور عهده و معاون حافظ
و یاور بوده خدمات و مهمات متعلقه سرکار عالی را خود نماید بانجا نسبت
بقیه سیاه باشند و توجهات مارا شامل حال عمدت مآل خود دانند
جماعت نشان قابل عنایت محمد الملک لغفارت والاقتدار بوده بدانند
برکنه [illegible] مضاف [illegible] بریلی [illegible] از [illegible] رستمند [illegible]
فرزند ارجمند عزیزه العلی [illegible] و تبال تازه نهال گلشن ابهت و اقبال
سلطان محمد عظیم مغفرت [illegible] ان ارشد الاولاد [illegible] باید کرد
[illegible] عهده و معاون عاملان پرگنه مسطور گردانیده لوی نماید

در میدان شرف [illegible] بمزید راعت و مزید و دلی [illegible] و خود [illegible]

بدین منوال [illegible] در آید [illegible] بوقت و حکام تقید تشخیص در آید تا ایام وصول

رسد و اقویه بر ضعیفا [illegible] ستم [illegible] نتوانند نمود تا آن محال روز بروز آباد و معمور گردد [illegible]

باعث مجرای و نیکو خدمتی آن لایق العنایت در جناب عالیان مآب شیخ و حقیقت حال

المعروض آن پرگنه از الحضور پرنور معروض داشته باشند [illegible] سیادت پناه [illegible] مهمات سلطنت

[illegible] آیت شایسته مرحمت مصطفی خان لعنایت و الا سرافراز بوده بدانند که

پرگنه فلان من مضافات سرکار فلان از زعت ملک تعمیه بجاگیر فرزند ارجمند [illegible] دولت

بر حذر [illegible] [illegible] و اقبال [illegible] ابو المظفر سلطان محمد میرزا [illegible] شده

پرگنه مذکور سرکار مسطوره به تحویل فرزند عزیز العالی سلطان محمد [illegible] تعالی

[illegible] گشته و خدمت فوجداری سرکار مذکور با آن لایق العنایت که از بندگان

آستان اقبال [illegible] تعلق دارد لهذا امر جلیل القدر [illegible] صدور [illegible]

[illegible] و اعانت عمال پرگنات مرقوم نموده باشد و [illegible]

مالگزار آباد و معمور [illegible] باب نموده دست تسلط عمال و مال [illegible]

تا آباد [illegible] پرگنات مرقوم [illegible] رعایا [illegible] و مال [illegible]

[illegible] باعث مجرای آن [illegible] شعار در سلطنت [illegible]

[illegible] آن خود دانسته [illegible]

[illegible] نتیجه المشایخ صلاح آثار [illegible]

[illegible] سلطان شه [illegible] قدوه [illegible]

[illegible] شیخ فلان [illegible] عالیشان [illegible]

[illegible] ساخته متوطن شده [illegible]

[illegible] ساخته [illegible] عالی [illegible]

[illegible]

(113)

بتاریخ [illegible] دیاغبانان و معطلا
مطالبه از رسم [illegible] زرد جنو
سرکار و سایر اخراجات انبار اصناف و مرفوع القلم دانند و [illegible]
حکام [illegible] متصدیان مهمات
خود [illegible] ده بدعای دوام دولت ابد پیوند اشتغال نمایند [illegible]
دعمال و جاگیرداران و فوجداران و مستحفظان مسالک و منازل و متصدیان شهر اربع و مراحل
و سایر راهداران و گذربانان تا سرحد صوبه دار الملک کابل بغایت و الله سر بلند و اسیر و ارد
[illegible] میداشته گرچه قدر [illegible] توسط مستفیضان حضور موفور السرور بموقف عرض عالی [illegible]
مر غلام فرنگی تاجر التماس نماید که از شان عالیشان مرحمت شود هر سال داده و غلام
وقلماق [illegible] و [illegible] و سیو و خشک و تر از قوران [illegible] بعتبه عالی [illegible] می آورده باشد لله [illegible]
جلیل القدر [illegible] می بوده [illegible] مسطور را از منتسبان اقبال نشان دانسته و [illegible]
[illegible] معاینه نگذارند محال عفوه سال [illegible] نگذارانند و هرچه از زر داده [illegible]
[illegible] سرکار فیض آثار بیاورد و طومار اسم ناظر [illegible] تمام صوبه مسطور [illegible] خود
تا درست نموده بر کردن اسب و شتر میدانگیرد [illegible] نفرستند و در این باب تاکید دانند
و از [illegible] تکلف نورزند [illegible] متصدیان مهمات و فوجداران [illegible] و جاگیرداران و علله
و مستحفظان سبیل و مسالک و سایر راهداران و گذربانان [illegible] و معلم [illegible] عمال
[illegible] لوازم [illegible] و اسپ و ارد [illegible] بدانند چون [illegible] شریف [illegible] از طلا دهان سرکار
فیض آثار [illegible] بعضی اخبار از حضور پر نور معاینی گذشته [illegible] بایدکه [illegible]
دا درن [illegible] [illegible] جاه و جلال [illegible] جوال [illegible]
و معابر [illegible] دانسته [illegible]
[illegible]
[illegible] رسانند [illegible]
[illegible] از [illegible] بر [illegible]
[illegible] کامرانی و اقبال [illegible] ایام میمنت [illegible]

استظهار [illegible] برکات زمان فزون [illegible] بحضرت ظل الله

بی [illegible] یا بسیه [illegible] زمان فرمانیان پیر و مرشد جهان و جهانیان گردانیده

جان گرامی فدای خاکپای مبارک حضرت ایشان سزاوار است فرخنده و خجسته باد [illegible]

سایه بلند پایه همایون را بر مفارق عقیده‌کیشان ربع مسکون پاینده و گسترده [illegible] این [illegible]

بقای دوران عشرت افزای سالکان جهان [illegible] رسانند

[illegible] مکرمت شمول خلاع خاصه زمستانی که برای این مرید فدوی و خانه زاد [illegible]

و [illegible] از پیشگاه فضل و کرم مصحوب [illegible] شرف ارسال [illegible]

این مرید فدوی [illegible] افتخار بخشید تسلیمات ادا [illegible]

بموجب [illegible] تقدیم رسانید حق جل [illegible] ظل [illegible]

[illegible] ساکنان ربع مسکون عموماً و بر این مرید خصوصاً تا [illegible]

مبسوط و گسترده دارد [illegible] مرید فدوی [illegible]

بلند [illegible] ذره صفت [illegible] عرض اقدس [illegible]

سعادت انتظام [illegible] و زمان برکات [illegible]

حضرت خلافت منزلت ظل الهی [illegible] قبله و کعبه جهانی و

جهانیان گردانیده [illegible] خاکپای مبارک آن حضرت سزاوار است [illegible]

[illegible] سایه بلند پایه همایون را بر مفارق ساکنان ربع مسکون پاینده

[illegible] ادا [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

مبارک کامگار ... آن والا ابن متقدم رسانند که ... [illegible]
خصوصا این روز جهان افروز را به ذات اقدس عنصر مقدس ... [illegible]
پیر و مرشد عالم و عالمیان مبارک نماید و شعشعه آفتاب ملک ظل الهی را جع امید سایر جهانیان ... [illegible]
[illegible] عطا ... رساند که بر روز ... آبی که از روی فضل و کرم مصحوب ... [illegible] (114)
رو مفتخر و مباهی گردیده فرا الله عز و اعتبار ... خدمت و آداب تسلیمات ... بجا آورد
... بیعت تقدیم ... این ... از زبانی ... گذشت منزل ... [illegible]
زبانی امید ... که ... ملازمت کیمیا خاصیت پیر و مرشد حقیقی که ما فوق ... [illegible]
... بیت ... مشرف گردد ... مبارک ... [illegible]
گشته ... کرد ... از عهده ادای شکر ... جناب عالی ... [illegible]
دستور ... است ... برآمد ... اعتراف ... دعای ... آفتاب ... [illegible]
الهی بر مفارق عالم و عالمیان ابد الدهر بر سایر گستر باد
که نفحات بخش گلشن هستی که ریاض آفرینش را ... افضال و اکرام ... [illegible]
پیر و مرشد حقیقی آراسته و نهال آمال جهان و ... برومند ... [illegible]
و کعبه تحقیق ... حصول مقاصد و مرام ... دیار ... [illegible]
بایسته از والده ... محمد اعظم ... رسیده ... عدم ... [illegible]
... تقدیم رسانیده امید ... [illegible]
جناب جهانبان مآب ... زیاده از حد ... [illegible]
اختتام ... آفتاب ... الهی بر مفارق عالمیان ابد الدهر ... [illegible]
مرید ... عالیشان ... عنوان ... [illegible]
... ظل ... [illegible]
و ... مقدس ... ایشان مرید ... حصول ... [illegible]

تسلیمات بجا آورده معروض میدارد [illegible] بحضور پیر و مرشد حقیقی
[illegible] ... بعد حصول جمعیت خاطر اندکی از گذشتن جمع در [illegible] آباد و در دیگر تنها
نجات ... شنبه یازدهم پانزدهم شهر شوال بلبخ رسیده امیدوار است که در باب [illegible]
در ارشاد اقدس بجا آورده در ... عای خادمت ... تقصیر میرسانند که بر زود فرمان عالیشان
تضمن کرده عفو تقصیرات و عنایت خلعت خاصه برای این مرید و خانه زاد ان
و مرید را اشتیاق ارشاد مصحوب فلان عز و افتخار گردانید اند و خدمت مراسم آداب و تسلیمات
جمیع مراحم بتخصیص نوید مرحمت عفو تقصیر تطویل کلام این سراپا تقصیر بجا آورده و
در ادای شکر ... تمام است حق جل و علا سایه بلند پایه همایون را بر سر خاص و عالم
عالمیان ابد الدهر مخلد دارد ... عفو تقصیر ... میرسانند که چون بمقتضای
بشریت و نشاء عبودیت که محض تقصیرات است مستوجب بوده که از این مرید جدوی
امری خلاف مرضی پیر و مرشد حقیقی که از گذشته جرایم و آثام میداند و سهوا از خطا
صورت پذیر شده باشد لهذا در این ایام سعادت انجام عاشوره که زمان عفو و داد
تقصیرات و خطیات است در باب صفحه از روی عجز و انکسار بجناب اجابت مآب
... سبحانی که در جرم بخشی و خطاپوشی اکمل فنی درگاه الهی است دعای مقاصد
امیدوار است که نقوش تنزلات این عقیدت بر شمامت سمای مرحمت مرشد
کامل ... از ... وافته بدعای ختم کرد
... فلان ... میرسانند که مرید
... فلان ... نفس تمنا بمیر ...
... استغفار ... ایا آن ...
رسانیده بیان از جبات ... حاصل شود و بخط عفو ... سعادت
... ا ...

انداز فرستاد این عرضداشت را نامزد شد چون تخفیف دیت بهم مرزبان دربار بجز حکم
فضه مزده یافته دوم خون از رگ اکمال کشیده ناچار بدان راضی گردید صعب
مجور تحریر نیفت کردید از پیشگاه افضل و کرم کستری امید عفو صفح این تقصیر
اضطراب ست [illegible] مرید هندی بر ساند کرمان عالیشان مکرمت
عنوان صور بالی رعایت از آثار خط قدیم شعار مقصر طلب انداز نسله بحضور برادر
رایت بنیه النصیحت خود را منع کردن هندی زور از اظهار ملتمسات بیجا و توقعات دور
و امانی مطاع کرد بنجاب نام مورالیه دولبرخان شرف اصدار یافته مصحوب والا پیک
حکومت کون انداخته سرمایه افتخار ارزانی مرید هندیت آثار کرده تسلمات ادای
جواب نامه عالیشان بتقدیم رسانیده مرید هندی بسیاقت عنایت نامه رقم افضال
حضرت پیروی خجسته حقیقت پروز دوشنبه دلهای اوزنگ آباد آخجسته بنیاد شده و در سنه
پیش نهضی رسیده بود بر طبق ارشاد لازم الانقیاد مطیع و منقاد اندرز نصیحت
روان در کاه عظمت و جاه کردانیده و نوشته بهمه مورالیه منضم قبول اطاعت و اتفاق
جمیع مواد موافق تدریس ارشاد نیرپانی عرضداشت ارسال پیشگاه جلال عرود اتفاق
سلطنت و جهانداری ابدالدهر درخشان باد [illegible] پرسانید
پیرو رشد حقیقت [illegible] نزول اجلال فرمود و نوزدهم ماه مذکور بنا بر فرود
مقام نزدیک اشرف اعلی بعد سه روز از حرف [illegible]
توجهات بادشاهی روانه حوالی کردید [illegible] سلطنت و جهانداری بر مفارق
ابدالدهر درخشان [illegible]
خانه زاد عقیدت کیش محمد [illegible] ثبت و بندها بجا آورده [illegible]
جناب آسمان مرتبت [illegible] بدکه هر چند بظاهر برابر تلت [illegible] علوم

استطاعت خود جرات نارسی عرضداشت بدرگاه خواقین سجده گاه زرشیع ادب
میدانند لیکن درین عنوان حادث اقتران بتجویز ادبیت آداب و ذریعه آداب مراسم تهنیت
و مبارکباد و فیض اندوز عید اطهر فطر عبارت آن محدوده زبان عبودیت بیان را بصنوف
تحیات و الاف مبارکباد میگشاید بحق تمامی ایام و لیالی و سنین و شهور خصوصا این روز
همایون افروز را بر ذات اقدس حضرت ملجا و کعبه جهان و جهانیان پیر و مرشد عالم و
عالمیان مبارک باد و اشعه انوار آفتاب ظل الهی را جمیع عبید امید سایر جهانیان گردد
در سنه [illegible] خانه زاد محمد معز الدین بعد ادای آداب عبودیت و بندگی بموقف
عرض اشرف ارفع اعلا میرساند که چون درین روز از درگاه تفضل و منت پرور دیگر
جبین این خانه زاد را بدرجه تشریف تشمیه سرمایه سعادت دو جهانی زده و خانه زاد
بادای شکر این موهبت و عنایت قدیمه بشارت گرا زود جود نجات یکدو ملول نموده
جبین عبودیت را بسجده شکر این مساعدت تسلیمات انرا تقدیم میرساند آفتاب سپهر خلافت
و جهانداری بر مفارق ساکنان راه مسکون سایه گستر باد عرضداشت مخلص
عقیدت آیین محمد معز الدین بعد از ادای آداب و مراتب اخلاص و عقیدتمندی بعرض
همایون میرساند که چون زمان ممتد منقضی گردیده که این عقیدتمند از نیل حضور پر نور السرور
دور و مهجور بوده لهذا درین ایام عشرت انتظام که مخلص مستهام گرد [illegible] خود در یاد خاطر
عاطفت مآثر میرسید بر زیاده بر عرضداشت در ماده [illegible]
مخلص [illegible] از تقدیم آداب اخلاص و اخلاص عرض [illegible]
[illegible] ام عقیدتمندان [illegible] لهذا بوساطت تقدیم
تسلیم آن بارسا [illegible] و بحمد [illegible] پیشگاه مصحوب [illegible] خود را افزاید
خاطر [illegible] مآثر میرسید بر زیاده [illegible]
[illegible] همیشه عزیز [illegible] سرافراز [illegible] بعد از سلام [illegible]
معلوم باد

الکنش

معلوم نماید که صحیفه لطیفه مشتمل بر ادای مبارکباد ولادت با سعادت ... فرزند ارجمند رشید و مصلیان
... عبادت آگنیش میرا به بهجت و نشاط و مباهات و فور سرور انبساط ... شتافته خود در زیر
سایه کرامات حضرت پروردگار حقیقی بسر طبع رسانده ... مصلیان از استماع قصیده مادر
سلطان عالی تبار بسیار متالم شدیم چون بهیچکس را اجازت استقامت نداده اند و در این تسلیم تضاد ما را
نیز هیچ دستگیری چاره نیست آن نامزده متحرقه مکرره بلقای سایه بلند پایه حضرت خلافت
و جهانداری خاطر حزینش را تسلی و اطمینان و تسکین زیاده چه مهد آرایش روی در زیر سایه پیر
بسر طبع رسند صفحه سیم ... عرایض ...

و الا عرضداشت کمترین بندگان صلاح الدین ادای عبودیت و لوازم بندگی
بتقدیم میرساند بموقف عرض باریافتگان محفل باریافتگان فردوس مناکل میرساند
که در این ولا که عالیجناب مرحمت عنوان کرامتمآب خط مبارک پادشاه خلد
شرف نزول دولت و وصول کرامت ارزانی داشته سرافراز خاک را مباهج اعتبار میرساند
لوازم استقبال و کورنش و تسلیمات بجا آورده بسعادت این عطیات مخصوص و مباهی
گردید بموجب امر والا قدر در ضبط و ربط مهمات شهر و بیرون شهر حتی الامکان مساعی
جمیله ان الله العزیز تقدیم خواهد رسانید بدین اقبال روز افزون در تمام صوبه این ولایت
است و خواص و عام بدعای دوام دولت مشغول امر جلیل القدر شرف نفاذ یافته
که جمعیتی که بجهت ... صوبه مرحمت فرموده اند معروض دارد و با چنان و
سلاح بالفعل برای محافظت ... بسپهسالار بنماید سپهسالار بنماید ... ده
... از انجمله شصت ... بامرزا بیک ... خدمت میکنند و ... کابل شاه قلی
می باشند و الحال از سرکار ... فرستاده که ... سواران جمعی ... نفر بر نوکران
شصت و جمیع را فرمان رود که ... سرکار نوکر انتظار دارد و بعد از این مطلبی
که رود نماید عرض نسبت خرام کرد اقبال سلطنت و دولت پیوسته ساطع باد

بجهت قلت باران و عدم بهم رسیدن غله زاد آب بزعرض بار یافتگان منصه عز و جلال و فیض نمود زبان
عتبه دولت و اقبال میرسانند که چون در سنه قضیه میر غلام مغفور ایالت پرگنه تونک از راه نا
عاقبت اندیشی غلات صاف و مهیات در صحرا افکنده شده از پرگنه مذکور رفت و عاملات
محیل وقت افراط و تفریط غنیمت انگاشته با رعایا در ساختند با اتباع هوای نفسانی بهوا و زرهم
غله جنس نبرده خنتند راجپوتان تمرد پیشه و واقعه طلبان نکوهیده اندیشه تصرف در موجودات
نمودند و رعایا بسبب شورش نیز طریق سلامت روی نه پیمودند لهذا خانه زاد که بضبط پرگنه مذکور
مامور شده با استظهار خیر خواهی وکلای سرکار عالی مدار در گرد آوری مال آنجا موجب نیل سعادت
حسنیه باعث وفور برکات بیه تصور نمود بسرعت در آن محال رسیده و در بدو مردم
مزید الاعتماد تحبب دانید و در عرصه چند روز زر بقیة الموجودات کما ینبغی در حیطه ضبط
آورد و چون تیره نهادان که با ینقدم جرات در آن پرگنه اقامت داشتند بقهر و اجلال باد
شاهی سحر و پایمال گشتند و زمره چودهریان متغلب که اموال واجب را متصرف گردیده باقیه
بیجای فرار شده اند عنقریب پایمال خواهند گشت اگرچه به نسبت سال گذشته اضافه حاصلات
جنس حصه بروز در آورده اما آنچه کمال ظن بود نشاست مباشران عمل صورت نه بست زیرا
که غله جابجا مخزون و مدفون است و ارباب تشبیه در مساله رعایا و مردم با مردند که کار بردار
حضور پر نور با استعجال رسیده به تردد و پرداخت پرگنه خواهند کوشید قرین صلاح دولت
ابد مدت خواهد بود جناب ... میرسانند که ماحضر قلعه و جاهای سلامت اگرچه
وجوه محفوظ ... بیقدر ... اشتباه ... التماس مطالب کما ینبغی
و مهمات ملکی ... لیکن چون ... بر درخشنده ... است و حصول
... در خدمت ... امانت پناه سید عزت خان گردیده تا
گزیر مقتضای وقت و آنچه تعقل ...
مبادرت نموده معروض ...
در باب ...

نجاشی گرایه رسیده خاندکور را از راه شوق عقاید دولت و کمال مرتبه اخلاص
که با جمیع سوای تعیناتی تمامی از مردم المخدمت که پیش خود دارد عازم تهنیت و
اعمال دیمه انجاعه مخدوم العاشیت گردد یا انکه در خاطر بار یافتگان حضور پر نور صوبه پنجاب نسبت بتمام
ممالک محروسه دارالامان ملتان باشد چون درین ناحیت غیر از وجود کمان خرم و حسن تدبیر همان دیر
الیه اختلال و تشویش بهر طرف دیده میشود و از بدو خلقت آدم تا عهده سرداری چنانچی آمده که تا
زنده است دیگران را بر سرداران خود را استصدی آن امر نکرده اند چه خطای دیگر از سردار تدارک تواند
کرد و از ان او را دیگری نه بلکه از ان کمتر خانه زاد ان بمقتضای فهم قاصر خویش برآمدن یا
از شهر و زمان نسبت مذکوره مصلحت ندیده مستدعی آن شد که این فدوی هر بنده را که مناسب داند همراه
جمعیت بندهای سرکار والا متعین الفضل ساخته خود با استقلال تمام در تقدیم مراسم امداد و
بر یکی لوث
کمترین بنده یا ان دور افتاده
جان نثار و حقیر ترین غلامان هیچ چاکار روی ادب بر خاک انکسار عجز مالیده بندروه عرض
بار یافتگان پایه سریر سلطانی که قوام جمهور عنصر انسانی منوط بجمهار پایه آنست میرساند که
فرمان وحی بیان از روی کمال بنده نوازی و ذره پروری مشتمل بر انواع عنایات خسروانه و
نوازشات بادشاهانه شرف صدور یافته بود سر افتخار این ذره بیمقدار بافق ملک و دارین سائیده
بعد از ادای لوازم سجدات عبودیت و بندگی چون بر محتوای مضمون بلاغت مشحون آن سعادت اطلاع
حاصل نمودیم چندی از حیرت و تفکر سر در آغوش میکشیدم و مدتی از شادی این با
حوصله را تاب از ده یکی نیست بیهوش میگشتم را خود بیکفتیم مثل تو ذره
محال ورود تخیلات نوزایانه تا انکه سوء الخان فخرم تخته بدو فرمیش و پیش نهاده را
تیغ برمنی کشوده کریکاه از متعال بال جبروت و بر یا حضرت آدم ابوالبشر علیه السلام
از نخلی محمود باد وجود عقول نفوس عالیه امانت بدوش کرد از ظل امید نیز کرده ظلم سعایی
حلیم و کریم بهت مثل تو ذره حقیر را با وجود علو و ارتفاع پایه عالیه بر جبر خود خواند و بشرف مرتبه را
داری رسانید عبد بمستحق عالم صورت و معانی و ارث الملک حقانی و معارف سبحانی

چون اینهمه جلالت شان خواسته که چنانچه در جمیع کمالات آن اشرف اولاد صاحب قرانی از همتا [illegible] ممتاز و بیهمال

افزیده [illegible] مروت نیز بی شبیه و مثال بخلایق وانماید این قضیه جانسوز و حادثه غم اندوز

برروی کار آورده اطلق آنچه ذات بادشاه اقلیم حقیقیه و قدر روانی درین قضیه بوقوع آمده مقدور

بشر نیست تکیه افزای کلفت و اشتداد الم بجا رسیده که روح مطهر مقدس آن برگزیده عرش

و مسند پیرای قطر مغفرت نزدیکست که از عالم حضرت لذت بهشتیه را ترک نماید و از عشرت آباد

تجرد و انبساط بسوی کدورت و انقباض گراید قبله رستان سلالت اطال وقت آنست که چون

ذات اقدس مظهر جمیع فضایل و اخلاق گردیده بخلق جر[illegible] که اکمل فضایل انسانیست

جلوه نماید و در مقام رضا و تسلیم گرایند و مرتبه رضا را که اعلی پایه عبودیت است بنوعی از

تسخیر دراورده که ذره برابر ورا گناه کبیره شمارند مبیبات من [illegible] که ناد [illegible] برسد که حکمت

امور [illegible] از [illegible] سخن سرایم با [illegible] لیکن [illegible] اما سرست باده محبت و عنایت اگر از حرفی

تلخی برکشد و مقدور [illegible] جرم بخش [illegible] حوصله کان [illegible] اگر [illegible] برای زمانیت و خوشنودی

خلایق باشند راه شادی بر خود باید گشود و جهانیان را از کلفت و سوگواری برآورد که پادشاه خلایق را

بمنزله جانست و تن را [illegible] مرا دل آرمیده تا بود تن بجا چو دل سست شد سست شد دست و پا

پس چنانچه الله تعالی پرورش خلایق بانواع عطایا نمایند و در شادی بر روی بندگان نکشایند خلیفه الرحمانی

نیز [illegible] عطیه الهی است باید که روح مقدسه آن سرو [illegible] مغفرت و خاطر غم نادیده شاهزاده

[illegible] شاد [illegible] دستهای خود را [illegible] جهانیان را از قید غم [illegible] نجات بخشند

[illegible] خانه زاد [illegible] نهاده [illegible] نیاز را بوسیله [illegible] مبدای چون جبین

[illegible] عبودیت بهوشیاری [illegible] گاه [illegible] بموقف عرض رسانیده [illegible]

درگاه [illegible] شاه [illegible] که [illegible] شوق [illegible] است و ملک [illegible]

[illegible] مرحبا [illegible] عنایت [illegible]

[illegible] اقبال الله [illegible] اقبال [illegible] آباد رسیده [illegible]

آن [illegible] نیافت [illegible] تواند [illegible] عطیات عظمی

و [illegible]

کرامت [illegible]

وتوجهات کبریای کردگار ولیعهد را بمنصب خطیر شهید و مورد را دولت جمشید تا بخت بیدار شامل حال و عاوی مآل گردد
است مصحف ابرو رده و تربیت کرده و نواخته و در خاک برداشته حجاب این بارگاه کیهان پناه تا حقیقت
کار آنچه از کارفرمایی ارشاد و هدایت آنحضرت شد کامل صورت یافته این است که پیرایه تمکین پادشاه عالم
گیر مسلمانان از میامن دولت ابد پیوند گرد شهزاده بلند مجد ملک و ملت است سعی بلیغ بجهت محافظت
شهر و کنار های حوالی از رشته خرم و احتیاط شهزاده انتظام پذیرفت و اهل اسلام در شکنجه غم محبوس
گردیده در رباب صیله چون کتاب در حلبه ازدام آرمیده گاهیان رسالت تهنیت و مبارکباد دولت جست چون انگشت
خامه قلم گشت و ثناخوانان راست گوی را زبان شکر چون سنان علم علم شده سکنه شهر و حوالی از زنان
و مردان صرف عطا را از نوع خاطر خسته و چون مفوض جبر دل گشیده و حصار امن نشسته بورود دعای
دولت و عمر ابد مقرون و وظیفه نماز دیاد نصرت فیروزی روز افزون عذب اللسان در طلب السیان
اند سایه دولت پیرایه چتر و اگر آفتاب بخیر تو زینتش نو رباب آمده تا حضرت پرتو سایه گستر
و جهان بر دربار [illegible] عرضداشت گیرتر پادشاه
زده بانو کردی نیاز بقبله در آورده و دست دعا بجناب آورده از حضرت رب الکعبه که
ابراهیم جلد گردنه دل بقربانش داده و اسمعیل آسا گردن رضا به تیغ تسلیم نهاده و ریزه گردان عمر و
و خلافت مزخرفت بهجت و عشرت ابد مدت بهجت خدمتکاران فی بارگاه مسجود الملیاه
که قدسیان را پناه است و کعبه را قبله گاه طواف اولیا تر زحمه اکبر است حج اکبر را هوای خواهش در
سر آداب سجدات عطاعت و آداب کورنشات عبودیت تقدیم میاند، و مبارکباد عید الضحی
بموقف عرض شرف اعلی میرساند و در کرنا کعبه طواف ارباب حج بهت دمرده
رباب صفا و لبیک نشان بادیه نا کامی آفتاده ابزم اند و لیا مایکان و دکان ریاض و ریاز تو ازه
لمیای آن دولت قاهره چون گل با شفیع گونا گون رنگ و بوی و مقدم قربانیان و ارغوان رنگ خون با لحوم زاله
قطاب والادتا [illegible] قبله عالم و عالمیان سلامت باتفاق عمدة
الملک خلیل الله خان روم شوال بخیر و سلامتی بسعد الله و المنه گرمیا میر دولت عذاد ابد مدت ابد
بنیاد ملک و خلایق و کار امنیت مهاد عافیت شعار [illegible] ابا د سلطنت و جهانداری خلود عهود

و معدلت کبری یافت و چون بعد از رسیدن اینجا بروالا عبارت خطبه جهان افروز که قبل ازین در
تمهید مراسم تهنیت و مبارکباد عرضداشت عقیدت طراز ارسال کرده تشرف اصغا اندوخت در ساعت
فیض ایات [illegible] ملهٔ مذکور بموافقت متصدیان صوبه و کار و قضات تمام خرد و کلان و سرفرازی
بسجدهٔ جامع رسیده و بشن و هوش عالمیان به بلند آوازی خطبه مبارک کران الشان مجاهد و تبارک تا
نفخ صور در اقطار و اکناف عالم بر منابر اسلام [illegible] رفیعه خاص و عام یاد و سعادت امرد [illegible] الهی
کردانید و خطبه خجسته تبیان فرخنده ترجمان خلایع فاخره پوشانیده و [illegible] جمهور جان افزا
رفت مسعود به نثار مستفیض و مالامال ساخت اینجانب در خور که اگر نقد جان و سرمایه
عمر در شکرانهٔ این موهبت عظمی الهی و عطیه کبری نا متناهی نثار و ایثار نموده آید کم است چون نسخه
سکه مبارک با یک روپیه بزبان خانه زاد فدوی رسیده بزاران حمد و سپاس بدرگاه فیاض علی الاطلاق
و کریم بالاستحقاق بجا آورده دار الضرب صوبه ملتان زر سکه والا مبارک [illegible] ایزد در [illegible]
کردانیده چنانچه یک اشرفی و یک روپیه سکه همایون بحضور اشرف ارسال نمود [illegible] کیمیا اثر [illegible]
کرامت مقبول باد و سعادت پذیری جاوید حاصل نماید
بسر غلام قدیم برجاده عقیدت و عبودیت مستقیم بعد از ادای تضرع و تسلیمات و تقدیم
سجود نیاز و [illegible] عرض [illegible] پایه سریر خورشید تنویر میرساند و تسلیمات
تهنیت صحت سلامتی [illegible] ذات تقدس که جان بلب رسیده بود [illegible] القدس [illegible]
[illegible] علیه السلام [illegible] و غنچه خاطر [illegible] چمن چمن شکفتگی
[illegible] ربوبی [illegible] یوسف [illegible]
[illegible] الحمد [illegible] و المنة که بعد [illegible] زر [illegible] مقصود [illegible] حیات تازه [illegible]
[illegible] و [illegible] الفقد [illegible] حکیم مطلق
[illegible] امید [illegible]
[illegible] مقصد قاعده [illegible]
[illegible] میرساند که [illegible] تبارک [illegible] رسیده [illegible]
ایام عمر و دولت [illegible] استقلال [illegible] نصرت [illegible] جهانبانی [illegible]
[illegible] دیوان کرده [illegible]

دارین عموده امیدوار است که بیمن عنایت الهی و برکت اعانت شاهنشاهی مصدر خدمتی
گردد که موافق طبع اقدس اعلی و مطابق مرضی مقدس سامی بوده باشد خورشید سلطنت و اقبال از موافق
مکرمت همین متعال و رخشان باد [illegible] پرساند که عارض مرض برذات همایون
موجب هجوم غموم بر خاطر ساکنان زمین مشحون بود از استماع خبر صحت مزاج شریف خلایق این سرزمین را
انوار بهجت و شادمانی از مطالع آمال و آمانی طلوع نموده و دایرهٔ استقامت عالی را نسبت سلامت دوام باشد
هرگاه از مرکز اعتدال انحراف یابد چگونه برآید و صلاح بر چیره روزگار صغار و کبار مرد و یار تا بد و در
کهبهو و هر موجودی بصحت مقرون شود هرگاه از کسوت قوت عاملی مانند بکدام طاقت توان
امر به الیف انسان اقامت در محل اعتدال تواند داشت امید مند که از زوال شفایی و از امراض
فنون شفایش آن عارضه بکمال صحت تبدیل یابانت و از شرق و مغرب من القران ما موشفا و در
الموشان انوار سلامت کلی بر چیره امرال نقطهٔ دایرهٔ سلطنت و اقبال تافت [illegible] تا نار تابنده
جهان برعلم بود کار بر خلق زر مرضیت در هم بود کشته خلایق ز شفایت خوشحال و در زمانه
کامل خرم بود ملک [illegible] سیادت و وزارت پناه اقبال و عوالی
دستگاه صحیفهٔ الوالی که متضمن فور محبت و اشتیاق سرکار بود معروض سیادت پناه بر محمد کا
وصول نمود موجب نشاط و انبساط تازه در این ایام مسرت فرجام آنکه بفضل الهی و عنایت بارشتا
شاهنشاهی اقبال استمال کرده و تفویض خدمت دیوانی بموتمنات سرکار همایون و اضافه منصب مقرون
جلوه ظهور بخشید و الله تبارک و تعالی [illegible] بمراتب و مناصب و خواهد رسانید [illegible]
[illegible] حسب الحکم و الا حکمه میدهد سرکار معلی بموسم مراجعت نموده سیتوداین دفعه این لو [illegible]
خیالاتی خاطر نادانهای که خود را نمیدانند آن بنده کاشتهای سرکار اولیای است [illegible]
شده بعد از استماع سبب [illegible] ظهور نیست [illegible] بر سیده مدتیست [illegible] نخواه
زنده باعث آن از محمد سعید بیوان و محمد اسمعیل موتمنات برسیده شد ظاهر شد که موجب
مقرری خادمان حرم و اخراجات ضروریه کارخانجات متعلقه آستان آسمان بنیاد بهبهان میسور
است و مردم بعد از تحقیق میکنند زر رسیده و محصول هر ساله قبل ازین بر هیچ ضروریات

تنخواه شده بود اگرچه کفایت نمی‌شد اما تا الحال متصدیان حضور انور نیز بحال نگذاشتند
و جمعی دیگر از ارباب طلب تنخواه کرده‌اند و نیز مسموع گشت که پرگنه مذکور سابق زیاده بر سی
لک روپیه جمع داشت حالا بیست و شش هزار روپیه رسیده لهذا امر قوم میکرد که از جانب خیرخواه
بلا اشتباه بعرض عالی متعالی خواهند رسانید که محال دیگر و امور دیگر از این قسم بخاطر کارپردازان
مهمات برسد بعمل آرند لیکن برای این قسم ضروریات امر جلیل القدر صادر شود که معطل و موقوف
نگذارند و پرگنه مذکور در تنخواه مردم اینجا بدستور بحال دارند و عامل آبادان کار تعین فرمایند
[illegible] تا تأییدات ایزدی بمواره شامل حال فیروزی مآل امارت و جلالت
مرتبت شوکت و ابهت منزلت ملاذ محبان خان والی شان باد و اشتیاق شوق و آرزومندی
دریافت مجالست صوری که صورت ارتباط باطن است اگر بوساطت کلک خجسته سالک حکایت
تنگ مایه بعرض بیان آمدی باری طومارها نوشته و زمان مشغولی آن خلاصه تحیات اکتفا نموده
ل حالی گردیده و داد عرامان فراق خوز [illegible] سبحان الله قلم در اینجا حفظ نسبتی میکند و زبان
[illegible] معترف [illegible] و سازمی بیند محبت در ماده ربیع الاول [illegible] جشن معمول نموده [illegible]
[illegible] ... بود در تفحص گشت بعد انقضای ایام محافظت غسل صحت نموده عازم
حضور لامع النور [illegible] اشتیاق و توجهی که درباره اعزی [illegible]
[illegible] منت آن بر دیده و دل دوست [illegible] و جاه زر افزون [illegible]
باد [illegible] بموارد مقصد الطاف [illegible] ایزدی بوده
[illegible] که حدی و نهایتی ندارد مشهود ضمیر خلت پذیر
[illegible] مسموع [illegible] رفعت [illegible] از خدمت دیوانی آنجا معزول [illegible]
[illegible] آن فرزانه [illegible] وزارت و کفایت ممتاز [illegible]
[illegible] تدبیر و مصلحت [illegible] زمان [illegible] میرود [illegible]
معزول رفعت [illegible] مذکور معلوم نشد که چیست [illegible] کفایت

[illegible]

رمز نیست این قسم سخن را بدین و فهمید کار باشد بدون صدور تقصیر مرسل نمودن نزد ایشان نه پسندیده
تصدیق بکری بعید است اگر تقصیری بجا به سبب عدم پرداخت مال صوبه پنجاب که متعلق عاشر و
گماشتهای سرکار فیض آثار است بوده مشار الیه در این امر دخلی ندارد زیرا که مورد تشخیص گماشت
برویکرانست که نصف را خود برند و نصف بسرکار میرسانند و محمد سعید مذکور پیش از محویلدار
گماشته شیخ حرارد اگر خیانتی نموده باشد مشار الیه و اگذارند او را فهمید که معامله بدین
قرینه است که در اول فصل اضافه سوای یکروپیه و کفایت نمایان و ظهور رسانند هرجا چون ایشان
بجناب عالی متعالی رسوخ پسندیده دارند دور از آنچه مصلحت دولت و اندیشه لازم است نخواهد
شد در وقت آمدن صوبه پنجاب بقدر الشرف نقاد پیوسته بود آینده اختیار کار بای
سرکار عالی را بخود متعلق دانسته در عهده خود شناسند بلکه نشان و الاشان نیز درین باره
بنده درگاه شده بود و اغلب اینست بمرانشان ظاهر شده باشد و اگر علم نباشد الحال
آگاه خواهند شد بهتر اینست که آن سیادت و نجابت پناه از طرف ایشان بخدمت بای
جهان مطاع عرضداشت کرده مشار الیه بدستور سابق بخدمت بحال باشد و حسب الامر بای متعال
عنایت نامه او صادر شود تا بدل کرمی مشغول خدمت باشد و بر تقدیری که اینمعنی صورت نیافته
و دیگری بجای مشار الیه خواهد رسید از آنجا که بنده هم در کار بای سرکار عالم مدار اختیار
و استقلال دارد و اصلاً او را دخل و حساب در کار نخواهد شد یقین که آن فرزند نور دیده
تفصیل درینکام نیکو بعرض عالیان رسانیده بموجب مسطوره صدور یابد تمام در سرانجام کار
مزبور مقرون باخلاص نفوس و عقول در امور محوله متحول بخود مشغول
صحیفه شریفه مشتمل بر انواع عنایت و عطوفت کارنامه موالیان و معقولش بیفزود و بدوام
زبان فرمود و بآب زر مرکب اکتساب در پیاله کرد چون عاشق و حسن مآب آشنا زاد الله حسنا
بشد مقرر و مقدر گردانیده و در ولایت نیز سرکرده نشان طلب و محبت عرضش
دارد چون مرضی خاطر گرامی مرشد جهانیان بران بست که آنرفیع مکان را از دایره عبودیت

در ممکن قوه داشته چند فعل نیارند انسب آنست که تا مقدور دانند موقوف دارند کما فی المثنوی
المعنوی ... که طبع خواهد زین سلطان دین خاک بر فرق قناعت بعد ازین ... در منهال عراقی
می‌رسد که خود چه در این ماجرا موفق باستعفای شد جواب آنست که تا امکان داشت بعنوانی
کردانست و توانست کرد ... و چون ضعف بر دل زور آورد و چون در مغز شور افتاد حضرت
خود در معاف داشتن نزد خود بل جمهور معذور دانست فرد چه توان کرد که دیوار رعم انسان بلند بنا
است که این خانه برانداز نهاد زیاده چه نگارد چون شرح اشتیاق عبارتی وافی در کار خانه
لوح و قلم ندارد ایام کامرانی و جاه و دولت زیاد مکتوب کریمی که ظاهر و باطن همه اوست حلاوت باطن
و جمعیت ظاهر نصیب گلدسته بهارستان خلوت گردید صحیفه شریفه جناب محبوب الاحباب
خانخانی همت رفیع منزلت والا مرتبت بختیاری ملاذی که در این ایام سالک وادی حیرتست
وصول نموده مشام محبت مقام را معطر ساخت از بیش نهاد خاطر رحمت بند و همت بلند ایجاد
رفت بود در ایجاب سعود در این و حصول مقاصدات تا این الوقت آن با ثمر در ممکن قوه بفعل
آید در مقدمه عالیه اولاد استفسار از دل خویش باید نمود و در هاین تعلق صوریه القطاع
معنوی حاصل نباید کرد یا ترک اشتغال بعد از چندی سال موروث وجود ملال و با عدم
استقلال نگردد ... بلقمان حکمت آموزی چه حاجت بالنفس مطارحه باید کرد که در سی
یا چهل سال از حسرت مآل در اشتغال فانیه دنیوی گذشت نه در دنیا بقای و نز اهل دنیا وفا
مشهود گشت معلوم که بعد ازین در چند روز بحکم جزو کل یوم مستتر چه خواهد بود فرصت غنیمت است
وصیت دم مغتنم والله بخواتم الامور اعلم ... دولت صحت و اقبال
تا ... استحالت ملحال جر مال ملاذ از رفیع القدر مهربان دوستان باد ارشاد نام
ورود ... مهربانان که استعدادات ... افراد ... متفاوت است ... عالی سند ولیکن
آن مستعد جامعیت ... بوده ... مطابق آن ... ظهور نموده ... و جمیل ...
... آن داشته که ... تا ... کاری ... در ... صفات
نگارش ... احوال همگنان را ... در المثال ...
را ...

رابیه حال معذور رسید خصوصاً این نمود یا بیمارستان اعتبار کرد بن بیمارستان روزگار ناسازگار است
در دار شفای عزلت و خمول بحال خود مشغول واگذارند و توجه باطن بمثال معتقد ظاهر بجا مرسل دارند که کیمیا
از مثنوی معنوی بمقتضای سیاق کلام صورت ارقام پذیرفته بود این بیمدان عالم معنی خبر یا یقطا
تمام التزام مطالعه نسخه جامع مذکوره دارد و بیابی گره … حضرت غزل نقش بسته یک بیت … مینا
مدعی ملکه … زین حیثیت گریه … چند دم ببیش از اجل ازل زری خیره است و حسن عاقبتها 12
نصیب باد … بیمدای باد جمیع الفقرا و شهود درای حق گرایی مینماید که از رور
عاقبت محمود و رشته صفای دیگرست بحکم الخیر فیما صنع الله … در طریقت هرچه پیش سالک آید
خیر اوست … الحمد لله که در شان … چنانچه کمال آداب صورت بسته … استغنا و علو
نهمت نیز مطلوب بوده است یقین که استراحت ظاهر و جمعیت باطن در این حالت بیش از پیشتر
خواهد بود اگرچه بعضی آشنایان بیگانه از معاد الذات ذات الحسنات … بیت و رعایت
نموده بوده از داعیه ترک و ترک داعیه … شده باشند اما جهت ملال طبیع خود انسانی روزه
روحانی اختیار نمیتوان نمود عقل معاش میگوید که باینکه آن بیگانه زمانه دست از دنیا باز داشته
اند دست از ایشان باز نخواهد داشت و بر ضمیر مختار خواهند گذشت عقل معاد میگوید که در آنچه
دارین و مقصود ذات … ملاذ باشد مقرر مقدر گردد و آنچه مسطور گشت تمهید رسمی بوده …
جز این نیست که صحت و عافیت و حسن عاقبت نصیب باد و آنکه بسیار از حضرت او را بنده
بیاد خود دارد … حریت صوری و جمعیت معنوی شامل حال … آنها باد
صحیفه لطیفه بعد از مدتی ورود نمود سواد نامه سحرکار بر سر سرکار … افزای …
نشست و سرمه در میزان انظار … کحل الجواهر … آنکه از استعفای خدمت … در جهت
بصوبه … مسطور بود حمل بر محمول … ما صنع الله … خیر … دیگر مکتوب که به تفصیل کیفیت
احوال … نرسیده … جواب نیز رسید … عاقبت والخاتمه بالسعادة والسلام
مکتوب … رقیمه … افزا گردید …

پرده ایست که از مطلب اصلی خبر میداد و پرده از چهرهٔ شاهد نفس الامر میست حالعلی و لذلی
که کام دل شیرین کند و روح را راحت بی اندازه دهد بحصول انجامید خاصه بیتی که نتایج
فکر بلند و تاثیر طبع سخن پیوند مرقوم گردیده و از تکرار آن بی اختیار ذوقی و کیفیتی دست
داد مگر از یاد آشنا سخن آشنا شنیده و آنکه از وصول این دو سه تر باعث شعر اظهار
خوشوقتی نموده بودند یقین که قرب صوری باعث از دیاد اعزاز معنوی شده باشد اگرچه با یار
سیم که روابط آنها منسوب اعتبارات و اضافات و معالی بعوارض را عارض بوده باشد فیها
ملال در داشته باشد لیکن دوستان صبر یا که محض بمناسبت ذاتیه متوجه اند خوشوقت خواهند
بود خاصه ولی که این جمعیت و امنیت را بواقع دریافت و طبع که از اد را ک آن [illegible] بالی
بذیرفته محظوظ شده باشد بکتوبات [illegible] های سر شیشه دل خورد ز نیرنگ
سنگی هر پاره آن شیشه صدا کرد بر نکی چون بلبل تصویر بیک شاخ نشستیم تا بال بر نکی شد
و پرواز بر نکی این دو بیت را که در منوالات طبع خاطر حزین و دل غمگین بود بوالا
خدمت نزدیک والا جناب جامع مراتب قال و حال برازنده مسند دولت و اقبال
معروض داشت و التماس نمود که اگر زادهای طبع سلیم و ذهن مستقیم نتیجه از تتق فکر صاحب
منصه ظهور رسیده باشد قلم منشیان خجسته رقم را باعلام تحریر آن حوالات خواهند داد و منت
عظمی بر جوکر عنایات و مراحم خواهند گذاشت که درین ایام نسبت بزمان سابق منعم حقیقی
توسعه دولت کرامت فرموده و از تحصیلداری حیلها منت لا علاق بجایی حاصل گرفته
و فرصت مطالعه کتب نسخ و نثر بقدری دست داده و جمعیت نصیب شده ... شادیم باد
و خوش میگذرانیم چو خوش میگذرانیم جهان میگذرد از ما کاشکی این نمکان جهان آباد روزگار
گذشته ایام گذشته پرداخته و ملک ... خاطر حزین ... مسافت ... نیز ...
دتماف ... مشفقات آیتی و ابدی نزاد
سینه موالات آنکه بر ارشاده تضعات مرسان جهان و معابد تکلفات ابنای زمان

مفرد

شده و مبرات ذریعه تشیید مبانی اختصاص و موالفت و وسیله استحکام قوام اتحاد و
موالفت انگاشته بدین دست آویز شکوف مشهود و رایحه بیضا ضیایی و کشوف خیر محبت
اقتضای امارت و ایالت مرتبت اقبال و اجلال منزلت مکنت و معالی منقبت ابهت
و شوکت رتبت خان عالیشان گردانیده میباید زد در نهایی کرحاط طاعت امور بمقتضای
تعارف تقدیم رود بطاعد بدیع سرحد اخبار سرت آثار استقامت مزاج وبهاء آن طراز کسوت
شوکت و اجلال بوده حصول این محبت شمول از این نامه مودت لفاف رقم زده کلک محبت مایه
از زلال و خور محالصت و یکتایی مصحوب رفیعت آب شتر فرخ پیک سمت ابلاغ پذیرفته بود بدرست
نشاط و انبساط باطن و ظاهر گشت و در سیاق سه روز سپس و چند شته بار خبر بوزه کار
بجهت شمول موافقت اتفاق افتاده موجب مزید ارتباط معنوی شد و بمصداق تضاد و
تجاذب اثیر پرفته میزید اسباب جذبای مودت زد انجا که در فضای تعلق مراعات آئین مصادقت
مرغوب و مستحسن طبایع اتفاق گزین آمده در رسیدن رفعت مآب مذکور زکه الحق در مراتب مجد و
و محبت افزایی یکتایی وقت میتوان گفت موجب تاسیس بنیان یکجهتی گشته بمضمون
شایان طریقه اخلاقه شنای آنست که بیوسته ابواب کاشات تو سعات مفتوح و در
طرفای آنعالی و اطهار کار و مطلب که مخلوظ خاطر خلعت مآثر گردد باعث از دیاد مواد محبت و
وفور تاکید بی میگردیده باشد عالیقدار را باره اسباب هندوستان جهت نشان بوجه تفصیل
جدا گانه بدست معتمد الخلافت ظلمذ قیم یافت که بوسیله رسانیدن آن معتمد ادرت
گرامیمنزلت شده باستعمال اخبار سلامتی عنصر خیر نظیر باعث ابتهاج و دل اشتیاق مترقب رود
چون قلم آمد بحرف [illegible] مضمون مکتوب وفاق چون در سرزمین [illegible] از مواد در آن
بار چیزی که مطلوبست و در [illegible] یقین که بر گاه بسیاری عزاق بخدمت [illegible] بر
بمقتضای [illegible] حصه [illegible] رسیده [illegible]
[illegible] در بیوان ظاهرشت [illegible] ای [illegible] بجال فاسد [illegible]
را از تا بینان [illegible] که به بنانه عزلی متعاین بودند آواره دشت [illegible] بنج نفر که

از جمله آن سود زرد نا گران بز زیاده ما سد و پشیمان شده برگشته آمده اند نیم مایه آنها عنبر جا فر یکی

گریبان وضع کرده بحال داشته اند از اینجا سهل شمت که ازاستن چنین مردم مبلغ جنیع و گی

دیگر واقع طلبان فساد اندیشه میشود باید که آمده و نیامده و پشیمان شده و ناشده آنجماعه عنا

قبت اعیم بدکیش را بدست آورده چنان تنبیه مالی و جانی و تعذیب عرضی و جسمانی رسانند

که دیگران نیز حساب عبرت پذیرفته خیال انتقام اراده محال بخاطر نیارند تا بارتکاب آن و اقدام

بران چه رسد والا بر کرا دود شقاوت در دماغ به پیچید مصدر چنین اعتدای و داعیه نا سزا

خواهد شد یقین که در تدارک مقدمه مذکوره به نحو خواهند کوشید که منفذ این راه مسدود شود

و چنین بر کوشش بدیگر نجز زر و زیاده چه نگارش رود [illegible]

ملاذ اعتقاد افضایل دستگاه حقیقت فرزند رشید بهمت خان ابراهی محبت بنمای نظام

شده باشد که روز نبرد جهان هنگام نازک از تماشای فیل غنیم پای سواران شیر شکار در

کار نمانده و عنان [illegible] دست بفغان حسن خوار ببر رفته موری ایه پای خود [illegible] قائم گذشته اند

بهت پیاده گشته با همت و [illegible] کس استقامت ورزیده در شیوه جانفشانی و سرباری

در هم گشته منصوبه حریف کج باز نیخ زران عرصه بر تافت و چون فرزین قطعاً بر راه کجروی

نتافت چنانچه این حقیقت قبل ازین مفصل بخدمت ... ساطع رسان شاه دین و دنیا پناه

عرضداشت کرده است اگر ایشان نیز در وقت نیک معروض اقدس سازند اضافه بهادری او بکنید

[illegible] باعث سرسبزی گشت امید خانه زاد در استخلاص مهره و ... عبرت خانه بقیدی ... آید

بود [illegible] حاصل است که ایشان در ... حصول ... تصدیق ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

صوری و معنوی فرا آورد و خدمت بیشانی عقیدت را بسجدت عبادت سپاس گذاری بر افروخت
بعد از ادای آداب تسلیمات مبارکباد و عید گرد که این فتح عظیم فرا ولیای دولت
و اصحابی سلطنت مبارک و فرخنده و فرخنده باد قبله گاه علما سلاطین پناه امروز که سلطان
اقلیم دارا بندگان و الا درگاه و اعیه انکار است و بندگان آن بارگاه سپاه را بر خدا و ندی
تخت و دیهیم و اعیه افتخار بر گاه فرمان روایا مرز بوم بیگانه را یاری مقابله با لشکر یا فیروزی
از نبات نعمت بر و بحران و تربیت یافتگان آن درگاه ملک پناه را مصدر چنین قصد
بیجا و عزم نا صواب گردیدن بجز آثار بخردی و تیره کاری و اطوار ناسپاسی و حق شناسی دیگر چه
تواند بود چون پاس اولیات پادشاه حق شناس که ببرکت ذات اوست و تخصص مقصد سن
بر شرع انور و ملت محمدی پس از سپاس ایزد سبحانه و تعالی که از سر گرفته بر ذمه زمینیان و آسمانیان لازم
و محتم است بر گاه که از جاده مستقیم اطاعت خلیفه خدا که فی الحقیقت طاعت خدا است
تجاوز نماید از خود بیند و نمره مکافات زشت شجره اعمال خود چیند بر چند مصداق آیه کریمه
کیف تکفرون و بیادارش عصیان است که در حق ناشناسی از محکمی معدلت خدیو روزگار ناظر اند
بنی آدم صورت ظهور بر گرفت خوی یافت دولت را که رو براه ادب نیاورد محروم
گشت از لطف رب. هر گز کشتی نکند اندر طریق گر دد اندر وادی حیرت غریق
بیر ساند به استقبال دولت اشتمال منشور سر لوح تمام سرو ناز بستان حشمت که
والای سیمای آن بزرگ ثانی بدبیضا یعنی لکارش دست خورشید آسای گیتی خدیو
خداوند فروغ الهام الهی دانت سعادت ابدی و سرمایه سرمدی اندوخت و جبابا
بسجده سپاس بر افروخت بعز از اقبال خداوند عظمت و جلال را که سخور سری دکیتی
سند نصرتی است که نه انکار و زر نام برآن الکاه و نه عقول را بهام راهوان راه
عالم سلاطین قبله صدر سعادت و درگاه زمرد کیمن سال شنیده که با فتح عظیم
مباهات بخت بیدار و بیمت
الباب بر دوش میکشیدند نشانش عنوان صحیفه مصاحف با فتحانش در بر صحیفه

هفت روز دنیا جهنم بوستان میرخان حبشی سیاه دلکه در اینجا ضبط در صدوسیتی آب
بسیار دلالا در آمدن عالم بسیار بدست غازیان لشکر ظفر اثر که مجموعه اقبال عدد مثال است
امید واریست که بر اولیای دولت و اجلای خلافت مبارک و خجسته باد و فاعر مطابق آمرا
مقدمه تسخیر بیجاپور و جمیع جنوبی ممالک کرناتا بعد از تقدیم تسلیمات نقاره نصرت
برنواخت تا سامعه کوس اهل ایران و توران شود و نوشتجات جذور را بانفاذ فرمان عالیشان
بنام غزنی و غور بند و ضحاک و ملتان و کشمیر و غیره فرستاد که کوس ظفر بنداد و از
پیرو مرشد حقیقی سلامت در این جمعه زمان که پیکار زار و رجبولی دیار کرم است کاشی
بهر غلام نیز شریک این تردد میبود که به نیروی اعانت اقبال و اداد دل و دست مدد داد چون
سعادت خدمت گزاری در کرو رقت است امید انداز دکه الله تعالی فدوی جانسپار را کشتو
آشتی غیر از سپاه گری و جانسپاری نیست در بیضلوه حضور خدمتی کرد اند که باعث رضایت
بادشاه دین پناه گردد مرحمت او لکه بندر جمع بیست کرور دام در انعام بادشاهزاده نصرت
آغاز فیروزی انجام از عطای شهنشای بسیار بخشش فرزانوان بخت ایشان است فرمان عالیشان
بانعام منصبداران و احدیان و برقندازان ر استقلال سروری و صوبه داری کنر بیجه
شرف صدور یافته بود از عنایت مربی پروری و پرورده نوازی فرمان رفته بود که ابراهیم
سید خان جهانی بعد استیلام عتبه آسمان رتبه بخدمتی در خور سزاوار گردیده رخصت
انصراف خواهد یافت بادشاه جهان پناه سلامت آنچه بنده از حقیقت او قبل ازین عرضداشت
کرده بود قرار راستی و نفس الامر است چون بنده کمار آمدنی و لایق الخدمتی است
یقین که عرضداشت بادشاه خواهد شد دیگر کمترین بندهای جهانمرم شعبان دعای
بجمعیتهای ایام شرف ابد مدت بردارد تا حاصل بلده کمار اگر دیده بجمعیتی
باز زیب حکم شده بود که بحسن فال مومات تاکید کند عجب انجام مهمی خود دیده
بخدمتی برده رخصت خود بر
حقیقت تعیین بانجان فدوی بمقابل غنیم لئیم ت وحیم که در کرناتک خود دیده

بر روی تلیخ خان فرود آمده انتظار بسیله رود دیگر لشکر را دیده خود میکشید و مقدم فیلان
که بعنایت سبحانی و اقبال عدیل مال بادشاهی در منزل دو نیم کروهی قبله مردن شنیدند
که سپاه دشمن بلا نزدیک است و نظر علی با جمیع از تیره بختان چهار دهم شهر شعبان نامزد نصیح
ولی ناخته مال دموده بشکریان و رعایای بیشتر انداخته روز دیگر هر جا که کامی شتابیده
بود نمانده و بنده جانسپاری با وجود بودن آخوری از تابینان و تعیناتیان بجنته سرانجام
از اردو و رعایا بانظر بهادر و جمعی قلیل از رسیدن اردو محض بتعصب ساخته کرنشت تلیخ
خان واقع گشته بود و بلا اقبال سر بر شده بعد از طی شش کروه نشیمن تکت برده دو چار شد
و آنها نیز عنف برسته در خشک تیر و تفنگ بجانب قدم در رسیدند بیان که خان اسپ و علم و سپاه
و سلاح تر الوان غنیمت لشکر فیروزی اثر گشته فتح و نصرت نصیب اولیای دولت ابد مدت
شده و بخدمت بادشاهزاده بلند اختر وزیر دانش در بلوغ اشراف الهی رسیده باشد
بعد ازان چون یکوچ متواتر بسنگ حصار بالایی رسیده و تلیخ خان نیز بقندوی ملحق گشت
بیست و پنجم شهر مذکور روز جمعه کوچ نموده بسنگ حصار بالا منزل گزیدند شنبه کرفرزانه
فتح و فیروزی در پیش داشت با جمیع در لتخواهان مجلس کنکاشی منعقد نموده بامداد دولت
ازل نیلا کوچ کرده بمصلحت دوبان جانسپاری قرار داد که متصل قلعه تشمیر کرنش کرده جوب
ریه کوشک خود در میان است واقع است بجنته آب برکنار از عذاب ویره نماید و
آن راه چون تا کوشک خود در میان است قطع نموده بر سر نشیمن برسد اما کارکشای بیچون
اقبال کار آمد فیلی میکند از نزدیک بیشتر کمری ندر و روز شنبه بیست و ششم شهر مذکور
کرزه بود که بمنزل عود رسیده مخفی از ویره بر باشته و مردم [illegible] منزل
و بندوی بر طریق اکبی غنیم جنوبی بار مقابل سوار شده بود که از دل براده [illegible]
بای نمود و هر جایی نا گذشته [illegible] بیشتر روز کار [illegible]

بلندی کرا کشت فی الفور تلیخ خان [illegible] دایره کاه طلبیده [illegible]

مقرر نموده و نظر بیاده را با میرآتش بجای ابراول و سردار رضاخان و راجه را الیکه و افغان را
و دولتخان قیام حالیا محمد مراد و در روح الله خان در میمنه قرار گرفتند بعد رسیدن لشکر مخالف
فوج فوج بکثرت تمام به هجوم عام فرا رسیده بدرزن بسیاری و فتنه بکیت نهاده چه الماس نماید که
بر لشکر ظفر اثر محیط شده سوای تلف بسیار بعد مدد در گشته بودند چنانچه یک دو روز
بوقوف شیر محمد فرستاده بادشاهزاده نامدار چهار صد و شصت و چهار جریده بهمان در آمده
و در هنگام کارزار سپاهی تجربه کار عینا بیشتر از پیش از سوار نمودار بودند و از سنه
معتبر چه از رسیدهای لشکر غنیم و چه از زمینداران گزارش حقند غیره ذالک متحقق شد که
مرتضی قلی سپه سالار و مرتضی قورچی باشی و سیاوش بیلاه عربباشی و نظرعلی حاکم اردبیل
و سالار دواق مقدم و دبیر مدار حاکم تبریز و نظرعلی میرزا قورباشی حاکم یزد و علی خان
حاکم چاروچاق و محمد قلی میرآتش و درویش علی حاکم عور و دوست علی تمانه دار تلعه بست
و محمد تمانه دار زمیندار چهار ده سردار در این جنگ صف بود و منک باشی و یوزباشی علحده
هیچ بشمار نه مرتضی خان قلی سپه سالار با توپخانه و لشکر به پیش رسیده تا شکوه نمود
با وجود نجف قلی میراخور باشی طلعای برای او تیار کرده بود نا خورده بجرو رسید بادشاه
شاهی از کثرت غنیم اندیشیده قتل قلیچ خان را بدر آورده بصاحبزاده نامدار منتظر
نشود محروم رونق و روزی در قصد روزی از زین در آمد و در کمر برنصف النهار رسیده
باشد که نایره جنگ تیر و تفنگ شعله افروز گشت و تیر و توپ بند توپ در میدان رزم
نا بکش گرفت و در عین هنگام جان سپاری و جانفشانی غنیم بر نقد ... در زور آورد او
بهادرانه ... رسیده توپخانه ... بلا توقف با حیات میرآتش خود
... برقند ... ونه ... بجرات ... سری ... تند شتران ... زال ... نده
... که ... گرفته ... طرف ... گرفت ... کار ... ده
فوج فوج ... راست ... ... و پیل ... رسته ... دل ...
زنده ... شده ... جان ... شتر ... گران ... کثرت ... ازاعداد

نه

... بندها تغافلت ورزیده رحل اقامت بمقتضای وقت خیمه زد بار مصاحبت ندیده
... توکل بر کرم کارساز نموده قرار داد اگر فتح و نصرت نصیب بای درگاه بهت تدارک
... میتوان کرد اگر نگذاری ایم جه جای اندیشه بهیر و نبگاه یکدم با ... رفته تا در موقف
... بجهره گشای اقبال اعدو مال آمده مخالفان را در عرصه ادبار دلیر برساخت چنانچه ... فوج
... شق شده بر فیل میمنه ریختند لشکران دلاور از پنجه های پای استقامت بجا خانداله سردار خان
... و سید شهامت خان و سید شاه علی امیر تلی در روی آمده بر خصم تیره شمشیر جوهر نگار ساخت
... زمانی که آشفته ماکار انها بجان رسیده هر دو یک بار دیگر بار بر هم خورده عزیمت سیاه
... و فرو رفت نگذاشت که عنان برقانوار سواری رود و سوی این علامه ندیده که خود را سپاه
... دلاوران نداشت کبری روز مانده با انکه توپخانه در کل پیشش هراول بست چیده بود
... سید فیروز وکیل خود را با دو چوکی هراول نموده به تاکید عنایت سبحانی و اعانت اقبال صاحب قرانی
... با تابینان و چندی از ریزه مصدران در غنیم لشکر انداخت و پیرایی که مردم
... لشکر ظفر اثر بجا شده بودند در آمد رزد و خورد بالا گرفت کار باسلحه کوتاه جمعی از سپاه
... و اقاربش ... راجپوتیه همراه سید فیروز داد جانسپاری و خدمت گذاری داده اکثری
... بکار آمدند و زخمهای برداشتند و در پنبه بادر گاه یوسف برادر ... خان مرحوم و سید امجد
... و سید خضر و سرمست تره ... شایسته بقدم رسانیدند با قراول محل ... ارخان و منصور و ...
... رفعت خان زاد الله در گاه و الله خرجهای مکرر برسلیم و حیقدر برخاسته یک بیک دو دو
... بدماش را بخاک و خون غلطانیدند و زین مراد نیز مصدر خدمت جان فشانی گشته بعد
... انهزامش تمام چون غنیم مقابل خود را برگشته شده بود که فوج عظیم
... خود را باعانت لشکر اقبال رسانیدم کردید مرتبه سیوم چون
... بر ... بشتابان شکست یافت ... چهارم برسته ... بجانب
... بعنایت الهی

گرفت و فدوی به تعاقب جلو ریز شد بعد از عنان تافتن اشقیای فدوی نظر بها در تیز بازو خود را

و تابینان و تعیناتیان به ول غنیم مقابل خود را از قلب برادول و ملتمس فوج مخالف

برداشته تردد و شایسته نمود چنانچه دو تیر بگردی او اسب سواری او رسید و سکندر

و شهباز نبیره ما بتس از جا بر کار نشستند و محمد زمان پسرش جان‌نثاری نا نمود و سه سر چوبه

او در درجه شهادت یافت و بر راه سنگ و بر تپی راه در روی سنگ و در تن را تهور و بیت از جوانان

و علاء‌الملک شهباز زیر بالای زد قطب‌الملک باو رفیق بودند و درین ست بدگوهر کرده با بیجان

خودی منصب حاکم لشکر برادر التماس بهت تردد شایسته نموده بکار آمده از سیره قلیچ

نیز هیچ نموده و آنچه ظاهر شد در بهر الشن جابرخان و قیار خان مصدر تردد شد به عنایت

بی‌غایت فتاح بنده‌نواز و اقبال پادشاه عدوگداز نسیم ظفر از برحیم لوای ملک فرسای

شاهنشاهی وزیده شکست مخالف افتاد و تا دو نیم کروه بنده‌های درگاه تعاقب نمودند

و توپخانه و بار و اسباب در کل بدست آمده جمع کثیر از فرقه مخذول العاقبت علف تیغ بندهای

گشت و اسب و نشان و یراق و طبل و علم بسیاری از طبقه بی‌نام و نشان [illegible] نا زیاله

لشکر اسلام رشد [illegible] سری مغز از سواری افتادگان معرکه او بیره مو رجال حصار قند بکار انداخت

گردیده و بعد از حصول چنین فتح عظیم چون ظلمت شب ما مدبیت [illegible] آنها بر ده و به

سر بسجده شکر فتاح حقیقی بر زبان نیاز سوده نقاره زنان تمبرابل گاه باز گشت و نیم

شب بپای بخت خویش برگشته بر لشکر خود رسیده و تقی راست [illegible] نقاره نوبت

نموده

[illegible] اثر شنیده [illegible] طبل سروری بنده‌های درگاه از آنجا نیز فرار

[illegible] آید منزل رفت و فتح و تغرب گر بر وز کاران [illegible]

نصیب اولیای دولت آمد بدست شد امید و دست گیر [illegible]

[illegible] اقلیم سلطنت [illegible] فتح

[illegible]

را اعتصام دست آویز نوره بادشاهی میکنند و اگر باو و وزیر اعظم وعده مانی بد
صورت میگرفت جنگ تراز دو لشکر فکاری اقبال زیاده برین نمیباشد کار زود
کینه کمتر دوره احقر تمامی لشکر ایران را زیر و زبر ساخت طرز ایران زمانی و وضع ایرانیان
بادین بوضع معتکفان عتبه اقبال رسیده باشد که در محاربات کلان و ایلغار انجا بطریق
(126) بر مکاه یا آبدار بمقرین ظفر برکرد بام میشد و نگرانش علم افراخته آید و نشانی زد
بزبان ترکی برسکذارند و اگر شکست بخورد و از معرکه خیلی راه عقب تر نشانه
خود را نمایان نسازد چنانچه حضرت اعلی حضرت بقطب الدین بیرقطوبهادر نوشته و
نقل آن باین عرضداشت ارسال گردیده مصداق این معنی است زیب اقبال و قدرت و سطوت
اجلال گردیده یکروز برک را و چنانچه موجود و ذره بیمقدار را چنانچه او در کرامت
فزوده بعد از سه روز در سر زمین منتوحه مقام نموده حسب الطلب بادشاه زاده
والا گوهر کوچ کرده فردای آن سیوم شهر رمضان ادراک خدمت حاضر
نامدار نموده حقیقت راعی خدمت کرده بود تا بحال که ششم ماه مذکور لشکر ظفر
اثر متوجه ملازمت ایشان شده ظاهر گشت که عرضداشت در راه تلف شده لاجرم واجب
دید که تبکرار بعرض میرساند که در سیار ماه و درین زمان و
بیرکه حجسته مقام از آنجا کوچ فرخنده وقت بیرانیش کوس و نشان
صلابت را بتوش فرخندگی بلند آوازه ساخت مانوس موشح و ضیاء عالم بر فروز
خورشید اجلالش مسرت اعلا و تشریف بهجت جبش و زین
و زیور عنبر آمیز مبارکباد و زینت نشاط نیروی بر هفت
طبقین نقدین ماه و مهر و نیلمان نثار و راه
نثار و صفان فرستاده بعد ساباس
رفت ما [illegible] بر ایران عظم

بار مینای مجوری این ربای زرتباط پدید آمد ... نمای کردلش ... عظیم دارند
کیج فلک بوزن او کم دارند از فرط بزرگی نتوان وزنش کرد در یکطرف ... اگر دو عالم
فردی گر وجود ... ذره ها ... و وابسته انوار خورشید اقبال این خلافت زوال ناپذیر
ابدی ارتفاع است بتقدیم این تهنیت تسلیمات عبودیت بجا آورده معروض میدارد
که اعیاد مسرت بنیاد که عبارت از عید بر عید و جشن بر جشن است بر اولیای دولت
ابد پیوند مبارک و خجسته باد ... برساند که نصرت خان صاحب علم جهان مطاع عالم
مطیع در باب معروض حقیقت شکست و ریخت عمارت عقد الخلافت اکبرآباد که ...
الامراء که در ... بود واقع است نوشته بودند و درگاه ملاحظه نماید از جناب
برود حقیقت آتش از نظر اشرف گذشته به طرحی که پسند مقدس گردد در باب جانی
آن حکم والا شرف صدور خواهد یافت و اگر به طبقه بالا که کسور رفته و ریز رسیده باشد
با پایین بحال داشته طبقه بالا منهدم گردانند پادشاه جهان سلامت چون بر حقیقت
مذکور وارسیده شکست و ریخت بسیار یافته ... مرمت خرج شود حالا بر ...
همین قسم است البته طرح تمام عمارت کشیده درسانند ... آن عالم مقدس شرف
نفاذ خواهد یافت فرمان پذیر است ... بیر غلام ...
رابطه عبودیت و بندگی و وظایف فدویت و پرستندگی بجا آورده بعرض ... میرساند
... خلافت مصیر و معتکفان عتبه ... میرساند که ... مبارک
... سنه بتقدیم ... سلطانی ...
... ابدی ... [illegible] ...
... [illegible] ...
... دولت ... بنده معتقد

عنایت شده عزیز و مفاخرت [illegible] دوان و بنیاد افتخارت کرده و دست نوازش
بر سر و دوش کشیده نگرانه مراهم بادشاهانه در [illegible] تفقدات [illegible] بخواهد اعراف
بزبان عجز و نیاز گذارش نمیاید در رسیدن عرایض مشتمل بر حقیقت سرکار آنجا خانه زاد را
[illegible] بپیر غلام حسب الحکم عزت پیر و بادشاه نوشته بود عنایتی است بر تمام
بنده اگر در ازای این همه عبودیت خداوند عظمت میکند عنایت خداوندی
در دامن نوازی پرورده نعمت و بیش از در رحمت کرم خود را بکار میباید لیکن
پیر و مرشد و پیر روشن دل صاحبی غیر بلکه روشن است [illegible]

[illegible] پیر غلام

یکدیگر را رابطه عبودیت و بندگی و وظایف فدویت و پرستندگی که در زمره نوعی
بستاد و بنای پایه سریر خلافت مصیر معتکفان عتبه اورنگ عرش نظیر را
درین شکفته مکان فائز انعام نصرت انجام گرسایه زیبای و زمان رزصیت
جنش [illegible] مبارک شاهزاده شاهراد و باجره مکان و مکین را زمانده تمکین و زین
مبارک جنش مقدس بمقرین فرانوان نضارت و نواور و رو [illegible] اسود و الاکثر
درخشنده شعور باخلعت خاصه این بزم اقدس زیست فزایش و الفزار پیرد
سراپا انک رکشیده و روح سعادت در کالبد ارادت دمید نگارش [illegible]
جواب مطلب [illegible] فرخ غلام پیری و پیرده نوازی خداوند حقیقی و مجازی
و الا سکر فکار [illegible] غایت و [illegible] طرازی
در علو کارسازی مقدس [illegible] از اخاطر بیرد
ز عقول منحصره خواطر [illegible] راه و ن
اینجا [illegible] آمدن سیوای بحر آرای
همای و [illegible] باین فرسای

حلقه بگوش ارکان دولت پوینده بر وقبض قلاع ثابت وحصون رفیعه متعلقه ذیل در قلمرو
خلافت ابد اتصال است امید که براولیای دولت ابد بنیاد مبارک خجسته باد و فرقه
سلطنت ابد بنیاد پیوسته تابان و درخشان باد بادشاه عالم سلامت مفصل این مجمل آنکه
اگرچه بعد از رسیدن [illegible] ورد فوج دیگر نوشتجات او آوردند لیکن بنده بجواب نپرداخت [illegible]
مقصود باز نگردانید و میدانست که تا دست زور باد بهم رسد حرف و حکایتش فروغ
صدق ندارد و خبر [illegible] که یک نوشته هندی طویل الذیل مصحوب کسی باجیو نام معتبر ارسال نموده
فرستاده مذکور چنانچه محض و بنا بر زبانی داشت که یکمرتبه البته مضمون آن باید شنید و جواب
[illegible] چه باید شد بنابران [illegible] مطالب [illegible] پیش [illegible] تحریر دید حاصلش این بود که بنده کار
امیر الامرا [illegible] ام و کار بسیار از دست این بی تقصیری آید اگر لشکر فیروزی بر سر ما بیاید
متوجه شود بهتر از آن است که درین کوهستان دشوار گذر و سنگلاخ [illegible] بسیار [illegible]
[illegible] در جواب [illegible] نوشت که [illegible] شمارد [illegible] بخوبی بسیار بر سر [illegible] کار [illegible]
و [illegible] در کوهسار و سنگلاخ [illegible] نکند انشاءالله القهار در زیر [illegible] پاد پایان [illegible]
بخاک برابر خواهد شد و اگر حیات و نجات خود را طلبگار است حلقه غلامی بغلامان این درگاه
بگوش [illegible] دران است در گوش هوش کشیده دل از تعلل [illegible] بپردازد و الا
ببیند نتیجه اعمال او خواهد شد پس از رسیدن این قسم جواب [illegible] نوشتجات فرستاده و در قدر [illegible]
[illegible] تفاوت آن [illegible] [illegible]
[illegible] پیغام [illegible] و همان جواب بود [illegible] [illegible] در [illegible] حرف
[illegible] بر آمد [illegible] [illegible] خان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

128

حتی المقدور بیدار و هوشیار باشند و در هر وقت به دوای مذکور در مجمع مردم اظهار نموده که
در زمان سواری داود خان و راجه رایسنگ برای تاخت چندین بار قصد بر هم
زدن مورچال را کرده آمدن نمودیم اهل لشکر را چنان آماده و مستعد یافتیم که اگر یک قدم
رفتیم به راه را چنگ بسیار سخت و دشوار بوده و خلاصه مطلب آنکه در عرض آنکه چون از
تنگی زمان محاصره قلعه فتح شدن هیچ مرجع و بیک النگ و تاخت و تاراج او لکه
از سواری افواج نصرت امواج متفرق شده از جمعیت فراهم آورده چند نفر [illegible]
که در این فرصت اکثری از سواران او را بعهد و قول طلبیده به مناصب و علو
فحات ده پانزده و ده بیست زیاده قرار تنخواه نقد از خزانه در سلک بندگان
درگاه منسلک ساخته و بالفعل پیاده معرفت کهویلی میرزا جها ولی طلب شده روز
بروز در صدد آن خاطر جمعیت او تلاش داشت صورت حال او در این محل بر سبیل
دریافت و سرانجام کار خود به دوش قرار داده اول آنکه رجوع مقاصد بنده درگاه
نموده از نمکحرامان جانفشانی در وطن بکنند اگر به درجه قبول افتد چه بهتر از این و الا به هیچ بابی
بر واقعه برخی تلکوکن عادل خان بنا بر واگذاشته و بر مستعد شد [illegible] مخالفت و فتنه
خبر [illegible] از جواسیس متعدد رسیده که عادل خان کرناتکی چند محال تلکوکن [illegible] داشت
او نیز اظهار [illegible] خواهی درگاه نموده و در باطن بر گونه اعانت و امداد [illegible] که به
کرده قرار داده [illegible] از خود در آنکه کین [illegible] نگذارد که از بادشاهی [illegible]
بادشاه عالم پناه [illegible] طلبیده [illegible] به قدر
[illegible]
چنین رسیده که الحال [illegible]
اگر چه کار [illegible] مال چندان [illegible]
نشود [illegible]

فرستند بهوای مذکور بطریق اخفا رسیده گذارش مدعا را بر زبان آورده مضبوط نمود و بنظر [illegible]
رسانیده جوابش چنین داده که در اصل از جناب خلاف دستوری حرف و سخن نزد
و بنده از پیش خود نمیتواند مصدر کلمه و کلام شد اگر با سلاح با آیین مجرمان عفو کرده
خواهد الناس بخشش و مواهبت کنند درگاه والا ظل عتبه سر باست شاید که بجز [illegible]
آید غیر ستد بیدرت مذکور رفته پیغام آورد که بآن طرز از جهد بعوض ستد بنده چون
وادگه آمدن پرسش محسوب و مقبول نیست باز التجا نمود که اگر قول و عهد بر ملا نشود
بطریق اخفا در میان آید که تکیه بر آن نموده بتواند آمد نظر بر صلاح کار عهد و پیمان
حمایت [illegible] بر [illegible] که اگر [illegible] از آمدن خود پیش احکام مطاع [illegible] قبول اند
مشمول عفو عنایت خواهد گردید و الا سلامت بخانه خواهد رسید بعد از آن نیز [illegible]
هم یقعهد بر همین مذکور نزد او رفته سفتم [illegible] شکر بیک [illegible] روز گذشته که بنده
سر [illegible] نشسته بود خبر آورد که او به بهانه وضع باشش [illegible] کسیار با [illegible]
نزدیک رسیده که [illegible] او [illegible] که با [illegible] کمجواب [illegible] فرستاد
که فقیر بر کنار [illegible] جمع قلاع رضامند شده باشد بیاید و الا بار [illegible] بعد از استماع
[illegible] وانمود که من در شبکه در آمده ام قلاع بسیاری داخل ممالک محروسه خواهد گشت
این را گفته برفاقت فتنه تا رسیده آمده تا سر دروازه جای بیک [illegible] را فرستاده
[illegible] طلبید [illegible] از رسید [illegible] خانه زاد مصلحت که بنده
محاصره [illegible] موجب [illegible] کرده [illegible] که کلید بالفعل مفتوح ساخته
[illegible] شعله افروزی آتش جدال و قتال زد [illegible] نمایان بود
[illegible] قلعه [illegible] تسخیر [illegible] بکفت [illegible] این
زنها[illegible]
شنیده شد [illegible]

از

رسد زمینیان قلعه علف تنخ بسیر سیع خوانده شده پس پیشکش قلعه یافت و دیگر بسیار است انجا
محصوران درخواست نمایند بنابران غازی بیگ را با کسان او نزد دیوجان و خان زاده قر
که قلعه را متصرف شده متعینان او الکزرند تفصیل در آمدن مردم بادشاهی در قلعه و برآمدن
متحصنان او افراد و قالیچ بموجب شرف گرامید رسیده و بعد از ان سیواجی برای آمادگی در
دیزی نازخود جای داد و برخاست و به پیغام گزاری صورت سنگه نجو اهم داد در
نشستن به بدل معامله بیان آمد تا نصف شب الا حرف عجز و الحاح از جانب او ...
بود بنده درگاه والا بدادن یک قلعه راضی نمیشد رفته رفته قبل از گفت و تخفیف
بیاری بهترین طریق مقرر گردید که بیست و سه قلعه کلان و خورد که از انجمله یک را
سیصد و یازده دیگر جمع کاغذی باشد یک لک مورد ما میگردد شد تصدیق
فرق مبارک بشرط خدمت و یکچواری با مقرر شد سیواجی این ملتمسات را زود میان
آورده معروض میدارد شکوه از اول آنکه در خدمت عقل مال اندیشی ...
و ... کوتاه بینی بسیر ده ام روی ندارم که سعادت حضور نصیب ...
برخود خود در ... بنده گی و غلامی مفرستم بمنصب پنجهزاری ... وار ... [illegible]
سرفراز شود و جاگیرش هم به قدر ارتش تا بدهد جوانان عظام تنخواه ... متحمل دارم
او همیشه در خدمت حاضر باشد و من بر تقصیر او از منصب و نوکری معاف دارند تا بنده
باشم مردان عبودیت زر خطه زینت آری بر بندر ... ولوق این احسان در گردن جان
اندازه تر حاکمه رسانا قلعه کمین به خدمت ... شود بلا توقف بجا آرم در ... عهد
حا ملفوفان نیکونامی گردد بیجا ... حاصل ... به باشد ... هیئت و حقیقت ... نگارد
کیفیات که محصول مجموع ذلک به ... علام خوشحال ... و ملتمسات ...
نفاذ باید که اگر یک وجهی حکم ... به خبر بجا آید عز ارتقاعی

باوجود انصاف اینکه و منع حمل الکه پیون کرده لکه بطریق قطع ... نماید بیکبار باوجود با
قبول دارم قبله حقیقی سلامت در عرض داشت نموده و معطل بجواب ... دیر بسیار میکشید
و او بسبب نزدیکی تشخیص معامله خوارزم رخصت بود و باوجود عهد و قول باطن و آمدن او با
طالع ... لکابد ... میشد اول آنکه مرزبانان تمام این ولایت تا کرنانک عهد و پیمان
بندگی درگاه را مانند سد سکندر استوار و بنیان بنای این دولت برقرار ... اعتماد میکرد
و ثانیاً مخبران خبر معتبر یافته بودند که او در وقت روانه شدن از آنجا انتظام ... قلعجات
آغاز نموده آمده بود که بر تقصیری که او را بر زبانش رفته نگذارند آمده ام ... مسدود
نگذاشته ... ممکن نیست ... درگاه ... خانه ... تمام ... صورت صلاح
... رخصت و بعمل مدعات او ... روز دیگر برای گذاشتن قلاع ... تا گیرند
... قلعه تسخیره کس فرستاده کرد و اگذارند بنده ... سنگ نوشت که زندرا ... برود
... در راه جمعیت شایسته تعیین نماید که رفته متصرف شود و یک کس دیگر را برای قلعه ...
و غیره که چهار قلعه ... که بمقرّبین بگذرد ... استحکام و ارتفاع تمام ... متعین نموده
فدوی بتقیّد ... تعیین ساخت که زود در از سرزمین رسیده قلاع مذکور را به تصرف
بیاورد و برای قلعه کنند ... خود کسی را رخصت ... سنگ نموده ... را که
برود ... خود را فرستاده که در خالی کردن قلاع دیگر اهتمام نماید ... مذکور
... مردم برآمدن او متعرف ... راه ... را ... بر فیل ...
برده نزد ... بود ... فرستاده ... رفاقت کبیر سنگ خانه زاد ...
... رخصت ... سرپای ... رسیدن این غلام ... شد ...
... دادن برده عازم مقصود گردید ... ان شاء الله ...
... چهارم شعبان المعظم ... پادشاه زاده عالم رسیده ...

کو

عهد از روی آن را صدا از پیر و مرشد دو جهانی تعلقه و مهربانی فرموده آخر بعد عجم شاه کرد
در خلوت محض از جانب خود با این عبارت التماس نمود که خیلی صلاح و نیکوی نجف آباد
بر این حیث شود که در ظل ظلیل و سایه نبیل ابد القسم پادشاه حق آگاه که حضرت ذات مبارک
آنحضرت در حق شناسی و پیروان پرستی و وظایف عبادات و در ذات ربانیات
و معاملات ایجاد معدلت پیرایی و جهان گشایی و حفظ جمیع مدارج پادشاهی وستوده عالی
۱۳۰ است برای سلاطین روزگار و خوانین دوران که فرمان روایان عالم رضامندی آن حضرت
مکرر مهر از سعادت و برکات دنیوی و اخروی میدانند و نزدیک میشوند و مشغول عبادت
و جمعیت بستند نذر این عطیه عظیمی نمودی لازم دانسته که هرگاه از جاده مرضی مقدس
تجاوز ننمایند جواب گفتند فی الواقع چنین است و دقیقه از دقایق مرشد پرستی
فرو گذاشت نکرده است و در باب جمعیت خان نیز التماس کرده که بکار آمدنی و الا در
او بهت مهربانی مبذول بوده باشند قبول نمودند و جهت گذارش بعضی مقدمات
صف شکنی خان رفته از جانب خود آنچه بایستی گفت گفته او خانه زاد درگاه
فرمان بردار و محل اعتماد است خاطر مبارک کمال الوجوه جمع باشد بموجب حکم اقدس
زیاده بر دو سه روز توقف ننموده هفتم شعبان رخصت شده عازم مطلب
گشت و درین معطل سه روز بالفعل مذکور تقریب طلاع بر حقیقه بهانی [illegible]
عرضداشت نمود سایه بلند پایه قبله و کعبه دو جهانی و پیر و مرشد جاودانی بر فرق [illegible]
و ارزانی خصوصاً این بنده که از [illegible] ضرورت و [illegible]
در باب هیچ کس در [illegible] سرکار منظور نظر نیست [illegible] حقیقت
و اخبار مطلع [illegible] خواهد نمود و آنچه معلوم میشود بجای آورده [illegible]
پیر و مرشد [illegible] الاعتقاد [illegible] [illegible]
[illegible] است [illegible] سروری [illegible] موقوف است با مید [illegible]

امیرالامرا صورتحال اینجا بعضوان اظهار شد که بحکم معاملات نذر از تغییر و تبدیل و تنخواه طلب جاگیرداران و
نوسرافرازان دربار خواست اقساط مطالبات و عزل و نصب آنچه خدمت تعلق بمتصدیان تنخواه بنیابت
بنده حضرت او زنگ باد دارد برای صورت هر مطلب اصحاب مطلب را از سر فهم برخاسته بدرگاه
باید رفت و بطور متصدیان کار از پیش برد سردار لشکر که بر حقیقت خدمت و جمعیت مردم
مطلع هست میداند که با هر کس چه نوع سلوک باید اختیاری در رسانیدن نفع و ضرر ندارد
و بادشاه زاده عالم و عالمیان خود مرجع و مآب جملگی معاملات اند هر که متکفل آن مهمات خواهد شد
موافق حکم اشرف اقدس و در خدمت ایشان عرضداشت خواهد نمود از بنصورت التماس مدعی
است که اگر موافق مرضی مقدس معلی باشد اختیار تغیر و تبدیل جاگیر تعینیان دکرماتی موقوف داشتن
اقساط و مطالبات و خدمت و جمعیت هر کدام از متوطنان دکهن و عزل و نصب اهل خدمات
که تعلق بمتصدیان مطور دارد و بعهده وی متعلق شود و سررشته جاگیر و مطالبه تعینیان
و برکنات که درین صوبه بصورت منصوبه قابل تنخواه جاگیر باشد نزد کمترین مرسد نبده درگاه
که قابلیت یافته هدایت و ارشاد بسر رشد و جهانیان است راضی بنقصان مال بادشاهی
نخواهد شد هر چه در صواب بعمل خواهد آورد بالا عرض موقف معروض مقدس معلی خواهند گردانید
و تعینیان لشکر نیک و بد خود را باختیار کمترین دانسته بکار خدمت قرار واقعی دل خواهند
داد و درینصورت مطلبی بیکار و بادشاهی ندارد و اگر اینمعنی مطابق رضای اشرف
نباشد بقدر کفایت کرانی التماس بعرض اقدس رسیده اکثر مردم واقف نشوند که بر رضا
و حواله نمایند کدام اختیار دیگر عاید شود امداد بنابت کرده عرضداشت
کرده قبله گاه مفت تمام سعادت فاضل و دانشمند بیانپوری از بادیه بیکرانه والا درگاه نموده و مردم
واقف حال بر میکند که بنصب [illegible]
بسیار موجب استعداد و جمعیت و یافت [illegible]
مستغنی و تنعیم بهره در میان است با [illegible]
[illegible] بادنوشته و حقیقت او چون

رسانیده و دیگران را که رجوع آورده می آرند فهمیده که التماس خواهد کرد از رفقا و آنقهوه‌چی نیز
عنقریب است که فرقه فرقه جدا شده به بندگی درگاه والا در آیند و در باب عجز تنخواه
جاگیران ایشان و طلبداران پیرول که چندین از سابق هم هستند و چه حکم شود بادشاه بنده
پرور و پرورده نواز مسئله سید نورخان ظاهر است که در وطن بعضی از مدد معاش غلات
و اسباب بیوجه مزاحمت تامی بمتعلقانش و پس ماندهای سید مشار الیه رو برده در کلاه ایشان رسانند
التماس نماید که بمتصدیان آنصوبه حکم شود نوزگال ایشان را حضور نباشند تا مزاحمت
سید بضعفا که سطور ترسید میرساند که باستقبال ما
واجب الامتثال و طغرای غرای ابهت و اجلال که عبارت از رکنی آن رخت تا بود لمعات
ثمرات علم اقبال و طغرای غرای ابهت و اجلال در نوزدهم شوال مبارک سعادت آن خان مجرد به
برکات همال که رسیده از وصول خلعت خاصه این جشن مبارک از رسال خجسته فال که تا سال لعد
بسیار و مقرون تائیدات ایزد متعال بر اجیاد خلافت ابد اتصال فرخنده باد ناصیه
در رامانند بیشانی سر بسجده شکر خداوند بی‌نیاز رسیده بخشیده بسند بیدن در بیت الله
و فهمیده که تدبیر و مقدمات معموده این احقر از اعانت عنایت و دستگیری پیر و مرشد
روشن ضمیر حاجی خیر است و الا از ذره بیمقدار چه آید که بعوض قبول در آید و از قطره
بی مایه چه برکت کشاید که بسنده بوده آنچه از تایید نمایش هر کار و کشایش هر امر دشوار
با نسبت با انظار عاطفت پیر و مرشد است و نکاه با شرف تربیت این ناقص کم بضاعت
مربوط است و منظور الفیض مرشد برحق صاحب در کمال ابهه در است که شکر و سپاس نیاز
این عطایا بحر بوده از تحیات آن فیض از رسائل باشد حسب حقوق نکار زبان دوام واید کرده
بادشاه عادل مسئله ...اسم فضائل اسرف فلک کبیر نقلید و نکار ... بر سید
فضیل و غیره و حسد درید بر گرفته. ت الیه سر زبانی از زبدی و الیقین... متواد

بعضی امور ... عساکر نظر بر مصلحت وقت مغلوب و منکوب بردن عماد الملک و استیصال ... [illegible]
عزیمت شاهجهان‌آباد مقرر شد و ثانیاً محاصرهٔ قلعه پور بندر را اتفاق افتاد که از ... اقبال باستیلای
اقبال بالا دست زود مفتوح و مسخر گردید و دیگر خان با بنده‌های ازراد و توابع حوض رسیده ... باشد
در ... مذکور که از قیام در رود داود خان با فوجی که مقرر شده خدمت تاخت
و سوار بجای آرد و این غلام را حسب المقدور همه جا باید رسید و تلاش نمود و ... صورت
اگر فکر بندر ... و غیره نیز در همان وقت میگردد فوج خوبی که دیگر محتاج بکومک نباشد و باستحکام
تمام در آنجا اقامت نماید بایستی فرستاد و آن خود درین مدت فرصت متعذر و ... [illegible]
رسد غلات نیز درین ایام برسات برای این مردم ... مسافت دور دست ... [illegible]
زینه وجه موقوف بسال آینده گذاشته امیدوار است که در اوائل بر آمد هنگام بارش فکر بر
احوال آن نموده عرض ... نماید تا آن وقت که مردود و تیره روزگار از انطرف خاطر جمع دارد
درگیریه غفلت نموده است اگر در وقت و هنگام ... و غرابات ...
حیدرآباد تا کرنالی ... در آن مقصور و ... رسد غنیمت فراوان بدست می افتد
و ... شایسته در کنار روزگارش ... می آید در باب ... عماد الملک ... تصرف
باطن ... خدایگان گفته و آن که هر چند بنده ... شاگردی استاد کار ...
به عماد الملک گفته ... بر زبان خامه ... حکمت آثار رفته تفصیلش
بطریق اجمال آنکه چو ملا ... مقدمات ... تربیت انگریز ... مفصل ...
خود نوشته ... در ... خلاصه آنکه ... زبان ... ثابت قدم ...
وزیر ... معاف شود و ...
... دیگر آنکه ... بجهت ...
... در ... ربط ... نیست ... نمود که جمعیت
... باشد ... [illegible] ... گفتار ... بعد ...

است تا کردار اول ایکه فرستادن فیج برای ملکوکن بیابان قلوجه تعلق دارد ملکوکن کی دیا
کجا و اگر بجا حفظ لشکر ظفر اثر جمعیت خود را در بیابان میگذارند تا اندک بوسیله خدمتکاری و
نشانی برداری مشغول عنایات بادشاهی هستند بلکه بسیار مامون و مصئون نامت و الا
اینها و صد برابر اینها چه میتوانند کرد و التماس سعایی چیزی منجمله بیشتر برای تصرف ملکوکن
چگونه معقول و معقول تواند بود اگر ملکوکن بیجا بود را تواند متصرف شد منت و اعانت
کرینش از بندهای درگاه کشیده باشند یاد نیده و دانسته شما نگذاشته میشود و اگر نه
هرچه امروز در تصرف آنمقصور است از کجا بشه تعلق ممالک محروسه دارد و بغایت ایجی
و تیز رفته میشود و بعد تسخیر الهاسی شما در این وادی سموع نمیگردد و حرف تمانه سردار بسیار بیجا
و بیا مروت است بر مزدن امروز با بسیوای نکبت اندوز اقرار صحیح و اعتراف صریح است بلکه
تاصال باد موافقت نبود پس در صورت اتفاق با مخالف درگاه عالم پناه شتر ریا عبد
مسلم خانه آیین راستی و درستکاری این است که از اندیشه تباه و فکر کوتاه باز آمده
عذرت و روسیاهی بادشاهی تقدیم رسانید که هنوز در تلافی و تدارک باز است و الا
کسیکه بهره از عقل دوراندیش دارد و به از کرمان انچنان چه خواهد بود و قبله و کعبه حقیقی سلامت
و بی عقلی و نادانی و اتفاق بندهای خانخانان بآن مغضوب غضب پروردگانی بیشتر
بدست لیکن چون لشکر فیروزی اثر بر سر هم دیگر است مصلحت ندید که یکبار یکسخت بیرد
ت و اگر رد نبود الا خود نارسیدن جواب مختصر در بیجا لکها شد محمد ابراهیم
و کوتاه بندبت را که در سلک بندهای درگاه منسلک است بیابان ارسال خواهد نمود
عادلخان و نبتار، مقدمات مذکوره را شرح داده جواب مذکور شنیده بنمود
و مکتوبی که بخان مسطور نوشته بود نقل ابوالفتح و دیگر فلک بارگاه را رسانده
قطب الملک نزد بابا
فرستاده هرچند جد
مدعا صه بادشا

و بخشایش حضرت [illegible] عنایت سال والا درگاه خواهد بود و صعود امثله جلیله بنام مختار خان
اسمعیل خان برطبق التماس بنده باعث سرافرازی گردیده و مقرر شدن اختیار و مدار
جمیع معاملات سپاه فیروزی به بنده درگاه از رعایت عنایت بادشاهی و مرحمت نهایت
ظل الهی است از رسیدن نایب شیخ خان و سررشته کاغذ و دفتر بخشیگری که حکم شریف شده بود در
پیوست حقیقت بعض معنی خواهد رسانید و بدانچه مامور گردد بعمل خواهد آورد و روز خدمت
بادشاه زاده والا گوهر نیز خواهد نوشت و در این حین که استقلال کارروائی از مجرد صدور
این حکم والا حاصل شد مطلبی دیگر ندارد و پیوسته از درگاه مجیب الدعوات مسئلت می نماید که
با نیروی تائیدات شاهنشاهی اقبال زود این مردود نیست و نابود شود و جمیع معاملات
این حضرت حسب المدعا دولت خواهان صورت گیرد بادشاه عالم سلامت چون فرستادن جمیع
شایسته بصفات ماثر جگدیو و غیره که مسکن و ماوای این مقهور است بهترین مساعی [illegible]
بود ادراک آنکه عالمیان و [illegible] برای العین مشاهده کنند که تمادی لشکر ظفر اثر در مجاور
قلعه متعلق نیست و افواج نصرت امتزاج برای کارهای دیگر نیز مستعد و آماده است تا بنیاد
در بند و قلعه و تاخت و تاراج مردم از رحم او متفرق می شوند و عیال و رفقای او در [illegible]
جاهای [illegible] نزدیکی مانده اند تا اینکه قبل از این مردم او قبیل تاخت ملک بادشاهی آمده اند و حاله
بنده های درگاه متعلق او رفته تاخت [illegible] بدیده باشند و فرصت ندیده که
جمع تواند شد و اینجا [illegible] آن مقهور [illegible] خواهد حاصل [illegible]
گردد [illegible] مستعد باشد [illegible] و [illegible] دیگر بنده های [illegible] باش
هزار سوار چیزی زیاده بنواحی [illegible] کنند از [illegible] بقیه [illegible]
[illegible] نوشته و جواب [illegible]
عنایت الهی دعا اقبال بادشاه

[illegible] مجیب [illegible]
[illegible]

بتاخت نواح لوهکره و دیگر تعاقبات آن مقصور در بند و قتل و نهب و غارت
مال و منال آن بد مآل بقطب الدین خان و لودیخان نوشته تا از هر طرف یورش
واقع شود و مردم او متفرق شوند امید و ارست که متعلقان بالا کهات بلکه اکثر یاغی
از یاغیگری کهات همدرین حلت فرصت این سال زبر و زبر خواهند شد و بکلی
در مبادی سال آینده ان شاء الله تعالی بوقوع خواهد شد و بنا
علام سلطنت محمد امین خان مکتوبی صحبت اطلع قضا مرتبان در قصده لودیخان که جویای
بخان مسطور نوشته بعرض رسیده بود تحریر شده بود که هر کس بغنیمتیان یساق میرانه
نشاید و در تنبیه آن تعاونی جایز ندارند کمترین را رزمی و رزمی فردی از افراد انسانی
بر جنده یا ایوجود باشد منظور نیست چندی را در خور تقاعد خدمت دریجا سینه
حاضر و بعضی را سزاوار است که عنایتی از رتبه سلطنت و اجلال منظور نموده حال اظهار
متعال صادر شود عمل سنگرن بندیله کرا در ریجا پور سمت گیرد یکتا و با تفاق بردل اعدا
مدت بود و اه لا دل نهاد خدمت نشد و شق اعانت آن مقهور را بشوق و یکدیگر
اگر یکی منصب مهاتب کرده بسیار بجا است و دیگران در منظور کار و سزاوار بندیله ای بعزت
میشوند غایتش ازین غلام امید وارست که معروض بنده بر یکی ظاهر شود و حکم شرف
بدین خط شرف صدور یابد که از نوشت و تایج نگاران مخفیه حقیقت تقاعده کنوا
فلدا رخدمت بادشاهی بعرض مقدس رسید خوب نکرد و اغماض نا پسندیده
افتاد و احکیم چیتی از بدیه نگاه نشست نافذ کشت که ماتمس بندی درین مقدمه
ندارد خوانسان دارست که اگر در بابه پس از بدیه نگاه باین کند
مردم بعزت میگیرد بندیله بادشاه دوست خویش
است و بنا بر و بیش سر او خطا فرما
ن نیک و بد فرمان بزرگ فرما
روای بر تن اندر بندگی بست کرد

میرسانند که [illegible] بنده [illegible] تقصیر شود و یکی واقف نشود [illegible] غلام معروض بیرغلام
سرت [illegible] کار مبارکی آراسته بزم اجلاس میمنت اساس جشن وزن مبارک خاقانی
حق شناس عالم را رونقی تمکینی و وقاری و اعتباری از سر بهم رسیده و چشم جهان را روشن
و دیا طلوع در آن کل گشته نزدیک این میمنت اساس سامعه جهان و جهانیان را مبارکباد
گردانیده و [illegible] بوستان پر نور شمار افکنده زین بهجت نثاره آسمان بر آسمان انداخته ریسمانه
ملاه کمترین خانه زادان [illegible] سجده تعظیم رسانیده مستدعی است که در ایام سلطنت
ابد پیوند همین نمط عید بر عید و مسرت بر مسرت شامل حال کافه انام گردانند
[illegible] زبان و خلعت میرساند که در غره رجب روز مبارک یکشنبه بود
و عظمی آمده و الامنشور لامع السطور منشور پر نور خامه خاص یدبیضا و خواص جهانی
بعبودیت اقتباس فدای هر حرف نورانی لباس باد با خلعت خاصه زمستانی مطرز لطف
نوازش خاقانی سرو هوش ارادت سعادت تازه و بر دوش عقیدت کرامت
پی انداخته اند دخت و جبین عقیدت غلامی بر زبان نیایش خداوند بر افروخته و دوم
شهر مذکور از آب [illegible] بوته [illegible] عازم مطلب است ولی [illegible] موقوف
بر مرضی نعمت ان الله المتعال پس از دریافت ملازمت بادت نژاد جهان و جهانیان
زیاده بر شب و روز مقام نکرده [illegible] اقدس بجوسه رسیده بعد از آن [illegible]
زیبان بر سر زمانه [illegible] ابدی خصمش خواهد بود آبادی و زراعت [illegible] کرده
مرادی [illegible] بسیار خوب است و بر شیابست که بمسر [illegible] سرو [illegible] توان
کفت بادت و عالم قبا [illegible] آدم [illegible] [illegible] با عنبر مقدم
و دولت سلطانی مستور شاد کم [illegible] جهان [illegible]
برکت [illegible] [illegible] کابینش در قوم [illegible]
[illegible]

بر همه مهر هندوستان از پس آن اکره اندیشه شان امید بود رسیدن آنجا ... معنی رسید بالفعل
برادر او بیان را همراه گرفته به سر خدمتش خصوصیت ... بر حکم مقدس آگاه ... [illegible] ...
سازی توانست . از پیش بر بهره والا در باب التماس خواهد نمود با حکم شرف صدور یابد
که وقت نوشتن بطلب او ... بسبب توقف حضور را نزد معدودی رسانید ...
می رساند که منشور لامع النور که تا حال الان بقدسیه تحریر ... نظیر درخشان و برعکس
اشتیاق نگارش ... خامه اقبال ... پیر و مرشد مریدان ارادت شان بود برآورد و سایه
... بر توجه ... از نزول ... بر سر فدوی انداخت و فرق عقیدت به فرقدان ...
... انداخت . از روی غلام نوازی و نیاز ... و غریب پروری حکم ... عطا ... شرف
ارتفاع یافت که به ... و ... اعتماد تمام در هر باب معال اندیشی نموده ... به
اتصال ... بعمل آرد پادشاه مریدان و مرشد پادشاهان سلامت ...
... غلام تصدق خویش ... والا درگاه عالم پناه است وجود و بودنش ... و مضبوط ...
و نوازش پادشاه قبله گاه از هر چه در ضمیر ... حقیر ... برآید و در ...
... ظهور درآید از فیض تعلیم و ارشاد ... تا کار ... خواهد بود ... شب و روز ...
... از اشتغال خدمتی که بدان مامور است رخصت ... ندارد و امید که ...
... واجب الوجود اعانت و اقبال خلیفه حضرت معبود آن مردود زود ...
... مرساند که بیست و چهارم ... بود
... [illegible] ...
... [illegible] ... روح ... [illegible] ...
... خامه ... [illegible] ... اطلاع ... [illegible] ...
... [illegible] ...

[illegible] ... [illegible] از قیاس عرق نیاز جبین و جنیم عجز [illegible]

[illegible] ... در ممالک [illegible] بزبان قلم اعجاز رقم [illegible] اینهمه [illegible] وکار

فرمای فضل خدا و اقبال خداوندی [illegible] است که [illegible] در آغاز امور جمهور [illegible]

اوست [illegible] حسن انجام جمهور امور [illegible] امیدواری [illegible] و آن شدن فتح توپ

بارگاه خلافت [illegible] برعایت مرحمت بندگان حضرت [illegible]

صف شکنان [illegible] توپهای ریخته محمد حسین توپ ریز [illegible] قلعه [illegible]

آباد بود حسب الحکم اشرف اعلی چند [illegible] تمام [illegible] در اصل خانه [illegible] انجام [illegible]

این [illegible] حال [illegible] از دقایق [illegible] درگاه [illegible] فرنگ [illegible] بجای [illegible]

[illegible] بود سرانجام امور بدین طریق نمیتوانست نمود اگر حکم قضا جریان [illegible]

شرف صدور یابد که فدوی چنین عرضداشت نموده بود چنده روز بروز درگاه [illegible]

سرگرم [illegible] بود قبله گاه سلاطین هفت اقلیم سلامت تا کلید انوار [illegible] تسخیر قلعه [illegible]

اگرچه فی الحقیقه کلید [illegible] مفتاح این حصین استوار است

لیکن [illegible] در جهد که این کار روز [illegible] جواب داده باوجودی که

محاصره این قلعه در ایام [illegible] برسات که هنگام [illegible] واقع شده و کار [illegible]

درین [illegible] ماه [illegible] بعنایت الهی [illegible] اقبال [illegible]

صورت [illegible] روز [illegible] هر روز [illegible] میشود

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

شرف [illegible] یافت

[illegible] قلعه [illegible]

[illegible]

عقوبت گردانیده ام او نیز در وقت آنکه لاغر شده [illegible] کار با [illegible] باز آید [illegible] آورد
و مردم را معطل و بیکار نباید گذاشت که [illegible] ذات مقدس [illegible] سر زده
که [illegible] اقبال روز افزون که هر یکی از آن در عالم کبریا و جهانداری با عزم [illegible]
لطف و صورت دارد نه چشم روزگار دیده و نه گوش گردون شنیده [illegible]
کجا تواند رسید [illegible] که در شاگردی کمترین زنا قصرترین است اگر بر طبق [illegible]
در رشادهای استاد حقیقی مصدر کارهای تواند شد کمال خود را در آن میداند
و اینکه خود را و مردم را معطل و بیکار گذارد امکان ندارد در موسم برسات این بار
که آب [illegible] حوض و سیلابهای یام و نشان حکم دریا بیکران بهم میرسانید تا معمار [illegible]
گذار [illegible] متردد بین ممکن نه مردم را برای قلاع آسمانی ارتفاع [illegible]
بعضی [illegible] بیکران خدمت ساخته چنانچه [illegible] قلعه عمده که از [illegible]
تا [illegible] قسم بارش نمیشد برای هر یکی از آنها یک یک ماه می بایست [illegible]
و دیگر [illegible] میکند و حیثیت [illegible] پروردگار حقیقی آنچه میخواهد همان است [illegible]
در حقیقت را موافق [illegible] شرف [illegible] مدمات [illegible]
فرمان میرسانید که فرمان عالیشان [illegible] بطغرای فتح و فیروزی [illegible] نصرت
و [illegible] بود [illegible] و بشارت فتح و نصرت گوش عالم و عالمیان
را [illegible] گردانید حصول چنین فتح عظیم که عنوان [illegible]
[illegible] روزگار [illegible] است [illegible] اقبال [illegible] عظمت و جلال
[illegible] آن
[illegible]
[illegible]
[illegible]

مستقر [illegible] [illegible] برادره مظفر منصور [illegible] چنانچه تاب آن آورده

در شب [illegible] با [illegible] خجسته و [illegible] بیست این خانه زاد به بیست و سیوم ربیع الثانی به [illegible]

برسم [illegible] فارسی نبشتهای [illegible] واند گردیده [illegible] عرض شده [illegible] ممالک میرسد

[illegible] شکر و فزون سپاس عنایت ایزدی و شایان تهنیت اقبال که روز به روز [illegible]

پیچاپوریان بدسگال و حطب الکلیه خذلان و خذلان مآل برطبق اراده اولیای دولت

ابد اتصال دست میدهد و تزلزل در قوایم جمعیت آن پریشان روزگاران میافتد

و سلسله هستی این غبار آلودگان خاکستان نیستی گسسته پیوند میشود از انجمله [illegible]

و مجموع [illegible] گشتن جمیع کثیر از مقاهیر بالکل [illegible] در نبردگاه و پیکار روم و وقعه [illegible]

ناموسی سپردن مخاذیل ذلیل به پای پس گریز فرار پس از پای دادن اسباب و شتران و

زره و مغفر و بالکلیه نامیه سرداران تیره روزگار و چیزهای بسیار که [illegible] تفصیل

[illegible] وقایع بعرض رسیده باشد و ورود شفقت آمود گرامی نامه عطوفت

التیام [illegible] کرامت ارتسام که بنجه پلک خامه مشکفام و ترشح قلم عنبرین ارقام

و مبانی احکام قضا نفاذ قدر انفاذ [illegible] و درج سعادت درج ابد [illegible] است

[illegible] فیض عنایت پیر و مرشد روزگار در حق ذره [illegible]

[illegible] قلم نگارش اخبار ایران دیار و [illegible] ترتیب اطوار موافق [illegible] طالع

[illegible] دولت ابد [illegible] خداوندگار گردانیده [illegible] روی [illegible] که بنده [illegible]

برای تنبیه [illegible] اند [illegible] کافیست [illegible] تمام وارد الحال که رایات

جاه و جلال [illegible] جلوه اقبال فرموده [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

هیچ دولتی [illegible] تقدیر خداوندی را [illegible] بعضی از اتباع [illegible] اولیای دولت

فتح و ظفر را میرساند [illegible] از مقدمات [illegible] تا خاطر [illegible] پیوسته باید [illegible] رجوع

ایران امروز قوه عادله [illegible] شمار [illegible] است کسی که [illegible] درگاه [illegible] دولت [illegible] او

[illegible] روی عنایت و قدرت در قبضه اقتدار بندهای اعلیحضرت پادشاهی [illegible]

کند [illegible] به حال تباه خویش گرفتار باشد [illegible] کمتر [illegible] بسیار [illegible] پسندیده

امروز معاودت [illegible] آنچه [illegible] دیگر [illegible] آورده

[illegible] را [illegible] کار دولت [illegible] بوده

[illegible] ظفر [illegible] نامی [illegible] آن با نور [illegible] احکام العام [illegible]

[illegible] ربیعین مفاخرت [illegible] داخل [illegible] نخستین [illegible] اخبار ایران [illegible]

[illegible] روی عنایت پادشاهانه [illegible] و سپاس [illegible]

[illegible] القاب پادشاهزاده جهان و جهانیان با جنود ظفر [illegible]

[illegible] نصرت [illegible] فیروزی مبارک و خجسته و فرخ [illegible] رایات [illegible]

[illegible] ملک فرسای [illegible] پیروزی [illegible]

[illegible] شکست [illegible] شکرگزاری اقبال [illegible] چشم عبرت دیده با وجود آن [illegible]

[illegible] جنگ صف [illegible] در طرفة العین [illegible]

[illegible] بجهت [illegible] ظفر [illegible] فرمای [illegible]

[illegible] الی [illegible] تقصیر [illegible]

[illegible] عاقبت [illegible]

[illegible] بالفضل [illegible]

[illegible] عقد با [illegible] [illegible] رای دولت و مملکت [illegible] [illegible]

از اطوار [illegible] [illegible] حقیقت [illegible] [illegible] شعور [illegible] [illegible] اقتضا رافت [illegible]

[illegible] که از بحر خاطر [illegible] جواهر اسراری که از معدن ذهن فیاض بر آمده [illegible]

[illegible] فرمان مقدس معلی باد در سلک تحریر دلپذیر در آمده [illegible]

[illegible] عبارت [illegible] [illegible] محرم الحرام ورود مسعود فرموده [illegible]

سینه را سرور حاصل گشت [illegible] عنایت بادشاهی جبین عجز بر زمین نیایش [illegible] تقصیر [illegible]

جان [illegible] با وجود [illegible] مقتضای فضل و کرم خسروانه است [illegible] گذاری

[illegible] نوازی بادشاهانه فرمان رفته بود [illegible] در باب [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] مردم کار آمدنی [illegible] انتزاع قلاع متعلقه [illegible] [illegible]

[illegible] موعوده بظهور [illegible] بر امتثال حکم واجب الاتباع [illegible]

در آمده و بعرض میرساند که [illegible] تسخیر ملک متعلق [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] راجع میشود به تعلق فوج بادشاهی و قصد محاصره و کیفیت حصانت [illegible]

[illegible] بعرض اشرف اقدس اطهر رسیده باشد که تا سیصد [illegible] کوه رفیع [illegible]

[illegible] زیاده [illegible] ماه نیست چه در ایام برسات [illegible] بارش [illegible]

[illegible] در حوالی آن متعذر [illegible] بیجاپور [illegible] و اتفاق قطب الملک [illegible]

[illegible] بنا بر آن وجوه [illegible] در آوردن عاقبت [illegible]

[illegible] ضلالت کیشان مقرون [illegible] دولت [illegible] دیگر [illegible]

[illegible] عنایت [illegible] دل [illegible] روشن [illegible] [illegible]

دولت [illegible] [illegible] دیگر [illegible]

[illegible]

برای اینکه در استمالت مردم کار کار آمدنی ذکر انتزاع ... بر وقت و
بود و در باب تقصیر نمی‌باشد در هر چیز مهر ترتیب ... ت که ... استقلال
سبیل التقیه داشت از تسخیر قلعه‌های اطلاع او را بر عجب ضرورت بذیر میدانست چگونه میگذاشت
بنای کنکایش نیست قلعه بیشتر باسپ و چند قلعه ولایات ترکیش در آن ... چه میان مصلحت بینی
اندرزیه اگر بقول و اقرار و بیرد بود رمی طلبید او بنهادبان متفق ... بکر دیده و اگر در این بس طلبیده
نوعی دیگر سلوک ... خود ... نشستی ... ببیش نمود ... چون بدست آمد ... قلعه‌های که
بدست آمده بدون رضامندی ... بطول انجامید لهذا اطلاع دولت ... در آن دیده که بس از فتح بیجاپور
و تسخیر دوازده قلعه چندان ... نیست چه نگاه داشت قلعه ... بلکه ... است دیگر یک
قلعه‌ها باتفاق بیجاپوریان هرگاه بیجاپور بتصرف اولیای دولت قاهره درآمد که یک از ... بر
... کنکایش در استمالت ... و چندان کوشید که او را ببارگاه عظمت و اجلال رسانید
... مگر کار از اختیار بیرون نیست مطلب از این تصدیع آنست که غلام را ... و خانه‌زاد در
پشت در پشت که از خاکساری و وفاداری محسود ابنای جنس خود داند ... از ...
دولتخواهی بانیات ای عمر ... که ... آن دانای روزگار که خلوت ... [illegible]
این سلطنت ابد بنیاد هم بطریق ارث ... از روی استعداد در بر دارند بر حقیقت
... اعتقاد غلامان ... غلام که ... و از خاک برداشته ... [illegible]
... بهمان ... بود ... جدا است ... مطلب ... حاصل آنکه ... [illegible]
کار با دستانای است و ... بیجاپور اطلاع ... چه ... بعلم آن ... [illegible]
... خدمت ... ساخت ... [illegible]
... انست

بحسب ظاهر [illegible] هی آید اما دانای نهان و آشکار بهتر میداند که حفظ
با یاد [illegible] میانی [illegible] بیقدمه برچه برلگار و شتمه بوقیعات [illegible]
بنابران شاید [illegible] نال خاطر آینه مثال میدانند و ازین رو است که در مذکور حضور پر نور
مرسم [illegible] آورند و دوستان را ممنون سازند [illegible] که بعز
[illegible] پیرای ممالک پیرای بحسب اقتضای خورشید انجلای رفعت و شوکت پناه
و عظمت و [illegible] خاتم [illegible] کاری ابر وریا و فتوت و نامداری [illegible] قواعد کامکاری
[illegible] رسم جهانداری شمع انجمن کار آگاهی محرم اسرار ظل الهی عنوان صحیفه شجاعت
و فارس [illegible] مهمات [illegible] آستان [illegible] و جلال محیط [illegible] و اقبال ممتاز الخواقین
العلیه مختار السلطنه البهیه زبدة الاماجد و الاعیان منبع الخلق و البر و الاحسان [illegible]
و الرفعه و الابهه و الشوکه و العظمه و النصفه و الاقبال [illegible] مخفی
نماند که فضیلت و بلاغت پناه سعادت و رفعت دستگاه [illegible] کار آگاه [illegible]
[illegible] کردار معتمد لایق العنایت و الکرم [illegible] که از معتمدان ماست
[illegible] رابه تحریر [illegible] نظر [illegible] آن خلاصه بندگان سلطان فرموده
[illegible] فرستاده شد یقین که [illegible] در سایه عطوفت و رافت جا خواهد یافت
[illegible] راه اطاعت و فرمان پذیری بندگان حضرت ثابت قدم [illegible]
[illegible] نیکان بیرون نیست [illegible]
[illegible] اوقات [illegible] دولت [illegible]
[illegible]
[illegible] جمعیت
[illegible] اقبال
روز [illegible]

رایات معالی افزای عزت و شوکت و بسالت

و علم شیوه مکارم اخلاق ... محبت ...

عمده اماجد کرام سلاله الاکابر عظام نقاوه خاندان عز و علاء ... و ... اعلا

باز در نهایت ... تا عاطفت حضرت ظل سبحانی نور آگین باد بعد ...

مواد مصافات مودت و اتحاد مکشوف خاطر مهر ضیا و مشهود ضمیر اصالت پیرا گردانیده

می آید گرامی رقیمه ... نگارش صحیفه موافقت بار در اطیب اوقات و اشرف ساعات ...

وصول پذیرفت و انشراح خاطر و ابتهاج باطن را متکفل گشت آنچه از رسوخ دم و ثبوت قدم بر

جاده فرمان برداری والا درگاه سلاطین سجده گاه که دوران براه وفاق ...

نگذرد و گردون طریق خلاف موافقتش نکند ... مرقوم

... سفارت قدوه محرمان عقیدت شمیم ملاذ حرم مکتوم بود با ابراز و اطلاع ...

نتیجه خرد صواب ابتهاج و ثمره ملک ملایم امتزاج که ممدود حال و مشهود آل عقلا و نقاد ... با ثبات

همین بود که به زبان قلم و قلم زبان گذارش ... نگارش ... ترفیع ... باد که

تا باز سجال پیوند کرده سررشته قول الفعل یکتایی ندیده ... آن را به تقریر صدق ...

بنیاد شجاعت دستگاه محمد ابراهیم و قدوه اشباه ... که از بندهای والا

... خدمت ملازم ... تفویض نموده است ... رضا اصغا فرمایند

... ارکان وفاق ... که بندگان ... درگاه ...

است باعث ...

... آن ...

ست گویند ... و اجلال امارت و ایالت پناه ...
دست گاه ... میان ... از نقاوه خاندان جاه و جلال ...
سلاله ... کرام که ... عزت و کامکاری اختر برج سعادت و بختیاری ...
... العظمی عضد الخلافت الکبری رفیع القدر منیع المکان ... رجال
زمان نظام السیادت و الایالت و الشوکت و العظمت و الاجلال میرزا ...
جیو ... اقباله و زید ... متعالیه بر افق سعادت و کامرانی لامع و تابنده باد و بعد
از ادای دعوات وافیات صداقت آیات و ابلاغ تحیات زاکیات مخالصت
مکشوف ضمیر خورشید تنویر میگرداند که در استماع خبر خیریت اثر سعادت ثمر ورود
مسعود و قدوم میمنت لزوم خلاصه ربع مسکون قرین سعادت و اقبال روز افزون ...
مبارک نه چندان بشارت و شادمانی رسانیده که زبان بیان را قدرت ...
ز ... ند بود و زبان قلم اظهار ... که ای شطری از ان تواند نمود و الحمد لله و المنة ...
متمنای دل صدقت منزل ... بوجود و حصول در آمد و خواهش و آرزو که از مدت
... مکنون خاطر اخلاص ماثر بود ... بظهور پیوست رجا و اثق است که این نعب
... یکی از مریدان خاص ... یان با اختصاص درگاه سلاطین سجده گاه
... نیکخواهان ... عقیدت مندان ... فیض ... خاطر ...
... نمایند چون مطلب ... اخلاص و یکجهتی بود باظهار ما فی الضمیر
... رین ... عرضه ... که ... کار ...
... باقی ایام ... عالم ... باد ...

شجاعت ... سوزناک رسولهای ... بید الحمد ... سلامت سامان

سینه و عتبهٔ علیه بندگان حضرت سلیمان مکنت ... در ... فرمای ...

... دین پناه دستگاه شاهنشاه حق آگاه که اوقات با کار دوران ... دنیکان معروف ...

دو نسخه ... فدای فزون و هزاران جان گرامی فدای نام اقدس و اسم همایون باد ...

و دولتخواهی در امتثال اوامر پادشاهی و اتحاد در اتفاق با این خیرخواه عقیدت نشان در کمال

... فرموده بودند تبیان موافقت ... عبودیت و اعتقاد خاطر ... ازل

ابد بنیاد ... استحکام گرفت و مشام طبیعت با شتمام شمامه حسن نیت طراوت

... تمام پذیرفت حقیقت غایت رافت و مهربانی و لوازم مرحمت و قدردانی حضرت

خاقان سلیمان بخش گیتی خداوند ملک ستان کشور کشا برازنده سریر جهانبانی فرازنده اکلیل

... بعمده ... کار ... گفته شد که با آن قطب فلک است ... اصل ...

... بجمیع وجوه جمع ... در زند و با طمینان قلب ... باطن نقش عقیدت و اخلاص

بر صفحه ضمیر انصاف پذیر نگارند یقین که موافق ... رای صایب ... معامله ...

... اقتضا نماید بر منهج دولتخواهی پایه قایم نموده و ... خلاف مرضیات ...

بکنار ... بوده دقیقه از دقایق رضاجویی نامرعی نگذارند

بنده خیراندیش سالک مسالک عبودیت و عقیدت دانی او برابر منشی رستم ...

... اعتقاد بجا آورده ذره ... عرض حاشیه نشینان بساط سریر ...

در ... بافتگان محفل سرایا انبساط برسانند دعای ... ...

اعلیحضرت جاه و حشمت ... دولت و اقبال ...

از ... ...

... ... عقیدت

... ...

... مقصد ... ...

... ...

... رستم ...

بندگی — نیز مدام حافظ امید و بندگی بهمدان توانند ...

را ... بندگی طالع و سعادت ... است

معروض ... باشند ... در هر جا که باشند صاحب است و خود را از فیض ...

... الا امید ... زبان عبودیت بلب ادب بوسیده و پای ...

عقیدت کشیده ... عرض استاد ... پیشگاه دولت ...

با نگاه اقبال ... می‌رساند که بعد حرمان و مهجوری ... آستان قبله و ...

بادیه وصل را ... قطع مسافت نموده ششم ماه ... دار الخلافت رسیده ...

و به اتفاق شکر و سپاس اکرام و احسان خداوند خدایگان بقدر مقدور زبان حال

مقال بتقدیم رسانیده ... میرزایان عالیشان را ملازمت نموده ... آستان قبله ...

... بالای ... که در ... با وجود خلافت و ...

افزون است ... آوردن عمده الملک ...

... بود ... و مضطرب ... تا آنکه ... غیب ...

... را در جلباب ... جلوه گر ساختند زیاده عمر و دولت ...

... چمن دولت و کامرانی و گلبن گلشن ... و شادی ...

... خطاب خجسته القاب سردار معرکه ... سپه سالار ...

... و الا ... رای عالی سطوت ملاذ الفقرا ... و المساکین ...

... شرف و شادی ... گلدسته خالصت ...

... سعادت ...

...

...

...

در تحمل بهای نیست [illegible] ... [illegible] ... [illegible] ... [illegible]

بسیار دارد بنام کام خاموشی که بر بیده بر زبان آید به بیانی به دستان تنعم زبانی دعا و ثنا و آداب مهربان

بهمت ... که ساکنان بسیار کامرانی و کامبخش چار بالش دولت و اقبال باشند و کمان کامی

بر خلاف گذشته اگر ما و این دعاگوی در حوالی همین کیمیا تا غیر عمومی یافته ... موقت

با حاجات شرعیه مخصوص و مسرور میگشته باشد از کمال خیراندیشی نوازی و دعاگوی

بر دوری آن واجب عجب و چه مشکل ... از تو ... [illegible]

قبل ازین با اعتقاد الطاف کریمی شجاعت شعار را روانه

خدمت سامی ساخته از حالش مطلع نیست که در سعادت ملازمت ... تا به حال

آدم باد یا نیست همت اسم جرات نموده شد زیاده چه التماس نماید ... [illegible]

بیت نه تنها عشق از دیدار خیزد بسا کین دولت از گفتار خیزد از استماع خوبی

و مردمی و مروت و اهلیت که با سخن سنجی مراعات آشنایی فراهم آمده خاطر بدی ... دو

بی اختیار انبساط حاصل نموده نادر العصر سو ... مستوجب توجه شایان عنایت

است و لیاقت صحبت و مجالس تبریزی دارد و هر محفل ذکر خوبیهای ذاتی ... و عالی ...

ایشان ... بیقین که در پاس عزت و انجام امور الزم الاهتمام او توجه ... خواهند

داشت و قدردانی و مهربانی خود را بر دوستان ظاهر ... اختیار ... جوار

را منظور داشته سررشته محبت بیچار محکم دارند و با علام ... آثار ...

میگردانیده باشند باعث ... و دیگر ... [illegible]

چه ... ابیات ... [illegible] ... درود و دعا ... این ربیع

ملکان دوات ... کام ... نظر ...

ایضاً که ... دوست ... میباشد ... ایشان ... قدردانی
کیفیت ... است بتحقیق ... جنابان ظاهر شده که داود نام جای ... است
... بجا است و ... میر در این ... جا ... کسان آن امارت پناه برای ... مردم
... از طریقه مروت و فتوت بعید مینماید و در ... جنیف الفاق
دست میدهد که ... مردم ... شیم را باندک ... راضی کرده ... قبل
... که ... طریقه با طلاع شریف باشد اما اگر در معامله ... از ... فرمایند
فرمایند و بعد ... که ... خصمانه را مدد میکرده باشند آنچه ... بشتی
... فلافت ... میساند
که در ... منشور لامع النور ... مرحمت مطلع ... عقیدت ...
میمقدر ... و روان ... فدایی ... خامه مقدس که مظهر ... عقیدت ...
و پرده کشای حقایق ... والی است باد ... تفقد مشمول آن ... در حرز ... ارباب
... و دو ... بازوی اصحاب سعادت ... مفاخرت ابد و ... مبالات ...
... تسلیمات ... شرقی مملکت بجا آورده ... ازین ... این ...
میرساند که آنچه از احوال کثیر الاختلال ناشکو ... ما ... معه ... شده
اینست که او در صولت آمد عساکر نصرت ... بجهان پناه و ... استقامت
... جون او ... رسید ... از انجا ... ان ... شد
... مقرر ... و ... بسر ... نصرت ...
... که ... گذشته بجانب
... شد ... ماه ... مرحله ...
... و بعد از ... امیدوار ...
... بمنصب ... ...
عنایت

غایت عنوان نگاشته قلم اقبال سعید بخارا را باخلعت خاصه
بردی و برده نوازی شرف صدور پذیرفته و بر تو زرد و ارزانی
و فرق عزت و امتیاز از خفیض انگشت باوج سپهر دوار برافراخت جبین
بر آستان بوسی سرمایه سعادت دارین برافروخت آنچه از رسیدن لشکر بنگاله و بندر
و بهدست رایات جهانکشای والویه ملک فرسای صوبه دار آباد و طلب این خانه زاد
مذروعیت نیاد بوالاحضرت پناه گیتی پناه مرتبع رفته بود تسلیمات
و واجب اعتقاد بجا آورد و مذرنیکه دریں یساق ظفر برق ابر خانه زاد طلب صوبه
سرانجام نمود بی الحقیقه عنایتیست بی غایت و مرحمتیست بی نهایت انواع
سرفرازی و اعتلاف و نوازش حاصل نموده امیدواریست که متعاقب این عرض
باجمعیت خویش حضور بارگاه عظمت و اجلال رساند اگرچه از بعض تردد متواتر
بعضی سپاه لشکر خواهد بود لیکن امید آن دارد که بعنایت الهی و اعانت مرحمت
بادشاهی جمعیت خویش بیارد و دیگر آنکه زمیندار فاز زاد نوازش خیر و افره بیکدیگر مرقوم خامه
الهام نگار شده بود که چون شکنجان پیش راه بیشکوه گرفت و سید مبارز و دیگر
و دیگر سپاهی متعاقب در آمده اند از آنجا که اقبال مخالف مال در کارکنان بی و طفر
و نصرت همراهی بهت و همت بای که بخدمت مذکور مامور اند کار طلب و درست اعتقاد اند
یقین که رسیده شده باد و این جرات و جسارت حد ادب ندیده سعی بجای
ایام سلطنت و دولت اعلام خاصه ابد الزخه
از طرف عنایت
اقبال امید وار
مهام سران
مارد

دو دو ... و خلافت مآب کہ ... تحقیق ...
ستاره ... حضرت ... باد ... افراسیاب سپاه و شدت ... شعله ... آن
دیار ... و شناسی کرده ... بند بای درگاه گردید ... عمدة الملک
بهادر فدا بعرض مقدس برسد

این دو دو بیت از شورش دماغ و تیره خونیست ...
و بخوری ... در دل ... و دود سرشته و بخاری از جوشش گرم خیالی باد آغشته اگر چه باد دماغ
... مزاج ناساز تر از ... است و در نظر ارباب شعور آلوده ...
لیکن در بزم گرم خوبان بدل آشنا که مشام شان از زکام سرد مهری معرا است ...
... عزت بیند و ... تر از آب خجلت ... بر جا است ...
... کاسه ... بغم فرو خوردی ... از ... بر خوان ...
که سیاه ... آتش جان ... خاطر ... جگر ... باعث
... ایشان باشد اکنون که سیلاب اندوه از سر گذشت و ...
گذشت ... سرگذشت ... بیت ما بدر ...
ما ... بر کجاست خویشی فرو رفتیم و دست ... بر کجاست هر چند ...
... گفتار و بسیار گویان کم کردار ... زبان ...
... پیغام ... فرجام ... افسانه خواب ...
... مهر گستران ...
... و جان شان ... مغز ...
...
...
...

ما قوم سه نهکاریم جز بشوق ... دولت ... بره ... دل بر زبان آید که از دهش قلم بر زبان
رقم بر این صحیفه ثبت نمایید اما عقل فضول از این اندیشه عدول نموده گفت ... ساحت صفحه
امتحن باش و درست از قاعده ادب برون از شنیده که گفته اند تا نپرسند نگویم خبر
از خود نداری که همیا ابرسیم و میگوئی سخن نفهمیده گوی و چاره کار از جبین ... مسعدک بحر عمرش
مردم ... میگوید و خود نمیکند کوشش تا این دو مصرعه خواندم خاموشی شد و بجا خود نشست و در
وعظ و نصیحت را فروبست ... مدعای را سر کردیم تا حدیث ... بر زبان ... آوردم حیله دیگر
جست و کلانت بمقتضای مودی کلموا الناس علی قدر عقولهم فی الجمله اندیشه باید کرد
که طبیعت ... که بدان حضرت سخن ... و در قدم او ... اول ... اسباب ... بحرمت
ت باید بر کار این همه داشتند که آخر باستغنای سر کشد نبایستی در ابتدای این همه تفقدات
و ... دردمندان کرد الحال که طبیعت باتفاق خداوند خو گرفته است بیکبارگی بتغییر
راضی نمیشود و بدوستی تا قسم ... کرمن بعد کجال دوستان ... بهتر ازین ... مبارک بوده
ابیضا و تهنیت ... حمی را که دولت ابدی یعنی فقر محمدی نصیب شده شد بر سر ترقیات
بی ثبات دنیوی تهنیت بجا آوردن خود را به بیدانشی منسوب ساختن است لیکن با وجود آن ...
خدا داد اکبر ... تلافی ... دیگر فراهم ... یعنی ... بر سر ترقیات بی ثبات دنیوی
تهنیت بجا آوردن خود را به بیدانشی منسوب ساختن است لیکن در نظر ارباب کمال اصحاب
کمال مبارکباد گفتن ... خواهد بود ... مراحل ... بیقین ... اندکی آن ملکی صفات را ... آن
جنس حضرات و ... اوقات ... انفاس ... بجهت ... نفس ... درجه
حیثیت قدر و منزلت ندارد ... که باید ... بدوا ...
باید ... مولوی ... سفر ... خدا ...
و در ... جدا ... مستوجب ...
و ... مزید ... تنهای ... چند

دردل

حکیم بالروح الهی است کشم وحشت [illegible] بدرا از تمنیت کرده [illegible] [illegible] بسیار [illegible] نماند [illegible]
بس نزدیک [illegible] به بسط سید وش کشم اسد لله آن برادر در حقیقت کار آگاه [illegible] در این [illegible]
جانکاه صوری [illegible] جمیل کرامت کناد و آدمی نژاد را غیر از این [illegible] طبیعی کار زنبار [illegible]
است [illegible] باقی و بعقل و نقل ثابت گشته که دنیا جای گذشتنی و گذاشتنی است یعنی [illegible]
آدم را خلعت کرامت در بر نهادند اما خلعت اقامت جاوید نداندند برو ز ربا [illegible]
اندیشه [illegible] دانند [illegible] که در هر زمان حقیقت وحال او [illegible] شکر است [illegible]
عذر در حالت بسط شکر برارزد در چنین قبض باستغفار اکنون وقت [illegible] از ما [illegible]
است اندکی بخود باید پرداخت [illegible] و ولی نخواهد بود که در ماتم آن محمود العاقبة [illegible] باشد
علی الخصوص چون که بقرابت صوری و قرب معنوی اختصاص داشته باشد یقین که تا دم [illegible]
در غم ایشان [illegible] خواهد بود اما چه [illegible] ناچار بدرد بی دوا باید ساخت و [illegible]
قضا صبر باید انداخت خوش حال در منزلی که تلخی صبر در مذاق او شیرین می نماید بهای کلمات احوال
[illegible] علی الرسم بکتابت در آمده اگر چه وانمودی بیان فرمودی [illegible] بمجرد استماع [illegible] و
عنان دل از بی اختیاری بجانب سکون و قرار کشیدی [illegible] این ضعیف را غیر از [illegible] تقلید [illegible]
در دست نیست در تسلی خود عاجز است و از گرداب اضطراب نمی تواند بر آمد حقا که تا [illegible]
[illegible] رو برو شدن در خود نیافت لهذا غیبت را بحضور ترجیح داده [illegible]
[illegible] او را آمرزش را [illegible] قطعی را [illegible] مزید حیات ملازمان [illegible]
ماندگان را از دوا [illegible] منت [illegible] نمود [illegible] جراحت [illegible]
[illegible] باقی است [illegible] غفلت گزیر نیست تحمیل [illegible]
ما بجان گذاشته [illegible] خود [illegible] برضای حق خورسند باشند
[illegible] خاک [illegible] [illegible]
اخلاص [illegible] و اعتقاد [illegible] صداقت [illegible]
[illegible] از جناب [illegible]

عراقی

(۱۷۳)

کرامت [illegible] که مستفید [illegible] حال [illegible] عنایت [illegible] پای و [illegible]
منصب [illegible] جمعیت ایشان در همه جا بر [illegible] مطلوب است [illegible] دعوت اجابت
دعوت مستجاب است و جواب [illegible] طواف بیت الله [illegible] تکریم و [illegible]
بی خانمان ملحوظ نظر داشته بیان چنین اکتفا فرمایند بیت [illegible] بشکرانه [illegible]
او زی تفقد [illegible] در [illegible] عنایت نامه شوق [illegible]
گرانمایه این فقیر [illegible] اول از شنیدن و بعد از آن از دیدن و [illegible] آن [illegible]
گل شگفت و دل اندوهگین را از گلخن [illegible] ذکر کدورت به بستان سرای سرورت [illegible]
چه نویسد که عمر عزیز بر باد رفت [illegible] آه از پیری و حیف از جوانی [illegible]
[illegible] بیت رفته رفته رفت عمر و تیره بخت [illegible]
[illegible] نشد کالای مجلس [illegible] آمال [illegible]
و ملقای آمال محنت زدگان [illegible]
و [illegible] محفل [illegible] فضایل است [illegible] میشود
و باین عنایت [illegible] اعتقاد [illegible] آفرینش [illegible] گشوده
[illegible] الفاظ [illegible] حروف سحر آسای [illegible]
شایان است [illegible] استعداد دانش و [illegible] عنکبوت حرمان [illegible]
[illegible] معانی [illegible] مضامین دلپسند [illegible] کرده و در
[illegible] مفاخرت [illegible]
[illegible] مکارم اخلاق [illegible] چنین [illegible] و مفاخر
[illegible]
بی دستگاه صورت و [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

و به فطانت و درایت که او کار روان از آنهاست به تقاضای خرد ما در توانائی پیری پیری
و ناتوانهای عمر گریزپا از سر برنداشتیم که عنایت آیات آن است ده مرحله بیش ره پیداست
که مشیب به جام رسیده چه قدر خامه برافروزد در آفتاب به شام کشیده چگونه سر افرازد ما بر منزلی از آن
دل خوشتم که بنالیم ندا الست نه حالم اکنون خواهم از سیحی که نالم و ضعف تن که همزاد پیری آمد
بپای رسیده که هر پاس ده گانه که کار گذرا هجای این کاخ سست بنیاد است نزدیک شده که دست
ز رشته ها خویش بازکشند و هر دو که کمند رای این کاخ کاشانه است دل از تند پیران برگیرد
چه جا غمند چه یکی باشد رشکسته گفت چه جسم من چه یکی چه گمست طلاب لیکن
اقبال بلندان و التفات دولتمندان را که تقاضای تقسیم دستیاریست و مددکار میرم واو
بیکاران تقاضای نتیجه امور استعداد و مقتضی انتهای شیمه ز متصل دانسته در بنای عمر
شروع جست و همت خود نعمت را در انصرام این نشان عالیشان بست بر که وسیله وصول
این امنیت آلی بروی روزگار این سرانجام بیاید اکنون ده جزو به رسم نمود در خدمت ارسال
رسیده که با اصلاح قلم عطارد رقم شرف گشته به یمن نظر اکسیر اثر بندگان حضرت عرش مکان
قبول دریابد که به عمیم سبحانی و اقبال روزافزون صاحب قبلتین و توجه مشکل کشای حاجت
تحصیل یابد بعرض باریافتگان برساند که بکرامی توجه مشکل آن خدایگان صوری
و معنوی فاملا ساللد رمیسع و دنیوی خسته تو از نواخته برور زین در از زراه بر
بیا فیت و مد نور دیده دوم محرم بدار الخلافت آگره بسیده و زرنج دوری آن آستان
آرامش جان نشمرده بنده کاشت و مرهم گاه نا امیدی خستگان چه نویسد و چه نگارد که کرا
روزگار دشمن خو به تیره روزنا کی ها مبجو ری آن قبله امید برنشاند به پراگنده دشمن کار
نگارش نبود و با روزگار از تو در گرد مرا از روزگار اینچنین بزار کند که کی نیز برای خاطر نشان کار
کار کنند [illegible] بیاد به نا کامی [illegible] آستان زمین دوری چند روزه آن بوده
[illegible] بیار و توان دید لیکن از آنجا که زمانه [illegible]
آن آستان از آداب ناساز کار تر گشت به چه نه آستان ایشان بر فراز سیده در دایة برادر ناگاه

نامه چون [illegible] بسته نامه رسید و بر جانم آگهی بخشید [illegible]
چمن [illegible] بند گشادن [illegible] و دیدن آن چشم را بدر آورد [illegible] نامه مطلع
اندوه دل داشت جان: نامه مقطع آن سوز دل و درد جگر ریش کرد [illegible] ز روزگار
سیاه خون شود [illegible] دیده از روزگار و نظر اگرچه از شنیدن آن داستان [illegible]
[illegible] بود [illegible] از مغز و خرد در سر شد لیکن در [illegible] آگاهی [illegible]
آینه دل [illegible] و چشم حقیقت [illegible] باید داشت [illegible] نیکی [illegible]
این رباط مهمان [illegible] پرده [illegible] زیرا که شکیبائی در کشید و در روی [illegible] فراکاری [illegible]
یافته بود آورده [illegible] ساعتی آغاز مقابله دفتر اول نمود امید که [illegible] توجه آن کار
[illegible] دنیا و دین [illegible] و شایستگی سرانجام [illegible] و ضمان قرار داده که عبارتی [illegible]
توجیه تاویل نخود نتواند قرار داد [illegible] بعد از آنکه از سعادت حضور سرمایه [illegible]
دری برگیرد [illegible] رساند [illegible] جهانیان را در سایه [illegible] دین و دنیا [illegible]
[illegible] شدت ایام بی انتظام و دوری [illegible]
[illegible] آن [illegible] ستم [illegible]
[illegible] بی رنج و دوست [illegible]
[illegible] ماه هست و نه سال [illegible]
[illegible] عمر و [illegible] بهتر که داستان [illegible]
[illegible] بیانی بی
[illegible] حفظ در بیان
[illegible] قلم
[illegible] باقتضای [illegible]
[illegible] نگذاشت و [illegible] استعمال [illegible] محبت [illegible] لوازم مودت یاد [illegible] کمال [illegible]
۱۰۱۲۰

و اکنون بعد دو سه حینی رو بپرده ستار بر ابرهای اقتضا و پوشش بر اجبار سترت بار
بود جلوه ظهور نموده باعث انبساط خاطر مهر پرین و موجب انشراح دل نو آئین گشت
تتبیت که در برابر عنایات منعم حقیقی و مراحم خداوند بجا آورده بود مدنظر صافی دلان
کارآگاه از اضافات روشن تر بیست که بر دوان طریق روشن و اکابی را در ارتکاب امور روزگار به
برای حصول مرادات نفس امارہ و جمع زخارف دنیویه بیست بلکه از برای آنکه شاید نظر
برضا و رفع الله سر امری از قوه بفعل آید و بوسیله آن رضای خداوند سبحانه عذا حاصل شود
اخلاق نیک امور صواب کردار بندهای خدا بیندیشد تر اندیشه میباید در جنب اخلاق حمیده
خداوندی خلیفه زمان ذره ایست در پیش آفتاب و قطره ایست در برابر بحران
چون خلاصه اوقات در خدمت کیمیا خاصیت مرشد کامل مصروف میگردد آنچه بقدر
استعداد و حوصله اران فرا توان گرفت بطریق ارشاد گرفته حرف امور صوری و معنوی نماید
و عالم صورت را بچشم معنی مشاهده میکند امید که در صورت رمعنی امری بظهور آید
که ارباب عقل در باین باشند چون ایام مهاجرت منقضی و سیری گشته اظهار برات شوق
نزدیان حضور کرانه اند المتعال قریب الوقوع است توقوف زیاده آمد زیاده خجلت
باد بجا چنین [illegible] دوام حضور عکس بذیر صورت درست شده باشد
که بجا مفارقت کرده باشد و ضیافت بروزه و لزار بسیل عادت زر تحسانی
در و نشیب است محو نشود و بیم آنست که خود در از نقاب بیتی موهوم بر آورده سبب
سرد بد الحمد لله بخشم جمال صحت آرای که در بر دل نکند فاصله حضور شهد و شکر
ستمند و اردنا کامیها بیند و بنوبت آن دار الملک بدار الزر آسیب ایمن ساخته تلوس
خلایق را [illegible] و بیم [illegible] ران جمال یکی حرم بشد [illegible]
[illegible] حل میکنم [illegible] ای خداوند [illegible] بیم جمال دوست خداوندا بدیه

بیان مفارقت را چنانچه مواصلت روداده از تنوی مسرور گردانید و بمصاحبت جسمانی

و صوری نیز بسند بوده [illegible] در بعد ایام وصال الکلام و کلوی [illegible] عادی فراق رسانی

سرافراز [illegible] لیالی غلط گفتم بل شغل نامه از دار الشفای عیسی رسیده معجزه عیسوی ظاهر گردانیده

دیده امید رسیده را از سر نو بصارت تازه بخشید و دل جنون پرست را از زنگ درد عشق بادام

هوش افزا گردانید بر دماغ جان صد شیشه گلاب رو نشکست و دل از دست رفته و تار بود هستی

گسسته را برشته تعقد و عطوفت بهم پیوست [illegible]

[illegible] ماند در یم از قضای حق کلاه عار خود شیر را از سلسله گرامی برادر امجد

که بمقتضای بشریت دو سه روزه نجات قید غار [illegible] در صحابت [illegible] و ظالم شماری وار تنگر

گذاری و سپاسداری عادات حقیقی بر نزلی وساوس وهمی مهجور و محروم ماندگی گرفتاری جای

وسیله نجات معنوی است و زیان کاری دنیا سرمایه سعادت اخروی حالی که رسیده رد

چه بسی برپالی [illegible] تعالی متاع معرفت دانای در روزگار دیده در مرشد کامل بار ریاضات

و مجاهدات [illegible] بر طبع سالک فایض نشده [illegible] باما سپید مصلحتی داشت زانکه تیغ

برنده تر شود چو بسنگ فسان نشست [illegible] امید که آنچه مقتضای خیریت در آن باشد

از قوه بفعل آید [illegible] فتح [illegible] از نوشته فتح گری [illegible] فتوحات

اندازه بهت سامع برافروخت و خاطر بشکفت این خاک [illegible] جود [illegible]

گذاری بزرگان بلند اختر که همگی اوقات مصروف تحصیل رضای الهی دارند در امداد

[illegible] ادب [illegible] شدن است سبحانه الله بزرگ [illegible] تا تأییدات ایزد کار

[illegible] و لوازم ارکان [illegible] زبان [illegible] اقبال مقدمه [illegible] کار فرمای همت

[illegible] همتشان [illegible] گاه [illegible] چنین فتح [illegible]

بردی [illegible] حقیقت این [illegible]

[illegible]

[illegible] فتوحات [illegible]

[illegible]

مبحث

کمال چاره‌جوئی دنیا شده همواره بزبان آسمان نبرد در ته رضا زبان میکرده الحمد لله که شاهد

مراد از پس پرده تقدیر چنانچه خاطر میخواست و دل بحجت جلوه گرشت بدست دعا

از در دریوزه اجابت تهی برنگشت جل عالی الله چو دلنشین دعا دیر یا است اگر پیشه

گوهری را که در رشته اخلاص یکتا نه کار برار هم میکنند شریک غالب الخ فتح و الا دانند و درست

حضرت حفظ العزیز نوزدهم شعبان المعظم رسیده مرقوم بود که مرحومی فلان الله وجود آن سایه

قوت دل عالم الوس بود و دیعت حیات سپرد حقا که فقیر و جمیع خویش قبیله و قوم شمار

در نمیم شد اینقسم که خدایان کاکاه بعالم وجود شتافته باعث آبرو دنیا الوس شوید

لیکن از انجا که از قضا چاره نیست و از تقدیر گذر نباشد جبر اضطراری را

اختیار کرده در کلمه نوشته میشود که سلامت ذات خود را که جز این نیست غنیمت در

خود را از غم و الم نگاه دارند و شکیبائی اختیار نموده الحال در غمخواری خرد و ریزه که مانده

اندیشه دارند تا تو آزرده خاطری بجهان هرجا خاطریست آزرده

هست رضیر آزرد یکی بای مبارک که خود در تحصیل رضای ایزدی قدمی نه سپرده در دوستان

حبیبی را از نهار شکست خاطر نمودن و بعوض تالم مبادرت کردن مشغول بتحصیل حاصل

بوده اند الحمد لله که این آزار غایت از رود زحل بر بر یوده خاتم مکارم تا گویان

صحیفه مکارم اخلاق شهاد [illegible] عنایت الهی صاحب دنیته را که منظور نظر همت

سازد وجود دیگر را [illegible] نعمت بی منت ساخته بیاد شما الشر من حیث [illegible]

نامنتهای منکر را شود الا از هم طبیع افتادن بای که بنقد و رساند تردش [illegible]

در رنگذرد [illegible] شده باشد و گاهی خود [illegible] صوب [illegible] نموده لغزش قدم قضا و

قدر می باشد [illegible] شد [illegible] اگر [illegible] که فراحس فطرت نظیران در صدف

روز [illegible] باشد [illegible] از نام گل نیز اید رفت چون شر قلیلی

موجب [illegible] نبود در تکلم ضرورت شد [illegible] موجب شده سر صد نوازش

ریانی دستر لغات حضرت خدا تیغ باید بود چه سر کفر و نفی اغیار را برکه با بروی شگفته و
بهشت یک ره بجود [illegible] شیرین کام گردید بسیم سپید بیت شکر زبان حنظل
زبا عیان ز بیس عجمه سپید با انگور در رود نامه پیوسته چمن بلاغت و انجمن فصاحت
بوجود فایض الجود آن قدوه زمان سخنوری منتخب دیوان فصاحت و بلاغت
گستری آراسته باد گلهای اعجاز نما که بدست تفکر ز گلستان قدس و بوستان
انس چیده چون گلدسته جمال نازنینان با صد هزار طراوت و نزاهت بهم بسته
بوده مانند غنچه وصال دار دلبر دیده مشام روح را گنجینه فتح کرده اند و غنچه
های الفاظش چون بدیده تفکر و تامل تماشا کردم عالم عالم معنی نگریدم ز رنگ و بوی عنایی
و لطافت نقاب بر عارض بسته و در حجله عصمت نشسته نفس ناطقه و حقیقت شناس کوفی
والی است چون از روزن های حواس اقتباس انوار خورشید افکارش نمود خود را چون
صبح در زر و ریاحی در آتش سرگردان دید بیت آفرین بر باغبانی کز این چمن را آب داد
دایما از ابر جهت این چمن شاداب باد حقا که سنه بود این لطیفه عیبی و صحیفه مقدس
نامه بی چندان بهجت بر بهجت وفات طاهرش طا افزوده که زبان قلم ز تقریر آن چون قلم
زبان بعجز معترف است در عالی مجلس نواب هذا الکمالی که مجمع اکابر و اعاظم فصحا
است [illegible] که لایق شرب دوستی باشد خوانده شد و یکی مرد ز ... بختیاری و آفرین کردید
[illegible] تا جز زبان نه بیند صاحب تاج یوسف دایم عزیز باشد تو همه بسیار
شوق و شوق نوشته [illegible] زبان خامه بوده ساختش و این نقاوت
گرانمایه [illegible] بوستان [illegible] دیگران را احیانا
منظور نظر [illegible] ستجاد
کرمست [illegible] نظاهر کرده [illegible] ساخته
برنگ این جو قدردان گندم نمای شود چون [illegible] وجهت وجهی

نما

صورتی در میزان قسطاس در بابت [illegible] و چند [illegible] در کل عتاب [illegible] خطا نمی باید بود چندان
عند المودة که در [illegible] موالات و یکجهتی حفظ الغیب [illegible] حبیبی تا [illegible] نیست زیاده
شوق [illegible] از مطالعه مکتوب چند الاجرت [illegible] که بگفت [illegible] عجب
که بخاطر شریف چنین [illegible] برتر افکنده باشند بکردار رسم بیگانه که بار [illegible] داریم
[illegible] رسیده خاطر [illegible] چگونه روا خواهیم [illegible] که نسبت شخصی که بار [illegible] طلای اخلاص
او بر محک امتحان کامل عیار برآمده دامن آلائی دورنگی [illegible] اخلاص محض [illegible]
بیگانه [illegible] قسم [illegible] که خلاف [illegible] امید [illegible] مخلص [illegible] دوستان
مهربانان شفقت آئین زنهار زنهار مقصود چیزی بخاطر راه ندهند و گفتار [illegible]
بزبان [illegible] ساخته [illegible] ایشان [illegible] تر خواهد بود و آن تا عذر
[illegible] صورت [illegible] هم اگر غباری در خاطر [illegible] نیاز نام
جات [illegible] در می یافتند و چرا غبار [illegible] آئینه ضمیر بصیقل محبت زدوده
باشد هرگز زنگ کدورت نپذیرد و دیگر محب را خجل [illegible] چون [illegible]
سلوک [illegible] طراز [illegible] آنست که [illegible] انتظام [illegible] موالات
امری که منافی طریق محبت باشد [illegible] خاطر [illegible] گردد [illegible] باید بلکه هر روز
در [illegible] زیاده [illegible] محبت [illegible] میباید که مراتب [illegible]
تصور [illegible] یقین دانند که [illegible] ایشان را خاطر دوستدار [illegible] خود [illegible]
زیاده چه نگارش شود [illegible] گلدسته معانی [illegible]
طبیعت [illegible] بوستان [illegible] خورشید طبع فیض فطرت [illegible]
طوطی [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

خاطر فتانه در حال شکفته شد و از زیر پرده چهره نمای نقش عجایب صحیفه طی محو گشته و
جان پرورش در طبیعت نوازی از نسیم صبا بخش طرازی چالاک تر آمد و از این نقد تحقیق و جواهر
نثار طبع دستیاران گنجور خزاین معانی گردد به بوی روایح فیض آثار و نقطه نمک شد و بوستان سخن و بوستان
رونق رونق پذیر بهاری گشته و از شکاف کلک عنبر بیزش خورشید فیض بر صفحه خاطر دوی
الفطنون و الاخذ بیتره اندازه قوی الله این چه کلک عنبر بیزش است که از رشحات سحاب
گوهر نثار خاطر هوشمندان باریک بینان شاداب گشته و این چه کلام است که نطق طوطیان شکر مقال گشته
امید که گلبند روضه بینایی و آسمان نهال وجود شریفش در ریاض توانایی و سیم آب لطف و عنایت
ترتیب داده از صرصر حوادث چرخ نیلی و آسیب خزان کینه نیلوفری محفوظ و محروس دارد و نخچیر طبیعت
عالیش که چمن آرای گلستان معانی و رونق افزای گلبن زندگانی است از سموم عین الکمال زمانه نژ
مرده و محفوظ است ادروح بخت برجندانی طالب جان مسند بستیاری دیده ظاهر بین گل دیدار
و البقض الانواع ازهار وصال بر نچیده و از بوستان ملاقات که نزام حیات است بهره یاب طلب
دست طالب نکرده لیکن روایح محبت و نسایم مودت رنجه دماغ دل بپیچید دکر باد وجود
محرمی صوری بر موست مدت اقتدار تعوق میجوید امید که بزودی بمفتاح عنایت ایزدی
ابواب مواصلت که بقفل حجاب بسته است بیمن گشایش یابد و شناسایی شود و بزم حصول
... زانجا که اشفاق عمیم آن صبح نقش آفتاب جبین در رنگ طلوع نیر اعظم عالم
راد... واحاطه ربع مسکون نموده هرکس که از شعور در سر دارد میخواند که بنجوم عام کریز
عنایت و مصاحب سرمست باده عرفان اندر سر خورشی برد و از آنجمله نیلانی که در سر
زبانی ... نیازی دارد امید که اگر منظور نظر کیمیا اثر و مقبول طبع بلند
پسند افتد بیک ... توجه عالی گریبان خود را از چنگ ... براورده کلاه فخر و مباهات
بر آسمان ساید چون تقصیر را در عبارت ... امید است که به نظر عفو نکنند
والامر وانی قدر من معلوم ایام العقال ...

هرچند فقیر چون دیگران ما بجسد اندوه وداع مفارقت البته بدل اجتبا میکند از اندیشه
آنکه صاحبخانه را دلسرد نکنند که آنخانه مجدد و میمنه دارد از خوان عالم و نیکان روزگارند
و در ریز دولت و بانی شهر آمده اند و از بیجای بسرا بی برنمیدهد و آنچه سرکار دولت ما و
بر سد بیاید که ربی محصول شود و چه کاهی بتقریب دیدن این بنا که
آنقدر بالوجود از انحکام میکنند و این عزیز از محنت بودن سرای فارغ میشود
که سرآید بیک گرشته دو کار
خدایی که دلها را در عالم معنی بانیم
اشنا گردانید، فیض بخش انجلس آرای مواسا با اگرچه بنده را بحسب صورت بان آسینه
رو نموده اما از انجا که تصور شناسی های ازلی در مرات اقبال ابدی رسم است خود را در ایینه
انما حیال کرده بران صاف نگارش میکرد و اند که خواجه بینی داس که رقم سنجان دفتر نوازش
خط به بینی میکشند چون آرزوی ندارد که در سلک حلقه بگوشان آن والا گوهر منتظم گردد امید
وار است که انجمن نشینان آن مجالس اختر از روی سهر نوعی آن فلک زده را از ارزش فرمایند
که از رشادی بکیخ در آید روشن بخت اگر از انتاب کار زده را فروغ بخشد اره روشن
طالع میگردد و از رجعه افتاب دقیقه کم نمیشود عطوفت نامه سامی بر توصول
نمود و بر مضمون اکیخ از انتظار حصول جا پیشگاه خلافت لگارش یافته
محنت این انتظار مخلصانا نیز شریک انروهیم براه امید انکه جواب موافق مدعا رسد
دا گر اصیانا قسم دیگر در مشیت ایزدی باشد ان شاء الله تعالی در مراتب جد و جهد کوتاه قبیل نباشد
و بجد شفاعت دقیقه نامرعی نخواهد گذاشت خاطر گرامی از نسبهم جمع باشد
پوشته مسند دولت و کامرانی بنده ات ستوده صفات در رفعت و اقبال
پناه رافت و عوالی همت کامگار و دولتمان خرو کارا عصاد و خلقدان مجد و اعتلا خان
عالیشان معتمن
کرهمان شیوه شود
بیان بیکار بهادر
سمان را سخ الولادت مظهر رای

الملاطف
[illegible] [illegible] حضرت جاوید [illegible] خطاب خانی رزبینگاه [illegible] آن [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] شادمان گردانیده و خاطر اخلاص مآثر [illegible]
[illegible] ترقی مرتب و جاه آن امیدگاه را نیز قرین بهجت و [illegible] [illegible] حضرت
الحمد و المنة که آنچه مرکوز باطن محبت مواطن [illegible] [illegible] در [illegible] بود از مکمن الخفا
بمنصه ظهور رسید و [illegible] حصول [illegible] [illegible] تردد گشت از بهجت [illegible] جلوه گشت
امیدوار است که [illegible] [illegible] در دولت آن رفیع درجت بحسب خواهش محبان مضاعف
گردد تا در سلک این عطیه عظمی [illegible] [illegible] ارباب دول و احتشام است در این
[illegible] [illegible] آن [illegible] دوستان فرخنده و مبارک گردانیده و طنطنه کامیابی
و کامرانی و صیت نیکی و نیکنامی آن [illegible] حسنات را [illegible] گوش [illegible] ابدالدهر سمع
جهانیان [illegible] و باعث مزید الطاف خاقان زمان و سبب وفور اعطاف شاه عالم و عالمیان
گرداند زیاده عمر و دولت باد [illegible] [illegible] شیرین رقم شده [illegible] شکر [illegible] خطاب
[illegible] کام [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] تا [illegible] [illegible] محمد [illegible] صاحب [illegible] [illegible]
نخستین [illegible] رنگین و ادای شیرین از دست [illegible] قلم [illegible] رقم [illegible] مکرر از
دستان طبع [illegible] شما [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] خدمت عالی [illegible]
اگر قدم رنجه [illegible] منت بر چشم [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] قدم [illegible]
[illegible] خویش ممنون میگرداند همیشه [illegible] [illegible] [illegible] اندیشه باشند [illegible]
فرزندان معنوی آن مردم دیده اعیان چشم خود را روشنایی تازه [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] آرزو میکنند اگر آن [illegible] [illegible] عالی
[illegible] دیده [illegible] [illegible] مردم چشم [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
کوکب طبع [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
و انقطاع ان [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible]

ملاقات [illegible] امید [illegible] شفقت کرده تشریف آورده بودند مجلس چون در خانه
نبود [illegible] که تلافی آن جز تکرار [illegible] چنین [illegible] امروز [illegible] زحمت [illegible]
[illegible] دارند والا هر وقت که باشد بحسن الاتفاق موقوف است [illegible]
[illegible] همواره [illegible] اندازه باشند شرح [illegible] اشتیاقی که [illegible]
[illegible] نصیب [illegible] دستی [illegible] شده [illegible] طبع [illegible]
[illegible] و حوصله تقریر بیرون [illegible] صفای [illegible] بیان [illegible]
[illegible] تحصیل حاصل شده است همان [illegible] حقیقت [illegible]
[illegible] معنوی [illegible] نسیم [illegible] عالی [illegible] عرض [illegible] مکتوب گرامی
را که درج لآلی شرف [illegible] و در نظم [illegible] گوهر [illegible] مهربانی [illegible]
شرف صدور یافته [illegible] بلا توقف [illegible] المقصد [illegible] اقبال
[illegible] باید که صاحب قدر [illegible] مجلس سامی آنحضرت مجمع [illegible] اهل
بیت باشند [illegible] در [illegible] همان [illegible] باید [illegible]
[illegible] عزیز [illegible] و خلاف [illegible] اضطراری [illegible]
[illegible] اجرای [illegible] بالفعل [illegible]
از قوه بفعل [illegible] ممکن نیست [illegible] فیض صحبت شریف
فقیر را [illegible] مطالب [illegible] فیاض [illegible] خوشوقت [illegible]
انشاء الله [illegible] این محظور [illegible] رفع خواهد [illegible]
[illegible] مبادی ذکری و مقدمه ملاقات [illegible]
[illegible] صحبت شریف [illegible] مشتاق [illegible]
القدر [illegible]
[illegible] چند عدد
[illegible] نامرادی
موجود بود [illegible]
که در [illegible] صحبت [illegible] معمول است [illegible]

[illegible]

در این وقت بمهمان جزوی اکتفا رفت [illegible] بادیه نوردان کامی عبد الحمید که با [illegible]
و سفر کرده چشم کامی بسوی مقصد نهاده با این همه بادیه پیمایی و [illegible] بر
قدم [illegible] است و اشتیاق [illegible] را که در دل در گذرش آن منت پذیر [illegible]
میگذرانند [illegible] دوستان است و جز دوری [illegible] که بمانند [illegible] آن در از [illegible] این سر
زده اند آن [illegible] خاطر نیست امید که از [illegible] بگسلد تعلق و [illegible]
باد [illegible] تمام [illegible] کمال روزی کرد تا بیستم ماه به بنارس رسیده [illegible] کمال
[illegible] کرانه دیرباز بزرگ داشت [illegible] شکستن و خراب کردن آن جمیع [illegible]
[illegible] ایزدی [illegible] در بند این [illegible] چگونه تماشای [illegible] بود [illegible]
چند [illegible] شکستن و پرستیدن آن عبادت است و افزون [illegible] چه [illegible]
خوبی که مرده [illegible] پوشیده نماند که شجاعت و جلادت مرتبت [illegible]
[illegible] جاه رسیده دولت [illegible] یافت و نامه نامی را در نظر [illegible]
[illegible] گذرانید چون مشتمل بر کمال صداقت [illegible] نواحی [illegible]
و معاودت نمودن [illegible] مقصود بود باعث ابتهاج [illegible] خاطر [illegible]
[illegible] دید و جای [illegible] زیبنده [illegible] عظمت [illegible] معاودت
یافت [illegible] جواب نامه [illegible] نامه [illegible] و آیین
[illegible] دست [illegible] مصحوب یکی از بندگان بارگاه [illegible] سال [illegible]
[illegible] مرتب [illegible] است [illegible] نسبت [illegible]
[illegible] و جواب [illegible] مقدس [illegible] نموده در کاغذ [illegible]
[illegible] نامه تقدیر [illegible]
[illegible] باد [illegible]
[illegible] وصول [illegible]
[illegible]
نامه [illegible] الراز [illegible] نگار شده

[illegible]

نخ عقیدت و اخلاص زیادت خیراندیش دلنشین شد و بعض باین بود ا

و عقیدت ملکم ما [illegible] بت و اقبال پناه سرسندخان از حسن اعتقاد خیراندیش بر [illegible] قلمی نموده

موجب ازدیاد مواد توجه و عاطفت گشت نواب جلالت الکمال قدردان سلسله خیراندیش

از بدو حصول سعادت خبار بحالیان مآثر به سعادت جانبین و دولت [illegible] در تقدیم

شرایف شرایط و لطایف الفتیه میرسند و المنة که در مجمول کیفیت صدق اخلاص

و عقیدت عبرت باطن خورشید تمثال الظهور پیوست و [illegible] مراتب جمعیت و [illegible]

فرا نیست خیرسگال گشت با ادای این عطیه [illegible] لوازم شکرگزاری و مراسم سپاس [illegible] به

تقدیم رسانیده خیراندیش بموجبی که بوقت دستوری ارشاد یافته به مقتضای آن

سرانجام خدمت متعلقه ساعی است چون همت عظمی بطلب جلالت الکمال به مرتبه

کرامت نفاذ یافته امید که عنقریب بفضل حق و حجت عرصه سینه بار زور و دولت در

امور قند دم میمنت نزوم نور آگین شود و زیاده چه عرض نماید [illegible] دد

در [illegible] ساحت [illegible]

ناتمامی [illegible] ملاقات شد شایان که کیمیا سعادت دد

[illegible] نزاد [illegible] و آمال وزارت و اقبال پناه رافت و جلال در

دستگاه عالیشان مشفق مهربان دوستانه باد در اشتیاق ملاقات کثیر البرکات دد

که خلاصه مطالب [illegible] دیده مقاصد [illegible] است چه نویسد و چون توان نوشت [illegible]

که یکبار شوق [illegible] و [illegible] است امید که [illegible] و که روز وصال در

این مرام فرخنده فرجام شادمانی حاصل آید در [illegible] از کجا تفقد [illegible] یابی

ملاذ نوشته بود مرجب مزید [illegible] گردند [illegible] گرامی [illegible] نیست و چرا

که فیمابین محبت بنای بیریا متحقق است [illegible] مراسم محبت و وداد

مراسم تردد و اتحاد

مراقبه نماید آن استظهار [illegible]

را محبت [illegible] نگاه

[illegible] هر چند مشاغل [illegible]

دو صحت کم نیلن گاه گاهی دوستان حقیقی را به لوای مفاوضت مشتمل بر

یاد منفرد ساخته باشند که همین باعث انبساط و مستدر خواطر

برترا اند از حد تحریر و تقریر بیرون شد و شرح این مقصد از حیطه بیان بیرون [illegible]

به مجموع [illegible] که ای خیره مدعای میشود که از [illegible] محبت و وداد در سر

ترود و دانی دو پاس شرائط حفظ غیب که مقتضای مکارم اخلاق از ان رفیع و رحیب

منصه ظهور در آمده و می آید و کیل دریا بجعلی نمیشود سید الله تعالی دوستان را دیر

گاه مشتاق دارد که در القای سررشته یگانگی این یکسانی و متوجه اند در انجا کرد

تعالیم مودت زد حالت مباعدت جسمانی ذریعه حصول مکالمه روحانی قرار داده

اند تر قی پیوسته با بلاغ صحایف الولا مسرور و منبسط می ساخته باشند عواقب الامور

مقرون باد [illegible] صاحب محبت و مهربان این رسم مهمان نوازی

خود تنگ از آنجا میدد احباب را شیرین کام گردانید با زلکلیف ضیافت نمودن و در بر بود در سیاست

افزون خالی از تکلفات عرفیه نخواهد بود [illegible] پای خدام باید نمود در سبب ضعف

از تحقیق ازاه جات حرف که این خدمت شود آنرا از جمله مستعمرات [illegible] و اگر معاف

پیشه نمود در یکتای و یگانگی منصوبست و در صورتی که بجمع خویش فی نفسه الخاص

مشتاق بشنید روز جمعه که یوم آزادی [illegible] نمود [illegible] اند

بابن ساخته اعلام نمایند که فقیر آمده ازینجا با دوستان [illegible] اند از گرده

[illegible] دوست مبل بنا دو طبع آزاد مشغول حق پرستی و [illegible] بوده باشند

برای حق باتی چون کسی [illegible] بست که [illegible] به رهیست قضا و قدرست همیشه

از راز وضع بصفه [illegible] گاه و [illegible] قوت [illegible] انزوش

ضعف و ناتوانی می اندوزد [illegible]

البته مشغول باید بود که [illegible]

[illegible] نیاید نمود [illegible]

[illegible]

ایام ورود ... زاده کلک پریشان دوره ... سراسر مغزلی ... شعار
نیل یار ... دوریکی را آباد ... الوقت خوش که وقت ما خوش کرد
... جهانگیری احوال الهی بخشیده که بوده ... که بعضی جزر ... الفاظ
شد مستعد ... زدرگاه قادر ... جلال و شانی سیما ... بوده ...
کتاب ... الحمد که اختتام نگارنامه ... بعنوان ... فرزند ارجمند
صورت ... معروف ... ترتیب رسایل و کتابت اوراق و استعاره ...
ایام نیز رفت و نادره یادگاری از صفحه روزگار نقش پذیر ماند از چه محل زندگانی
این خاک نشین کوی غفلت ... مسعود فرزندان دانش پیوند که از سرمایه علمی
و ... عملی بهره ور اند و بنابر سعادت ... روحانی ... و معاونت
عارف ربانی او ... حضرت جلال الدین ولی ... قدس سره العزیز ... ملتانی ۱۰
معرفت و آگاهی و صدر نشین ایوان ... خواهد بود ...
سنجی در ... این زاویه ...
... نظم و نثر تقیید
تدوین کشیده ... فصاحت نظام تقدیر ...
و تصحیح ...
گذارنده ... تالیف مسودات پراکنده ...
... استعداد و زمان خدمتگاری ...
کامیاب ...

باری سخن [illegible] مقبول [illegible] زبان اهل سخن قبول نماید [illegible] جواهر زواهر

و لآلی معانی [illegible] سفته [illegible] اماثل [illegible] رشته بیان کالآلی

[illegible] الالفاظ فیض سخن اندوزد و چون به نیروی طبع و فهم [illegible] روز [illegible]

مورد متانت الفاظ و لطافت معانی و جزالت بیان و سلاست کلام دلپذیر

باشد و به اندازه جودت [illegible] از استعمال مکرر این مایده تازه چاشنی لذت بر گیرند الغرض

[illegible] را [illegible] مردم منت محض از برای تحصیل تحسین و آفرین از دوستان [illegible]

خامه گهر ریز را [illegible] فراهم آورده منشات [illegible] چه از خود و از دیگران [illegible]

پیری و ضعف [illegible] امتداد ایام سفر و کلفت جدایی یاران با جبر اختیار

کرده به دعای خیر یاد آرند و اگر مقتضای [illegible] الانسان ضعیف [illegible] سهو و نوعی فرا بینند

و اغماض العین [illegible] مسوده [illegible] نیک [illegible] بکار برده [illegible] و حرف

[illegible] نکته [illegible] بعد [illegible] زنده [illegible] رفع [illegible]

را حرز [illegible] بر خاطر [illegible] و نوشته [illegible] را بر عتبت مطلوب خاص

و عام [illegible] و اگر [illegible] دیگران [illegible] بالتمام [illegible] جام [illegible]

[illegible] ذوالافضال والاکرام [illegible]

[illegible]